



آشنایی با نهج البلاغه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

خانه اندیشه جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	مقدمه
۲۰	شناخت علی (ع)
۲۰	علی (ع) کیست؟
۲۶	فضایل علی (ع)
۳۱	کلام امیر مومنان (ع)
۳۲	شناخت علی (ع) از زبان علی (ع) در نهج البلاغه
۳۲	تربیت شده‌ی پیامبر اکرم (ص)
۳۳	درخت پیامبری
۳۳	ایمان و یقین علی (ع)
۳۳	سرچشمه فیض و گنجینه علم
۳۴	محور آسیای خلافت و سر سلسله فضیلت
۳۴	پیشوا و راهبر مومنان
۳۴	عامل به علم
۳۴	هادی به بهشت و رستگاری
۳۵	تلاش پیشوای هدایت در راهنمایی و نجات امت
۳۵	جاذبه و دافعه امیرمومنان (ع)
۳۶	شجاعت و جهاد علی (ع)
۳۶	سیاست امام
۳۷	امام و دنیا و زهد
۳۸	ساده زیستی امام

۳۹	حکومت نزد امام
۳۹	عدالت امام
۴۰	شناخت مولفان کلام علی (ع)
۴۰	مولفان کلام علی (ع)
۴۱	سید رضی
۴۱	روزگار سید رضی
۴۱	روزگار درخششهای فرهنگی
۴۲	روزگار شیعه تا عصر سید رضی
۵۵	روزگاری نو در عرصه فرهنگی
۵۶	زندگینامه سید رضی
۵۶	جایگاه خانوادگی سید رضی
۵۷	خوابی شگفت
۵۸	سید مرتضی برادر سید رضی
۵۸	نبوغ و استعداد سید رضی
۵۹	استادان سید رضی
۶۰	شاگردان سید رضی
۶۰	دارالعلم سید رضی
۶۰	فضایل و کمالات سید رضی
۶۱	مقام علمی و ادبی سید رضی
۶۳	تالیفات و تصنیفات سید رضی
۶۳	اشاره
۶۳	اخبار قضاة بغداد
۶۳	تعلیق خلاف الفقهاء
۶۳	تعلیقہ علی الايضاح

- ۶۴ الحسن من شعر الحسين
- ۶۴ حقائق التاویل فی مشابه التنزیل
- ۶۴ خصائص الائمة
- ۶۴ دیوان شعر
- ۶۴ رسائل
- ۶۴ الزیادات فی شعر ابی تمام
- ۶۴ الزیادات فی شعر ابن الحجاج
- ۶۵ سیره والده الطاهر
- ۶۵ ما دار بینہ و بین ابی اسحاق
- ۶۵ مجازات الاثار النبویه
- ۶۵ المختار من شعر ابی اسحاق
- ۶۵ معانی القرآن
- ۶۵ نهج البلاغه
- ۶۵ وفات سید رضی
- ۶۶ مولفان کلام علی (ع) پیش از سید رضی
- ۶۷ تالیفات پیش از نهج البلاغه
- ۶۷ خطب امیرالمومنین علی (ع) المنابر فی الجمع و الاعیاد و غیرهما
- ۶۷ خطب امیرالمومنین (ع) المرویه عن الامام صادق (ع)
- ۶۸ خطب امیرالمومنین (ع)
- ۶۸ کتاب الخطبه الزهراء لامیرالمومنین (ع)
- ۶۹ خطب امیرالمومنین (ع)
- ۶۹ خطب امیرالمومنین (ع)
- ۶۹ خطب علی (ع)
- ۷۰ خطب امیرالمومنین (ع) بروایه الواقدی

- ۷۰ خطب علی(ع)
- ۷۱ خطب علی(ع) کرم الله وجهه
- ۷۱ خطب علی(ع) و کتبه الی عماله
- ۷۱ خطب امیرالمومنین(ع)
- ۷۱ مائه کلمه لامیرالمومنین علی بن ابی طالب(ع)
- ۷۲ رسائل امیرالمومنین(ع) و اخباره و حروبه
- ۷۲ خطب المعربات
- ۷۳ خطب امیرالمومنین(ع)
- ۷۳ خطب امیرالمومنین(ع) مع شرحها
- ۷۳ الملاحم
- ۷۴ مولفان کلام علی(ع) پس از سید رضی
- ۷۴ تالیفات پس از نهج البلاغه
- ۷۴ دستور معالم الحکم و ماثور مکارم الشیم من کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب(ع)
- ۷۴ کلام علی(ع) و خطبه
- ۷۵ عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ
- ۷۵ خطب علی بن ابی طالب(ع)
- ۷۵ نشر اللالی
- ۷۵ نشر اللالی
- ۷۶ مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب(ع)
- ۷۶ غرر الحکم و درر الکلم
- ۷۷ منشور الحکم
- ۷۷ عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ
- ۷۸ استخراج الوقائع المستقبه من کلام امیرالمومنین(ع)
- ۷۸ منتخب وصایا امیرالمومنین(ع) و حکمه

۷۸	نظم وصیه امیرالمومنین (ع) لولده الحسین الشهید (ع)
۷۸	وصایای امیرالمومنین (ع)
۷۸	وصایا امیرالمومنین (ع) لولده الحسن (ع)
۷۹	اللالی المنتوره
۷۹	الصحیفه العلویه و التحفه المرتضویه
۷۹	انیس السالکین فی بعض کلمات امیرالمومنین (ع)
۷۹	الصحیفه العلویه الثانیه
۷۹	حکم علی بن ابی طالب (ع)
۷۹	غرر جوامع الکلم
۸۰	مائه کلمه جامعه
۸۰	خطب امیرالمومنین (ع) فی الملاحم مع شرحها
۸۰	هدی و نور من کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)
۸۰	منتخبات من حکم الامام علی (ع)
۸۰	جوامع ماورد عن امیرمومنان فی المواضيع المختلفه
۸۰	شناخت نهج البلاغه
۸۰	نهج البلاغه چیست؟
۸۱	انگیزه‌ی تالیف
۸۲	تبویب نهج البلاغه
۸۲	تکرار در نهج البلاغه
۸۲	کمیت نهج البلاغه
۸۳	وجه تسمیه و وجه شاخص کتاب
۸۳	نیارودن اسناد
۸۳	جایگاه تالیف
۸۴	اعتبار سید رضی

۸۴	شان نهج البلاغه
۸۵	کتابی شگفت
۸۹	تردید در انتساب نهج البلاغه به امام
۹۰	پاسخ
۹۲	سخن ابن ابی‌الحدید معتزلی و دیگر عالمان
۹۳	منبع شناسی نهج البلاغه
۹۳	مصادر نهج البلاغه [۱]
۹۵	اقسام مصادر نهج البلاغه
۹۶	فهرست مصادر
۹۹	برخی مصادر شریف رضی
۱۰۰	شناخت رابطه نهج البلاغه و قرآن
۱۰۰	علی(ع) و قرآن
۱۰۳	رابطه نهج البلاغه با قرآن
۱۰۴	موضوعات نهج البلاغه و قرآن
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	پیوند و ارتباط مستقیم نهج البلاغه با قرآن
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	تحریض تمسک به قرآن
۱۰۶	تبیین محتوای قرآن
۱۰۶	توصیف قرآن
۱۰۷	پروا پیشگان و قرآن
۱۰۷	تفسیر آیات قرآن
۱۱۱	استناد و استشهاد به آیات
۱۱۳	پیوند و ارتباط غیر مستقیم نهج البلاغه با قرآن

۱۱۳	اشاره
۱۱۳	حکمت متعالی
۱۱۹	سیرت نبوی
۱۲۲	بازگشت جاهلی
۱۲۴	صورت شناسی نهج البلاغه
۱۲۴	جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه
۱۲۵	زیبایی شناسی سید رضی
۱۳۱	زیبایی شناسی ابن ابی‌الحدید معتزلی
۱۳۷	زیبایی شناسی جرج جرداق مسیحی
۱۴۳	صنایع ادبی در نهج البلاغه
۱۴۳	اشاره
۱۴۳	سجع
۱۴۳	اشاره
۱۴۵	نمونه‌هایی از سجع در کلام امیر
۱۴۸	تشبیه
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	نمونه‌هایی از تشبیه در کلام امیر
۱۵۲	استعاره
۱۵۲	اشاره
۱۵۲	نمونه‌هایی از استعاره در کلام امیر
۱۵۵	کنایه
۱۵۵	اشاره
۱۵۶	نمونه‌هایی از کنایه در کلام امیر
۱۵۸	روش شناسی نهج البلاغه

۱۵۸	روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه
۱۵۸	اشاره
۱۵۹	روش ترتیبی
۱۵۹	روش تجزیه‌ای
۱۵۹	روش موضوعی
۱۶۰	کتابشناسی نهج البلاغه
۱۶۰	تالیف درباره نهج البلاغه
۱۶۱	اقسام تالیف درباره نهج البلاغه
۱۶۱	کتاب لغت نهج البلاغه
۱۶۱	ترجمه نهج البلاغه یا بخشی از آن
۱۶۱	اشاره
۱۶۲	نهج البلاغه ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم
۱۶۳	تنبيه الغافلین و تذکره العارفین
۱۶۳	منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه
۱۶۴	سخنان علی (ع) از نهج البلاغه
۱۶۴	نهج البلاغه منظوم
۱۶۵	ترجمه و شرح نهج البلاغه
۱۶۵	نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی
۱۶۶	پرتوی از نهج البلاغه
۱۶۶	نهج البلاغه مولا علی بن ابی طالب امیرالمومنین (ع)
۱۶۷	سخنان جاویدان یا نهج البلاغه
۱۶۷	نهج البلاغه در سخنان علی (ع)
۱۶۷	نهج البلاغه امیرالمومنین علی (ع)
۱۶۸	نهج البلاغه از فرمایشات مولی الموحدین امیرالمومنین علی (ع)

- ۱۶۸ نهج البلاغه میراث درخشان امام علی (ع)
- ۱۶۸ نهج البلاغه امام علی بن ابی طالب (ع)
- ۱۶۹ ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه
- ۱۶۹ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه
- ۱۷۰ کتاب شریف نهج البلاغه
- ۱۷۰ نهج البلاغه ترجمه شوقی
- ۱۷۱ نهج البلاغه ترجمه شهیدی
- ۱۷۱ نهج البلاغه سخنان امیرالمومنین علی (ع)
- ۱۷۲ نهج البلاغه خورشید بی غروب
- ۱۷۲ نهج البلاغه ترجمه آیتی
- ۱۷۲ نهج البلاغه ترجمه احمدزاده
- ۱۷۳ شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ شرح نهج البلاغه
- ۱۷۳ معارج نهج البلاغه
- ۱۷۴ منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه
- ۱۷۴ حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه
- ۱۷۴ اعلام نهج البلاغه
- ۱۷۵ شرح نهج البلاغه افضل الدین ماه آبادی
- ۱۷۵ شرح نهج البلاغه صاحب التفسیر الكبير
- ۱۷۵ شرح نهج البلاغه ابوالفضل ظافر بخاری
- ۱۷۵ شرح نهج البلاغه رضی الدین صاغانی حنفی
- ۱۷۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی
- ۱۷۶ شرح نهج البلاغه سید رضی الدین ابن طاووس

- شرح نهج البلاغه ابن ساعی ۱۷۶
- شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ۱۷۶
- شرح نهج البلاغه علامه‌ی حلی ۱۷۷
- الديباج المضي في الكشف عن اسرار كلام الوصي ۱۷۷
- شرح نهج البلاغه کمال الدين عتایقی ۱۷۷
- شرح نهج البلاغه سعدالدين تفتازانی ۱۷۷
- شرح نهج البلاغه صاحب تمهيد القواعد ۱۷۸
- التحفه العليه في شرح البلاغه الحيدريه ۱۷۸
- روضه الابرار في شرح نهج البلاغه ۱۷۸
- شرح نهج البلاغه قاضی بغدادی ۱۷۸
- منهج الفصاحه في شرح نهج البلاغه ۱۷۸
- تنبيه الغافلين و تذكره العارفين ۱۷۸
- شرح نهج البلاغه عزالدين عاملی ۱۷۸
- شرح نهج البلاغه عمادالدين استرآبادی ۱۷۸
- شرح نهج البلاغه حکيم صوفی ۱۷۹
- شرح نهج البلاغه بهاءالدين عاملی ۱۷۹
- شرح نهج البلاغه نور محمد بن قاضی ۱۷۹
- انوار الفصاحه في شرح نهج البلاغه ۱۷۹
- شرح نهج البلاغه حسين عاملی کرکی ۱۷۹
- المستطرفات في شرح نهج البلاغه ۱۷۹
- بهجه الحدائق ۱۷۹
- حدائق الحقائق في شرح كلمات كتاب الله الناطق ۱۸۰
- شرح نهج البلاغه سيد حسن بن مطهر ۱۸۰
- شرح نهج البلاغه مولى محمد صالح ۱۸۰

۱۸۰ الحواشی الصافیه و الموازین الوافیه
۱۸۰ شرح نهج البلاغه بحرانی
۱۸۰ شرح نهج البلاغه شبر
۱۸۰ شرح نهج البلاغه عبده
۱۸۱ منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه
۱۸۱ الدرہ النجفیه
۱۸۱ شرح نهج البلاغه جهانگیرخان قشقائی
۱۸۱ شرح نهج البلاغه سید محمد موسوی قزوینی
۱۸۱ نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی
۱۸۲ شرح خطبه اول نهج البلاغه
۱۸۲ فی ظلال نهج البلاغه
۱۸۲ بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه
۱۸۳ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه
۱۸۳ شرح نهج البلاغه
۱۸۳ درسهایی از نهج البلاغه
۱۸۳ الراعی و الرعیه
۱۸۳ نظریه الحکم و الاداره فی عهد الامام علی (ع) للاشتر
۱۸۳ حکمت اصول سیاسی اسلام
۱۸۳ قانون اساسی حکومت امام علی (ع)
۱۸۳ آیین کشورداری از دیدگاه امام علی (ع)
۱۸۳ شرح الخطبه الشقشقیه
۱۸۴ فرمان به زیستن
۱۸۴ حکمت و معیشت
۱۸۴ اوصاف پارسایان

۱۸۴ نخستین رساله اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی
۱۸۴ منتخب نهج البلاغه
۱۸۴ اشاره
۱۸۴ منتخب وصایا امیرالمومنین (ع) و حکمه
۱۸۴ منتخب نهج البلاغه
۱۸۴ طرائف الحمه و بدائع المعرفه
۱۸۴ تحفه العابدین
۱۸۵ منتخبات من نهج البلاغه
۱۸۵ منتخب نهج البلاغه یا مواعظ اهل الاسلام
۱۸۵ الخطب المنتخبه للاعیاد و الجمعه
۱۸۵ منتخب نهج البلاغه یا کلمات عالیه
۱۸۵ منتخب نهج البلاغه
۱۸۵ مائه کلمه من نهج البلاغه
۱۸۵ منتخب نهج البلاغه
۱۸۵ دعاهاى نهج البلاغه
۱۸۶ مستدرک نهج البلاغه
۱۸۶ اشاره
۱۸۶ التذییل علی (ع) نهج البلاغه
۱۸۶ ملحق نهج البلاغه
۱۸۶ النهج القویم فی کلام امیرالمومنین (ع)
۱۸۶ مستدرک نهج البلاغه
۱۸۶ نهج الفصاحه
۱۸۷ نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه
۱۸۷ مصباح البلاغه فی مشکاه الصیاعه

۱۸۷ نهج البلاغه الثانی
۱۸۷ مدارک و اسناد نهج البلاغه
۱۸۷ اشاره
۱۸۷ مدارک نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه
۱۸۷ مصادر نهج البلاغه فی مدارک نهج البلاغه
۱۸۷ استناد نهج البلاغه
۱۸۸ مصادر نهج البلاغه و اسانیده
۱۸۸ مدارک نهج البلاغه
۱۸۸ پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه
۱۸۸ بررسی نهج البلاغه و اسناد آن
۱۸۸ بحثی کوتاه پیرامون نهج البلاغه و مدارک آن
۱۸۸ روش تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه
۱۸۸ اجازات نهج البلاغه
۱۸۸ فهرست و معجم نهج البلاغه
۱۸۸ اشاره
۱۸۹ کشف الستاره عن نهج البلاغه
۱۸۹ الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه من شروحه
۱۸۹ الدلیل علی (ع) موضوعات نهج البلاغه
۱۸۹ الیهادی الی موضوعات نهج البلاغه
۱۸۹ المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه
۱۸۹ تصنیف نهج البلاغه
۱۹۰ المعجم الموضوعی نهج البلاغه
۱۹۰ فرهنگ آفتاب: فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه
۱۹۰ موضوعات نهج البلاغه

- ۱۹۱ آشنایی با نهج البلاغه
- ۱۹۱ متفرقات نهج البلاغه
- ۱۹۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

گنجینه‌ی هدایت مشخص گردد و در بخش هشتم به کتاب شناسی نهج البلاغه پرداخته شده است تا زمینه‌ای برای آشنایی بهتر و مرور و مطالعه‌ی آن فراهم گردد. در طی این مباحث، نهج البلاغه خود محور گرفته شده است تا رنگ و بوی آن در این مرور حفظ شود و جلوه‌هایی از آن در معرض دیده و دل قرار گیرد. مطالب کتاب حاضر در سال ۱۳۶۷ به صورت جزوه‌ی درسی منتشر گردیده است و اینک با افزایش و پیرایش به قصد مقدمه‌ای در آشنایی با «نهج البلاغه» و راهی به سوی «چشمه‌ی خورشید» به دستداران حقیقت و شیفتگان عدالت تقدیم می‌شود. و فقنا الله للاستاره بانوار هدایت مصطفی دلشاد تهرانی (صفحه ۱۵)

شناخت علی(ع)

علی(ع) کیست؟

«ما درباره‌ی شخصیت علی بن ابی طالب از حقیقت ناشناخته‌ی او صحبت کنیم یا با شناخت محجوب و مهجور خود. اصلا علی علیه‌السلام یک بشر ملکی و دنیوی است که ملکیان از او سخن گویند یا یک موجود ملکوتی است که ملکوتیان او را اندازه گیری کنند؟ اهل عرفان درباره‌ی او جز با سطح عرفانی خود و فلاسفه و الهیون جز با علوم محدودی خود با چه ابزاری می‌خواهند به معرفی او بنشینند؟ تا چه حد او را شناخته‌اند تا ما مهجوران را آگاه کنند؟ دانشمندان و اهل فضیلت و عارفان و اهل فلسفه با همه‌ی فضایل و با همه‌ی دانش ارجمندشان آنچه از آن جلوه‌ی تام حق دریافت کرده‌اند در حجاب وجود خود و در آینه‌ی محدود نفسانیت خویش است و مولی غیر از آن است. پس اولی آن است که از این وادی بگذریم و بگوییم علی بن ابی طالب فقط بنده‌ی خدا بود و این بزرگترین شاخصه‌ی اوست که می‌توان از آن یاد کرد و پرورش یافته و تربیت شده‌ی پیامبر عظیم‌الشان است و این از بزرگترین افتخارات اوست. کدام شخصیت می‌تواند ادعا کند که عبدالله است و از همه‌ی عبودیتها بریده است جز انبیای عظام و اولیای معظم که علی علیه‌السلام، آن عبد وارسته از غیر و پیوسته به دوست که حجب نور و ظلمت را دریده و به معدن عظمت رسیده است در صف مقدم است و کدام شخصیت است که می‌تواند ادعا کند از خردسالی تا آخر عمر رسول اکرم در دامن و پناه و تحت تربیت وحی و حامل (صفحه ۱۸) آن بوده است، جز علی بن ابی طالب که وحی و تربیت صاحب وحی در اعماق روح و جان او ریشه دوانده. پس او به حق عبدالله است و پرورش یافته‌ی عبدالله اعظم است.» (۱). چگونه می‌توان از انسانی سخن گفت که همه‌ی کمالات در وجود او تمام گشته است و او معیار و میزان همه‌ی کمالات است. (۲). کدام انسانی در تاریخ چون علی بن ابی طالب (ع) این همه شگفتی آفریده و جان و دل مردمان را مسخر کرده است؟ «کدام قهرمانی را می‌شناسید که خیال، فکر، عقل، ذوق و خلاصه تمام نواحی و جهات شعور بشری را قرن‌ها به خود متوجه و در زندگی خود مستغرق ساخته باشد؟ کدام پهلوانی را سراغ دارید که در بدایت جوانی و حوادث سن، قهرمانان نامی ورزیده را به خاک هلاکت انداخته باشد و کدام جنگاوری را دیده‌اید که با خوراکی فقیرانه و ساده فریاد هولناکش در میدان نبرد زهره‌ی شجاعان را دریده باشد؟ کدام پهلوانی را شنیده‌اید که در مقام خطابه و تعلیم و تربیت، در مقام حکمت و تصوف و شریعت، در مقام آرا و افکار فلسفی و اجتماعی تا این حد حدت ذهن و قوت منطق و اصابت رای و روانی کلام و عظمت فکر نشان داده و عقول و ارواح و قلوب میلیون‌ها آدمی را در قرنهای عدیده و نسلهای متوالی اسیر و مسخر کرده باشد؟ حیرت انگیزتر از علی کیست که جدال و تصادم افکار و عقول درباره‌ی او تا حدی است که یک دسته خدایش می‌خوانند و دسته‌ی دیگرش کافر و مطرود می‌دانند؟ چه خوب فرمود: «قومی از افراط در محبت من و جمعی از تندروی در دشمنی من به آتش قهر خداوند خواهند سوخت.» (۳). آری غلات شیعه به حدی در عشق به علی تند رفتند که او را خدای دانستند و پرستیدند و خوارج نهروان به بهانه‌ی حکمیت که خود به اجبار به امام تحمیل کردند، او را علنا کافر خواندند و خواستند تا توبه کند و مانند امویان بالای منبر به او دشنام دادند. قهرمانان تاریخ همه عرضه‌ی حب و بغض مردمند، ولی

تنها مردی که دو قطب موافق و مخالف او تا سر حد الوهیت و کفر از هم دور باشند فقط علی (ع) اعجوبه‌ی خلقت و مظهر (صفحه ۱۹) عجایب، فرزند ابی طالب است. مفهوم عدل و داد و کلمه‌ی حق و انصاف با اسم امیرالمومنین علی (ع) چنان ملازمه دارد که هر ستم زده‌ی مظلومی در چهارده قرن تاریخ اسلام در ذکر اسم علی (ع) را آن گونه که هست شناخت و به کنه ذات و علو صفات او پی برده باشد؟» (۴). در برابر عظمت وجودی امیرمومنان علی (ع) و وجوه شگفت شخصیت والای او جز سر تعظیم فرود آوردن و اظهار عجز نمودن چه می‌توان کرد؟ او حقیقت عینی‌ی لاسم اعظم، اتم کلمات الله و خلیفه الله بوده است. (۵) او مظهر تام اسم الله، بزرگترین آیه و نشانه‌ی خدا و کتاب روشن الهی بوده است (۶) و این همه از مقام بندگی و عبودیت او بوده که آن حضرت بحق «عبدالله» بوده است. به بیان امام صادق (ع): «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه». (۷). عبودیت جوهره‌ای است که کنه آن ربوبیت است. علی (ع) برترین مصداق این حقیقت است که انسان به سبب بندگی و عبودیت به الوهیت و ربوبیت می‌رسد و جلوه‌ی حق می‌شود و بدرستی که آن حضرت نیکوترین آفریده‌ی خداوند و زیباترین جلوه‌ی او بوده و بزرگترین افتخارش آنکه تربیت شده‌ی عبدالله اعظم بوده است. در وصف او نیکو سروده شده است. (۸). خجسته باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگاران که تو را آفرید. از تو در شگفت هم نمی‌توان بود که دیدن بزرگیت را، چشم کوچک من بسنده نیست: مور، چه می‌داند که بر دیواره‌ی اهرام می‌گذرد یا بر خشتی خام. (صفحه ۲۰) تو، آن بلندترین هرمی که فرعون تخیل می‌توان ساخت. و من، آن کوچکترین مور، که بلندای تو را در چشم نمی‌تواند داشت. درشتناک چون خدا بر کائنات ایستاده‌ای و زمین، گویچه‌ایست به بازی، در مشت تو. و رود عظیم تاریخ، جویباری که خیزاب امواجش از قوزک پایت، در نمی‌گذرد... و زبند شمشیرت، کلمه‌ی فرعونان، آویزان. پایی را به فراغت بر مریخ، هشته‌ای و زلال چشمان را با خون آفتاب، آغشته. ستارگان را با سرانگشتان، از سر طیبت، می‌شکنی و در جیب جبریل می‌نهی و یا به فرشتگان دیگر می‌دهی به همان آسودگی که نان توشه‌ی جوین افطار را به سحر می‌شکنی یا، رد آوردگاه، به شکستن بندگان بت، کمر می‌بستی. چگونه این چنین که بلند بر زبر ما سوا ایستاده‌ای در کنار تنور پیرزنی جای می‌گیری و زیر مهمیز کودکانه‌ی بچگان یتیم و در بازار تنگ کوفه...؟ (صفحه ۲۱) پیش از تو، هیچ اقیانوس را نمی‌شناختم که عمود بر زمین بایستد... پیش از تو، هیچ خدایی را ندیده بودم که پای افزاری وصله دار به پا کند، و مشکی کهنه بر دوش کشد و بردگان را بردار باشد. آه ای خدای نیمه شبهای کوفه‌ی تنگ ای روشن خدا در شبهای پیوسته‌ی تاریخ ای روح لیل القدر حتی اذا مطلع الفجر اگر تو نه از خدایی چرا نسل خدایی حجاز، فیصله یافته است...؟ نه، بذرتو، از تبار مغیلان نیست... خدا را، اگر از شمشیرت هنوز خون منافق می‌چکد، با گریه‌ی یتیمکان کوفه، همنوا مباش! شگرفی تو، عقل را دیوانه می‌کند و منطق را به خود سوزی و می‌درد. خرد به قبضه‌ی شمشیرت بوسه می‌زند و دل در سرشک تو، زنگار خویش می‌شوید اما: چون از این آمیزه‌ی خون و اشک جامی به هر سیاه مست دهند، (صفحه ۲۲) قالب تهی خواهد کرد. شب از چشم تو، آرامش را به وام دارد و توفان، از خشم تو، خروش را. کلام تو، گیاه را بارور می‌کند و از نفست گل می‌روید چاه، از آن زمان که تو در آن گریستی، جوشان است. سحر از سپیده‌ی چشمان تو، می‌شکوفد، و شب در سیاهی آن، به نماز می‌ایستد. هیچ ستاره نیست که وامدار نگاه تو نیست. لبخند تو، اجازه‌ی زندگیست هیچ شکوفه نیست کز تبار گلخند تو نیست. هنگام که به همراه آفتاب به خانه‌ی یتیمکان بیوه زنی تائیدی و صولت حیدری را دستمایه‌ی شادی کودکانه‌شان کردی و بر آن شانه، که پیامبر پای نهاد کودکان را نشاندی و از آن دهان که هرای شیر می‌خروشید کلمات کودکانه تراوید، آیا تاریخ، به تحیر، به در سرای، خشک و لرزان نمانده بود؟ در احد که گلبوسه‌ی زخمها، تنت را دشت شقایق کرده بود، مگر از کدام باده مهر، مست بودی (صفحه ۲۳) که با تازیانه‌ی هشتاد زخم، بر خود حد زدی؟ کدام وامدارترید دین به تو، یا بدان؟ هیچ دینی نیست که وامدار تو نیست دری که به باغ بینش ما گشوده‌ای هزار بار خبیری تر است مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو شعر سپید من، روسیاه ماند که در فضای تو، به بی وزنی افتاد هر چند، کلام از تو وزن می‌گیرد وسعت تو را، چگونه در سخن تنگمایه، گنجانم؟ تو را در کدام نقطه باید به پایان برد؟ تو را که چون معنی نقطه مطلقى الله اکبر آیا خدا نیز در

تو به شگفتی در نمی‌نگرد؟ فتابرك الله، تبارك الله تبارك الله احسن الخالقين خجسته باد نام خداوند که نیکوترین آفریدگان است و نام تو که نیکوترین آفریدگانی. (صفحه ۲۴) این، تنها سخن شیعه نیست که همه‌ی عالم در برابر عظمت روح علی (ع) و تعالی کمالات انسانی او سر تعظیم فرود آورده است، در برابر مجسمه‌ی عدالت و شهید عدالت، (۹) امام مستحقان محروم. (۱۰). «ابن ابی‌الحدید معتزلی» (۱۱) در قصیده‌ی «عینیه» که بهترین قصیده از قصائد هفتگانه‌ی اوست که این قصائد به «السبع العلویات» معروف است و در ستایش پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) سروده شده است، درباره‌ی امام علی (ع) چنین می‌سراید: (۱۲). قد قلت للبرق الذی شق الدجی فکان زنجیا هناک یجدع به آذرخیی که شب هنگام، در درون تاریکیها درخشید- چونان که زنگی را بینی بریده باشند و خون بر چهره‌اش دویده باشد- گفتم: یا برق ان جئت الغری فقل له اتراک تعلم من بارضک مودع ای آذرخش! اگر به سرزمین غری (نجف) رسیدی بگوی: ای زمین نجف! آیا می‌دانی چه کسی در دل تو به خاک سپرده شده است؟ فیک ابن عمران الکلیم و بعده عیسی یقفیه و احمد یتبع در دل تو موسای کلیم جای گرفته است و عیسی مسیح و احمد مرسل. بل فیک نور الله جل جلاله لذوی البصائر یستشف و یلمع در اینجا نور خدای- عز و جل- جای گرفته است، آن نور که مردمان بینادل فروغ و درخشش آن را توانند دید. فیک الامام المرتضی فیک ال وصی المجتبی فیک البطین الا- نزع ای زمین نجف! امام برگزیده (مرتضی) و وصی منتخب در دل تو جای دارد، همان عالم سرشار از علم و موحد بری از شائبه شرک. الضارب الهام المقنع فی الوغی بالخوف للبهم الکماه یقتنع آن کس که در پهنه‌های کارزاران، غرقه در سلاح، بر تارک دلاوران تیغ می‌آخت (صفحه ۲۵) و آن شجاعان دلیر را در پوششی از هراس و بیم غرق می‌ساخت. و المترع الحوض المددع حیث لا- واد فیض و لا قلب یترع آن کس که (برای سپاه اسلام) آن حوض را پر از آب کرد (صخره از روی چشمه‌ای جوشان برگرفت) جایی که نه رودی می‌گذشت و نه چاهی آب داشت. و مبدد الابطال حیث تالبوا و مفرق الاحزاب حیث تجمعوا آن کس که پراکنده‌ی پهلوانان بود، هر جا که (در برابر اسلام) گرد می‌گشتند و برهم زنده‌ی گروهها و احزاب مشرکان بود، هر جا و هر گونه که فراهم بودند. و الحبر یصدع بالمواعظ خاشعا حتی تکاد لها القلوب تصدع آن عالم بزرگ دین که با خشوع در برابر خداوند، مردم را با سخنان راستین موعظه کرد، آن سان که دلها از جای کنده می‌شد. زهد المسیح و فتکه الدهر الذی اودی بها کسری و فوز تبع زهد عیسی مسیح و بی باکی روزگار (این دو صفت ضد) هر دو در او جمع بود، آن بی باکی و ناگاه گیری که انوشیروان را به دست فنا سپرد و تبع را. هذا ضمیر العالم الموجود عن عدم و سر وجوده المستودع این مرد (که در خاک نجف خفته است) وجدان جهان هستی است و سر نهایی وجود عالم است. هدی الامانه لا یقوم بحملها خلقاء هابطه و اطلس ارفع این همان «امانت» است که صخره‌های عظیم فروردین (کوهها) و آسمان بلندترین، قبول آن نتوانستند کرد. تابی الجبال الشم عن تقلیدها تضح تیهاء و تشفق برقع این همان «امانت» است که کوههای سر برافراشته از پذیرفتن آن تن زدند و هامونها در برابر عظمت آن فریاد کردند و آسمانها هراسیدند. هذا هو النور الذی عذباته کانت بجبهه آدم تتطلع این، همان نور خدایی است که اشعه‌ی آن در پیشانی آدم صفی می‌درخشد. (صفحه ۲۶) و شهاب موسی حیث اظلم لیله رفعت له لالاوه تشعشع این، همان آتش موسی است که در شب هنگامی تاریک بدرخشید و راه را برای موسی روشن ساخت. یا من له ردت ذکاء و لم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع ای کسی که خورشید برای تو (پس از عصر) به پهنه‌ی آسمان بازگشت! معجزه‌ای که در میان امتهای پیشین تنها «یوشع بن نون» بدان مکرم گشته بود. یا هازم الاحزاب لا یتثنیه عن خوض الحمام مدجج و مدرع یا درهم شکننده‌ی احزاب و انبوهان جنگاوران، که در معرکه‌ی کارزار خویشتن در گرداب مرگ می‌افکندی و به دلاوران غرقه در سلاح پشت نمی‌کردی. یا قالع الباب الذی عن هزها عجزت اکف اربعون و اربع ای کننده‌ی در خیبر، آن در که چهل و چهار مرد از تکان دادن آن نیز ناتوان بودند. لو لا- حدوئک قلت: انک جاعل ال الرواح فی الاشباح و المستنزع اگر مخلوق نبود، می‌گفتم: تویی بخشنده روح و گیرنده‌ی جان. لو لا مماتک قلت: انک باسط ال ارزاق تقدر فی العطاء و توسع اگر نمرده بودی، می‌گفتم: تویی روزی دهنده‌ی مردمان و تعیین کننده‌ی سرنوشت همگان. ما العالم العلوی الا تر به فیها

لججتک الشریفه مضجع عالم اعلاى ملکوت، همان تربت پاکی است که بدن گرامی تو در آن جای گرفته است. ما الدهر الا عبدک القن الذی بنفوذ امرک فی البریه مولع روزگار همان بنده زر خرید تو است که (به فرمان خدا) می‌کوشد تا امر تو را در میان مخلوق جاری سازد. انا فی مدیحک الکن لا اهتدی و انا الخطیب الهبرزی المصقع زبان من از ذکر ثناها و ستایشهای تو الکن است، با اینکه من همان سخنور سخن پرداز زبر دستم. (صفحه ۲۷) اقول فیک: سمیدع، کلا و لا حاشا لمثلک ان یقال: سمیدع آیا در مدح تو بگویم: تو «سروری»، نه، نه، کلمه‌ی «سرور» کوچکتر از آن است که برای تو مدح باشد. بل انت فی یوم القیامه حاکم فی العالمین و شافع و مشفع تویی حاکم روز قیامت، در میان خلق اولین و آخرین، تویی شفیع پذیرفته شفاعت. و الله لو لا حیدر ما کانت ال دنیا و لا جمع البریه مجمع به خدا سوگند، اگر «حیدر» نبود، نه دنیا و نه خلق دنیا هیچ یک نبودند. من اجله خلق الزمان و ضوئ شهب کنسن و جن لیل ادرع زمان برای او آفریده شده، ستارگان شبرو برای او روشن گشتند و شب و سپیده برای او پدید آمدند. علم الغیوب الیه غیر مدافع و الصبح ابیض مسفر لا یدفع او عالم به غیب است، بی هیچ انکاری، چنانکه صبح روشن را نتوان انکار کرد. و الیه فی یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غدا و المزع در روز رستاخیز حساب ما با اوست، او در فردای قیامت پناه و پناهگاه همگان است. یا من له فی ارض قلبی منزل نعم المراد الرحب و المستربع ای کسی که بر سرزمین قلب من حکومت می‌کنی! این عرصه برای تاخت و تاز عشق تو عرصه‌ای فراخ و در خور است. اهوآک حتی فی حشاشه مهجتی نار تشب علی اهوآک و تلذع من عاشق توام، عاشقی که آتش سرکش عشق در جانش شعله می‌کشد و سر تا پایش را می‌سوزاند. و تکاد نفسی ان تذوب صبابه خلقا و طبعا لا کمن یتطبع الا و یک دم است که جان من در این عشق و آرزومندی ذوب گردد، عشقی برخاسته از نهاد جان، نه چون عشق آن کسان که خویشان به عاشقی می‌زنند. (صفحه ۲۸) و رایت دین الاعتزال و اننی اهوی لاجلک کل من یتشیع من سنیام و معتزلی، اما به خاطر عشق تو به همه‌ی شیعیان تو نیز عشق می‌ورزم و لقد علمت بانه لابد من مهدیکم و لیومه اتوقع من می‌دانم که ناگزیر فرزند تو «مهدی» ظهور خواهد کرد، من همواره در آرزوی رسیدن آن روزم. یحمیه من جند الاله کتابت کالیم اقبل زاخرا یتدفع آن روز که مهدی در آید، سپاه خدا- دسته دسته- به یاری او شتابند و او و سپاهش چونان دریای خروشان دمان به سوی جامعه‌ی بشری سرازیر شوند. فیها لال ابی‌الحدید صوارم مشهوره و رماح خط شرع امیدوارم در آن روز، از خاندان ابی‌الحدید نیز در میان لشکر مهدی شمشیر زنان و نیزه گزارانی چند به هم رسند. و رجال موت مقدمون کانهم اسد العرین الرید لا تنکعع مردانی با مرگ پیشمان بسته و پیشگامانی دست از جان شسته و شیرانی چونان شیران بیشه ترس ناشناخته. و لقد بکیت لقتل آل محمد بالطف حتی کل عضو مدمع من برای کشته شدن فرزندان پیامبر در صحنه‌ی خونین عاشورا نیز اشکها ریخته‌ام، آن سان که گویی هر عضو از اعضای من چشمی شده است اشک فشان. تالله لا انسی الحسین و شلوه تحت السنابک بالعرء موزع به خدا سوگند نمی‌توانم «حسین» را فراموش کنم و پیکر پاره‌پاره‌ی او را در زیر سم اسبان در دامن بیابان... امیرمومنان و پیشوای آزادگان چنان دلها را مجذوب ساخته که هر طالب کمالی پیرو اوست، هر عدالتخواهی ارادتمند اوست، هر آزاده‌ای دلباخته‌ی اوست. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در شرح نهج‌البلاغه خویش در بیان سبب محبوبیت علی (ع) و عشق مردمان بدون چنین می‌نویسد: (صفحه ۲۹) خدا «ابوجعفر حسنی نقیب» را رحمت کند که هیچ عالم فاضلی نمی‌توانست منکر علم و فضل او شود و سخن بسیار است. یک بار به او گفتم: سبب آنکه مردمان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را دوست دارند و دلباخته‌ی اویند و در راه دوستی او خود را به کشتن می‌دهند چیست؟ و در پاسخ این پرسش، از شجاعت و علم و فصاحت و دیگر ویژگیهایی که خداوند بخش فراوان و پاک و پاکیزه‌ی آن را به وی روزی کرده است، سخن به میان نیاور. پس (ابوجعفر نقیب) خنده‌ای کرد و گفت: چه پیمانی می‌بندی و چقدر سخت می‌گیری! سپس گفت: ابتدا مقدمه‌ای لازم است دانسته شود و آن این است که بیشتر مردمان ستم‌دیده‌ی دست روزگارند و نیز شکی نیست که بیشتر مستحقان، محرومند. چه بسیار عالمی که تهیدست و بی‌بهره از دنیا و نادانی در نهایت توانگری و گشاده رزی دیده می‌شود. چه بسیار مشاهده می‌گردد که دلیر رزمنده‌ی جنگ آموزده‌ای که از پایداری او در نبرد

سودها به مردمان رسیده است، آن قدر تامین نیست که نیازهای اولیه خود را برپا دارد ولی ترسوی بزدل گریزان از کارزاری که از سایه خود می‌رمد، مالک بخشی بزرگ از دنیا و دارنده‌ی سهمی فراوان از مال و روزی است. چه بسیار خردمند استوار تدبیر و روشن ضمیری که در تنگدستی به سر می‌برد، خود شاهد آن است که ثروت و خوشی بر احمق مسخره‌ای می‌بارد و روزگار پستان پر شیر خود را در دهان او گذاشته است. چه بسیارند دینداران واقعی که به بهترین وجه خدا را عبادت می‌کنند و اهل یهودی یا نصرانی و یا زندیق دارای ثروت فراوان و حال خوش است. حتی در بیشتر اوقات همین طبقات مستحق و شایسته نیازمند طبقاتی‌اند که به هیچ وجه شایسته و مستحق آنچه دارند نیستند، تا آنجا که نیاز و ضرورت (زندگی)، این افراد شایسته را خواه برای دفع ضرر یا برای طلب منفعت، دچار ذلت و کرنش در برابر آن ناشایستگان می‌کند. ما به چشم خویش می‌بینیم که درودگری چیره دست یا بنایی استاد یا نقاشی بی‌همتا یا صورتگری شیرین کارر نهایت تنگدستی و بدبختی و بیچاره‌گی به سر می‌برد، اما افرادی دیگر از همان طبقه که به پای آن استادکاران نمی‌رسند و آن تواناییها را ندارند، بسیار فراخ روزی‌اند و کسب و کارشان رونق فراوان دارد و روزگارشان به خوشی و گشادگی می‌گذرد. آری، حال و روز افراد شایسته و با استعداد چنین است. اما حال کسانی که از طبقه‌ی برجسته و دارای فضیلت نیستند، یعنی توده‌ی مردم نیز آشکار است و آنان نیز از کینه ورزی درباره‌ی دنیا و نکوهش آن و خشم ناشی از حسادت که بر (صفحه ۳۰) همگنان و همسایگان خود می‌ورزند، بری نیستند و مشاهده نمی‌شود که هیچ یک از آنان به آنچه دارد قانع و از زندگی خود خشنود باشد، بلکه او هم پیوسته زیاده‌تر از آنچه دارد می‌طلبد و وضعی برتر از آنچه را در آن است می‌جوید. سپس (ابوجعفر نقیب) فرمود: اکنون که این مقدمه را دانستی، بدان که معلوم و مسلم است که علی علیه‌السلام، نه تنها مستحقی محروم بود، بلکه او سرور مستحقان محروم و آقا و بزرگ ایشان بود و نیز معلوم و مسلم است که آنان که مورد ستم قرار می‌گیرند و دچار اهانت و ستم‌دیدگی می‌گردند هوادار یکدیگر می‌شوند و پظت به پشت هم می‌دهند و همگی چون ید واحد در برابر توانگران و دنیا دوستانی که جهان را در دست دارند و بر آنان چنگ انداخته‌اند و به خواسته‌های خود رسیده‌اند، قد علم می‌کنند و همدست می‌شوند، زیرا همگی این مستحقان محروم، همچنان که در آنچه جانشان را به درد آورده و ناخشنودشان ساخته و نیش گزندش به دردشان آورده است شریکند، در غیرت و حمیت و زیر بار ستم نرفتن و خشم گرفتن به کسانی که بر آنان چیره گشته و برتری می‌جویند و به منافع و مزایایی دست می‌یابند (که حق این مستحقان محروم است) ولی ایشان بدان نمی‌رسند، نیز شری و همدست و همداستانند. پس هنگامی که اینان- یعنی این گروه محروم- که همگی از نظر منزلت و رتبت اجتماعی برابرند، به خاطر هم تعصب می‌ورزند و از هم پشتیبانی می‌کنند، چه تصور می‌کنی در احساس و پیوند آنان نسبت به کسی که از جمله‌ی ایشان است و انسانی است گرانقدر و والا- مرتبه و جامع همه‌ی شرافتهای انسانی؟ انسانی که گرد آورنده همه‌ی فضیلتها و در بر دارند همه‌ی ویژگیها و ستودگیها باشد و با وجود این محروم و محدود بماند و دنیا همه‌ی تلخیهای خود را به او بچشاند و پیوسته آزار و ناملایمات، کام او را به شرنگ ناکامی ناگوار سازد و از روزگار جز رنج و آزار و سختی نبیند و آنان که فرودست اویند، فرا دست او شوند و و فرومایگان و ناکسان که هیچ کس آنان را به چیزی نمی‌شمرد و دل کسی به حکمرانی آنان راضی نمی‌شد و تصور آن را نیز نمی‌کرد، در کار حکومت و فرمانروایی آیند و فرمانشان بر او و فرزندان و خاندان و خویشانش روا شود و در نهایت نیز این ابر مرد در محراب عبادت خویش به شهادت رسد و فرزندانش پس از او کشته و حرم محترمش به اسیری برده شود و حتی خویشان و عمو زادگان او با همه‌ی فضیلت و زهد و عبادت و بخشندگی و بهره بردن مردمان از ایشان، کشته و تبعید و اواره و زندانی گردند. (صفحه ۳۱) «فهل یمكن الا یتعصب البشر کلهم مع هذا الشخص و هل تستطیع القلوب الا تحبه و تهواه و تذوب فیه و تفتنی فی عشقه انتصارا له و حمیه من اجله و انفقہ مما ناله و امتعاضا مما جری علیه.» مگر ممکن است که انسانها همگی به چنین شخصی تعصب نورزند؟ و مگر دلها می‌توانند به او دل نبندند و وابسته‌ی او نشوند و عاشق او نگردند؟ تا بدانجا که در راه عشق او دلها ذوب گردد و جانها فانی شود که این همه برای یاری دادن او و غیرت ورزیدن به خاطر او و ابراز انزجار و تنفر از ستمی است

که به او رسیده و ناشخودی از آن چیزی است که به سر او آورده‌اند. و این واقعیتی است که در سرشت بشر و نهاد او قرار داده شده است. همان طور که اگر گروهی از مردم در کنار رودخانه‌ای سیل آسا شاهد افتادن کسی که شنا نمی‌داند، در آن آب عمیق باشند، بنابر سرشت انسانی بر او شدیداً دلسوزی می‌کنند و عده‌ای از آن مردم بی‌هیچ تاملی خود را در آب می‌افکنند و تلاش می‌کنند او را نجات دهند و در این کار هیچ پاداشی نمی‌خواهند و انتظار هیچ سپاسگزاری یا دستمزدی و حتی چشمداشت ثواب اخروی نیز ندارند و ممکن است که در میان آنان کسانی هم باشند که دنیای دیگر را باور نداشته باشند، اما احساس انسانی و رقت قلبشان آنان را به این کار وامی‌دارد. گویا هر یک از کسانی که خود را برای نجات آن غریق به آب می‌افکنند، چنین تصور می‌کند که این خود اوست که به آب افتاده و در حال غرق شده است، پس همان سان که اگر خود او در حال غرق شدن بود، برای نجات خویش تلاش می‌کرد، در این وضع نیز برای نجات همجنس خود که در چنین حالتی سخت قرار گرفته است تلاش می‌کند. همچنین اگر پادشاهی به مردمان شهری از مملکت خود ستمی روا دارد، اهل این شهر همگی پشت به پشت یکدیگر می‌دهند و همداستان می‌شوند و بر ضد آن پادشاه یکدیگر را یاری می‌کنند تا داد خویش از او بستانند. حال اگر در میان این مردم ستم‌دیده بزرگمردی گرانقدر و عالی مقام باشد که آن پادشاه بیشترین ستم را بر او روا داشته و ملک و دارایی او را غصب کرده و فرزندان و خاندان او را کشته باشد، کاملاً عادی است که توجه مردمان بیش از هر کس بدو و پیروی‌شان از او باشد و بیشتر و بیشتر گرد او آیند و بدو روی کنند، زیرا سرشت آدمی به گونه‌ای غیر قابل اجتناب به چنین امری فرا (صفحه ۳۲) می‌خواند و انسان نمی‌تواند جز این کند و از چنین رفتاری سرباز زند. (۱۳). به آنچه «ابن ابی‌الحدید معتزلی» از «ابوجعفر حسنی» نقل کرد باید افزود که آفرینش انسان به گونه‌ای است که عاشق کمال مطلق است و اصل فطرت آدمی عشق به کمال مطلق است و به تبع آن در او فطرتی دیگر است که فطرت انزجار از نقص است، هر گونه نقصی که فرض شود. (۱۴). انسان به طور ارتکازی به دنبال کمال می‌گردد و دوستدار کمال است، هر چند که گاه مصداق کمال را اشتباه در می‌یابد و خود را به هلاکت می‌افکند، اما اساس وجود آدمی همین کمال جویی و کمال دوستی اوست که انسانیت انسان بدان است. و امام علی (ع) مظهر همه‌ی کمالات و جلوه‌ی تام حق است، پس چگونه می‌شود که او را دوست نداشت و بدو عشق نورزید و در او ذوب نگردید؟ مگر کسی که از انسانیت بی‌بهره باشد و فطرتش سخت گرفتار حجابهای نفسانیت باشد. انسان به سبب همین فطرت کمال طلب، عدالتخواه است و از ستم بیزار و دوستدار برپا دارندگان عدالت و دشمن ستم پیشگان است. انسان واجد حیات انسانی، نمی‌تواند بر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان تاب آورد و در راه برپایی عدالت تلاش نماید، (۱۵). و علی (ع) مظهر مبارزه و ستیز با زاندوزی و فزونخواهی و مسکنت و محرومیت و شهید عدالت است. بدیهی است که هر آزاده‌ای و انسان صاحب آرمانی و هر مسلمانی بدو عشق ورزد و او را ستایش کند و در برابر کمالات او سر تعظیم فرود آورد. (فتبارک الله احسن الخالقین). (۱۶). آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. **** (بخشی از پیام امام خمینی (ره) به مناسبت برگزاری کنگره هزاره‌ی نهج البلاغه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰)، صحیفه‌ی نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱-۱۳۶۱ ش. ج ۱۴، ص ۲۲۴). (۱) ن. ک: ابوجعفر محمد بن عبدالله الاسکافی المعتزلی، المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) و بیان افضلیت علی جمیع العالمین بعد الانبیاء و المرسلین، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، ۱۴۰۲ ق. (۲) قال علیه السلام: «هلک فی رجلان: محب غال و مبغض قال.» (۳) دو کس در برخورد با من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن بدخواه. (۴) ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، نهج البلاغه، ضبط نصه و ابتکر فهارسه العلمیه صبحی الصالح، الطبعة الاولی، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۳۸۷ ق. حکمت ۱۱۷، در تمام کتاب از ترجمه‌های زیر استفاده شده است: الف. ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، چاپ اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ ش. ب. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۶ ش. ج. ترجمه‌ی اسدالله مبشری، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش. د. ترجمه و شرح فشرده،

محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، چاپ اول، موسسه‌ی مطبوعاتی هدف، قم. ه. ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، چاپخانه‌ی حیدری، ۱۳۳۰ ش. و قال علیه‌السلام: «یهلک فی رجلان، محب مفرط و باهت مفرط.» (۱) دو کس در برخورد با من هلاک خواهند شد: دوست از حد گذرنده و دشمن بهتان زننده. (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۶۹ و نیز ن. ک: ابواسحاق ابراهیم بن محمد المعروف بابن هلال الثقفی، الغارات، حقه و علق علیه‌السید عبدالزهران الحسینی الخطیب، الطبعة الاولى، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ص ۴۰۱، ابراهیم بن محمد البیهقی، المحاسن و المساوی، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ص ۴۱، عبدالواحد التیمی الامدی، غرر الحکم و دررالکلم، موسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۲، ص ۳۱۱، محمد باقر المجلسی، بحار الانوار الجامعه لعلوم الائمه الاطهار، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۲۵، صص ۲۸۵ و ۱۳۵. (۱) حسن صدر، مرد نامتناهی (علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام)، چاپ یازدهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش. صص ۱۱-۹. (۱) ن. ک: الامام روح الله الخمینی، شرح دعاء السحر الطبعة الاولى، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۴۱۶ ق. صص ۷۸-۷۷، همو، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، مقدمه از سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲ ش. ص ۳۶. (۱) ن. ک: محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بتصحیح و تحقیق و تزییل عبدالرحیم الربانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱۸، ص ۲۰. (۱) مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (المنسوب الی الامام الصادق (ع))، موسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق، ص ۷. (۱) علی موسوی گرما رودی، در سایه سا نخل ولایت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷ ش. صص ۳۸-۲۹. (۱) مرتضی مطهری، بیست گفتار، چاپ پنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش. ص ۳. (۱) تعبیر «ابوجعفر حسنی نقیب» درباره امیرمومنان (ع). ن. ک: عزالدین بن هبه الله ابن ابی‌الحدید المعتزلی، شرح نهج‌البلاغه، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیه مصر، ۱۳۷۸ ق. ج ۱۰، ص ۲۲۴. (۱) عالم، متکلم، ادیب، مورخ و شاعر و شارح بزرگ نهج‌البلاغه در گذشته به سال ۶۵۶ هجری. ن. ک: محمد باقر الخوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، الطبعة الاولى، الدر الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۱ ق. ج ۵، صص ۲۶-۱۹. (۱) صالح علی الصالح، الروضه المختاره، شرح القصائد الهاشمیات للکمیت بن زید الاسدی و القصائد العلویات السبع لابن ابی‌الحدید المعتزلی، موسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۲ ق. صص ۱۴۶-۱۳۶، ترجمه‌ی آیات به نقل از: محمدرضا حکیمی، ادبیات و تهد در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸ ش. صص ۲۹۱-۲۸۴. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، صص ۲۱۵-۲۲۳. امام روح الله خمینی، طلب و اراده، ترجمه و شرح سید احمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش. ص ۱۵۲. علی (ع) در بیان علت پذیرش حکومت فرمود: «اما والذی فلق الحبه و بر النسمة، لو لا- حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیتم حبلها علی غاربها و لسقیتم آخرها بکاس اولها.» آگاه باشید، به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند که اگر مردم در صحنه حاضر نمی‌شدند و حجت تمام نمی‌شد که یاری کنندگانی برای حق وجود دارد و چنانچه خداوند از عالمان (ربانی) پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان آرام نگیرند و سکوت نکنند، بی‌تامل ریسمان مهار شتر حکومت را بر گردنش می‌افکنند و با همان جام نخست، آخرش را هم سیراب می‌کردم. (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۱۶) قرآن، مومنون ۱۴.

فضایل علی (ع)

فضایل امیرمومنان علی (ع) آن قدر گسترده و عمیق است که کسی را یارای آن نیست که در همه‌ی جوانب آن وارد شود و بتواند حتی گوشه‌ای از آن را ادا نماید که «بحر را گنجایی اندر جوی نیست.» (۱). هر که به این امر توجه کرده، دریافته است که در برابر فضایل و کمالات علی (ع) باید اعتراف کرد که فضایل و کمالات آن حضرت برتر و بی‌شمارتر از آن است که بتوان بیان (صفحه

۳۳) کرد، چنانکه «خطیب بغدادی» فقیه و محدث و مورخ بزرگ اهل سنت در گذشته به سال ۴۶۳ هجری یاد آور شده است که مناقب علی (ع) مشهورتر از آن است که بیان شود و فضایل او افزون‌تر از آن است که به شماره در آید. (۲). بزرگان شیعه و سنی در باب فضایل آن وجود بی بدیل احادیثی را با ضمامین مشابه از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب، ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب». (۳). اگر همه‌ی درختان قلم و آب دریاها مرکب شود و تمام جن و انس نویسنده گردند، فضایل علی (ع) را نمی‌توانند شماره و احصا کنند. چگونه می‌توان فضایل او را برشمرد، در حالی که او انسان کامل و مظهر همه‌ی اسما و صفات الهی است. مگر اسمای حسنا‌ی الهی قابل شمارش و احصاست تا بتوان فضایل مظهر آن اسما را شمارش و احصا کرد؟ (قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا). (۴). بگو اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگار من مرکب بود، هر آینه دریا به پایان می‌رسید پیش از آنکه کلمات پروردگارم به پایان رسد، هر چند مانند آن را به یاری بیاوریم. (و لو انما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمد من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله). (۵). و اگر هر چه درخت در زمین است قلم گردد و دریا مرکب و هفت دریای دیگر از پس (نابودی) آن بیفزایدش (و با آن بنویسند، کار نوشتن) کلمات خدا پایان نیابد. این حقیقت در ابیاتی زیبا از «ابن ابی‌الحدید معتزلی» چنین آمده است: یقولون لی قل فی علی مدائح فان انا لم امدحه قالوا معاند (صفحه ۳۴) و ما نت عنه الشعر من ضعف هاجس و لا اننی عن مذهب الحق عائد فلو ان ماء البحر السبعة اللتی خلقن مدادا و السماوات کاغد و اشجار خلق الله اقلام کاتب اذا الخلق افناهن عادت عوائد و کان جمیع الانس الجن کتابا اذا کل منهم واحد بعد واحد لخطوا جمیعا متقبا بعد متقب لما خط من تلك المناقب واحد به من می‌گویند درباره‌ی علی مدایحی بسرا. پس اگر آن حضرت را مدح نگویم، گویند دشمن اویم. اگر گاهی شعری درباره‌ی او بسرایم از ضعف نفس نیست که من کسی نیستم که مذهب حق را رویگردان باشم. اما اگر آب هفت دریایی که خلق شده است مرکب گردد و آسمانها کاغذ شوند و درختانی که خدا آفریده، قلم نویسندگان شود و مردم آنها را از بین ببرند و دوباره به صورت اول شوند، و تمام جن و انس نویسنده گردند و یکی پس از دیگری بدین کار مشغول گردد. و همگی مناقب و فضایل آن حضرت را یک به یک بنگارند، حتی یک فضیلت از فضایل او نوشته نشود. فضایل و مناقب بی حد و حصر امیرمؤمنان علی (ع) پیوسته مورد توجه دانشمندان شیعه و سنی بوده است و آثاری فراوان و با ارزش درباره‌ی فضایل و مناقب امام حق و اسوه‌ی عدل نگاشته شده است که بسیاری از آنها به دست ما نرسیده و بسیاری نیز در دسترس است. اینک هشتاد و چهار کتاب از این آثار را به دست بزرگان و دانشمندان اهل سنت نگاشته شده است به ترتیب سالهای زندگی و تاریخ رحلت آنها می‌آوریم. (۶). (صفحه ۳۵) ۱. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع). ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی کاهلی کوفی، در گذشته به سال ۱۴۸ هجری. ۲. الخصال المهمه فی احوال ابی‌الائم (ع)، محمد بن ادریس شافعی، در گذشته به سال ۲۰۴ هجری. ۳. فضائل علی (ع)، ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی، در گذشته به سال ۲۴۰ هجری. ۴. کتاب المقامات فی تفضیل علی (ع)، ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی، در گذشته به سال ۲۴۰ هجری. ۵. المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) و بیان افضلیته علی جمیع العالمین بعد الانبیاء و المرسلین، ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی در گذشته به سال ۲۴۰ هجری. ۶. کتاب فضائل علی (ع)، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری. ۷. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری. ۸. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، محمد بن اسلم یزید طوسی، در گذشته به سال ۲۴۲ هجری. ۹. فضائل علی بن ابی‌طالب (ع)، ابوبکر عبدالله بن محمد قرشی اموی مشهور به ابن ابی‌الدنیا، در گذشته به سال ۲۸۱ هجری. ۱۰. خصائص امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، در گذشته به سال ۳۰۳ هجری. ۱۱. حدیث الطیر، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال ۳۱۰ هجری. ۱۲- فضائل امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال ۳۱۰. ۱۳. البراهین فی مناقب

امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوجعفر محمد بن سلیمان کوفی، زنده حدود سال ۳۰۰ هجری. ۱۴. فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، قاضی ابوالحسن عمر بن حسن شیبانی (صفحه ۳۶) اشنانی بغدادی، در گذشته به سال ۳۳۹ هجری. ۱۵. فضائل علی (ع)، ابوعمر و عثمان بن احمد دقاق مشهور به ابن سماک، در گذشته به سال ۳۴۴ هجری. ۱۶. فضائل علی (ع)، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، در گذشته به سال ۳۶۰ هجری. ۱۷. کتاب الدرجات فی تفصیل علی (ع) علی سائر الصحابه، ابوعبدالله حسین بن علی بصری معتزلی معروف به جعل کاغذی، در گشته به سال ۳۶۹ هجری. ۱۸. صعود علی منکب رسول الله (ص) لکسر الاصنام من علی ظهر الکعبه، ابوعبدالله حسین ابن علی بصری معتزلی معروف به جعل کاغذی، در گذشته به سال ۳۶۹ هجری. ۱۹. جواز رد الشمس، ابوعبدالله حسین بن علی بصری معتزلی معروف به جعل کاغذی، در گذشته به سال ۳۶۹ هجری. ۲۰. مناقب علی (ع)، ابوالفتح محمد بن حسین ازدی موصلی، در گذشته به سال ۳۷۴ هجری. ۲۱- البرهان فی النص الجلی علی امیرالمومنین علی کرم الله وجهه، علی بن محمد بن شمشاطی عدوی، در گذشته به سال ۳۸۰ هجری. ۲۲. تفضیل علی (ع)، ابوالحسن علی بن عیسی رمانی معتزلی، در گذشته به سال ۳۸۴ هجری. ۲۳. تفضیل علی (ع)، ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری مالکی بغدادی، در گذشته به سال ۳۹۳ هجری. ۲۴. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوالحسین عبدالوهاب بن حسن کلابی دمشقی معروف به اخی تبوک، در گذشته به سال ۳۹۶ هجری. ۲۵. فضائل علی (ع)، ابوالحسن شاذان فضل، از عالمان قرن چهارم هجری. ۲۶. فضائل علی (ع)، ابوالحسین احمد بن محمد قزوینی، از عالمان قرن چهارم هجری. ۲۷. قصه الطیر، ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، در گذشته به سال ۴۰۵ هجری. ۲۸. مناقب مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوبکر احمد بن موسی اصفهانی در گذشته به سال ۴۱۰ هجری. ۲۹- حدیث الطیر، ابوبکر احمد بن موسی اصفهانی، در گذشته به سال ۴۱۰ هجری. (صفحه ۳۷) ۳۰. الاصابه فی تفضیل علی بن ابی طالب (ع)، احمد حمید الدین کرمانی، در گذشته به سال ۴۱۱ هجری. ۳۱. المراتب فی فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بستی معتزلی، در گذشته حدود سال ۴۲۰ هجری. ۳۲. الخصائص فی فضل علی رضی الله عنه، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، در گذشته به سال ۴۳۰ هجری. ۳۳. حدیث الطیر، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، در گذشته به سال ۴۳۰ هجری. ۳۴. النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی (ع)، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، در گذشته به سال ۴۳۰ هجری. ۳۵- فضائل علی (ع)، ابوالعلاء احمد بن عبدالله معری، در گذشته به سال ۴۴۹ هجری. ۳۶. فضائل علی بن ابی طالب (ع)، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، در گذشته به سال ۴۵۸ هجری. ۳۷. کتاب الاربعین فی فضائل امیرالمومنین (ع)، ابوبکر احمد بن علی شافعی مشهور به خطیب بغدادی، در گذشته به سال ۴۶۳ هجری. ۳۸. مساله فی تصحیح خبر رد الشمس و ترغیم النواصب الشمس، ابوالقاسم عییدالله بن عبدالله حنفی معروف به حاکم حسکانی، در گذشته به سال ۴۷۰ هجری. ۳۹. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی اهل البیت (ع)، ابوالقاسم عییدالله بن عبدالله حنفی معروف به حاکم حسکانی، در گذشته به سال ۴۷۰ هجری. ۴۰. خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوالقاسم عییدالله بن عبدالله حنفی معروف به حاکم حسکانی، در گذشته به سال ۴۷۰ هجری. ۴۱. الدرایه فی حدیث الولایه، ابوسعید مسعود بن ناصر رکاب سجستانی، در گذشته به سال ۴۷۷ هجری. ۴۲. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوالحسن علی بن محمد واسطی شافعی، در گذشته به سال ۴۸۳ هجری. ۴۳. الفوز بالمطالب فی فضائل علی بن ابی طالب (ع)، ابوالفتح عبدوس بن عبدالله عبدوسی رودباری همدانی، در گذشته به سال ۴۹۰ هجری. (صفحه ۳۸) ۴۴. مناقب علی (ع)، ابو زکریا یحیی بن ابراهیم سلماسی، در گذشته به سال ۵۵۰ هجری. ۴۵. الخصائص العلویه علی سائر البریه، ابوالفتح محمد بن احمد نظری، در گذشته حدود سال ۵۵۰ هجری. ۴۶. فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ضیاء الدین ابوالموید موفق بن احمد مکی حنفی معروف به اخطاب خوارزم (خوارزمی)، در گذشته به سال ۵۶۸ هجری. ۴۷. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ضیاء الدین ابوالموید موفق بن احمد مکی حنفی معروف به اخطاب خوارزم (خوارزمی)، در گذشته به سال ۵۶۸ هجری. ۴۸. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ابوالعلاء حسن بن

احمد همدانی مقری، در گذشته به سال ۵۶۹ هجری. ۵۰. فضائل علی من امالی الحافظ ابن عساکر الدمشقی، ابوالقاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر، در گذشته به سال ۵۷۱ هجری. ۵۱. جمع طرق رد الشمس، محمد بن اسعد بن علی جوانی مصری، در گذشته به سال ۵۸۸ هجری. ۵۲. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، در گذشته به سال ۵۹۷ هجری. ۵۴. منازل من القرآن فی علی (ع)، ابوبکر محمد بن مومن شیرازی نیشابوری، از عالمان قرن پنجم هجری. ۵۵. حدیث الطیر، ابوطاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان خراسانی، از عالمان قرن پنجم هجری. ۵۶. الشهاب الثاقب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، احمد بن حسن بن محمد ابن حسن رصاص یمنی، در گذشته به سال ۶۲۱ هجری. ۵۷. فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ناصرالدین الله احمد بن مستضی بامرالله حسن بن مستنجد عباسی، در گذشته به سال ۶۲۲ هجری. ۵۸. فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، محمد بن احمد انف در گذشته به سال ۶۲۳ هجری. (صفحه ۳۹) ۵۹. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن محمد شیبانی، معروف به ابن اثیر جزری، در گذشته به سال ۶۳۰ هجری. ۶۰. منازل من القرآن فی علی (ع)، ابوالفضل و ابوالمحامد مظفر بن ابی‌بکر احمد رازی حنفی، در گذشته به سال ۶۳۱ هجری. ۶۱. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، قاضی صدرالدین ابوالموید موفق بن محمد خاصی حنفی، در گذشته به سال ۶۳۴ هجری. ۶۲. منال الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه نصیبی عدوی شافعی، در گذشته به سال ۶۵۲ هجری. ۶۳. تذکره الخواص، شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی معروف به سبط ابن جوزی، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری. ۶۴. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، فخر الدین ابوعبدالله محمد بن یوسف قرشی نوفلی کنجی شافعی، در گذشته به سال ۶۵۸ هجری. ۶۵. فرائد المسطین، ابراهیم محمد بن موید جوینی خراسانی، در گذشته به سال ۷۳۰ هجری. ۶۶. حدیث الطیر، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی شافی دمشقی، در گذشته به سال ۷۴۸ هجری. ۶۷. حدیث من کنت مولاه فعلى مولاه، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۷۴۸ هجری. ۶۸. فتح المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع) شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۷۴۸ هجری. ۶۹. النجم الثاقب فی فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، مهدی بن صلاح بن امیر جلال الدین، در گذشته به سال ۷۷۶ هجری. ۷۰. اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد جزری شافعی دمشقی، در گذشته ۸۳۳ هجری. ۷۱. احادیث مسنده فی فضائل علی (ع)، شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف جزری شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۸۳۳ هجری. (صفحه ۴۰) ۷۲. جواهر المطالب فی مناقب الامام الجلیل علی بن ابی طالب (ع)، شمس الدین محمد بن احمد باعونی شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۸۷۱ هجری. ۷۳. مناقب علی (ع)، یوسف بن حسن بن احمد بن حسن بن عبدالهادی مقدسی شافعی دمشقی مشهور به ابن مبرد و ابن عبدالهادی، در گذشته به سال ۹۰۹ هجری. ۷۴. القول الجلی فی فضائل علی (ع)، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۱۱ هجری. ۷۵. کشف اللبس فی حدیث رد الشمس، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۱۱ هجری. ۷۶. جزء فی حدیث انا مدینه العلم و علی بابها، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۱۱ هجری. ۷۷. مزیل اللبس عن حدیث رد الشمس، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن یوسف صالحی دمشقی، در گذشته به سال ۹۴۲ هجری. ۷۸. القول الجلی فی فضائل علی (ع)، ابوالحسن محمد بن محمد صدیقی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۵۲ هجری. ۷۹. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، محمد بن احمد بن عادل عجمی رومی معروف به حافظ الدین و مولی حافظ، در گذشته به سال ۹۵۷ هجری. ۸۰. اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب (ع)، ابراهیم بن عبدالله اکفانی وصابی، اتمام کتاب در سال ۹۶۳ هجری. ۸۱. قصص الحق المبین فی فضائل امیرالمومنین (ع)، ابراهیم بن محمد مویدی، در گذشته به سال ۱۰۸۳ هجری. ۸۲. الحجج الجلیه فی نقض الحکم بالافضلیه (فی رد من قطع بالافضلیه، اثبت افضلیه علی (ع) علی غیره و رد دله القول

بافضلیه من سواه)، محمد بن محمد امین سندی تتوی حنفی، در گذشته به سال ۱۱۶۱ هجری. ۸۳. العقد الثمینی اثبات وصایه امیرالمومنین (ع)، محمد بن علی بن محمد شوکانی، در گذشته به سال ۱۲۵۰ هجری. ۸۴. ینایع الموده، سلیمان بن قندوزی حنفی، در گذشته به سال ۱۲۷۰ هجری. (صفحه ۴۱) آنچه در آثار یاد شده آمده است، بی گمان گوشه‌ای از جمال علی (ع) و قطره‌ای از دریای وجود اوست. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در مقدمه‌ی شرح نهج‌البلاغه خویش، مطالبی زیبا در فضایل امیرالمومنین علی (ع) آورده است و در ابتدای آن می‌نویسد: «اما فضایل علی (ع) از نظر عظمت و بزرگی و انتشار و اشتها به قدری است که کسی را یارای پرداختن به آن و کسی را تاب تفصیل آن نیست. فضایل آن حضرت همان گونه است که ابوالعیناء به عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل و معتمد عباسی گفت که اگر بخواهم فضایل تو را وصف کنم، همانند آن است که از روشنی روز روشن خبر دهم و از درخشندگی ماه منیر سخن گویم که بر کسی پوشیده نیست. من بیقین می‌دانم که اگر سخن گفتن در وصف تو به من واگذار شود، به عجز و ناتوانی خود اعتراف می‌کنم و از نیل به مقصود باز می‌مانم و به همین دلیل نیز از ستایش تو منصرف می‌شوم و بر تو درود می‌فرستم و خبر دادن از شخصیت تو را به آنچه مردم اطلاع دارند وا می‌گذارم. من چه بگویم درباره‌ی انسانی که دشمنانش به فضایلش اعتراف کرده‌اند و نتوانسته‌اند مناقبش را نادیده گیرند، یا فضایلش را کتمان کنند. بنی‌امیه در شرق و غرب جهان اسلام قدرت را قبضه کردند و هر حيله‌ای را به کار گرفتند و به هر عملی دست زدند تا نور او را خاموش سازند. حقایق را تحریف کردند و بر ضد او روایات دروغین جعل نمودند و بر منبرها زبان به سب و لعن او گشودند و هر کس را که از آن حضرت به نیکی یاد می‌کرد با تهدید و حبس و قتل کیفر دادند. آنان از انتشار روایات پیامبر که متضمن فضیلتی از فضایل آن حضرت یا بالا بردن نام و یاد او بود، ممانعت کردند و حتی از نامگذاری کسی به نام علی جلوگیری کردند. اما همه‌ی این اعمال نتیجه‌ای نداشت جز آنکه مقام و نام و یاد علی بالاتر رفت. نام علی و یاد او مانند مشک بود که هر چه آن را می‌پوشاندند، باز بوی عطر آن منتشر می‌شد و همچون خورشید تابان بود که با کف دست پوشیده نمی‌شد و مانند روز روشن بود که اگر یک نفر آن را نمی‌دید دیدگان دیگران می‌دید. و من چه بگویم درباره‌ی بزرگمردی که تمام فضایل انسانی به او منتهی می‌شود و تمام فرقه‌های اسلامی خود را به او منسوب می‌کنند. او سر آمد همه‌ی فضایل و سرچشمه‌ی آنهاست. در فضایل و کمالات شایسته و مجد و عظمت، هیچ کس به پایه‌ی او نرسیده است و هر کس پس از وی در علم و فضیلت به مقامی (صفحه ۴۲) رسیده، علوم و فضایل خود را از او کسب کرده است و از وی پیروی نموده و به روش او رفتار کرده است و از این لحاظ همگی رهین منت اویند.» (۷).

شارح بزرگ نهج‌البلاغه، در پی این عبارات به توضیح برخی از فضایل و کمالات امیرمومنان (ع) پرداخته است، از جمله: علم الهی و کلام، علم فقه، عم تفسیر قرآن، علم طریقت و حقیقت و تصوف، علم نحو و ادبیات عربی، شجاعت بی نظیر آن حضرت، قوت و نیروی بدنی او، سخاوت و جود، بردباری و گذشت، جهاد در راه خدا، فصاحت و بلاغت، خوشرویی و ملکات فاضله‌ی اخلاقی، زهد و پارسایی، عبادت، اهتمام به قرآن، رای و تدبیر علی (ع)، سیاست آن حضرت. (۸). علی (ع) در تمام میدانهای کمالات انسانی - پس از رسول خدا (ص) - یکه تاز و بی همتاست و کسی ر پروای پرواز با او نیست، چنانکه در عرصه و کارزار قلم و بیان بی‌بدیل است و حق آن است کهب ر زبان خود ان حضرت جاری شده است: «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر.» (۹).

چشمه‌های فضایل و معارف، سیل آسا از دامن کوهسار وجود من جاری می‌شود و پرنده‌ی همتها و افکار بلند به قله‌ی شامخ من نرسد. ***** (۱) جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، مثنوی معنوی، به کوشش توفیق - ه. سبحانی، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش. دفتر اول، ص ۱۸۵. (۲) ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، ص ۱۲۳. (۳) ابوالموید الموفق بن احمد الحنفی المعروف با خطب خوارزم (الخوارزمی)، المناقب، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران، ص ۲، شهاب‌الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، لسان المیزان، الطبعه الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۵، ص ۷۲، بحار الانوار، ج ۴۰، صص ۷۵ و ۷۴ و ۷۰. (۴) قرآن، کهف ۱۰۹. (۵) قرآن،

لقمان ۲۷. (۶) ر. ک: عبدالجبار الرفاعی، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت (ع)، الطبعة الاولى، موسسه الطباعه و النشر، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۳۷۱ ش. ج ۶، صص ۳۹۹-۳۹۳ و ۲۲۷-۲۱۸. (۷) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۱۷-۱۶. (۸) همان، صص ۳۰-۱۷ و نیز ر. ک: ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، صص ۱۵۰-۲. (۹) نهج البلاغه. خطبه‌ی ۳.

کلام امیر مومنان (ع)

کلام علی (ع) جلوه‌ای است از جلوه‌های آن وجود یگانه و قالبی است که رد آن معارف بلند امام ظهور یافته و چشمه‌ی خورشید است که ما خاکیان محروم و مهجور را راه نموده است. بر هیچ کس پوشیده نیست که آن حضرت پیشوا و سرور سخن آوران است و اینکه کلام او اشرف کلامها و بلیغ‌ترین سخن پس از کلام خدا و پیامبر اکرم (ص) است. (۱). «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در توصیف فصاحت و بلاغت علی (ع) می‌نویسد: «درباره‌ی فصاحت و بلاغت آن حضرت باید گفت که وی پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است، چنانکه درباره‌ی کلام او گفته‌اند، «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین»، سخنان علی (ع) پایین‌تر از خداوند و بالاتر از گفتار همه‌ی مخلوقان است. (صفحه ۴۳) مردمان هنر سخنوری و نویسندگی را از او آموخته‌اند. عبدالحمید بن یحیی گفته است: هفتاد خطبه از خطبه‌های اصلع (۲) را حفظ کردم و ذهنم از آن پس جوشید که جوشید. و ابن نباته گفته است: از خطابه گنجی به دست آوردم که بخشیدن از آن چیزی جز گسترش و فزونی بر آن نمی‌افزاید، یکصد فصل از مواعظ علی بن ابی‌طالب را حفظ کردم. وقتی محض بن ابی‌محض به معاویه گفت: از نزد ناتوان‌ترین سخنگویان به نزد تو آمده‌ام. معاویه به او گفت: وای بر تو! چگونه علی ناتوان‌ترین سخنگویان است؟ به خدا او بود که فصاحت و سخنوری را میان قریش معمول ساخت.» (۳). کلام امیر مومنان (ع) از چنان جاذبه، زیبایی و عمقی برخوردار است که هر کس مجذوب و شگفت زده و متحیر می‌کند. علامه «سبط ابن جوزی» از دانشمندان بزرگ اهل سنت، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری، این مجذوبیت و شگفت زدگی را چنین ابراز می‌کند: «علی (ع) کلماتی را به زبان می‌آورد که سرشار از عصمت است. او با میزان حکمت سخن می‌گوید، سخنی که خداوند بر آن مهابت و شکوه افکنده است. این کلمات به گوش هر کس رسد، او را به شگفتی و حیرت وامی‌دارد. خداوند در سخن گفتن بدو نعمتی ارزانی داشته که توانسته است حلاوت و ملاحظت را یکجا گرد آورد و سحر بیان و زیبایی فصاحت را با هم در آمیزد. نه می‌توان از آن کلمه‌ای اسقاط نمود و نه با حجت و دلیلی با آن مسابقه داد. سخنگویان را به عجز و ناتوانی کشیده و گوی سبقت از همگان ربوده است. کلمات او الفاظی است که نورانیت نبوت بر آن تابیده و آنچه از وی صادر شده عقلها و فهمها را متحیر و شگفت زده ساخته است.» (۴). بحق که آن حضرت، امیر بیان و پیشوای سخنگویان اولین و آخرین است. با کلام او ادب جلوه می‌یابد و فصاحت و بلاغت به اوج می‌رسد. «محمد بن طلحه شافعی» عالم بزرگ اهل سنت، در گذشته به سال ۶۵۲ هجری، می‌نویسد: «فصاحت به وی منسوب است و بلاغت از وجود او سرچشمه می‌گیرد و براءت از کلام او استفاده می‌شود و علم معانی و بیان غریزه‌ای است در وجود او.» (۵). کدام ادیب و سخنور بزرگ می‌تواند حتی خطبه‌ای چون خطبه‌های علی (ع) که بالبداهه ایراد شده است، با صرف وقت بسیار فراهم آورد و کدام عارف و حکیم متاله (صفحه ۴۴) قدرت ان را دارد که جمله‌ای چون جملات حکیمانه‌ی او بیان نماید و کدام زمامدار و رهبر اجتماعی را یارای آن است که در مقام همسانی با او کلامی در سیاست و مدیریت ایراد کند و کدام فرمانده سپاه و امیر لشکر می‌تواند در جمله‌ای روح سلحشوری را به اوج رساند و کلامی چون او در آیین جنگاوری بر زبان راند. (۶). کلام علی (ع) چون خود او موجب شگفتی و حیرت است که در صورت و معنا بی نظیر است. شیخ محمد عبده، مفتی بزرگ اهل سنت، در گذشته به سال ۱۳۲۳ هجری، در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه‌ی خویش درباره‌ی کلام آن حضرت می‌نویسد: «اهل این زبان (عربی) همه قائلند که کلام امام علی بن ابی‌طالب پس از کلام خدای متعالی و پیامبرش (ص) شریف‌ترین و بلیغ‌ترین

کلام است. کلام او سرشارترین کلام زا لحاظ مواد و دارای بهترین شیوه و در بر گیرنده‌ی جلیل‌ترین معانی است.» (۷). در توصیف کلام امیر بیان (ع) بهترین بیان، توصیفی است که آن حضرت درباره‌ی سخن خود فرموده است که بی گمان حق توصیف او و کلام او از آن خود اوست: «و انا لامراء الکلام و فینا تنشبت عروقه و علینا تهدلت غصونه.» (۸). ما امیران گفتاریم. سخن (به تعلیم ما) ریشه دوانیده و شاخه‌های خود را بر سر ما تنیده. * * * * * (۱) السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، الطبعة الثانية، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۵ ق. ج ۱، ص ۴۳. (۲) «اصلح» یعنی کسی که موی جلوی سرش ریخته است. «عبد الحمید بن یحیی» که شخصی برجسته در ادب و هنر نویسندگی بوده، کاتب «مروان حمار» آخرین خلیفه‌ی اموی بوده است. وی در عین حال که به فضیلت و کمال علی (ع) اعتراف می‌کند اما به سبب وابستگی به دستگاه جائز اموی نام آن حضرت را با تعبیری سبک می‌آورد تا نیش خود را نیز زده باشد. (۳) درباره «اصلح» بودن امیر مومنان علی (ع) ن. ک: ابو عبدالله محمد بن سعد، الطبقات الکبری، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۰۵ ق. ج ۳، ص ۲۵، ابو جعفر محمد بن علی ابن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، علل الشرایع، قدم له السید محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، المكتبة الحیدریه، النجف، ۱۳۸۶- ۱۳۸۵ ق. افسست دار احیاء التراث العربیه، بیروت، ج ۱، ص ۱۵۹، ابوالقاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر، ترجمه الامام علی (ع) من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر المحمودی، الطبعة الثانية، موسسه المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، ۱۳۹۸ ق. ج ۱، ص ۳۵. (۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۵- ۲۴. (۵) شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی (سبط ابن الحوزی)، تذکره الخواص، موسسه اهل‌البیت، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ص ۱۱۴. (۶) کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه النصیبی الشافعی، مطالب السوول فی مناقب آل الرسول، طبع حجری، طهران، ۱۲۸۷ ق، ج ۱، ص ۱۳۷. (۷) ن. ک: حسن حسن زاده‌ی آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ سوم، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۵ ش. صص ۲۲- ۲۱. محمد عبده، شرح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، دارالبلاغه، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۴. (۸) نهج البلاغه، کلام ۲۳۳.

شناخت علی (ع) از زبان علی (ع) در نهج البلاغه

برای شناخت صاحب نهج البلاغه، بهتر آن است که به همین کتاب شگفت مراجعه شود و با علی (ع) از خلال کلمات نورانی خودش آشنا شد.

تربیت شده‌ی پیامبر اکرم (ص)

«و قد علمتم موضعی من رسول اله- صلی الله علیه و آله- بالقرابه القریبه، و المنزله الخصیصه. وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفتنی فی فراشه و یمسنی جسده و یشمنی عرفه. و کان یمضع الشیء ثم یلقمنیه و ما و جد لی کذبہ فی قول و لا خطله فی فعل. (صفحه ۴۵) و لقد قرن الله به- صلی الله علیه و آله- من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم، لیله و نهاره. و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه، یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یامرنی بالاعتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فاراه و لا یراه غیری. و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله- صلی الله علیه و آله- و خدیجه و انا ثالثهما. اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه. و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه- صلی الله علیه و آله- فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان قد ایس من عبادته. انک تسمع ما اسمع و تری ما اری، الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر.» (۱). شما بخوبی جایگاه مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا (ص) می‌دانید. او مرا در دامن خویش پرورش داد. من کودک بودم، او مرا همچون فرزندش در آغوش خویش می‌فشرد و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می‌داد، بدنش را به بدنم می‌چسبانید و بوی پاکیزه‌ی او را استشمام می‌کردم، غذا را نرم

می‌کرد و در دهانم می‌گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کار دارم پیدا نمود. از همان زمان که رسول خدا (ص) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مامور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد. من همچون سایه‌ای به دنبال او حرکت می‌کردم و آن حضرت هر روز نکته‌ای تازه از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. وی مدتی از سال، مجاور کوه حرا می‌شد، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روز غیر از خانه‌ی رسول خدا (ص) خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت و من نفر سوم آن خانه بودم که اسلام در آن راه یافته بود. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم. به هنگام نزول وحی بر محمد (ص) صدای ناله شیطان را شنیدم. از رسول خدا (ص) پرسیدم: این ناله (صفحه ۴۶) چیست؟ فرمود: این شیطان است که پرستش خویش مایوس گردیده است. تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی، تنها فرق من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر و درستی قرار داری. علی (ع) کودکی بیش نبود که پیامبر سرپرستی او را پذیرفت و چون فرزندی دلبنده تربیتش همت گماشت و او را به بهترین و والاترین کمالات راه نمود. شاخصه‌ی شخصیت علی (ع) آن بود که هرگز دروغی در گفتارش راه نیافت و هرگز خطایی در رفتارش ظهور نکرد. او پیوسته در همه جا کنار رسول خدا (ص) بود و هرگز از مقتدای خود جدا نشد. محمد (ص) و علی (ع) از یک شجره‌ی نورانی بودند و علی (ع) بهترین یار و یاور محمد (ص) و وزیری شایسته برای او بود. **** (۱) همان خطبه‌ی ۱۹۲.

درخت پیامبری

«نحن شجره النبوه و محط الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینایع الحکم. ناصرنا و محبنا ینتظر الرحمه و عدونا و مبغضنا ینتظر السطوه» (۱). ما درخت نبوتیم، جایگاه رسالت و مرکز رفت و آمد فرشتگان و معادن دانش و چشمه‌سارهای حکمتیم. یاور و دوستدار ما رحمت حق را منتظر است و دشمن و بدخواه ما در انتظار مجازات است. خاندان نبوت که علی (ع) نفر دوم آن است، واسطه فیض الهی و سرچشمه رحمت و برکت‌اند. آن که بدین خاندان روی کند، به رحمت و برکت الهی روی کرده است و آن که پشت کند از رحمت و برکت الهی خود را محروم ساخته، خشم خدا را بر خود روا داشته است. این خاندان وسیله‌ی نجات و باب گشاده‌ی رحمت و برکت الهی‌اند و هر که خواهان هدایت و عروج به کمالات است باید بدانان متمسک شود. چراغ هدایت «بنا اهتدیتیم فی الظلماء و تسنمتم ذوره العلیاء و بنا افجرتم عن السرار» (۲). (صفحه ۴۷) (ای مردم) به وسیله‌ی ما از تاریکیهای جهالت و گمراهی هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و صبح سعادت شما در پرتو وجود ما درخشیدن گرفت. علی (ع) چراغ هدایت و میزان ایمان است. او هرگز در ایمان خود دچار شک و تردید نشد و هرگز در راه حق متزلزل نگردید. صفحه ۴۷. **** (۱) همان، خطبه ۱۰۹. (۲) همان خطبه‌ی ۴.

ایمان و یقین علی (ع)

«ما شککت فی الحق مذ اریته» (۱). از آن زمان که حق به ما نشان داده شده است هرگز در ن شک نکردم. «و انی لعلی یقین من ربی و غیر شبهه من دینی» (۲). من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آیین خود هرگز گرفتار شک و تردید نشده‌ام. او بحق امیر مومنان و پیشوای اهل یقین است. او در معرفت به چنان جایگاهی دست یافته بود که به راههای آسمان از راههای زمین آشناتر بود و دریای معرفتش حد و حصری نداشت و به جمیع احوال عالم بود. **** (۱) همان. (۲) همان، خطبه‌ی ۲۲.

سرچشمه فیض و گنجینه علم

«ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی، فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض.» (۱). ای مردم، پیش از آنکه مرا نیابید آنچه می‌خواهید برسید که من به راههای آسمان از راههای زمین آشنا ترم. «ها ان هاهنا لعلمنا جما (و اشار بیده الی صدره) لو اصبت له حمله.» (۲). (بدان) در اینجا علمی فراوان و انبوه اس و با دستش اشاره به سینه‌ی مبارکش کرد) اگر افراد شایسته‌ای می‌یافتیم، به آنان تعلیم می‌دادم. «و الله لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شانہ لفعلت (صفحه ۴۸) و لکن اخاف ان تکفروا فی برسول الله - صلی الله علیه و آله.» (۳). به خدا سوگند اگر بخواهم می‌توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شئون زندگی‌اش آگاه سازم، ولی از آن می‌ترسم که این کار موجب کافر شدن شما به پیامبر (ص) گردد (درباره‌ام غلو کنید). چنین انسانی شایسته پیروی در همه‌ی عصرها برای همه‌ی نسلهاست و افسوس که آنان خلافت نبوی را از آن سرچشمه‌ی فضیلتها محروم ساختند و آسیای خلافت را بی‌محور نمودند و به جاهلیت بازگشتند. صفحه ۴۸. **** (۱) همان، کلام ۱۸۹. (۲) همان، حکمت ۱۴۷. (۳) همان خطبه‌ی ۱۷۵.

محور آسیای خلافت و سر سلسله فضیلت

«اما و الله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح، ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر.» (۱). آگاه باشید، به خدا سوگند او (ابوبکر) جامه‌ی خلافت را بدون اینکه اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد، با آنکه بخوبی می‌دانست که جایگاه من نسبت به خلافت، چون جایگاه محور آسیاست نسبت به آسیا (که بدون آن آسیا نمی‌گردد). چشمه‌های فضایل و معارف، سیل آسا از دامن کوهسار وجود من جاری می‌شود و پرنده‌ی همت‌ها و افکار بلند به قله‌ی شامخ من نرسد. او برای اهل ایمان چون زنبور ملکه (یعسوب است که مایه‌ی وجود و بقای ایشان است و به او راه می‌یابند و نقطه‌ی مقابل او دنیا و دلبستگیهای آن است که پیشوای بدکاران است. **** (۱) همان. خطبه‌ی ۳.

پیشوا و راهبر مومنان

«انا یعسوب المومنین و المال یعسوب الفجار.» (۱). من پیشوای مومنانم و مال و ثروت پیشوای بدکاران است. او پیشوا و راهبری صادق و امین است. او به آنچه فراخوانده، خود ابتدا عمل کرده است و از آنچه بازداشته، خود ابتدا پرهیز نموده است. (صفحه ۴۹) **** (۱) همان، حکمت ۳۱۶.

عامل به علم

«ایها الناس، انی و الله ما احثکم علی طاعه الا - و اسبقکم الیها و لا انها کم عن معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها.» (۱). مردم، به خدا سوگند شما را به هیچ اطاعتی و اداری نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما خودم به آن عمل می‌کنم و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما خود از آن کناره‌گیری می‌نمایم. امیر مومنان (ع) در نهایت صداقت و امانت مردم را هدایت و راهبری کرد. او هادی به رستگاری بود. **** (۱) همان خطبه‌ی ۱۷۵.

هادی به بهشت و رستگاری

«فان اطعمونی فانی حاملکم ان شاء الله علی سبیل الجنة و ان کان ذا مشقه شدیدة و مذاقه مریره.» (۱). اگر از فرمان پیروی کنید، به خواست خدا شما را به سوی بهشت خواهیم برد، هر چند که راه بهشت پر مشقت است و تلخیها به همراه دارد. آن حضرت پس از قرار گرفتن در مصدر حکومت، بیشترین تلاش را در هدایت و اصلاح امت کرد و با برنامه‌ای انقلابی دست به جراحی جامعه‌ی

فاسد و منحرف زد و در راه رستگاری مردم هیچ کوتاهی نکرد. *****(۱) همان، کلام ۱۵۶.

تلاش پیشوای هدایت در راهنمایی و نجات امت

«ایها الناس، انی قد بشت لکم المواعظ الی وعظ الانبیاء بها امهم و ادیت الیکم ما ادت الاوصیاء الی من بعدهم و ادبتکم بسوطی فلم تستقیموا و حدودکم بالزواجر فلم تستوسقوا» (۱). مردم، من مواعظ و پند و اندرزهایی را که پیامبران برای امتهایشان بازگو کرده بودند، در میان شما نشر دادم و وظیفه‌ای را که اوصیای پیامبران نسبت به امت (صفحه ۵۰) آنان پس از مرگشان داشتند، درباره شما به انجام رساندم، با تازیانه شما را ادب کردم، ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید، با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم، ولی جمع نشدید. پیشوای موحدان، تمام دوران حیات خود را در تلاش برای نجات و رستگاری خلق خدا گذراند و در این راه در دو انتهای مرز دوستی و دشمنی قرار گرفت. هیچ شخصیتی در تاریخ چون علی (ع) نبوده است. او دارای جاذبه‌ای شگفت و دافعه‌ای نیرومند بود. اهل ایمان شیفته و شیدای او بوده‌اند و اهل نفاق دشمن و بدخواه او. صفحه ۵۰. *****(۱) همان، خطبه‌ی ۱۸۲.

جاذبه و دافعه امیرمومنان (ع)

«هلک فی رجلائن: محب غال و مبغض قال» (۱). دو کس در برخورد با من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن بدخواه. «شعبی» (۲). درباره علی (ع) گوید: «علی بن ابی طالب در این امت همچون مسیح بن مریم در بنی اسرائیل است که گروهی از مردم از شدت دوستی‌اش به کفر کشیده شدند و گروهی از مردم از شدت دشمنی با او» (۳). علی (ع) از چنان جاذبه و دافعه‌ای برخوردار بود که شاید در تمام قرون و اعصار جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه‌ی آن حضرت نتوان یافت. دوستان و شیفتگانش در عشق او سوخته‌اند و در راه دوستی او سر از پا نشناخته‌اند و بدخواهان و دشمنانش در دشمنی با او تاخته‌اند و در راه کینه به او هیچ حد و مرزی را پاس نداشته‌اند، (۴) و این امر تا سر حد ایمان و کفر بوده است. «لوضربت خیشوم المومن بسیفی هذا علی ان یبغضی، ما ابغضنی و لو صببت الدینا بجماتها علی ان یحبنی، ما احبنی. و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی - صلی الله علیه و اله و سلم - انه قال: یا علی لا یبغضک مومن و لا یحبک منافق» (۵). (صفحه ۵۱) اگر با این شمشیرم بر بینی مومن بزنم که مرا دشمن بدارد، دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا را در گلوی منافق بریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت. و این به خاطر آن است که بر زبان پیامبر امی (ص) گذشته است که فرمود: ای علی، هیچ مومنی تو را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت. بسیاری از سر «جهالت»، «حسادت»، «خیانت»، «رقابت» و «عدالت» با امیر مومنان (ع) به دشمنی برخاستند. بخشی از عرب به سبب آنکه شاخهای نظام جاهلی به دست علی (ع) شکسته شده بود، دشمن او بودند و کینه‌های «بدر» و «احد» و «احزاب» و ... در دلشان می‌جوشید. (۶). او پرچمدار پیروز اسلام بود و دین خدا به همت جهاد و شجاعت او قوت یافت و استوار گردید. در میدانهای پیکار با شرک و کفر کسی را یارای مقابله با او نبود و او باکی نداشت که به سوی مرگ رود یا مرگ به سوی او آید. صفحه ۵۱. *****(۱) همان حکمت ۱۱۷. (۲) «ابوعمر عامر بن شراحیل کوفی» منسوب به «شعب» تیره‌ای از «همدان» از بزرگان تابعین و سروران ایشان است. وی فقیه و شاعر بود و از صد و پنجاه تن از اصحاب رسول خدا (ص) حدیث روایت کرده است. در کوفه به دنیا آمد و در همان جا رشد کرد و در همان جا در سال ۱۰۳ هجری وفات یافت. وقتی «عبدالملک بن مروان» قدرت را به دست گرفت، به او پیوست و ندیم و همدم او شد. «مکحول» گفته است که من از «شعبی» فقیه‌تر ندیدم و نیز «ابواسامه» او را «ابن عباس» زمان خود شمرده است، ولی علمای شیعه او را به سبب وابستگیها و کردارش مذموم دانسته‌اند. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۶، صص ۲۵۶-۲۴۶، ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، دار الفکر، بیروت، ج ۴، صص ۳۳۸-۳۱۰، تاریخ بغداد، ج ۱۲، صص ۲۳۳-۲۲۷، جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، مختصر تاریخ

دمشق لابن عساكر، الطبعة الاولى، دارالفكر، دمشق، ۱۴۰۸- ۱۴۰۴ ق. ج ۱۱، صص ۲۶۳- ۲۴۹، شمی الدین ابوالعباس احمد بن محمد ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس دار الثقافة، بیروت، ج ۲، صص ۱۵- ۱۲، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ج ۵، صص ۶۰- ۵۷، الشیخ عباس القمی، الکنی و الالقاب، المطبعة الحیدریه، النجف، ۱۳۷۶ ق. ج ۲، صص ۳۳۳- ۳۳۲. (۳) ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه الاندلسی، العقد الفرید، شرحه و ضبطه و عنون موضوعاته احمد امین، احمد الزین، ابراهیم الیاری، الطبعة الاولى، دار الاندلس، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۳۱۳. (۴) ن. ک: مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، چاپ اول، انتشارات حسینیہ ارشاد، تهران، ۱۳۴۹ ش. ص ۲۵- ۲۲. (۵) نهج البلاغه، حکمت ۴۵. (۶) ن. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۴، السید عبدالحسین شرف الدین الموسوی، المراجعات، دار الصادق للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۳ ق. صص ۲۶۸- ۲۶۷.

شجاعت و جهاد علی (ع)

«انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضر». (۱). من در دوران نوجوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخه‌های بلند درخت قبیله ربیعه و مضر را درهم شکستم. «و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بئدی امه». (۲). به خدا سوگند، علاقه‌ی فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه‌ی طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است. «فوالله ما ابالی، دخلت الی الموت او خرج الموت الی». (۳). به خدا سوگند، باک ندارم من به سوی مرگ روم یا مرگ به سوی من آید. «و ایم الله لقد كنت من ساقتها حتی تولت بحذافیرها و استوسقت فی قیادها، ما ضعفت و لا جبت و لا خنت و لا وهنت». (۴). به خدا سوگند من جلو لشکر اسلام بودم لشکر کفر را می‌راندم تا همگی پشت کردند و تحت رهبری اسلام در آمدند. در این راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد و خیانت نمودم و سستی در من راه نیافت. (صفحه ۵۲) علی (ع) در همه‌ی دوران زندگی خود جز به حق و عدل نیندیشید و هرگز از اصول حق و عدل تخطی نکرد. او در سیاست سخت پایبند اصول بود. (۵). ***** (۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲. (۲) همان، خطبه‌ی ۵. (۳) همان، کلام ۵۵. (۴) همان، خطبه‌ی ۱۰۴. (۵) ن. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، صص ۲۵۱ و ۲۱۲.

سیاست امام

«و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفر و لو لا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس و لکن کل غدره فجره و کل فجره کفره و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامه. و الله ما استغفل بالمکیدة و لا استغمز بالشدیده». (۱). به خدا سوگند، معاویه از من سیاستمدار تر نیست، اما او خیانت و پیمان شکنی می‌کند و مرتکب انواع گناه می‌شود و اگر خیانت و پیمان شکنی ناپسند و ناشایست نبود، من سیاستمدار ترین مردم بودم، ولی هر خیانت و پیمان شکنی گناه است و هر گناهی نوعی کفر است و در قیامت هر خائن و پیمان شکنی پرچمی خاص دارد که به وسیله‌ی آن شناخته می‌شود. به خدا سوگند، من با حيله و مکر اغفال نمی‌شوم و در رویاری با شادید ناتوان نمی‌گردم. سیاست علی (ع) بر راستی و درستی استوار بود و آن حضرت برای رسیدن به مقصد والای خود هرگز ابزار نادرست را به کار نگرفت و برای اصلاح مردمان دست به استبداد نیالود و برای حفظ خود و حکومتش به ستم متوسل نشد و به آرمانهای الهی و اقدامات انقلابی پشت نکرد. «ذمتی بما اقول زهینه و انا به زعیم. ان من صرحت له العبر عما بین یدیہ من المثلات، حجزته التقوی عن تقحم الشبهات. الا- و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه- صلی الله علیه و سلم. و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبله و لتعربلن غربله و لتساطن سوط القدر، حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قصر و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا. الله ما کتمت و شمه و لا کذبت کذبه و لقد نبث بهذا المقام و هذا الیوم. الا و ان الخاطایا خیل شمس

حمل علیها اهلها و خلعت لجمها فتممحت بهم فی النار. الا- و ان التقوی ما طایا ذلل، حمل علیها اهلها. و اعطو ازمتهما. فاوردتهم الجنة» (۲). (صفحه ۵۳) آنچه می‌گویم ذمه‌ام در گرو آن است و خود ضامن آنم. کسی که از اعمال و کردار گذشتگان و عواقب سوء آنان عبرت گیرد، تقوا وی را از فرو رفتن در آن گونه بدبختیها بازدارد. آگاه باشید تیره روزیها درست همانند زمان بعثت پیامبر (ص) بار دیگر به شما روی آورده است. سوگند به کسی که پیامبر را بحق برانگیخت، به سختی مورد آزمایش قرار می‌گیرد و غربال می‌شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد، آنچنان که بالا، پایین و پایین بالا قرار خواهد گرفت. آنان که (براستی در اسلام) سبقت داشتند و کنار گذاشته شده بودند، بار دیگر سر کار خواهند آمد و کسانی که (با حيله و تزویر) خود را پیش انداخته بودند، عقب زده خواهند شد. به خدا سوگند، هرگز حقیقتی را کتمان نکرده‌ام و هیچ‌گاه دروغی نگفته‌ام و از ابتدا مرا به وضعی که امروز دارم خبرم داده بودند. آگاه باشید گناهان و خطاها همچون مرکبهای سرکش و لجام گسیخته‌ای‌اند که گناهکاران بر آنها سوارند و آنان را در قعر دوزخ سرنگون خواهند ساخت. اما تقوا و پرهیزگاری همانند مرکبهای راهوار و آرامی‌اند که صاحبانشان بر آنها سوارند و زمامشان را به دست دارند و تا دل بهشت آنان را پیش می‌برند. آن حضرت در میدان سیاست صریح و بی‌پیرایه و محکم و استوار در اصول بود و هرگز در حق و عدل مداهنه و سازش روا نداشت، زیرا از دنیا و دلبستگی آن آزاد بود. صفحه ۵۳. *****(۱) همان، کلام ۲۰۰. (۲) همان، کلام ۱۶.

امام و دنیا و زهد

«الیک عنی یا دنیا، فحبلک علی غاربک، قد انسلت من مخالیک و افلت من حبالک و اجتنبت الذهاب فی مداحضک... اعزبی عنی! فوالله لا اذل لک فتستذلینی و لا اسلس لک فتقودینی. و ایم الله- یمینا استثنی فیها بمشیئه الله- لا روضن نفسی ریاضه تهش معها الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما و تقنع بالملح ادوما و لا دعن مقلتی کعین ماء، نضب معینها، مستفرغه دموعها. اتمتلی السائمه من رعیها فترک؟ و تشیع الریاضه من عشبها فتریض و یا کل علی من (صفحه ۵۴) زاده فیهجج! قرت اذا عینه اذا اقتدی بعد السنین المتطاوله بالیمه الهامله، و السائمه المرعیه!» (۱). ای دنیا، از من دور شو، افسارت را برگردند افکندم. تو را رها کردم. من از چنگال تو رهایی یافته و از دامهای تو رسته‌ام و از لغزشگاههای دوری گزیده‌ام... از من دور شو، به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار سازی و زمام اختیارم را به دست نخواهم سپرد که به هر کجا خواهی ببری. به خدا سوگند- سوگندی که تنها مشیت خداوند را از آن استثنا می‌کنم- آن چنان نفس خویش را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان هرگاه به آن دست یابم کاملاً متمایل شود و به نمک، به جای خورش قناعت نماید و آن قدر از چشمهایم اشک بریزم که همچون چشمه‌ای خشکیده دیگر اشکم جاری نگردد. آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان شکم را پر می‌کنند و می‌خوابند و یا دسته‌ای دیگر از آنها از علف سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، علی هم باید از این زاد و توشه بخورد و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سالها عمر به چارپایان رها شده و به گوسفندانی که رد بیابان می‌چرند افتدا کرده است! علی (ع) دنیا و تعلقات آن را یکسره ترک کرده بود و از آن انقطاع کامل حاصل نموده بود و به تعبیر خود آن را «سه طلاقه» کرده بود. «یا دنیا، یا دنیا، الیک عنی، ابی تعرضت؟ ام الی تشوقت؟ لا حان حینک، هیهات، غری غیری، لا حاجه لی فیک، قد طلقنک ثلاثا، لا رجعه فیها. فعیشک قصیر و خطرک سیر و املک حقیر. آه من قله الزاد و طول الطریق و بعد السفر و عظیم المورد» (۲). ای دنیا ای دنیا، از من دور شو، خود را به من عرضه می‌کنی؟ یا می‌خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز آن زمان که تو در من نفوذ کنی فرا نرسد. هیهات، دور شو. دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم، تو را سه طلاقه کرده‌ام که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو اندک و آرزوی تو پست (صفحه ۵۵) است. آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد. صفحه ۵۴، ۵۵. *****(۱) همان، نامه‌ی ۴۵. (۲) همان، حکمت ۷۷.

ساده زیستی امام

امیر مومنان (ع) بر این مبنا ساده زیستی پیشه ساخت و آن را به عنوان یک ارزش و نیز مواسات با همنوعان خویش و همچنین تکلیف و وظیفه‌ای بر دوش زمامداران پاس می‌داشت. «و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحيیت من راقعها. و لقد قال لی قائل: الا تنبذها عنک؟ فقلت: اعزب عنی، فعند الصباح یحمد القوم السری.» (۱). به خدا سوگند آن قدر این پیراهن خود را وصله زده‌ام که از وصله زنده‌ی آن شرم دارم. کسی به من گفت: چرا این لباس کهنه را بیرون نمی‌اندازی؟ گفتم: از من دور شو، صبحگاهان، رهروان شب ستایش می‌شوند. امام (ع) آن قدر بر پاسداری ساده زیستی از جانب کارگزارانش تاکید داشت که چون به وی گزارش رسید که «عثمان بن حنیف» استاندار بصره به مجلس مهمانی فردی متمکن رفته است که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شده بودند و در آنجا طعامهای رنگارنگ پیش وی گذارده‌اند، بشدت او را توبیخ نمود و سیرت ساده زیستی خود را بدو یادآور شد: «الا و ان لکل ماموم اماما یقتدی به و یستضیء بنور علمه. الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریه و من طعمه بقرصیه. الا- و انکم لا- تقدرون علی ذلک، ولکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد. فوالله ما کنزت من دنیاکم تبراً و لا ادخرت من غنائمها و فرا و لا اعتددت لبالی ثوبی طمراً، لا حزت من ارضها شبراً و لا اخذت منه الا کقوت اتنان دبره و لپی فی عینی اوهی و اهون من عفصه مقره... و لو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز. و لکن هیئات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی (صفحه ۵۶) تخیر الاطعمه- و لعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبیع- او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری، او اکون کما قال القائل: و حسبک داء ان تبت بطنه و حولک اکباد تحن الی القدا اقنع من نفسی بان یقال: هذا امیرالمومنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر، او اکون اسوه لهم فی جشوبه العیش. فما خلقت لیشغلی اکل الطبیات کالبهیمه المربوطه، همها علفها، او المرسله شغلها تقممها، تکترض من اعلافها و تلهو عما یراد بها، او اترک سدی، او اهمل عابثاً، او اجر حبل الضلاله، او اعتسف طریق المتاهه! و کانی بقائلکم یقول: اذا کان هذا قوت ابن ابی طالب، فقد قعد به الضعف عن قتال الاقران منازل الشجعان. الا و ان الشجره البریه اصلب عودا و الروائع الخضره ارق جلودا و النباتات العذیه اقوی وقودا و ابطاء خمودا.» (۲). آگاه باش، هر مامومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد. بدان، امام شما از دنیایش به همین دو جامه‌ی کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است. آگاه باش، شما توانایی آن را ندارید که چنین باشید، اما مرا با ورع، تلاش، عفت و پیمودن راه صحیح یاری دهید. به خدا سوگند، من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته‌ام و از غنائم و ثروتهای آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این لباس کهنه‌ام، بدلی مهیا نساخته‌ام و از زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته‌ام و از این دنیا بیش از خوراکی مختصر و ناچیز برنگرفته‌ام. این دنیا در چشم من بی‌ارزشر و خوارتر از دانه‌ی تلخی است که بر شاخه درخت بلوطی بروید... اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته‌های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم. اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار نماید که طعامهای لذیذ را برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز یا یمامه کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطرافم (صفحه ۵۷) شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آن چنان باشم که آن شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند! آیا به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مومنانم؟ اما با آنان در سختیهای روزگار شرکت نکنم؟ و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم؟ من آفریده نشده‌ام که خوردن خوراکیهای پاکیزه مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پرواری که تمام همش، علف است و یا همچون حیوان رها شده‌ای شغلش چریدن و خوردن و پر کردن شکم است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی‌خبر است. آیا بیهوده با مهمل و عبث آفریده شده‌ام؟ آیا باید

سر رشته دار ریسمان گمراهی باشم؟ و یا در طریق سرگردانی قدم گذارم؟ گویا می‌بینم گوینده‌ای از شما می‌گوید: هرگاه این (دو قرص نان) قوت و خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید نیرویش به سستی گراید و از مبارزه با همتایان و نبرد با شجاعان بازماند. آگاه باشید، درختان بیابانی چوبشان محکمتر است اما درختان سرسبز که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازکتر (و کم دوام ترند). درختانی که در بیابان روییده و جز با آب باران سیراب نمی‌گردند، آتششان شعله‌ورتر و پر دوام ترند. صفحه ۵۶، ۵۷. *****(۱) همان، خطبه‌ی ۱۶۰. (۲) همان، نامه ۴۵.

حکومت نزد امام

امیر مومنان (ع) حکومت و زمامداری را جز وسیله‌ای برای برپایی حق و دفع باطل نمی‌دید و در غیر این صورت آن را از لنگه کفشی پاره و اب بینی بز بی‌ارزش تر می‌دانست. «اما والذی فلق الحبه و برا النسمه، لو لا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناطر و ما اخذ الله علی العماء الا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم، لا لقیب حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها و لا لفیتم دنیا کم هذه ازهد عندی من عطفه عنز.» (۱). (صفحه ۵۸) آگاه باشید، به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سوگند که اگر مردم در صحنه حاضر نمی‌شدند و حجت تمام نمی‌شد که یاری کنندگانی برای حق وجود دارد و چنانچه خداوند از دانشمندان ربانی پیمان نگرفته بود که در برابر پر خوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان آرام و قرار نگیرند و سکوت نکنند، بی‌تامل ریسمان مهار شتر حکومت را بر گردنش می‌افکنم و با همان جام نخست، آخرش را هم سیراب می‌کردم که دنیای شما (با همه‌ی زینتهایش) در نظر من با ارزشتر از آب بینی بز است. حکومت نزد آن حضرت چنین بود و آن را وسیله‌ی قدرتمداری و زراندوزی نمی‌دانست، بلکه حکومت را وسیله‌ی آشکار کردن نشانه‌های دین و دینداری و اصلاح امور مردمان و فراهم ساختن امنیت و آسایش برای ستمدیدگان و برپا نمودن حدود الهی که بالاترین آن حدود عدالت بود، می‌دانست. «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام، ولكن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیامن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک.» (۲). پروردگارا تو می‌دانی آنچه ما انجام داده‌ایم نه برای این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم و نه برای اینکه از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم، بلکه به خاطر این بود که ناشنهای از بین رفته‌ی دینت را باز گردانیم و در شهرهایت اصلاحگری کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات به امنیت و آسایش رسند و قوانین و حدودی که به دست فراموشی سپرده شده بار دیگر عملی گردد. صفحه ۵۸. *****(۱) همان، خطبه‌ی ۳. (۲) همان، کلام ۱۳۱.

عدالت امام

پس از بیعت همگانی با علی (ع) و تشکیل حکومت آن حضرت، چون امیر مومنان (ع) برنامه‌ای انقلابی را برای اصلاح امور در پیش گرفت و عدالت را بدون ملاحظه‌ی این و آن برپا نمود، بسیاری از در مخالفت در آمدند و دوستانی نیز زبان به نصیحت گشودند تا امام (ع) در عدالتخواهی خود تجدید نظر کند تا حکومت نو پایش آسیب نبیند و موج مخالفت کاهش یابد، اما آن پیشوای عدالتخواهان گامی در جهت سازش و عدول از (صفحه ۵۹) عدل برنداشت و محکم و استوار بر آرمانهای الهی ایستاد و شان عدالتخواهانه‌ی خود را معرفی کرد. (۱). «اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه و الله لا اطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما. لو کان المال لی لسویت بینهم فکیف و انما المال مال الله. الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخره و یکرهه فی الناس و یهینه عندالله.» (۲). آیا مرا فرمان می‌دهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنان حکومت می‌کنم استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقی و شب و روز برقرار و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم. اگر اموال از آن خودم بود، به طور مساوی

در میان ایشان تقسیم می‌کردم، تا چه رسد به اینکه این اموال اموال خداست (و متعلق به مردم). آگاه باشید، بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است. ممکن است این کار در دنیا باعث سربلندی انجام دهنده‌ی آن شود، ولی در آخرت موجب سرافکنندگی می‌گردد. (احیانا) در میان مردم (دنیاپرست) گرامی‌اش می‌نماید، ولی در نزد خداوند خوارش می‌سازد. «و الله لان ایت علی حسک السعدان مسهدا، و اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظلما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها و یطول فی الثری حلولها؟ و الله لقد رایت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا و رایت صبیانه شعث الشعور، غیر الالوان من فقرهم، کانما سودت و جوههم بالعظم، و عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا، فاصغیت الیه سمعی، فظن انی ابیعه دینی و اتبع قیاده مفارقا طریقتی، فاحمیت له حدیده، ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها، فضبیح ضحیح ذی دنف من المها و کاد ان یحترق من میسمها، فنقلت له: تکتک الثواکل یا عقیل! اتن من حدیده احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه! اتن من الاذی و لائین من لظی؟!» (۳). (صفحه ۶۰) به خدا سوگند، اگر شب را تا بامداد بر بستری از خار سخت بیدار به سر برم. و یا در غل و زنجیر بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان، ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غضب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آهم برای جسمی که تار و پودش بسرعت سوی کهنگی پیش رود (و از هم می‌پاشد) و مدتهای مدید در میان خاکها می‌ماند. به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که بشدت فقیر شده بود و از من می‌خواست که یک من از گندمهای شما را به او ببخشم. کود کانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان در اثر فقر دگرگون شده، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود. عقیل باز هم اصرار کرد و چند بار خواسته‌ی خود را تکرار نمود. من به او گوش فرا دادم. خیال کرد من دینم را به او می‌فروشم و به دلخواه او گام برمی‌دارم و از راه و رسم خویش دست می‌کشم. (اما من برای بیداری و هشیاری‌اش) آهنی را در آتش گذاختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم، تا با حرارت آن عبرت گیرد. ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سر داد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل، زنان سوگمند در سوگ تو بگریند. از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده است. ناله می‌کنی، اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله‌ی خشم و غضبش آن را برافروخته است! تو از این رنج می‌نالی و من از آتش سوزان نالان نشوم؟! «و الله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها، علی اعصی الله فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلته» (۴). به خدا سوگند، اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد. امیر مومنان علی (ع) را از زبان خودش در آینه‌ی نهج البلاغه چنین می‌یابیم که نهج البلاغه چشمه‌ای زلال از دریای وجود اوست. (صفحه ۶۷) ***** (۱) ن. ک: محمد باقر بهبودی، سیره‌ی علوی، تهران، ۱۳۶۸ ش. صص ۸۷-۸۴. (۲) نهج البلاغه، کلام ۱۲۶. (۳) همان، کلام ۲۲۴. (۴) همان.

شناخت مولفان کلام علی (ع)

مولفان کلام علی (ع)

کلام امیر بیان، علی (ع) از چنان جاذبیت، اهمیت و لطافتی برخوردار بوده است که در همان زمان صدور کلام حفظ و کتابت می‌شده است. بسیاری از اصحاب آن حضرت بر جمع‌آوری و حفظ کلام مولای موحدان همت گماشتند و این اقدام شایسته همچنان ادامه یافت تا اینکه در سال ۴۰۰ هجری به دست مبارک شریف رضی تالیفی از کلام امیر مومنان (ع) صورت پذیرفت که هیچ یک از تالیفهای دیگر با آن قابل قیاس نیست. پس ابتدا به این مولف گرانقدر می‌پردازیم و سپس مروری می‌کنیم بر مولفان

کلام علی (ع) پیش از سید رضی (ره) و پس از او.

سید رضی

درخشان‌ترین چهره‌ای که کلام امیر مومنان علی (ع) را در تالیفی شگفت گردآوری کرده است، «ابوالحسن محمد بن حسین موسوی» معروف به «سید رضی» و «شریف رضی» است. وی در سال ۳۵۹ هجری، در نیمه‌ی دوم سده‌ی چهارم هجری، دیده به جهان گشود و بیشتر عمر خود را در قرن چهارم هجری گذراند و در سال ۴۰۶ هجری، در اوایل قرن پنجم هجری دیده بر جهان فرو بست. اگر بخواهیم آنچه را که بر جامعه و زندگی و آثار علمی و ادبی سید رضی تاثیر گذاشته است، بشناسیم، لازم است که در نگاهی گذرا اوضاع سیاسی-اجتماعی و نیز اوضاع علمی قرن چهارم را مورد توجه قرار دهیم. (صفحه ۷۰)

روزگار سید رضی

روزگار درخششهای فرهنگی

بخش عمده زندگی شریف رضی در نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری گذشته است. (۱) این قرن مصادف بود با دوره‌ی سوم خلافت عباسیان (۴۴۷-۳۳۴ ه) که دوره‌ی خلافت اسمی عباسیان بود که پس از دوره‌ی تثبیت قدرت و تحکیم سلطه‌ی ایشان و دوره‌ی تسلط جمود و قشری‌گرایی و استبدادی سخت، ظهور کرده بود. (۲). دوره‌ی سوم خلافت عباسیان با ورود «معز الدوله احمد بن بویه» به دستگاه خلافت عباسی و دگرگون شدن قدرت عباسیان و پیدایش یک فضای سیاسی جدید شکل گرفت. (۳) با حضور و قدرت‌گیری دیلمیان در بغداد کار حکومت عباسی صورتی جدید از خلافت یافت و خلفا سلطنت می‌کردند و حکومت و اداره‌ی امور در اختیار آل بویه بود. خلفا جز اسمی بیش نبودند و شکلی تشریفاتی داشتند و با املاک و در آمد اختصاصی و مقرری‌ای که از دولت دریافت می‌داشتند و با املاک و در آمد اختصاصی و مقرری‌ای که از دولت دریافت می‌داشتند زندگی می‌کردند. (۴). «این طقطقی» در این باره می‌نویسد: «از آن پس وضع خلافت رو به دگرگونی نهاد، نه رونقی برای آن ماند و نه وزارت آل بویه بر مملکت تسلط یافتند و وزرا را ایشان تعیین می‌کردند، مناصب نیز به دست آنها بود و برای خلفا در ضمن سایر مخارج خود چیزی اندک و ناقابل تعیین می‌کردند.» (۵) «مسعودی» نیز در احوال خلافت «مطیع‌الله» که قریب سی سال از ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری عنوان خلیفه داشت، می‌نویسد: «مطیع در دست ابن بویی دیلمی بود و امر و نهی نمی‌توانست بکند و در امور خلافت و وزارت کاره‌ای نبود و نفوذی نداشت.» (۶). در این دوران قدرت واقعی در دست آل بویه بود و عمده‌ی کار خلفا امضای فرمانها و برپایی تشریفات رسمی و مذهبی بود (۷) و آنان بازیچه‌ی دست امیران آل بویه شمرده می‌شدند. (۸) بدین ترتیب با تسلط آل بویه بر مرکز خلافت و حاکمیت عملی آنان، اوضاع سیاسی-اجتماعی شیعه تغییر یافت و شیعیان پس از یک دوران طولانی سراسر حرمان، در عرصه‌ی اجتماعی به احیای شعائر خود برخاستند و تظاهرات کردند. در سال (صفحه ۷۱) ۳۵۱ هجری شیعیان بر درهای مساجد شعارهایی نوشتند مبنی بر لعنت معاویه و کسی که حق فاطمه (س) و فدک را غصب کرد و کسی که عباس را از شورا بیرون کرد و کسی که از دفن حسن (ع) در کنار جدش رسول‌خدا (ص) جلوگیری کرد و کسی که ابوذر را تبعید کرد. این کار به فرمان «معز الدوله» یا با اجازه‌ی او صورت گرفت. اهل سنت شبانه نوشته‌ها را ستردند و «معز الدوله» بر آن بود که دوباره آنها را بنویسند ولی وزیرش «ابومحمد مهلبی» از او خواست که این کار را نکنند و به جای آن شعارها چنین بنویسند: «لعن الله الظالمین لال رسول الله (ص).» (لعنت خدا بر ستمگران به خاندان رسول‌خدا) و اجازه داده شد در لعنت بر معاویه تصریح کنند و شیعیان نیز چنین کردند. (۹) سال بعد «معز الدوله» مردم را به برپایی مراسم عاشورا فرمان داد و کسبه را به بستن دکانها و تعطیل کردن بازار در روز عاشورا واداشت و

از خرید و فروش جلوگیری کرد و قصابان ذبح نکردند و صنف آشپز غذا نپختند و در بازار قبه‌هایی برپا شد و روی آنها را با پلاس سیاه به نشانه‌ی عزاداری پوشانیدند و دسته‌های زنان عزادار، نوحه کنان و بر سر و صورت زنان، در شهر به راه افتادند و برای حسین (ع) عزاداری کردند (۱۰) و این نخستین روزی بود که به طور رسمی در شهر برای آن حضرت نوحه خوانی و عزاداری شد و این امر تا سالها همچنان ادامه داشت. (۱۱). در هجدهم ذی حجه همان سال شیعیان بغداد به فرمان «معز الدوله» یادبود مراسم غدیر خم را جشن گرفتند و آن روز عید اعلام شد و با زینت بیرون آمدند و طبل و شیپور نواختند و بر دهلها کوبیدند و آتشبازی کردند و شب بازارها را باز نگاه داشتند و سحرگاهان به زیارت مقابر قریش رفتند. (۱۲) تا پایان دولت دیلمیان مراسم سوگواری در ماه محرم ادامه داشت و شیعیان در دهه‌ی نخست محرم در همه‌ی شهرها عزاداری می‌کردند و این امر تا آغاز پادشاهی سلطان طغرل سلجوقی ادامه یافت. (۱۳). صفحه ۷۱. **** (۱) روزگار سید رضی مصادف بود با خلافت سه خلیفه‌ی عباسی: «مطیع لله، ابوالقاسم فضل ابن مقتدر بن معتضد» که از سال ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری عنوان خلیفه داشت، «طائع لله، ابوبکر عبدالکریم بن مطیع لله» که از سال ۳۶۳ تا ۳۸۱ هجری بر سر کار بود و «قادر بالله، ابوالعباس احمد بن اسحاق بن مقتدر» که از سال ۳۸۱ تا ۴۲۲ هجری بر سریر خلافت بود. ن. ک: ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الاحم و الملوک، درسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زررور، الطبعة الاولى، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۱۴، صص ۳۵۳ و ۳۴۸ و ۲۲۵ و ۲۲۳ و ۴۶، ج ۱۵، ص ۲۱۶، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق. ج ۸، صص ۶۳۷ و ۴۵۱، ج ۹، صص ۴۱۴ و ۸۰ و ۷۹، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، تاریخ الخلفاء حقه و قدم له و خرج آیاته قاسم الشماعی الرفاعی، محمد العثمانی، الطبعة الاولى، در القلم، بیروت، ۱۴۰۱ ق. صص ۴۷۴-۴۵۵. (۲) دوره نخست خلافت عباسیان از سال ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری است که دوره تثبیت و تحکیم قدرت سیاسی نظامی آنان است و دوره دوم از سال ۲۳۲ تا ۳۳۴ هجری که دوره حاکمیت حدیث و قشریگری است. جرجی زیدان می‌گوید: «در این دوره اندیشه به بند کشیده شد، زیرا متوکل معتزله و شیعه را راند و تحت پیگرد قرار داد، لذا آزادی اندیشه به ضعف گرایید و مردم از ترس جان به پنهان داشتن اندیشه‌های خود اقدام می‌کردند.» سید محمد مهدی جعفری، سید رضی، چاپ اول، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵ ش. ص ۱۵.

(۳) ن. ک: ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالاندلس، بیروت، ج ۴، ص ۲۷۷: الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۴۵۲-۴۴۹، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، تجارب السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴ ش. ص ۲۲۱. (۴) ن. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۴۵۰. (۵) محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، تاریخ فخری در آداب ملک داری و دولتهای اسلامی، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش. صص ۳۹۲-۳۹۱. (۶) مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۷. (۷) ن. ک: حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، الطبعة السابعة، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۶۵ م. القاهرة، ج ۳، ص ۴۴. (۸) ن. ک: فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، موسسه‌ی انتشارات آگاه با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶ ش، صص ۶۰۶-۶۰۵. (۹) المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۴۰، الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۵۴۳-۵۴۲، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، الطبعة الثانیه، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۲۵، ص ۸، تاریخ الخلفاء، صص ۴۵۸-۴۵۷. (۱۰) المنتظم ج ۱۴، ص ۱۵۰: الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۴۹، تاریخ الذهبی، ج ۲۵، ص ۱۱، تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۸. (۱۱) تاریخ الذهبی، ج ۲۵، ص ۱۱: تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۸. (۱۲) المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۵۱: الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۵۵۰-۵۴۹، تاریخ الذهبی، ج ۲۵، ص ۱۲. (۱۳) الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۴۳۶.

در دوران آل بویه فضایی جدید برای تنفس شیعیان پیدا شد و آنان کم کم جامعه‌ای جداگانه و نظام یافته‌تر از گذشته تشکیل دادند و دارای سرپرست خاص به نام «نقیب» شدند که در این دوران نقشی جدی و اساسی داشت. (۱). این اوضاع و احوال جدید فضایی نسبتاً مناسب را برای رشد افکار و اندیشه‌ها و (صفحه ۷۲) معارف شیعه فراهم نمود و امکان ظهور حرکت‌های اجتماعی-سیاسی را تا حدی مهیا ساخت، هر چند که مظلومیت و محرومیت شیعیان همچنان ادامه داشت. (۲) این در حالی بود که شیعه سخت‌ترین اوضاع و احوال را در دورانی طولانی تحمل کرده و مقاومت نموده بود، بخصوص پس از عصر معاویه که جریان شیعه زدایی به دست او و به فرمان او ب‌طور رسمی و همه‌جانبه شکل گرفت و شیعه تحت استضعاف همه‌جانبه ۰ استضعاف سیاسی-استضعاف اقتصادی-استضعاف فرهنگی) قرار گرفت. در روایتی که «ابن ابی‌الحدید معتزلی» از امام باقر (ع) نقل کرده است، به تصویری گویا از این جریان دست می‌یابیم. روایت شده است که ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه‌السلام به یکی از یاران خود فرمود: «چه ظلمها و ستمها که از قریش و اتحاد ایشان بر ضد ما، بر ما رفته است و شیعیان و دوستان ما، از مردم چه کشیده‌اند! همانا رسول خدا (ص) از دنیا رفت در حالی که پیش از آن مردم را آگاه کرده بود که ما سزاوارترین مردم برای جانشینی او و رهبری مردمیم، اما قریش بر ضد ما دسته بندی کردند و حکومت را از جایگاه اصلی آن بیرون بردند و با همان دلیل و برهانی که حق ما را اثبات می‌کرد، با انصار احتجاج کردند و حکومت را به دست گرفتند و قریش یکی پس از دیگری خلافت را دست گرداندند تا آنکه سرانجام حکومت به ما بازگشت (و علی (ع) در مصدر حکومت قرار گرفت). اما در پی آن، با وجود بیعت با آن حضرت پیمان شکستند و پرچم جنگ بر ضد ما برافراشتند و صاحب اصلی خلافت و حکومت-علی (ع)- همواره راههای دشوار اپیمود و بر گردنه‌های سخت برآمد تا سرانجام به شهادت رسید. آن گاه با فرزند علی (ع)، حسن (ع) بیعت نمودند و با او پیمانی استوار بستند و سپس پیمان خود گسستند و به فریب پیوستند تا او را ناگزیر به تسلیم کشاندند و عراقیان بر او شوریدند و پهلویش را با خنجر دریدند و لشکر گاهش را از هم پاشیدند و خلخالهای کنیزانش را در ربودند. پس به ناچار پیمان متارکه بست و بدان گونه خون خود و خاندانش را که برآستی شمارشان اندک بود، نگاه داشت. (۳) سپس نگاه بیست هزار تن از عراقیان با حسین (ع) بیعت کردند، اما خیانت و پیمان شکنی کردند و فریب پیشه ساختند و بر او خروج نمودند، در حالی که بیعت وی بر گردنشان بود و این چنین او را به شهادت رساندند. از آن پس همواره خاندان ما را به استضعاف کشیدند و مورد ظلم و ستم قرار دادند و گرفتار (صفحه ۷۳) کاستی و درماندگی کردند و از حقوق حقه‌مان محروم ساختند و کشتارمان نمودند و پیوسته در بیم به سر برده‌ایم و بر خون خود و خون دوستان خویش در امان نبوده ایم در تمام این دوران دروغ پردازان و منکران ما، در هر شهر و دیار به سبب دروغ بر ما و انکار فضایل ما نزد حکمرانان و دوستان ایشان و قاضیان فاسد و کارگزاران بد کار تقرب جستند. پس برای آنان احادیث ساختگی و دروغ روایت نمودند و از ما چیزهایی نقل کردند که ما نه گفته بودیم و نه انجام داده بودیم. اینها به خاطر آن بود که ما را نزد مردمان مبعوض و مطرود کنند و اساس این امر و بیشترین و بزرگترین مقطع این جریان در روزگار معاویه و پس از شهادت حسن علیه‌السلام بود. آری، شیعیان ما را در هر شهر و سرزمینی کشتند و با اندک ظن و گمان دستها و پاهایشان را بریدند و نام هر کس که در زمره‌ی دوستان و گروندگان به ما برده شد، زندانی گشت یا اموالش به تاراج رفت یا خانه‌اش ویران شد. این لا همچنان سخت‌تر و افزون‌تر می‌شد تا روزگار عبیدالله بن زیاد-قاتل حسین علیه‌السلام. سپس حجاج آمد و شیعیان را به صورتهای گوناگون کشت و ایشان را با هر ظن و گمان و تهمتی فروگرفت و کار بدانجا رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می‌گفتند برایش خوشتر از آن بود که او را شیعه علی معرفی کنند.» (۴). این وضع با شدت بیشتر در صورتهای دیگر ادامه یافت و پیوسته اهل بیت و شیعیان و دوستان ایشان در محنت و بلا و محرومیت و جفا به سر بردند. نامه‌ی «ابوبکر خوارزمی» (۵) به شیعیان نیشابور بیانگر مصایبی است که بر اهل بیت و پیروان ایشان پس از رحلت پیامبر (ص) و در دوران امویان و عباسیان رفته است، این

نامه‌ی مشهور و معتبر تصویر کننده‌ی حماسه‌ی مبارزات خاندان علی (ع) و فجایع و جنایتهای دشمنان امیرمومنان (ع) نسبت به آنان و دوستان و پیروان ایشان است. «خوارزمی» در بخشی از نامه‌ی خود چنین آورده است: «خداوند ما را به دو دسته تقسیم کرده است: ۱- دسته‌ای که به شهادت رسیده‌اند. ۲- دسته‌ای که آواره‌اند. زنده‌ی ما بر مقام شهید ما رشک می‌برد و بر خود نمی‌نگرد که چه رنجها و دردها به او رسیده است. امیر مومنان و رئیس دین- بر او سلام باد- فرموده است: محتتها بر شیعیان ما (صفحه ۷۴) شتابانتر از آب به سوی ناودان است. (۶) این نامه بنیادش بر محتتها و رنجها است و مخاطبان آن در طلیعه‌ی عصری سراسر فتنه، دیده به جهان گشوده‌اند. زندگی آنان پر از ناکامی و دلپایشان مالا مال از اندوه است، روزگار بر آنان تاخت آورده و سخت گرفته و دنیا از آنان رویگردان است. پس اگر ما در واجبات و سنن شیعیان امامانمان هستیم و سیرت آن بزرگواران را چه گوارا چه ناگوار، دنبال می‌کنیم، بجاست در مقاومت بر محتتها و اندوهمان، راهشان را پی‌گیریم. میراث خاتون مان حضرت فاطمه- درود خدا بر او و الش باد- در روز سقیفه غصب شد. و امیرالمومنین (ع) از خلافت به دور افتاد. امام حسن (ع) نهانی مسموم شد و برادرش امام حسین (ع) آشکارا به شهادت رسید. سر زید بن علی (۷) در میدان نبرد از تن جدا شد و پیکرش در کناسه «کناسه» یکی از محله‌های عمده کوفه واقع در حاشیه‌ی بیابان و در میان نخلستانی بوده که خرمایی بسیار نیکو داشته است. (۸) به دار آویخته گردید. دو فرزند امام حسن (ع)، محمد (۹) و ابراهیم (۱۰) به دست عیسی بن موسی عباسی به شهادت رسیدند. موسی بن جعفر (ع) در زندان به شهادت رسید و علی بن موسی (ع) به دست مامون مسموم شد. ادريس (۱۱) از معرکه‌ی فح (۱۲) گریخت و در حال تنهایی روی به دیار اندلس نهاد و عیسی ابن زید (۱۳) یحیی بن عبدالله (۱۴) بعد از موکدترین امان و اطمینان و تعهد و ضمان، به شهادت رسید. این همه جز آن کارهاست که یعقوب لیث با علویان طبرستان کرد و غیر از شهادت محمد بن زید (۱۵) و حسن بن قاسم داعی (۱۶) به دست سامانیان است. و نیز جز آنهاست که ابوساج (۱۷) با علویان مدینه کرد و آنها را بدون پوشش و پاکش از حجاز به سامرا آورد. و این کار بعد از قتل ابن عمر بن علی (۱۸) به دست قتیبه بن مسلم باهلی (۱۹) بود، آنگاه که او را به جرم پدراننش مواخذه می‌کرد و او از بیم جان، خود را پنهان می‌داشت، تا بتواند از زندگی خود دفاع کند و از مرگ خود پیشگیری کند. و باز این نه چون کار حسین بن اسماعیل مصعبی (۲۰) است که با یحیی بن عمر زیدی (۲۱) کرد. و نه چون آن است که مزاحم بن خاقان (۲۲) با عموم علویان کوفه انجام داد. همین کافی است که بدانید در قلمرو اسلامشهری نیست مگر در آن شهیدی مظلوم از آل ابی طالب در آن به خون خود درغلطیده و در قتل او اموی و عباسی شرکت نموده و عدنانی و قحطانی آن را تایید کرده است. (صفحه ۷۵) هر قبیله‌ای از عرب را که می‌شناسیم، از یمانی و بکری و مضر، همه در خون آل علی (ع) شریکند. همانگونه که مقسم گوشت نحر شده‌ی مسابقه‌ی قمار، در خون آن شرکت دارد. آل علی را حمیت از دین خدا به سوی مرگ کشاند تا آنجا که زندگی ذلت بار را نپذیرفتند، مرگ عزتمند را استقبال کردند و جانهای پاکشان از این دنیای زودگذر روی برتافت. آن عزیزان از هیچ جام شهادتی نوشیدند مگر آنکه شیعیان و نزدیکانشان نیز از آن چشیدند، هیچ نوعی از دردها و رنجها بدانان نرسید، جز آنکه به یاران و پیروانشان نیز رسید.» (۲۳). «ابوبکر خوارزمی» در ادامه نامه‌ی خود محتتها و رنجهای آل علی و شیعیان او را در اعصار مختلف، عصر عثمان، عصر بنی‌امیه و عصر بنی‌عباس به تصویر کشیده و آنگاه چنین نوشته است: «در باب بنی‌عباس بگو که- سپاس خدای را تعالی- گفتنی فراوان خواهی یافت! و در کارهای شگفتشان بنگر و بیندیش که هر اندازه بخواهی پهنه‌ی نگرش و گردش گسترده است. در عهد آنان، چون فیء (غنائم) می‌رسید بر دیلمی و ترک تقسیم می‌شد و به جیب مغربی و فرغانی سرازیر می‌شد. امامی از امامان هدایت و سیدی از سادات خاندان پیامبر، در می‌گذشت، جنازه‌اش تشییع نمی‌شد و قبرش را به گچ نمی‌آراستند. اما دلچکی یا رقاصی یا لوطی‌ای و یا نوازنده‌ای از آنان ۰ بنی‌عباس) می‌مرد، بزرگان و قصات بر جنازه‌اش گرد می‌آمدند و فرماندهان نظامی و فرمانداران برایش مجلس سوگواری به پا می‌کردند! دهربان و سوفسطائیان شناخته شده، از بنی‌عباس در امان بودند. با کسی که کتابی فلسفی یا مانوی تدریس یا تبلیغ می‌کرد، کار نداشتند، اما شیعیان را چون می‌یافتند، می‌کشتند! خون آن کس که نامش را

علی می‌نهاد، می‌ریختند. اگر از شیعیان اهل بیت جز معلی ابن خنیس (۲۴) به دست داود بن علی (۲۵) کشته نمی‌شد و ابوتراب مروزی (۲۶) به زندان نمی‌افتاد، این کار خود کافی بود که زخمش بهبود نیابد و شعله‌ی آتش آن، فرو نخسبد و شکافت آن به هم نپیوندد. شاعران قریش به روزگار جاهلیت اشعاری گفته بودند که در آن امیرالمومنین - بر او (صفحه ۷۶) درود باد - را هجو کرده و با آن (ابطایل) با مبارزه با اشعار شاعران مسلمان برخاسته بودند. آن اشعار همگی به دستور بنی‌امیه به خاطرها سپرده شد و اخبار آن شاعران تدوین شد. راویانی چون واقدی (۲۷) وهب بن منبه تمیمی، (۲۸) کلبی (۲۹) شرقی قطامی، (۳۰) هیشم بن عدی، (۳۱) و داب بن کنانی (۳۲) به نقل این گونه اشعار پرداختند. اما اگر یکی از شاعران شیعه در مناقب وصی - امام علی (ع) - و یا ذکر معجزات پیامبر (ص) سخن می‌گفت، زبانش را می‌بریدند و دیوانش را می‌سوزاندند. همان‌گونه ه با عبدالله بن عمار برقی (۳۳) و کمیت بن زید اسدی (۳۴) کردند و همان سان که قبر منصور بن زبرقان نمری (۳۵) را شکافتند و دعبل بن علی خزاعی (۳۶) را از میان برداشتند. همان‌طور که می‌دانیم دوستی اینان (امویان - عباسیان) با کسانی چون مروان بن ابی‌حفصه یمامی (۳۷) و علی بن جهم سامی، (۳۸) جز این نبود که این دو در ناصبیگری غلو می‌کردند و در عصیان در پیشگاه پروردگارا پیشقدم بودند. کار بدانجا رسید که هارون بن خیزران و عفر متوکل بر شیطان - نه بر رحمان - مالی و هدیه‌ای نمی‌بخشیدند، مگر به آن کس که آل ابی‌طالب را ناسزا گوید و ناصبیان را یاری دهد! این کسان ۰ که مشمول چنین بخششی می‌شدند) عبدالله بن مصعب زبیری (۳۹) و وهب بن وهب بختری، (۴۰) و از شعرا مروان بن ابی‌حفصه اموی و از ادبا عبدالملک بن قریب اصمعی (۴۱) و در روزگار جعفر، بکار ابن عبدالله زبیری (۴۲) و ابن سمط بن ابی‌جون اموی (۴۳) و ابن ابی‌شوراب عبشمی (۴۴) بودند. ما شیعیان - خداوند شما را به رشد رساند - به ریسمان محکمی چنگ زده و دین بر دنیا ترجیح داده‌ایم. افزایش کسی بر جمعمان بر بصیرت‌مان نیفزاید و از دست دادن کسی از جمعمان، از عقیده‌مان نکاهد و به انحرافمان نکشاند. اسلام در غربت ظاهر شد و بزودی چون آغاز غریب خواهد شد، همانند آن زمان که تنها وحی خداوند بود و سفارش رسول خدا (ص). این اسلام را خداوند به هر کس از بندگانش که اراده فرماید، به ارث بخشد و سرانجام از آن تقوا پیشگان است. امروز را فردایی است و شنبه را یکشنبه‌ای! (۴۵) شیعیان در این اوضاع و احوال سخت و سراسر حرمان به حیات خویش ادامه دادند و هرگز پرچم مبارزه را زمین نهند و پیوسته حماسه‌ها آفرینند و «سید رضی» وارث (صفحه ۷۷) این همه مظلومیت و حماسه بود. در روزگار او دولت فاطمی ظهور کرده و قدرت فراوان و وسعت چشمگیر یافته بود و بسیاری از دولتها در برابر آن سر تسلیم فرود آورده بودند. فاطمیان منادیان خود را به همه جا گسیل داشته بودند، تا آنجا که در مکه، کوفه، موصل و واسطه به نفع فاطمیان خطبه می‌خواند. (۴۶) بنا بر نقل «ابن طقطقی» مورخ گرانقدر شیعی و نقیب علویان در حله و نجف و کربلا، در گذشته به سال ۷۰۹ هجری، (۴۷) سید رضی درباره‌ی دولت فاطمی چنین سرود: ما مقامی علی الهوان و عندی مقول قاطع و انف حمی و اباء محلق بی عن الضی م کما زاغ طائر وحشی احمیل الضیم فی بلاد الاعادی و بمصر الخلیفه‌العلوی من ابوه ابی و مولا مولای، اذا ضامنی البعید القصی لف عرقی بعرقه سیدا الناس میعا محمد و علی ان ذلی بذلک الجوع و اوامی بذلک الربع ری من که دارای زبانی برنده‌ام و از قبول ستم ننگ دارم هرگز با خواری در جایی به سر نمی‌برم. ابا و حمیت من را همچون مرغان بلند پرواز از ستمکشی دور می‌سازد. در دیار دشمن به من ستم روا می‌شود، حال آنکه در مصر خلیفه‌ای علوی وجود دارد. در آن هنگام که بیگانگان حق مرا پایمال می‌کنند کسی خلیفه است که پدرش پدر من و خویشانش خویشان من‌اند. سرور همه‌ی مردم یعنی محمد (ص) و علی (ع) ریشه‌ی مرا با ریشه او به هم پیوسته است. در آن محیط خواری من عزت و در آن سرزمین تشنه کامی من همچون سیرابی است. (۴۸). ***** () «نقابت» سرپرستی طالبیان به منظور نگهداری شرافت خاندانها و رسیدگی به امور مختلف مالی و اجتماعی و اخلاقی و قضایی آنان بود که به نقابت خاص و عام تقسیم می‌شد. در نقابت خاص تنها به امور سرپرستی طالبیان پرداخته می‌شد و در نقابت عام داوری و قضاوت و اجرای حدود و سرپرستی اموال و املاک یتیمان و محجوران به نقیبی فقیه و مجتهد واگذار می‌شد. ر. ک: ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی،

الاحکام السلطانیه، الطبعة الثانية، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. صص ۹۹-۹۶، ابوعلی محمد بن الحسین الفراء، الاحکام السلطانیه: صححه و علق علیه محمد حامد الفقی، الطبعة الثانية، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. صص ۹۳-۹۰. البته نخستین کسی که «نقابت» را بنیان گذاشت و شخصی را به ریاست طالبیان گماشت و او را «نقیب» نامید، معتضد بالله، شانزدهمین خلیفه‌ی عباسی بود که از سال ۲۷۹ تا ۲۸۹ خلافت کرد. رک. ک: الظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید البیهقی فرید خراسان، معارج نهج البلاغه، حقیقها و قدم لها محمد تقی دانش پژوه، الطبعة الاولى، مکتبه المرعشی النفی، قم، ۱۴۰۹ ق. صص ۲۰-۱۹. () ن. ک: جوئل ل. کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، انسان گرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ ش. صص ۸۲-۷۸. () امام حسن (ع) در پاسخ برخی اعتراض کنندگان به صلحبا معاویه، فرمود: «والله ما سلمت الامر اليه الا اني لم اجد انصارا و لو وجدت انصارا لقاتلته ليلي و نهاري حتى يحكم الله بيني و بينه.» (به خدا سوگند من حکومت را به معاویه وا نگذاشتم مگر زمانی که دیگر یآوری نیافتم و اگر یاورانی می‌یافتم شب و روزم را در نبرد با او سپری می‌کردم تا خداوند میان من و او حکم کند). ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، ص ۲۹۱. () شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، صص ۴۴-۴۳. () «ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی» در گذشته به سال ۳۸۳ هجری، نویسنده، ادیب و لغوی برجسته و کم نظیر شیعی است که علامه است که علامه عصر خود در علوم عربیت بوده است. به بیان «ثعالبی» او نابغه‌ی دهر و دریای ادب بوده است. مشهورترین اثر خوارزمی که بر جای مانده است «رسائل» است که حاوی نامه‌های اوست. ر. ک: ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الثانية، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۴، صص ۲۲۷-۲۲۳، و فیات الاعیان، ج ۴، صص ۴۰۳-۴۰۰: شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلاء، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرج احادیثه شعیب الارنوط، الطبعة الثامنة، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۶، ص ۵۲۶، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، الوفی بالوفیات، دار النشر فرانز شتاینر بقیسبادن، ۱۴۰۱ ق، ج ۳، صص ۱۹۶-۱۹۱، زکی مبارک، النشر الفنی فی القرن الرابع، الطبعة الثانية، مکتبه السعاده، القاہره، ج ۲، صص ۲۷۶-۲۵۹، صادق آئینه وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ترجمه و شرح نامه‌ی ابوبکر خوارزمی به شیعیان نیشابور، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲ ش. صص ۲۸-۱۷. () ن. ک: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۹. () زید بن علی بن الحسین (ع) زاهدی وارسته و عابدی به دوست پیوسته و فقیهی کامل بود. پس از امامان معصوم علیهم السلام در پروا پیشگی و خدا شناسی، سخاوت و شجاعت و عبادت و مجاهدت مانند نداشته است. وی در سال ۶۶ یا ۶۷ هجری در مدینه‌ی منوره چشم به جهان گشود و تحت تربیت پدر بزرگوارش، سید الساجدین (ع) به همه‌ی کمالات دست یافت. «زید» را حلیف قرآن می‌خواندند و خود فرمود: «سیزده سال با قرآن خلوت کردم، خواندم و تدبر نمودم». فضایل او بیش از آن است که به وصف در آید. «زید» سخت خواستار اصلاح امور امت پیامبر اکرم (ص) بود و می‌فرمود: «هر آینه دوست دارم که مرا به آتش بسوزانند، سپس دوباره به آتش بسوزانند، اما خداوند امر این امت را اصلاح کند». «زید» در سال ۱۲۱ هجری قیامی شکوهمند و حق طلبانه در کوفه سامان داد، اما در نبرد با «یوسف بن عمر ثقفی» یاران او بگریختند و زید با جماعتی اندک ایستادگی کرد و سخت جنگید و در اثر تیری که به پیشانی‌اش اصابت کرده بود، در سال ۱۲۲ هجری به شهادت رسید. او را در جوی آبی دفن کردند و بر آن آب جاری نمودند، ولی حجامتگری که تیر از پیشانی او در آورده بود و به هنگام دفن وی حضور داشت، پیمان شکست و محل دفن او را به «یوسف بن عمر ثقفی» خبر داد. جنازه زید را از قبر در آوردند و سرش را نزد «هشام ابن عبدالملک» فرستادند و بدن او را بر دار کشیدند. امام باقر (ع) از پدرانش از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که به حضرت حسین (ع) فرمود: «ای حسین، از صلب تو مردی بیرون آید که او را زید گویند، وی و یارانش روز قیامت گام بر گردن مردمان نهند و با صورت و دستی نورانی بی حساب وارد بهشت شوند». و امام صادق (ع) فرموده است: «خداوند عمومی

من زید را رحمت کند، هرگاه پیروز می‌شد و به قرار وفا می‌کرد. هر آینه عموی من زید مردم را به رضا از آل محمد می‌خواند و آن رضا منم». همچنین امام صادق (ع) روزی او را یاد کرد و فرمود: «خداوند عمویم زید را رحمت کند. به خدا، سیدی بزرگوار بود. سوگند. به خدا، برای ما در دنیا و آخرت کسی مانند او پیدا نشود». ر. ک: ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، حقه و قدم له سهیل زکار، ریا ۹ زرکلی، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق. ج ۳، صص ۴۵۱-۴۲۷: احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، دار صادر، بیروت، ج ۲، صص ۳۲۶-۳۲۵، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م. ج ۷، صص ۱۹۱-۱۸۰، ابومحمد احمد بن اعثم الکوفی، الفتوح، دارالندوة الحدیده، بیروت، ج ۸، صص ۱۲۶-۱۰۸، مروج الذهب، ج ۳ صص ۲۰۷-۲۰۶، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، التنبیه و الاشراف، عنی بتصحیحہ و مراجعته عبدالله اسماعیل الصاوی، دار الصاوی، القاهرة، ص ۲۷۹، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی، مقاتل الطائین، شرح و تحقیق السید احمد صقر، الطبعة الثانية، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق. صص ۱۴۴-۱۲۴، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، عیون اخبار الرضا، انتشارات جهان، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۴۸، ابوالقاسم علی بن محمد الخزاز، کفایه الاثر فی النص علی ائمه الاثنی عشر، تحقیق عبداللطیف الحسینی الکوه کمری، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق. صص ۳۰۷-۳۰۰، العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۴۷: الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۲۳۶-۲۲۹، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، صص ۲۸۷-۲۸۵، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری، نهایه الارب فی فنون الادب، الطبعة الاولى، دار الکتب المصریه، القاهرة، ۱۴۰۵-۱۳۴۱ ق. ج ۲۴، صص ۴۰۷-۴۰۱، جمال الدین احمد بن علی الحسینی المعروف بابن عنبه، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، اشرف علی مراجعہ و مقابله الاصول لجنه احیاء التراث، دار مکتبه الحیاه بیروت، صص ۲۸۹-۲۸۶، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی المقریزی، المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الاثار المعروف بالخطط المقریزیه، مکتبه الثقافه الدینیہ، القاهرة، ج ۲، صص ۴۴۰-۴۳۶، حسین کریمان، سیره و قیام زید بن علی (ع)، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش. صص ۳۱۷-۲۶۰ و ۷۶-۹. () گگی لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه ی محمود عرفان، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش. ص ۸۱. () محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) مشهور به «صریح» و «خلص» قریش بود، زیرا در میان مادران او تا به قریش کنیزی نبود و او را از جهت کثرت زهد و عبادت «نفس زکیه» لقب دادند. او و برادرش ابراهیم در ایام بنی‌عباس مخفی می‌زیستند و خود را برای قیام بر ضد عباسیان آماده می‌ساختند. محمد در سال ۱۴۵ هجری خروج کرد و به اتفاق دو یست و پنجاه نفر در ماه رجب داخل مدینه شد و صدا به تکبیر بلند کردند و رو به زندان منصور آوردند و در زندان را شکستند و محبوسین را بیرون کردند و «ریاح بن عثمان» زندانبان منصور را بگرفتند و حبس کردند. آنگاه محمد بر فراز منبر شد و خطبه بخواند و مقداری از مثالب و مطاعن و خبث سیرت منصور را تذکر داد. مردمان از «مالک بن انس» استفتا کردند که با آنکه بیعت منصور در گردن ما است، می‌توانیم با محمد بیعت کنیم؟ «مالک» فتوا داد: «آری، چون بیعت شما با منصور از روی کراهت بوده است». پس مردم به بیعت محمد شتاب کردند و او بر مدینه و مکه و یمن استیلا یافت. چون ابوجعفر منصور از ماجرا آگاه شد، امان نامه‌ای برای محمد فرستاد و از او خواست تا از در صلح درآید. محمد جوابی کوبنده بدو نوشت و امانش را رد کرد. منصور «عیسی بن موسی برادرزاده و ولیعهد خود را به همراه چهار هزار سوار و دو هزار پیاده به دفع محمد فرستاد «عیسی» مدینه را محاصره کرد. هنگام محاصره‌ی مدینه محمد اسامی کسانی را که با او بیعت کرده بودند، بسوزاند. آنگاه گفت: «اکنون مرگ بر من گواراست» و اگر این کار نکرده بود، بی‌گمان مردم در بلایی عظیم گرفتار می‌شدند. «عیسی» بر بالای کوه «سلس» باندا ی بلند برای محمد امان فرستاد. ولی محمد گفت: «شما را وفا یی نیست و مردن به عزت، به از زندگی به ذلت». در این وقت لشکر محمد از گرد او پراکنده شده بودند و از صد هزار نفر که با او بیعت کرده بودند، سیصد و شانزده نفر با او بودند. محمد و یارانش غسل کردند و حنوط بر

خود پاشیدند و ستوران خود را پی نمودند و حمله کردند و سه بار لشکر بنی‌عباس را شکست دادند. بالاخره لشکر عیسی همه‌ی توان خود را به کار گرفتند و یکباره حمله کردند و در نبردی سخت همه‌ی آنان را به شهادت رساندند و سر محمد را به نزد منصور فرستادند. منصور فرمان داد تا سر محمد را در کوفه نصب کنند و در شهرها بگردانند. مقتل او در اواسط ماه رمضان سال ۱۴۵ هجری واقع شد و در دوران قیام او تا وقت شهادتش دو ماه و هفده روز بود و سن مبارکش در زمان شهادت به چهل و پنج رسیده بود. «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین» شماری از بزرگان فقها و علما را نام برده است که همراه محمد خروج کردند و این بیانگر جایگاه قیام اوست. ر. ک: ابو عمر و خلیفه بن خیاط بن ابی‌هبیره اللیثی العصفری، تاریخ خلیفه بن خیاط، راجعه و ضبطه و وثقه و وضع حواشیه و فهرسه مصطفی نجیب فواز، حکمت کشلی فواز، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق. ص ۲۷۶، انساب الاشراف، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۱۹، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۳۷۶-۳۷۴، تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۶۰۹-۵۵۲، مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۹۶-۲۹۴: التنبیه و الاشراف ۷ ص ۲۹۵: مقاتل الطالبین، صص ۲۶۲-۲۰۶: الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۵۵۵-۵۲۹، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، صص ۳۰۸-۳۰۷، تاریخ الذهبی، ج ۹، صص ۳۱-۲۲، ابوالفداء اسماعیل ابن عمر بن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱۰، صص ۹۳-۸۹، عمدہ الطالب، صص ۱۲۶-۱۲۴، شیخ عباس قمی، منتهی الامال، انتشارات جاویدان، تهران، ج ۱، صص ۳۳۵-۳۳۳، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۸۳-۸۱. ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) مشهور به «قتیل باخمر» برادر «نفس زکیه» است که در غره ماه شوال و به قولی رمضان سال ۱۴۵ هجری به منظور براندازی عباسیان در بصره خروج کرد و جماعتی بسیار از مردم فارس و اهواز و جز آن و جمعی کثیر از زیدیه و معتزله‌ی بغداد و غیر ایشان با او بیعت کردند و از طالبین «عیسی بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب (ع)» نیز همراه او بود. مردم با میل و رغبت با او بیعت کردند و او بر بصره و توابع آن مسلط شد. خبر قیام ابراهیم پایه‌های حکومت منصور را به لرزه در آورد و جهان در پیش چشم او تاریک گردید. منصور «عیسی بن موسی» و «سعید ابن مسلم» را با لشکری بسیار به جنگ ابراهیم روانه کرد و در این هنگام ابراهیم از بصره به سوی کوفه حرکت کرده بود زیرا جماعتی از اهل کوفه در بصره به خدمت او رسیدند و اعلام کردند که در کوفه صد هزار تن انتظار مقدم او را دارند. دو سپاه در سرزمین «باخمر» از اراضی «طف» در شانزده فرسنگی کوفه با یکدیگر رو به رو شدند و بر سپاه منصور شکستی سخت وارد شد. ولی ناگهان تیری که معلوم نبود از دست چه کسی و از کدام صف رها شد بر گودی گلوی ابراهیم فرود آمد و او از اسب بر زمین افتاد. سپاهیان فراری عباسی بازگشتند و تنور جنگ افروخته گشت تا زمانی که لشکر منصور پیروز شد و یاران ابراهیم یا کشته شدند و یا گریختند. آنگاه سر ابراهیم را بردند و برای منصور فرستادند. شهادت ابراهیم در ذی‌حجه‌ی سال ۱۴۵ هجری واقع شد و سن مبارکش به هنگام شهادت به چهل و هشت رسیده بود. ابراهیم دارای پنجه و بازویی نیرومند بود و در فنون علم و ادب صاحب مقامی معلوم بود و چون قیام کرد جماعتی بسیار از عالمان و فقیهان و محدثان با او بیعت کردند و مردم را به یاری وی تحریض نمودند. ر. ک: تاریخ خلیفه بن خیاط، صص ۲۷۷-۲۷۶، انساب الاشراف، ج ۳، صص ۳۵۱-۳۴۱ و ۳، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۳۷۹-۳۷۶، تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۶۴۹-۶۲۲، مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۹۸-۲۹۶، التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۵، مقاتل الطالبین، صص ۳۳۱-۲۷۲، الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۵۷۱-۵۶۰، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، صص ۳۱۲-۳۰۸، تاریخ الذهبی، ج ۹، صص ۴۴-۳۶، البدایه و النهایه، ج ۱۰، صص ۱۰۲-۹۳، عمدہ الطالب، صص ۱۳۱-۱۲۹، منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۴۰-۳۳۶، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۸۵-۸۳. ادریس بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) در قیام ۱۶۹ هجری علویان بر ضد عباسیان مشهور به قیام «فخ» شرکت داشت و پس از شکست قیام، با غلام خود «راشد» از دست عباسیان گریخت و خود را به مکه رسانید و از آنجا همراه کاروان حاجیان به مصر رفت و از آنجا نیز به اقصای افریقیه گریخت و به شهر ولبله فرود آمد. «اسحاق بن محمد»، امیر و لیلی «ادریس» را به گرمی پذیرفت و از اطاعت عباسیان بیرون رفت و از قبیله‌ی خویش و بسیاری

قبایل دیگر برای او بیعت گرفت. با پیوستن قبایل بربر به ادريس قدرت و شوکت وی در آنجا افزون شد و او نخستین دول شیعی را در مغرب بنیان گذاشت. «هارون الرشید» از این امر سخت در هراس شد و «سلیمان بن جریر» ملقب به «شماخ» را برای کشتن او فرستاد. «شماخ» که خود را از پیروان ادريس وانمود کرده بود، در فرصتی مناسب او را مسموم کرد. ولی اولیای خلافت او، پس از ادريس فرزند چهار ماهه‌ی در شکم مادرش را به عنوان خلیفه برگزیدند و نام ادريس بر او نهادند. ادريس بن عبدالله را در شمار اصحاب امام صادق (ع) شمرده‌اند. ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۳۵۶-۳۵۵، تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۰۰-۱۹۸، مقاتل الطالبیین، صص ۴۰۹-۴۰۶، الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۹۴-۹۳، تاریخ الذهبی، ج ۱۰، صص ۳۷-۳۶، ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، دیوان المبتدا و الخیر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق خلیل شماده و سهیل زکار، الطبعة الثانية، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، (مقدمه) صص ۳۴-۳۱، ج ۳، ص ۲۷۱، عمده الطالب، صص ۱۸۴-۱۸۳، محمد بن علی الغروی الحائری الاردییلی، جامع الرواه، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، ص ۷۶، عبدالله بن محمد بن حسن المامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، المطبعة المرتضویه، النجف، ۱۳۵۲ ق. ج ۱، ص ۱۰۵، منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۱۳-۳۱۲، السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۳، ص ۱۱، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۸۵، دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاء الدین خرمشاهی، چاپ اول، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۶-۱۳۷۱ ش. ج ۲، ص ۴۰. «فخ» ناحیه‌ای است نزدیک مکه به مسافت شش میل که حسین بن علی بن حسن ابن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) مشهور به «شهید فخ» یا «صاحب فخ ۲» در ذی قعدة سال ۱۶۹ هجری در پی قیام خود از مدینه بر ضد عباسیان در این محل با سپاه عباسی رو به رو شد و پس از نبردی سخت و قهرمانانه با یاران فداکار و با ایمانش به شهادت رسیدند و سه روز اجساد مطهرشان بر روی زمین باقی ماند و کسی آنها را دفن نکرد تا درندگان و مرغان گوشتخوار از بدنشان بخوردند. امام کاظم (ع) پس از شهادت حسین بن علی صاحب فخ در قداست و کرامت و عظمت او فرمود: «مضى و الله مسلما صالحا صواما آما بالمعروف ناهيا عن المنکر، ما کان فی اهل بئته مثله.» (به خدا سوگند که او به شهادت رسید در حالی که مسلمانی صالح و روزه دار و امرکننده‌ی به معروف و نهی کننده از منکر بود و همانند او در خاندانش یافت نمی‌شد). و امام جواد (ع) درباره مصیبت حادثه‌ی فخ فرمود: «لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخ.» (پس از واقعه‌ی کربلا- برای ما قتلگاهی بزرگتر از حادثه‌ی فخ نبود). «دعبل خزاعی» شاعر متهد و بلند آوازه‌ی شیعه در یکی از ابیات «تائیه‌ی» مشهورش به «فخ» و «صاحب فخ» اشاره کرده و چنین سروده است: قبور بکوفان و اخری بطیبه و اخری بفتح نالها صلواتی قبرهایی در کوفه و قبرهایی هم در مدینه و تعدادی از قبرهای اهل بیت- که درود من بر آنان باد- در سرزمین فخ است. ر. ک: انساب الاشراف ج ۳، صص ۳۵۸-۳۵۵، تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۰۳-۱۹۲، مروج الذهب، ج ۳، صص ۳۲۷-۳۲۶، مقاتل الطالبیین، صص ۳۸۵-۳۶۴، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت الحموی، معجم البلدان، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۴ صص ۲۳۸-۲۳۷، الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۹۴-۹۰، تاریخ الذهبی، ج ۱۰، صص ۳۸-۳۴، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، صص ۲۷۱-۲۶۹، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۳۷، السید محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه، دار التعارف، بیروت، ج ۶، صص ۱۰۱-۹۷، دیوان دعبل بن علی الخزاعی، جمعه و قدم له و حقه عبدالصاحب عمران الدجیلی، الطبعة الثانية، دار الکتب اللبنانی، بیروت، ۱۹۷۲ م. ۱۳۵. عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) از جمله طالبیین است که در قیام نفس زکیه و قتل باخمر شرکت داشت و پس از آن آواره شد و در آوارگی در روزگار حکومت مهدی عباسی جان سپرد. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۶۰۴ و ۵۶۰، ج ۸، صص ۱۵۵ و ۱۰۷-۱۰۶، مقاتل الطالبیین، صص ۳۶۱-۳۴۲، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۰. یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) از برجسته‌ترین شخصیت‌های بنی‌الحسن و مشهور به «صاحب دیلم» است. یحیی عالمی وارسته و سالکی به دوست پیوسته و مبارزی عدالت پیشه بود و او را محدثی امین از اصحاب امام صادق (ع)

شمرده‌اند. امام صادق (ع) به منظور آنکه وصی واقعی پس از او تحت تعقیب قرار نگیرد چند تن را وصی خود قرار داد و از جمله‌ی آنها یحیی بن عبدالله بود. همچنین امام صادق (ع) در هنگام رحلت خود وصیت نمود ه سرپرستی فرزندان صغیر و اموالش به عهده‌ی یحیی و همسرش - مادر بزرگوار موسی بن جعفر (ع) - باشد. یحیی و علویان و شیعیان بر این امید بودند که با قیامی انتقام خون حسین بن علی رهبر قیام فخر و دیگر شهدای طالبین را بگیرند. از این رو به بلاد دیلم گریخت و در آنجا مردم را به قیام فراخواند و جماعتی بسیار با او بیعت کردند و کار او بالا گرفت و هارون الرشید سخت در هراس شد و در برابر او راه مدارا پیش گرفت و پس از تعهدات بسیار و محکم خلافت عهد و پیمان عمل کرد و او را به زندان انداخت و به شکنجه به شهادت رساند. یحیی را جلالت بسیار و فضایل بی‌شمار و صاحب کرامات بود. طبری شهادت او را در سال ۱۷۶ هجری ذکر کرده است. علی بن ابراهیم علوی در سوک او اشعاری سروده که از آن جمله: یا بقعه مات بها سید ما مثله فی الارض من سید ماتلهدی من بعده و الندی و سمی الموت به معتدی ای گنبدی که در زیر آن سید و بزرگواری به خاک رفته است، کسی که در بزرگی و بزرگواری همانند نداشت. هدایت، با مرگ او بمرد و بدین سبب، مرگ، متجاوز نام گرفت. ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۵۳، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۸، تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۵۱-۲۴۲، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۲: مقاتل الطایبین، صص ۴۰۶-۳۸۸، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، صححه و علق علیه و قدم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش. ص ۲۹۸، تاریخ بغداد، ج ۱۴، صص ۱۱۲-۱۱۰، الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۱۲۶-۱۲۵، تاریخ فخری، صص ۲۶۷-۲۶۵، تقی الدین الحسن بن علی بن داود الحلّی، کتاب الرجال، حقه و قدم له السید محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۹۲ ق. ص ۲۰۳، نهایه الارب، ج ۲۲، صص ۱۲۸-۱۲۷، تاریخ الذهبی، ج ۱۱، ص ۱۲، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۷۴، عمدہ الطالب، صص ۱۷۹-۱۷۶، جامع الرواه، ج ۲، ص ۳۳۲، تنقیح المقال، ج ۳، صص ۳۱۹-۳۱۸، منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۰. محمد بن زید حسنی مشهور به داعی صغیر از امرای سلسله علویان طبرستان است که پس از برادر خود حسن بن زید مشهور به داعی کبیر قدرت را به دست گرفت و مدت شانزده سال حکومت کرد و بالاخره در سال ۲۸۷ هجری در نبرد با سپاه اسماعیل بن احمد سامانی به فرماندهی محمد بن هارون کشته شد و سر او را از تن جدا کردند و به بخارا فرستادند و بدن بی سر او را در گرگان به خاک سپردند. پس از مرگ محمد بن زید به مدت ۱۳ سال طبرستان تحت سیطره‌ی سامانیان باقی ماند. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۱۰، صص ۸۲-۸۱، الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۵۰۵-۵۰۴، زین الدین عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، الطبعة الثانیة، المطبعة الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ ق. ج ۱، صص ۳۳۹-۳۳۸، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، صص ۳۲-۳۱، میر سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمد حسین تسیحی، چاپ سوم، انتشارات شرق، ۱۳۶۸ ش. صص ۱۴۲-۱۳۸. حسن بن قاسم حسنی مشهور به داعی صغیر آخرین امیر سلسله علویان طبرستان است که پس از ناصر کبیر حکومت را به دست گرفت و با سیرتی نیکو به اداره‌ی امور پرداخت. اهل طبرستان در هیچ عهدی چنین راحت ندیده بودند و در عهد او عدل و انصاف بر سادات فزون گشت. وی در سال ۳۱۶ هجری در جنگ با اسفار بن شیرویه کشته شد. ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۱۹۰-۱۸۹، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۵۸، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵۳-۱۴۹. «ابوساج» یکی از عاملان و کارگزاران حکومت عباسی که مامور سرکوبی قیام محمد بن یوسف علوی در مکه شد و پس از آن علویان را از آن شهر با شیوه‌ای موهن و مصیبت بار به سامرا آورد. ر. ک: ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۹۲. «ابن عمر بن علی» احتمالاً محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع) باشد که مادرش خدیجه دختر امام سجاد (ع) بود. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۹، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۹۴. قتیبه بن مسلم باهلی (۹۶-۴۹ هجری) از رجال و فاتحان دوره‌ی مروانی است که به سال ۸۵ هجری در زمان عبدالملک مروان از طرف حجاج بن یوسف ثقفی به جای یزید بن مهلب حاکم خراسان شد. در زمان ولید بن عبدالملک از خراسان شد. در زمان ولید بن عبدالملک از خراسان به

ترکستان رفت و اسکندریه را با جنگ تصرف کرد و سپس بخارا، سمرقند، سغد، چاچ، فرغانه، خوارزم و دیگر ولایات آن سامان را متصرف شد و ویرانی و ستم و کشتار بسیار کرد. سپس به خراسان بازگشت و مرو را در دارالملک ساخت. در زمان سلیمان بن عبدالملک با قو کاشغر به جزیه صلح کرد و بر سلیمان عاصی شد. لشکر بر او خروج کرد و وکیع بن ابی‌شوریر تیمی را امیر خود نمود. وکیع با قتیبه جنگید و کشته شد. سلیمان در عراق و خراسان و ترکستان با قتیبه جنگ کرد. قتیبه در ترکستان فتحها نمود و خواسته‌ی بسیار گرد آورد، ولی در فتنه‌ای که لشکریان به پا کرده بودند کشته شد. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۶، صص ۵۲۲-۵۰۶ و ۵۰۴-۵۰۰ و ۴۸۵-۴۸۳ و ۴۸۱-۴۷۲ و ۴۶۴-۴۵۴ و ۴۴۵ و ۴۴۰-۴۳۹ و ۴۳۷-۴۳۶ و ۴۳۳-۴۲۸ و ۴۲۶-۴۲۴، الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۲۰-۱۲ و ۸-۵، و فیات الاعیان، ج ۴، صص ۹۱-۸۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۴۱۱-۴۱۰، خیرالدین الزرکلی، الاعلام، قاموس تراجم الاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، الطبعة الثامنة، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹ م. ج ۵، صص ۱۹۰-۱۸۹، محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش. ج ۶، صص ۱۴۴۱-۱۴۴۰. «حسین بن اسماعیل مصعبی» پسر عموی محمد بن عبدالله طاهر که چون یحیی بن عمر در عصر متوکل و مستعین خروج کرد، محمد بن عبدالله بن طاهر او را به دفع یحیی فرستاد. ولی بیشتر لشکریان او که از بغداد آمده بودند باطناً مایل به جنگ با یحیی نبودند. حسین بن اسماعیل مصعبی به دنبال ماموریت خود به کوفه آمد و چند روزی در آنجا ماند، آنگاه به قصد جنگ با یحیی حرکت کرد تا بدو رسید. بعضی گفته‌اند او با نیروی کمکی‌ای که به یاری یحیی شتافته بود، تبانی کرده بود تا پس از شروع جنگ فرار کنند. وی پس از شهادت یحیی سر او را به کوفه آورد و با یاران یحیی به نهایت شقاوت و قساوت رفتار کرد و اسیران را با وضعی رقت بار وارد کوفه کرد. ر. ک: ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۹۵. یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) در زمان متوکل عباسی در خراسان خروج کرد و عبدالله بن طاهر حاکم خراسان او را در خانه‌ی یحیی بن خاقان زندانی کرد و مدتی در زندان بود تا اینکه آزاد شد و به بغداد رفت و مدتی در آنجا به سر برد. سپس به کوفه رفت و مردم را به رضا (آن که مورد پسند است) از خاندان محمد (ص) دعوت کرد و در رفتار خود با مردم از روی عدالت و حسن سیره رفتار می‌کرد و همچنان بود که تا زمانی که به شهادت رسید. یحیی انسانی پارسا، شجاع و جنگجو و نیرومند بود. وقتی تصمیم به قیام گرفت ابتدا به زیارت قبر حسین (ع) رفت و تصمیم خود را برای حاضران در آنجا آشکار کرد که جمعی از آنان دعوتش را پذیرفتند و اطراف او را گرفتند. سپس از آنجا به «شاهی» جایی نزدیک قادسیه رفت و تا شب در آنجا ماند و شب هنگام به سوی کوفه حرکت کرد و وارد کوفه شد. همراهانش فریاد کردند: «ای مردم داعی حق را پاسخ دهید و دعوت او را بپذیرید.» جمعی بسیار همراهش شدند و با او بیعت کردند و او قیام خود را سامان داد. سرانجام محمد بن عبدالله بن طاهر والی بغداد، حسین بن اسماعیل را با لشکری برای سرکوب او فرستاد و در پی خیانت و فرار لشکریان، یحیی در حین جنگ با وی به شهادت رسید. آنگاه سر یحیی بن عمر را بردند و برای محمد بن عبدالله بن طاهر فرستادند و او نیز سر را برای مستعین فرستاد و او سر یحیی را در سامرا بر باب العامه آویخت. مردم کوفه از شدت علاقه به یحیی، شهادت او را باور نمی‌کردند و کودکان کوفه در کوچه‌ها فریاد می‌زدند: «ما قتل و ما فرولکن دخل البر» (یحیی نه کشته شده و نه گریخته، بلکه سر به بیابان نهاده است). در میان مردمی که به یاری یحیی برخاسته بودند، شماری از عالمان و فقیهان و بزرگان و پارسایان را ذکر کرده‌اند. گفته‌اند که شعرا درباره‌ی هیچ یک از مقتولین حکومت بنی‌عباس، به اندازه‌ی یحیی رثا نگفته‌اند. ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۷، تاریخ الطبری، ج ۹، صص ۲۷۱-۲۶۶، مروج الذهب، ج ۴، صص ۶۶-۶۳، مقاتل الطالبیین، صص ۵۲۱-۵۰۶، الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۱۳۰-۱۲۶، تاریخ فخری، صص ۳۳۳-۳۳۲، تاریخ الذهبی ج ۷، ص ۱۷، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، صص ۳۵۷-۳۵۶، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۹۷-۹۵. مزاحم بن خاقان ارطوج از سرداران مستعین عباسی است که بنا به دستور او مامور فرو خواباندن شورش کوفه به رهبری حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی ابن الحسین (ع) شد که پس از یحیی بن عمر قیام کرده بود. مزاحم بن خاقان از قریه‌ی شاهی

عازم کوفه شد و کوفه با را به محاصره در آورد و آن را سنگباران کرد و بخشهایی از آن را به آتش کشید. وی پس از غلبه بر کوفه تمام علویان و هاشمیان را به بند کشید و جمعی از زنان علوی را بر بام مسجد برد و برای فروش آنان بانگ برآورد. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۹، صص ۳۲۹-۳۲۸، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱. ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۵۶-۵۳. «معلی بن خنیس بزاز کوفی» از اصحاب خاص امام صادق (ع) و از اولیای خدا و مورد علاقه آن حضرت بوده است. او از روایان موثق و از وکیلان امام (ع) و قیم بر نفقات عیال آن حضرت بوده است. شیخ طوسی (ره) در کتاب غیبت او را ستوده و از ممدوحین برشمرده و گفته است که داود بن علی بن سبب موالات او نسبت به امام صادق (ع) او را شهید کرد. از «ابوبصیر» روایت شده است که چون «داود بن علی» چنین جنایتی کرد و «معلی بن خنیس» را بکشت و بر دار کشید، این امر بر امام صادق (ع) گران آمد و بر او سخت گرفت و او را فرمود: «چرا مولا و قیم مرا در اموال و عیالم کشتی؟ به خدا سوگند که او نزد خداوند از تو بهتر و با آبروتر بود» و نیز فرمود: «آگاه باش، به خدا سوگند که او داخل بهشت است». ر. ک: ابوالعباس احمد بن علی بن العباس النجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه المعروف برجال النجاشی، مکتبه الداوری، قم ۱۳۹۷ ق. ص ۲۹۶، ابوجعفر محمد بنالحسن الطوسی، الغیبه، الطبعه الثانيه، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۱۰، رجال الکشی، صص ۳۸۲-۳۸۰، جامع الرواه، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۴۷، منتهی الامال، ج ۲، صص ۲۰۳-۲۰۲، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، صص ۲۴۷-۲۳۷. داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (۱۳۳- ۸۱ هجری) عموی سفاح عباسی و از امرای ایشان بود. وی نخستین کسی بود که از طرف بنی عباس والی مدینه شد. او قاتل «معلی بن خنیس» بود که در غیاب امام صادق (ع) او را بکشت و به نفرین امام (ع) گرفتار شد و همان شب مرد. بنابر برخی اقوال امام صادق (ع) او را بکشت و به نفرین امام (ع) گرفتار شد و همان شب مرد. بنابر برخی اقوال امام صادق (ع) در مکه بود که چنین حادثه‌ای روی داد و چون آن حضرت بازگشت «داود بن علی» را مواخذه کرد و او اظهار داشت که من او را نکشتم بلکه «سیرافی» او را بکشت-و سیرافی رئیس انتظامات او بود. حضرت «سیرافی» را به قصاص قتل «معلی» بکشت. ر. ک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، صص ۱۵۲-۱۴۹، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، صص ۴۴۵-۴۴۴، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۰۲. «ابوتراب مروزی»: شخصیتی ناشناخته است. «محمد بن عمر واقدی» از مورخان قرن دوم و از عالمان برجسته در مغازی و فتوحات است. «ابن سعد» کاتب وی درباره‌ی او اظهار داشته که او عالم به مغازی، سیر، فتوح و خبیر در حدیث و احکام و اخبار بوده است. «ابن ندیم» او را شیعه دانسته و نوشته است که وی تقیه می کرده است، ولی هیچ دلیلی بر این امر وجود ندارد و مواضع او بر خلاف این است. «واقدی» در دستگاه خلافت عباسی به امر قضاوت اشتغال داشت و سخت مورد حمایت عباسیان بود. مامون عباسی نسبت به وی عنایتی بی اندازه داشت و او را وصی مامون شمرده‌اند. «واقدی» در سال ۲۰۷ هجری درگذشت. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۴۳۳-۴۲۵، محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، طبع تجدد، تهران، ۱۳۹۳ ق. ص ۱۱۱، تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۲۰-۳، وفيات الاعیان، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۴۸، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد الجبای، دار الفکر، بیروت، ج ۳، صص ۶۶۶-۶۶۲. وهب بن منبه تمیمی (۱۱۰-۳۴ یا ۱۱۴ هجری) از تابعین ایرانی تبار است که کسری آنان را به یمن گسیل داشت و مادرش حمیری بود. وی ابتدا قدری مذهب بود و سپس از آن اعراض کرد. زادگاه او صنعا بود و عمر بن عبدالعزیز منصب قضای صنعا را به او سپرد و در همانجا نیز درگذشت. اخبار و گزارشهایی فراوان از کتابهای کهن را بازگو کرده و اطلاعاتی وسیع به اساطیر و افسانه‌های پیشینیان و اسرائیلیات داشت و همینها را وارد تاریخ اسلام کرده است. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۴۳، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، المعارف، حقه و قدم لثروع عکشه، الطبعه الاولی، وزراه الثقافه و الارشاد القومي، مطبعه دار الکتب، القا، ۱۳۷۹ ق. ص ۴۵۹: حلیه الاولیاء، ج ۴، صص ۸۱-۲۳، وفيات الاعیان، ج ۶، صص ۳۶-۳۵، میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۳۵۳-۳۵۲. «کلبی» در تاریخ و انساب نام دو تن، «محمد بن سائب» و «هشام بن محمد» است که دومی فرزند اولی است. با توجه به اینکه «هشام بن محمد» را «ابن کلبی» نیز گویند، باید منظور ابوبکر خوارزمی از ذکر

«کلبی» به طور مطلق همان پدر یعنی «محمد بن سائب» باشد. ابونضر محمد بن سائب بن بشر کلبی کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نسب شناس و صاحب تفسیر بوده است. گفته‌اند که وی نسب قریش را از ابو صالح از عقیل بن ابی طالب فراگرفت. «ابن قتیبه» آورده است که «بشر» و پسرانش «سائب» و «عبید» و «عبدالرحمن» در جنگ جمل و صفین با امام علی (ع) بودند و «سائب» همراه «مصعب بن زبیر» کشته شد و «محمد بن سائب کلبی» در «جمام» با «ابن اشعث» حضور داشت و در سال ۱۴۶ هجری در کوفه درگذشت. ر. ک: المعارف، صص ۵۳۶-۵۳۵ الفهرست، صص ۱۰۸-۱۰۷، و فیات الاعیان، ج ۴، صص ۳۱۱-۳۰۹، الکنی و الالقاب، ج ۳، صص ۱۰۳-۱۰۱، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۰۷، ادبیات انقلاب در شیعه، ص ۱۵۴. ابوالمثنی ولید بن حصین معروف به شرقی و ملقب به قطامی از نسابان و راویان اخبار و انساب و دیوانهای عرب است. ابوجعفر منصور عباسی او را از کوفه به بغداد فراخواند تا به فرزندش مهدی ادبیات بیاموزد. او را فردی دروغگو خوانده‌اند و منقولاتش را بی اعتبار دانسته‌اند. وی حدود سال ۱۵۵ هجری درگذشته است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۰۲، تاریخ بغداد، ج ۹، صص ۲۷۹-۲۷۸، لسان المیزان، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۲. ابوعبدالرحمن هیثم بن عدی (۲۰۷-۱۱۴ هجری) از عالمان به اشعار و اخبار و انساب است که از مجالسان منصور و مهدی و هادی و رشید عباسی بوده است. گفته‌اند که آرای خوارج را داشته است. کتابهایی بسیار در تاریخ و انساب به وی منسوب است ولی از نظر علمای حدیث و اخبار، منقولات او اعتباری ندارد و از جاعلان بوده است. ر. ک: المعارف، ص ۵۳۹-۵۳۷ و ۵۳۳ و ۳۸۴، الفهرست، صص ۱۱۳-۱۱۲، تاریخ بغداد، ج ۱۴، صص ۵۴-۵۰، و فیات الاعیان، ج ۶، صص ۱۱۴-۱۰۶، لسان المیزان، ج ۶، صص ۲۵۳-۲۵۱. «دب بن کنانی» از عالمان به انساب و اخبار عرب و از شاعران عصر خود بوده است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۰۳. «عبدالله بن عمار برقی»: شخصیتی ناشناخته است. «کمیت بن زید اسدی» برجسته‌ترین شاعر سیاسی شیعه است. وی در سال ۶۰ هجری در کوفه دیده به جهان گشود. از کودکی شعر می‌گفت ولی هرگز آن را وسیله‌ی کسب معاش نکرد، بلکه در مسجد کوفه مکتب داری و تعلیم اطفال را پیشه ساخت. «کمیت» جامع فضایل و علوم و کمالاتی بود که در کمتر کسی گرد آمده است. او حافظ قرآن، فقیه شیعه، متکلمی برجسته، نسب شناسی مسلط، تیراندازی ماهر، سوار کاری چابک و شاعری بی‌نظیر بود. گفته‌اند بیش از پنج هزار بیت شعر سروده بود و «ابوعکرمة ضبی» درباره‌ی شعر «کمیت» گفته است: «اگر شعر کمیت نبود، زبان عرب ترجمان نمی‌یافت و بیان به ابهام می‌رفت.» او در دینداری استوار و شیعه‌ای راستین و در دفاع از تشیع شهره بود و در تاختن به بنی مروان صریح و شجاع بود، حتی از کسانی که به نحوی خاندان اموی را یاری می‌کردند عطایی نمی‌پذیرفت. «کمیت» با عزت نفس و اخلاص و اعتقاد کامل به آیینی که پذیرفته بود زندگی و مبارزه کرد. عشق و دلبستگی او به «اهل بیت» بارها او را تا مرز شهادت کشاند. پس از سرودن قصیده‌ای در رثای «زید بن علی بن الحسین» و «یحیی بن زید»- پرچمداران دو قیام عدالتخواهانه- دستگیر و راهی زندان شد ولی پس از چندی از زندان گریخت. «کمیت» ب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام در ارتباط بود و برخی اشعار خود را در محضر آنان قرائت می‌کرد و آن پیشوایان حق و عدل در حقیقت دعا می‌کردند. وی در سال ۱۲۶ هجری بر سر عشق و اعتقاد خود به شهادت رسید و هنگام مرگ در حالی که جان می‌سپرد چشم گشود و سه بار گفت: «اللهم آل محمد!» و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. ر. ک: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، الشعر و الشعراء، حقه و ضبط نصح مفید قمیحه، راجعه و ضبط نصح نعیم زر زور، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۵ ق. صص ۳۸۷-۳۸۵، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی، الاغانی، شرحه و کتب هوامشه عبد علی مهنا و سمیر جابر، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱۷، صص ۴۴-۳، عبدالقادر بن عمر البغدادی، خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الاولى، مکتبه الخانجی، القاهرة، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، صص ۱۴۷-۱۴۴، شوقی ضیف ۷ تاریخ الادب العربی، ج ۲، العصر الاسلامی، الطبعة الثانية عشره، دار المعارف، القاهرة، صص ۳۲۹-۳۲۳، عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، الطبعة الخامسة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴ م. ج ۱، صص ۷۰۳-۶۹۷، حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی،

ترجمه‌ی عبدالمحمد ایّتی، چاپ اول، انتشارات توس، صص ۲۳۸-۲۳۷، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، صص ۶۹-۵۹. «منصور بن سلمه بن زبرقان نمری» از قبیله‌ی نمر بن قاسط از منطقه جزیره فراتیه بود. نزد کثوم بن عمر عتابی متکلم و شاعر معروف تلمذ کرد و دانش آموخت. عتابی او را به «ف ۹۱ بن یحیی برمکی» معرفی کرد و از طریق او به درگاه هارون الرشید راه یافت. اشعار او بدیع و روان و زیبا و نافذ بود و در شعر به شهرت رسید و رقیبی سرسخت برای «مروان بن ابی حفصه» شاعر عباسیان شد. او در اشعار خود پیامهای شیعی را زیرکانه جا می‌داد و در اشعار خود نام «هارون» را می‌آورد و منظورش امیرمومنان علی (ع) بود که در واقع به حدیث مشهور «انت منی بمنزله هارون من موسی» استناد می‌کرد: آل الرسول خیار الناس کلهم و خیر آل رسول الله هارون همگان منظور او را در می‌یافتند، چنانکه در اشعارش چهره‌ی «هارون» چهره‌ای مقدس است که بر تمام خاندان پیامبری برتری دارد و هر که از «هارون» خشم و کین به دل داشته باشد، نمازهای پنجگانه‌اش پذیرفته نخواهد شد: ای امری بات من هارون فی سخط فلیس بالصلوات الخمس ینفع او «هارون» را پس از پیامبران بهترین در گذشتگان و بر جای ماندگان توصیف می‌کرد و «هارون الرشید» گمان می‌کرد که او را می‌ستاید، در حالی که «هارون» در اشعار «نمری» کسی جز امیرمومنان (ع) نبود. یا خیر ماض و خیر باق بعد النیین فی الانام در آخر جان بر سر اعتقاد و آیین خود نهاد و «هارون الرشید» کسی را مامور کرد تا او را از میان بر دارد. پس از آن فرمان داد تا قبرش را بشکافتند و دیوان شعرش را بسوزانند. شهادت منصور نمری حدود سال ۱۹۰ هجری روی داد. ر. ک: الشعر و الشعراء، صص ۵۸۵-۵۸۳، عبدالله بن المعتز بن المتوکل، طبقات الشعراء، تحقیق عبدالستار احمد فراج، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۸۱ م. صص ۲۴۷-۲۴۱، الاغانی، ج ۱۳، صص ۱۷۶-۱۵۷، ابوالقاسم علی بن الحسین الموسوی (الشریف المرتضی)، امالی السید المرتضی فی التفسیر و الحدیث و الادب، صححه و ضبط الفاظه و علق حواشیه السید محمد بدر الدین النعسانی الحلبي، الطبعة الاولى، مصر، ۱۳۲۵ ق. افسست مکتبه المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۳ ق. ج ۴، صص ۱۸۸-۱۸۴، تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۶۹-۶۵، تاریخ الادب العربی لعمر فروخ، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۳۹، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، صص ۹۵-۸۷. «دعبل بن علی خزاعی» در سال ۱۴۸ هجری در کوفه به دنیا آمد. خاندانش همه شاعر و سخنور و دوستان اهل بیت بودند. «دعبل» از شیعیان سرشناس کوفه و متکلم و ادیب و تاریخدان و شعر شناس بود. اشعار او در نهایت زیبایی و قوت بود و از نظر الفاظ سهل و از حیث معانی واضح و از انسجامی نیکو برخوردار بود. او شعر را در خدمت مردی انقلابی و مبارز می‌تراوید. سخن مشهور او بیانگر نگاه او به زندگی و مبارزه است: «پنجاه سال است که چوبه‌ی دارم را بر دوش می‌کشم و کسی نمی‌بینم که مرا بر آن به دار کشد.» همه‌ی پادشاهان و قدرتمندان از تیغ زبان «دعبل» در هراس بودند. او بی‌مهابا شعر خود را بر ضد دشمنان اهل بیت به کار می‌گرفت و در این راه از سرزنشها و تهدیدها بی‌می‌به خود راه نمی‌داد. «دعبل» از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بود و در محضر امام جواد علیه السلام را نیز درک کرد. او در دفاع از اهل بیت و تبیین اندیشه‌ی سیاسی شیعه و بیان فضایل امیرمومنان علی علیه السلام و در رثای حسین بن علی علیه السلام اشعاری فراوان و بی‌نظیر سرود و بالاخره در راه محبت اهل بیت و دشمنی با دشمنان آنان در سال ۲۶۴ هجری به شهادتی دل‌باخته‌ی آن بود دست یافت و به وصال حق رسید. ر. ک: الشعر و الشعراء، صص ۵۷۸-۵۷۶، طبقات الشعراء لابن المعتز، صص ۲۶۸-۲۶۴، الاغانی، ج ۲۰، صص ۲۰۱-۱۳۱، عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۲۷۰-۲۶۶، قاضی نور الله شوشتری، مجالس المومنین، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۴ ش. ج ۲، صص ۵۲۶-۵۱۷، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۱۱، تاریخ ادبیات زبان عربی، صص ۳۷۴-۳۷۲. مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه (۱۸۲-۱۰۵ هجری) از شاعران اموی عباسی است که هم در دستگاه امویان و هم در دستگاه عباسیان از قرب و مقام ویژه بهره مند بود و شعرش در خدمت تحکیم پایه‌های حکومت جاثرانه اموی و عباسی کارساز بود. مهدی و رشید و معن بن زائده را مدح کرد و از قبل خدمت به جاثران و ضدیت با علویان ثروتی انبوه گرد آورد، چنانکه در ازای هر بیتی که می‌سرود هزار درهم صلّه دریافت می‌کرد و اسباب تقرب او به هارون الرشید اشعاری بود که در هجو علویان می‌سرود. ر. ک: الشعر و الشعراء، صص ۵۱۷-۵۱۶،

طبقات الشعراء لابن المعتز، صص ۵۳-۴۲، الاغانی، ج ۱۰، صص ۱۱۹-۸۸، امالی السید المرتضی، ج ۵، صص ۱۹۳-۱۸۹، تاریخ الادب العربی لعمر فروخ، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۰. «علی بن جهم بن بدر سامی» معاصر ابوتمام از شاعران درباری و وابستگان عباسی است که در دستگاه متوکل عباسی جاه و مقامی خاص داشت و به سبب کینه توزی با علویان مورد توجه بود تا اینکه متوکل را نیر هجو کرد و متوکل بر او خشم گرفت و به خراسان تبعیدش کرد. مدتی در آنجا گذراند و سپس به حلب منتقل شد و در سال ۲۴۹ هجری درگذشت. ر. ک: طبقات الشعراء لابن المعتز، صص ۳۲۲-۳۱۹، الاغانی، ج ۱۰، صص ۲۸۰-۲۴۷، تاریخ بغداد، ج ۱۱، صص ۳۶۹-۳۶۷، وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۳۵۸-۳۵۵. عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر (۱۸۴-۱۱۱ هجری) از دشمنان کینه‌توز علویان و از خادمان دستگاه عباسیان بود. او عباسیان را بر ضد بنی الحسن تحریک می‌کرد و مدتی در زمان مهدی عباسی و نیز هادی عباسی والی یمامه بود. ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۱۰، صص ۱۷۶-۱۷۳، البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۹۹. وهب بن وهب بن عبدالله، ابوالبختری، قرشی مدنی از کذابین است که از امام صادق (ع) روایاتی نقل کرده است و در درگاه عباسیان قاضی بوده و احادیثی دروغ با رشید از او نقل شده است. او را دروغ‌گوترین مردمان شمرده‌اند. ر. ک: رجال النجاشی، ص ۳۰۳، رجال الکشی، صص ۳۱۰-۳۰۹، جامع الرواه، ج ۲، صص ۳۰۳-۳۰۲، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، صص ۲۱۴-۲۱۱. عبدالملک بن قریب اصمعی (۲۱۶-۱۲۲ هجری) یکی از پیشوایان علم شعر و لغت عرب است. در بصره به دنیا آمد و در آنجا نیز درگذشت. مدتی در بغداد ندیم هارون الرشید بود. هارون الرشید او را «شیطان شعر» می‌نامید و او در درگاه خلفا جایگاهی ویژه داشت. حافظه‌ای شگفت داشت و گفته‌اند که دوازده هزار خبر از حفظ بوده است. «اخفش» گفته است که کسی را در شعر عالمتر از اصمعی ندیدیم. آثاری بسیار در لغت و ادب و علم شعر از خود به جای گذاشته است. ر. ک: ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، تاریخ اصبهان (ذکر اخبار اصبهان)، تحقیق سید کسروی حسن، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، صص ۹۵-۹۴، تاریخ بغداد، ج ۱۰، صص ۴۲۰-۴۱۰، وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۱۷۶-۱۷۰، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، صص ۱۸۱-۱۷۵. «بکار بن عبدالله بن مصعب زبیر» از اشراف قریش و از والیان دولت عباسی است. «بکار» نزد هارون الرشید منزلتی خاص داشت و هارون او را والی مدینه کرد و او مدت دوازده سال والی آنجا بود. وی در سال ۱۹۵ هجری درگذشت. ر. ک: ابومحمد علی ابن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی، جمهره انساب العرب، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ص ۱۲۳، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی الاتابکی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، الموسسه المصریه العامله للتالیف و الترجمة و الطباعه و النشر، القاهرة، ۱۳۸۳ ق. ج ۲، ص ۱۴۸، الاعلام، ج ۲، ص ۶۰. احتمالا او همان ابوسمط مروان بن ابی‌جنوب یا (جون است که دیوانی شعر داشته و آن حدود یکصد و پنجاه ورق بوده است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۸۲، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۱۶۳. () «احمد بن عبدالله اموی» معروف به «ابن ابی‌شوراب» قاضی دستگاه عباسی بود که از زمان متوکل تا زمان مقتدر قاضی بغداد بود و در سال ۳۱۷ هجری از دنیا رفت. ر. ک: الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۹۲. () ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۶۵-۶۲. () عبدالرزاق محیی الدین، شخصیت ادبی سید مرتضی، ترجمه‌ی جواد محدثی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش. ص ۱۷. () «محمد بن علی بن محمد ابن طباطبا علوی» معروف به «ابن طقطقی» اهل موصل، مورخی منصف و اهل نقد تاریخ بود. وی در سال ۶۶۰ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۶۷۲ پس از پدر خود به مقام نقابت علویان حله و نجف و کربلا رسید و در سال ۷۰۹ هجری درگذشت. ر. ک: الاعلام، ج ۶، ص ۲۸۳. () تاریخ فخری، صص ۳۵۹-۳۵۸، این قصیده سی و سه بیت است که در دیوان «شریف رضی» آمده است و در ابیاتی با آنچه «بان طقطقی» نقل کرده متفاوت است. ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، دیوان الشریف الرضی، الطبعة الاولى، وزاره الارشاد الاسلامی، ۱۴۰۶ ق. ج ۲، ص ۵۷۶.

سیاست قرن چهارم بر گسترش تشیع در بغداد و دیگر جاها استوار بود، اما تا آنجا که (صفحه ۷۸) قدرت یافتن و حاکمیت شیعیان نینجامد، جز در آنجاها که حکومت در دست علویان بود، (۱) و سید رضی می‌بایست از این فضای سیاسی پیش آمده بیشترین بهره را در جهت ترویج اندیشه‌ی شیعی و معارف آن می‌گرفت، مضافاً بر اینکه اوضاع علمی قرن چهارم نیز مساعدترین اوضاع بود، چنانکه این دوران را دوره‌ی زرین تاریخ اسلام از نظر پیشرفت دانش و فرهنگ شمرده‌اند. وجود دانشمندان بیشمار در این دوره، حتی در منصب وزارت، مانند ابوعلی سینا، خوارزمی، صاحب بن عباد، ابن العمید، شاپور بن اردشیر و مهلبی و ظهور دانشگاهها و کتابخانه‌های بسیار بزرگ در کنار مساجد، وجود فقیهان و متکلمان و فیلسوفان بزرگ، کثرت ادیبان و شاعران و تالیف کتابهای بسیار در موضوعات متعدد علمی، همه گواه این مدعاست. (۲). در این دوره شرایط مباحثات علمی و ارائه اندیشه‌ها مهیا تر گشته و مدارس و کتابخانه‌ها و دارالعلم‌ها رونقی شگفت یافته بود. (۳). عضدالدوله دیلمی دانش و دانشیان را دوست داشت و برای فقیهان و محدثان و متکلمان و مفسران و نحویان و شاعران و نسب شناسان و پزشکان و ریاضیدانان و مهندسان حقوق تعیین کرده بود. او خود نیز به علم می‌پرداخت و اوقات را صرف ادب می‌کرد. (۴). البته این روحیه بر مبنای حق‌مداری و عدالتخواهی و فرهیختگی نبود، بلکه بیشتر گرایشی قدرت‌مدارانه و رقابت‌جویانه بود، چنانکه هر گاه حق و عدالت با قدر طلبی آنان تعارض می‌یافت، این حق و عدالت بود که فدای قدرت می‌گردید، تا آنجا که عده‌ای از بزرگان سادات و دانشمندان از جمله «ابواحمد حسین بن موسی موسوی» پدر شریف رضی در سال ۳۶۹ هجری به فرمان عضدالدوله دیلمی بازداشت شدند و به فارس تبعید گردیدند. (۵) اما در کل، قرن چهارم هجری - روزگار سید رضی - قرن پر تلاطم و دارای فراز و نشیبهای بسیار و تحولات علمی بی‌نظیر است، چنانکه «آدم متر» آن را دوره‌ی رنسانس اسلام نامیده است. در قرن چهارم، از یک سو یکی از بزرگترین امپراتوریها یعنی خلافت عباسی گرفتار تجزیه شد و از سوی دیگر حکومت‌های محلی مقتدر در ممالک مختلف اسلامی نشو و نما یافتند. در این دوران در نتیجه امتزاج تمدنهای قدیم و ظهور ظرفیتها و قابلیت‌های فکری و عملی فرهنگ اسلامی، تمدن اسلامی به نقطه‌ی اوج خود رسید و نیازهای جدید اجتماعی، چاره‌گران و اندیشمندان را از سویی به احیای موارث قدیم و (صفحه ۷۹) از سویی دیگر به آفرینش طریقه‌های جدید در ادب و حکمت و سیاست و مملکتداری و آداب معیشت و جنگ و عمران کشاند. در واقع با کاهش نسبی و تدریجی تسلط مطلق خلافت عباسی، ملل و اقوام و گروهها و افراد امکان شکوفایی استعدادها و باروری اندیشه‌ها را یافتند. (۶) و در این اوضاع و احوال اثری بی‌نظیر (نهج البلاغه) به دست شخصیتی بی‌بدیل ظهور یافت. * * * * * (۱) شخصیت ادبی سید مرتضی، ص ۲۱. (۲) سید رضی، صص ۱۷-۱۶ و نیز ن. ک: زکی مبارک، عبقریه الشریف الرضی، الطبعة الثانية، مطبعة امین عبدالرحمن، القاهرة، ۱۳۵۹-۱۳۵۸ ق. ج ۱، ص ۵۷. (۳) ر. ک: آدم متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۱. (۴) همان، ص ۴۱. (۵) المنتظم، ج ۱۴، ص ۲۶۸، الکامل فی التایخ، ج ۸، ص ۷۱۰، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۲. (۶) تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، مقدمه‌ی مترجم، ص.

زندگینامه سید رضی

جایگاه خانوادگی سید رضی

سید رضی از وجوه مختلف شخصیتی یعنی وراثت، تربیت، کرامت و عزت، معرفت و حکمت انسانی بی‌نظیر است. او در سال ۳۵۹ هجری در خاندانی برجسته و از خاندان علویان بغداد متولد گشت. هم از جانب پدر و هم از جانب مادر نسبی بس شریف داشت. از سوی پدر با پنج واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) و از سوی مادر با شش واسطه به امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع) می‌رسید. (۱) از این رو «بهاء الدوله دیلمی» او را به «ذی الحسین» و «شریف رضی» ملقب نمود. (۲). پدرش «ابواحمد

حسین بن موسی از طرف بهاء الدوله دیلمی ملقب به «ظاهر اوحد ذی المناقب» گشت. وی مدتها نقابت طالبین را به عهده داشت و از مقام و منزلت اجتماعی و جایگاه معنوی و ویژه برخوردار بود و نزد خلفای عباسی و امیران آل بویه و آل حمدان دارای جلالت و مهابت بود و از جانب ایشان برای رفع اختلافها و عقد صلح و میانجیگری و تنظیم امور مردمان و آسایش بندگان سفارت می‌یافت. (۳). ابواحمد موسوی پدر شریف رضی در سال ۴۰۰ هجری در سن ۹۷ سالگی درگذشت و سید رضی قصیده‌ای بلند در نثای پدر سرود که خود بیانگر جایگاه و منزلت آن بزرگمرد است، چنانکه گوید: و مزی رحیض الثوب غیر مدنس و قضی نقی العود غیر موسم (۴). با جامه‌ای پاک و به دور از هر آلودگی از دنیا رفت و با سرشتی پاک و بی‌هیچ نقص و ننگی درگذشت. مادر سید رضی - فاطمه دختر حسین بن احمد معروف به داعهی صغیر نقیب طالبیان - نیز (صفحه ۸۰) بانویی دانشمند و با فضیلت بود و از چنان جلالتی بهره‌مند بود که شیخ مفید - فخر شیعه و سر آمد فقیهان و دانشمندان - کتاب «احکام النساء» را برای وی تالیف کرد، چنانکه در سر آغاز آن نوشته است: «من از سیده‌ی جلیله‌ی فاضله - که خداوند ارجمندی‌اش را پایدار سازد - دریافتم که مایل به تدوین کتابی است که در بر گیرنده‌ی تمام احکامی باشد که مکلفان بدان نیاز دارند و بویژه زنان باید از آن آگاه باشند و وی - که خداوند توفیقش را پایدار سازد - علاقه‌ی خود را برای تدوین این کتاب به من اطلاع داده است...» (۵). این بانوی ارجمند در سال ۳۸۵ هجری درگذشت و سید رضی که در این زمان بیست و شش سال از عمرش می‌گذشت سخت در اندوه فرو رفت و در مرثیه‌ای به بیان جاه و منزلت و فضایل و کمالات او پرداخت، چنانکه در بیتی از آن مرثیه گوید: لو کان مثلک کل ام بره غنی البنون بها عن الالباء (۶). اگر همه‌ی مادران مانند تو نیکوکار بودند، فرزندان از داشتن پدران و بالیدن به آنان بی‌نیاز می‌شدند. صفحه ۸۰. **** (۱) یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵، عمدہ الطالب، ص ۲۳۶. (۲) ن. ک: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۶: المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۱۵، البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۴، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۷۸، کارل بروکلمان، تاریخ الادب العربی نقله الی العربیه عبدالحلیم النجار، الطبعة الثانیه، افست دار الکتاب الاسلامی، قم، ج ۲، ص ۶۲. (۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۱. (۴) دیوان الشریف الرضی، ج ۲، ص ۲۹۰. (۵) حسین النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الاولی، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۲ ق. ج ۳، ص ۵۱۶. (۶) دیوان الشریف الرضی، ج ۱، ص ۲۷.

خوابی شگفت

«ابن ابی‌الحدید معتزلی» در مقدمه‌ی شرح نهج‌البلاغه خود از قول «فخار بن معد علوی موسوی» (۱) نقل کرده است که شیخ مفید شبی در خواب دید که حضرت فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - دختر گرامی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دست دو کودک خود، حسن و حسین - علیهما السلام - را گرفته، نزد وی به مسجدش در محله‌ی شیعه‌نشین «کرخ» آورد و پس از سلام به شیخ فرمود: «این دو پسران منند به آنان علم فقه و احکام دین بیاموز!» شیخ مفید پس از بیداری در شگفت ماند که این چه خوابی بوده که او دیده است؟ بامداد آن شب، چون روز بر آمد، فاطمه دختر ناصر، در حالی که کنیزانش گرد او بودند و دو پسرش محمد رضی و علی مرتضی را همراه داشت به مسجد شیخ مفید آمد. شیخ برخاست و به فاطمه سلام کرد. فاطمه گفت: «ای شیخ! اینان دو پسر منند. آنان را نزد تو آورده‌ام تا بدیشان علم فقه و احکام دین بیاموزی!» شیخ مفید گریست و خواب خود را برای فاطمه نقل کرد و تعلیم علم فقه و احکام دین را بدیشان بر عهده گرفت و خداوند بر آن دو نعمت بخشید و برای ایشان چنان (صفحه ۸۱) درهایی از علوم و فضایل گشود که در سراسر گیتی شهره گشتند و تا روزگار باقی باشد نامشان باقی خواهد بود. (۲). صفحه ۸۱. **** (۱) «سید شمس‌الدین ابوعلی فخار بن معد موسوی» از عالمان بزرگ شیعه در نیمه‌ی دوم قرن ششم و دهه‌های نخست قرن هفتم هجری است. وی نسب‌شناسی برجسته و محدثی گرانقدر بوده است. درگذشت او به سال ۶۳۰ هجری و وی معاصر و معاشر «ابن ابی‌الحدید معتزلی» بوده است. ر. ک: روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۳۴ - ۳۳۱، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳ (من ابواب الفاء)، اعیان

الشیعه، ج ۳۹۳ و ۸. (۲) شرابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۴۱، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۸۵.

سید مرتضی برادر سید رضی

سید رضی در کنار برادری رشد یافت و تعلیم دید که او خود را آمد روزگار و مایه‌ی فخر زمان بود. سید مرتضی، علم‌الهدی، در سال ۳۵۵ هجری یعنی چهار سال پیش از تولد سید رضی چشم به جهان گشود و در بسیاری از علوم به مقامی دست یافت که کسی به آنجا دست نیافت. شیخ طوسی، شاگرد برجسته‌ی سید مرتضی و عالم یگانه‌ی شیعه درباره او می‌نویسد: «سید مرتضی در بسیاری از علوم بی‌بدیل و منحصر به فرد است. همگان بر فضل و برتری او اتفاق نظر دارند و او در علوم چون کلام، فقه، اصول فقه، ادبیات، نحو، شعر، معانی شعر، لغت و مانند اینها بر دیگران پیشی گرفته و سرآمد است. او را دیوانی شعر است که بیش از بیست هزار بیت شعر دارد. او را تالیفاتی بسیار است و نیز پاسخ به مسائل شهرهای مختلف فراوان دارد. فهرست آثار و تالیفات او معروف است. لکن من مشهورترین و بزرگترین آثار و تالیفات او را در اینجا ذکر می‌کنم. از جمله کتاب الشافی فی الامامه است که این کتاب در رد کتاب الامامه از کتاب المغنی (قاضی) عبدالجبار بن احمد (المعتزلی) نوشته شده است و این کتابی است که مانندش در امامت نوشته نشده است و کتاب الذخیره در اصول فقه و کتاب جمل العلم و العمل و کتاب الغرر و الدرر و کتاب التنزیه و...» (۱). مجلس درس سید مرتضی، پایگاه و محور اندیشمندان و مرکز بحثهای ادبی، فقهی و کلامی بود. «ابوالعلاء معری» شاعر و حکیم پر آوازه، در دوران اقامت خود در بغداد از سردمداران این جلسات به شمار می‌رفت و میان او و سیده مرتضی، بحثهای جالب ادبی در می‌گرفت. (۲). هنگامی که «ابوالعلاء معری» در سال ۴۰۰ هجری از عراق به معره بازگشت، از او پرسیدند که سید مرتضی را چگونه یافتی؟ و او در پاسخ گفت: یا سائلی عنه لما جئت تساله الا و هو الرجل العاری من العار لو جئته لرایت الناس فی رجل و الدهر فی ساعه و الارض فی دار (۳). (صفحه ۸۲) ای کسی که آمده‌ای درباره‌ی او از من بپرسی، بدان که او شخصی است پیراسته از هر عیب و ننگ، اگر به نزدش روی بی‌گمان همه‌ی مردمان را در ی شخص گرد آمده می‌بینی و همه‌ی روزگار را در آنی و جهان را در خانه‌ای. صفحه ۸۲. ***** (۱) ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش. ص ۲۱۹، عمده الطالب، صص ۲۳۶-۲۳۴. (۲) شخصیت ادبی سید مرتضی، ص ۹۴. (۳) الاحتجاج، ص ۵۰۶، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

نبوغ و استعداد سید رضی

سید رضی از اوان کودکی همراه برادرش سید مرتضی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و هوش سرشار و استعداد کم نظیر خود را در عرصه‌های مختلف ظاهر ساخت. بیش از ده سال از سن شریف رضی نگذشته بود که به سرودن شعر پرداخت و چنان قریحه‌ای از خود نشان داد که سابقه نداشت. در سال ۳۶۹ هجری، عضدالدوله دیلمی که از قدرت و نفوذ ابواحمد پدر سید رضی بیمناک بود او و چند شخصیت بزرگ دیگر علویان را دستگیر کرد و پس از مصادره‌ی اموالشان به قلعه‌ی اصطخر در فارس به زندان افکند. (۱) در آن هنگام سید رضی ده سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت. چون شنید که «مطهر بن عبدالله» وزیر «عضدالدوله» هنگام دستگیری پدرش به او گفته است «کم تدل علینا بالعظام النخره!» (چقدر در برابر ما به استخوانهای پوسیده می‌بالی!) و مقصودش نیاکان وی، امامان شیعه بود، سخت از این اهانت به خشم آمد و قصیده‌ای در هجو «مطهر بن عبدالله» سرود و در آن قصیده ضمن هجو و تهدید وزیر عضدالدوله، پدر خود را ستود و بدو افتخار نمود و افتخارات خاندان خود را برشمرد. (۲) شگفت آنکه این قصیده‌ی بلند و استوار اثر نوجوانی ده ساله است و به نبوغی پیش رس دلالت دارد. (۳). داستان پاسخی که او در نه سالگی به پرسش استادش «سیرافی» - نحوی معروف - داده است، بیانگر نبوغ سید رضی و عزت نفس و بلندی همت اوست. «ابن خلکان» از

قول «ابن جنی» نحوی بی نظیر و استاد بزرگ سید رضی، نقل کرده است که هنوز سید رضی کودک‌کی بیش نبود و سنش به دهسال نمی‌رسید که نزد «سیرافی» نحو می‌آموخت. روزی استاد در حضور جمعی از عالمان از «سید رضی» پرسید: «اگر گفته شود: «رایت عمر» علامت نصب عمر چیست؟» و سید رضی بلافاصله پاسخ داد: «بغض علی». سیرافی و حاضران در مجلس از تیزهوشی و حاضر جوابی آن نوجوان شیعی در شگفت فروماندند، (۴) زیرا «سید رضی» به ابهام سخن گفته بود و نصب را به معنای دشمنی و بد خواهی بیان کرده بود. (۵). (صفحه ۸۳) **** (۱) المنتظم، ج ۱۴، ص ۲۶۸، الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۷۱۰-۷۰۹، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۲. (۲) ن. ک: دیوان الشریف الرضی، ج ۱، صص ۳۱۰-۳۰۵. (۳) سید محمد مهدی جعفری، پژوهشی در اسناد و مدارک نهج‌البلاغه، چاپ اول، انتشارات قلم، ۱۳۵۶ ش. ص ۳۹. (۴) وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱۶، ابومحمد عبدالله بن اسعد الیافعی، مرآة الجنان و عبرة الیقضان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، الطبعة الاولى، مطبعة دائرة المعارف النظامیه الکائنه، حیدرآباد الدکن، ۱۳۳۹-۱۳۳۷ ق. ج ۳، ص ۱۹، محمد بن الحسن الحر العاملی، أمل الامل، تحقیق السید احمد الحسینی، الطبعة الاولى، مکتبه الاندلس، بغداد، ۱۳۸۵ ق. ج ۲، ص ۲۶۵. (۵) «عمر» به علت معدوله بودن و علمیت، غیر منصرف است و اسمهای غیر منصرف تنوین نمی‌پذیرند و جرشان هم به فتح است. لذا نمی‌توان گفت: «رایت عمر». باید گفت: «رایت عمر» و اگر چنان کلمه‌ای دیدیم، باید آن را «عمر» خواند که منصوب «عمر» است و به دلیل همین قاعده، این دو اسم با یکدیگر اشتباه نمی‌شوند، لذا نوشتن «عمر» لازم نیست. سید رضی، ص ۳۶.

استادان سید رضی

«سید رضی» از همان زمانی که به محضر اساتید بزرگ روزگار خود راه یافت، شگفتی آنان را برانگیخت و همگان را به تحسین واداشت. او علم فقه را نزد «ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی» ملقب به «شیخ مفید» در گذشته به سال ۴۱۳ هجری آموخت. نحو را در محضر «ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان بغدادی» معروف به «قاضی سیرافی» از بزرگان نحو و ادبیات در گذشته به سال ۳۶۸ هجری، فراگرفت. نزد «ابوالحسن قاضی عبدالجبار بن احمد بغدادی شافعی معتزلی» محدث، متکلم و اصولی بزرگ معتزله در گذشته به سال ۴۱۵ هجری دو کتاب وی: شرح اصول خمس و العمده فی اصول فقه را تلمذ کرد. نزد «ابوعبدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی» محدث و ادیب و مورخ بزرگ معتزلی مذهب در گذشته به سال ۳۸۴ هجری و «ابومحمد هارون ابن موسی بن احمد تلعبری» فقیه و محدث بزرگ شیعی در گذشته به سال ۳۸۵ هجری و «ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن جراح بغدادی» دانشمند و محدث و ادیب بزرگ معتزلی در گذشته به سال ۳۹۱ هجری و «ابومحمد سهل بن احمد ابن عبدالله بن سهل دیباجی» از محدثان بزرگ شیعه در گذشته به سال ۳۸۰ هجری، علم حدیث را فراگرفت و نیز نزد «ابوحفص عمر بن ابراهیم بن احمد بن محمد طبری» فقیه مالکی و محدث و قرآن شناس دانشمند در گذشته به سال ۳۹۳ هجری فراگرفت. ابوابی از فقه را نیز نزد «ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی بغدادی» در گذشته به سال ۴۰۳ هجری تلمذ کرد. کتاب مختصر ابی‌الحسن الکرخی را نزد «ابومحمد عبدالله بن محمد اسدی اکفانی» قاضی بغداد در گذشته به سال ۴۰۵ هجری خواند. نحو و ادبیات عرب را نزد «ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار فارسی» پیشوای علم نحو، در گذشته به سال ۳۷۷ هجری و «ابوالفتح عثمان بن جنی موصلی بغدادی» استاد مسلم علم نحو، در گذشته به سال ۳۹۲ هجری و «ابوالحسن علی بن عیسی ربعی بغدادی شیرازی» از پیشوایان نحو و ادبیات عرب، در گذشته به سال ۴۲۰ هجری فراگرفت. فنون بلاغت و ادبیات را نیز از «ابویحیی عبدالرحیم بن محمد فارقی» ملقب به خطیب مصری، از بزرگان خطبای شیعه، در گذشته به سال ۳۷۴ هجری آموخت. (۱) همچنین عده‌ای از (صفحه ۸۴) بزرگان روزگار خود را درک کرد و از محضر آنان نکته‌ها فراگرفت، چنانکه در بیست سالگی در تمام علوم متداول عصر خویش سر آمد شده بود. (۲). صفحه ۸۴. **** (۱) ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، حقائق التاویل فی

متشابه التزیل، شرحه محمد رضا آل کاشف الغطاء دار المهاجر، بیروت، ج ۵، ترجمه المؤلف لعبد الحسین الحلی، صص ۸۸-۸۷، محمد هادی الامینی، الشریف الرضی محمد بن الحسین ابن موسوی الموسوی، الطبعة الاولى، موسسه نهج البلاغه، طهران، ۱۴۰۸ ق. صص ۷۶-۶۰، علی دوانی، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴ ش. صص ۶۳-۴۷، سید رضی، صص ۴۲-۳۵. (۲) ن. ک: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۴۳.

شاگردان سید رضی

سید رضی خود شاگردانی بسیار در محضر خویش تعلیم داد و تربیت نمود که آنان همه از مفاخر شیعه و سنی شمرده می‌شوند. (۱) از آن جمله می‌توان مشاهیر زیر را نام برد: (۲). «ابوزید سید عبدالله بن علی کبایکی حسینی جرجانی» فقیه عالیقدر و مجتهد محقق و عالم فاضل در گذشته به سال ۵۳۳ هجری. «ابوعبدالله شیخ محمد بن علی حلوانی» عالم فاضل و ادیب شاعر، از بزرگان ادب در قرن پنجم هجری. «ابوعبدالله شیخ جعفر بن محمد بن احمد دوریستی» از دانشمندان موثق و از چهره‌های درخشان شیعه در گذشته به سال ۴۷۳ هجری. «ابوالحسن سید علی بن بندار بن محمد قاضی هاشمی» فقیه مجتهد و عالم بزرگ و قاضی بغداد از بزرگان مشاهیر قرن پنجم. «حافظ ابومحمد عبدالرحمن بن ابی‌بکر خزاعی نیشابوری» معروف به «مفید نیشابوری» محدث و واعظ و خطیب بزرگ از شیوخ امامیه. «ابوبکر نیشابوری احمد بن حسین بن احمد خزاعی» حافظ و فقیه و محدث ثقه از بزرگان مشایخ امامیه در گذشته حدود سال ۴۸۰ هجری. «ابوالحسن مهیار دیلمی پسر مرزویه» از زرتشتیان ایرانی که در سال ۳۹۴ هجری به دست سید رضی مسلمان شد و به مذهب شیعه‌ی امامیه در آمد و در مکتب سید رضی به آموزش شعر و ادب پرداخت و در شعر بر تمام شاعران عصر خود پیش گرفت. او در سال ۴۲۸ هجری در حالی که گنجینه‌ای از شعر متعهد باقی گذاشته بود، به سرای باقی شتافت. «قاضی ابومتصور محمد بن ابی‌نصر عکبری معدل بغدادی» از محدثان ثقه و از فقیهان محقق در گذشته به سال ۴۷۲ هجری. **** (۱) همان، ص ۱۶۵. (۲) الشریف الرضی، صص ۱۲۲-۱۱۲، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، صص ۱۷۷-۱۶۵. سید رضی، صص ۴۷-۴۴.

دارالعلم سید رضی

سید رضی برای سامان دادن تعلیم و تربیت خود، مدرسه‌ای به نام «دارالعلم» در محله‌ی (صفحه ۸۵) «کرخ» بغداد تاسیس کرد که همه‌ی امکانات لازم برای یک مرکز علمی فرهنگی را در برداشت: اتاقهای تدرسی، تالارهای سخنرانی، مکانهای تشکیل جلسات بحث و پژوهش و گفتگوهای علمی، حجره‌هایی برای زندگی دانشجویان و کتابخانه‌ای بزرگ که نیازهای علمی پژوهشی دانشجویان را تامین می‌کرد. (۱). سید رضی برای حفظ عزت نفس دانشجویان خود به هر یک از آنان کلیدی داده بود تا هرگاه به چیزی نیاز داشتند، خود در انبار را بگشایند و هر چه خواستند بردارند و نیازی به درخواست از انباردار نداشته باشند. (۲) او می‌خواست همه‌ی دانشجویان دارالعلم و عالمان شیعه مانند خود او بار آیند و بلند همت و با عزت و کریم و رشید باشند. (۳). صفحه ۸۵. **** (۱) حقائق التاویل، ترجمه المؤلف لعبد الحسین الحلی، صص ۸۶-۸۵، سید رضی، ص ۴۴. (۲) عمده الطالب، ص ۲۳۹، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۳. (۳) ن. ک: یادنامه‌ی کنگره هزاره نهج البلاغه، گروهی از اندیشمندان، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۰ ش. مقاله‌ی نگاهی کوتاه به زندگانی پر افتخار سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ص ۲۲۵.

فضایل و کمالات سید رضی

سید رضی در عزت نفس و بلندای نظری، سخاوت و بخشندگی، پابندی به امور شرعی، پرهیز از تملق و چاپلوسی، پارسایی و پروا

پیشگی در روزگار خود مانند نداشت. از هیچ کس صله و جوایز شعر نپذیرفت و چند بار بخششها و جوایز «بهاء الدوله دیلمی» را مسترد داشت و حتی صله‌ی شعر را از پدرش آن هم در سن نه سالگی نپذیرفت! (۱). روح آزادگی در سید رضی چنان جلوه داشت که با «ابواسحاق صابی» (۲) غیر مسلمان رابطه‌ای صمیمی داشت و میان آن دو مراودات و مراسلات علمی و ادبی برقرار بود، (۳) و چون او در گذشت، سید رضی در قصیده‌ای عالی و بسیار حزن‌انگیز او را مرثیه گفت که برخی ابیات آن چنین است: اعلمت من حملوا علی الاعواد ارایت کیف خبا ضیاء النادی جبل هوی لو خر فی البحر اغتدی من رقعہ متتابع الازباد ما کنت اعلم قبل حطک فی الثری ان الثری یعلو علی الابطواد بعدا لیومک فی الزمان، فانه اقدی العیون وقت فی الاعضاد اعزز علی بان یفارق ناظری لمعان ذاک الکوکب الوقاد من للبلاغه و الفصاحه ان همی ذاک الغمام و عب ذاک الوادی ان الدموع علیک غیر بخیله و القلب بالسلوان غیر جواد یا لیت انی ما اقتیتک صاحباً کم قنیه جلبت اسی لفوادی (صفحه ۸۶) لا تطلبی، یا نفس، خلا بعده فلمثله اعیاً علی المرتاد ما مات من جعل الزمان لسانه یتلو مناقب عودا بوادی (۴). دانستی چه کسی را بر این چوبها (تابوت) برداشتند؟ دیدی چگونه شمع انجمن ما خاموش گردید؟ کوهی فرو ریخت که اگر در دریا می‌غلتید، از شدت برخوردش دریا پی در پی خروشان می‌شد، پیش از دفن تو در زیر خاک، نمی‌دانستم که خاک بر چکاد فراز می‌گردد، چنین روزی مباد در روزگار که مرگت، چشمها را پر از خاشاک و بازوها را سست گردانید، بر من بسی گران است که چشمانم، پرتو افکنیهای آن ستاره‌ی تابان را دیگر نبیند، چه کسی پس از تو مرد میدان فصاحت و بلاغت است، اگر ابر سخن باران سخجوری فرو ریزد و بیابان از سیل نویسنده‌گی سرشار گردد؟ اشکها در ریختن بر تو بخیل نیستند، قلب است که در آرام گرفتن بخشنده نمی‌باشد، ای کاش تو را به عنوان دوست بر نمی‌گزیدم، چه گزینشها که جز غم و اندوه برای دل به بار نمی‌آورد، ای نفس، پس از او به دنبال دوست صمیمی مرو، زیرا جستجوگر نخواهد توانست چنان کسی بیابد. نمرده است آن کس که زبانش روزگار را برانگیخته تا پیوسته مناقب او را تلاوت کند. (۵). برخی از این مرثیه سرایی بر آشفتمند و سید رضی را سرزنش کردند که شخصی چون او، از دودمان پیامبر، کسی چون ابواسحاق صابی کافر را مرثیه می‌گوید و از فقدان او چنین می‌نالد! ولی سید رضی گفت: من فضل و کمال او را ستوده، نه بدنش را! (۶). صفحه ۸۶.

**** (۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۳، السید علی خان المدنی الشیرازی، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، الطبعه الثانیه، موسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳ ق. ص ۴۷۳، سید رضی مولف نهج‌البلاغه، صص ۱۰۸-۱۰۷ و ۴۴. (۲) «ابواسحاق ابراهیم بن هلال حرانی» از ادیبان و کاتبان برجسته قرن پنجم هجری بوده است. در نویسنده‌گی و انشا مقامی بلند داشت و او را در شمار «ابن عمید» آورده‌اند. «ابواسحاق» بر آیین «صابئین» (پیروان حضرت یحیی) بود و بر آیین خود تعصب می‌ورزید. در سال ۳۴۹ هجری به سرپرستی دیوان رسائل دارالخلافه بغداد نایل شد. در زمان عزالدوله بختیار پسر معزالدوله دیلمی نامه‌هایی از سوی وی برای عضدالدوله نوشت که او را سخت آزرده و کینه ابواسحاق را به دل گرفت و چون عزالدوله بختیار در جنگ با عضدالدوله کشته شد و عضدالدوله بغداد را تصرف کرد، در سال ۳۶۷ هجری ابواسحاق را به زندان افکند و تصمیم به کشتنش داشت که با میانجیگری جمعی از وی در گذشت تا آنکه در سال ۳۷۱ هجری آزادش کرد. پس از چندی او را تبعید نمود و تا زمان مرگ عضدالدوله یعنی سال ۳۷۲ در تبعید بود. در گذشت ابواسحاق صابی بنا بر نقل «ابن ندیم» پیش از سال ۳۸۰ هجری بوده است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۴۹، یتیمه الدهر، ج ۲، صص ۳۶۸-۲۸۷، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی، معجم الادباء، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲، صص ۹۴-۲۰، و فیات الاعیان، ج ۱، صص ۵۴-۵۲، الکنی و الالقاب، ج ۲، صص ۳۶۸-۳۶۶، النشر الفنی فی القرن الرابع، ج ۲، صص ۲۹۵-۲۹۰. (۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۶. (۴) دیوان الشریف الرضی، ج ۱، صص ۳۸۵-۳۸۱. (۵) سید رضی، صص ۸۷-۷۶. (۶) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۶۸.

اشعار سید رضی از چنان روانی و زیبایی در الفاظ و وزانت و متانت در معانی برخوردار است که همگان را به شگفتی واداشته است. او در اشعار خود بدون تکلف صنایع ادبی (صفحه ۸۷) به خدمت گرفته و با کمترین الفاظ، والاترین معانی را ابلاغ کرده است، موسیقی شعر او سحرانگیز است و طنین امواج آن در درون جان نفوذ می‌کند و اثری عمیق باقی می‌گذارد. (۱) همین ویژگی او تمام مقامات علمی و مناصب بزرگ او را تحت الشعاع قرار داده است، تا جایی که حتی در زمان حیاتش، از او به «شاعر» تعبیر کرده‌اند و شاعران عنوان نموده‌اند تا در زمره‌ی عالمان و دانشمندان، هر چند که کسی منکر مقام والای او در عرصه‌های بلند علم و فرهنگ اسلامی و شیعی نیست. (۲). «ثعالبی» ادیب معاصر با سید رضی، در گذشته به سال ۴۲۹ هجری، درباره‌ی او چنین می‌نویسد: «او انیک نابغه‌ی دوران و نجیب‌ترین بزرگان عراق و در عین شرافت نسب و افتخار حسب، مزین به ادبی نمایان و فضلی تابان و بهره‌ای وافر از تمام خوبیها و نیکوییهاست. از این گذشته او سر آمد شاعرانی است که از دودمان ابوطالب برخاسته‌اند، چه گذشتگان و چه معاصران و با آنکه در میان آنان شاعران مبتکر و نو آور چون جمانی، ابن طباطبا و ابن ناصر و جز ایشان بسیار بوده‌اند، اما اگر بگویم او سر آمد شاعران قریش است، گزافه نگفته‌ام که گواه صادق آن اشعار اوست که این ادعا را می‌توان با مراجعه بدانها دریافت، اشعاری عالی و استوار، خالی از سستی و عوار، که در عین رواین و سلاست، محکم است و با متانت، دارای معانی نغز و بلند و چونان میوه‌ی رسیده و با طراوت.» (۳). «خطیب بغدادی» عالم برجسته‌ی قرن پنجم و معاصر سید رضی، در گذشته به سال ۴۶۳ هجری، می‌نویسد: «او شاعری نیکو و توانا بود و من از ابو عبدالله محمد بن عبدالله کاتب در مجلس ابوالحسین بن محفوظ که یکی از روسا بود، شنیدم که می‌گفت: جماعتی از بزرگان علم و ادب را دیدم که می‌گفتند که رضی برترین شاعران قریش است.» (۴). سید رضی گذشته از مقام والایی که در علوم اسلامی و فرهنگ دینی داشت، هنوز بیست بهار عمر را پشت سر نگذاشته بود که در عرصه‌ی ادبیات عرب یکه‌تاز میدان و مایه‌ی مباحث همگان بود و در نظم و نثر شگفتیها می‌نمود. او در انواع شعر هنر نمایی می‌کرد و اشعارش دست به دست می‌گردید و آن را می‌خواندند و در شگفتی فرومی‌رفتند و اشعارش را حفظ می‌کردند. بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست به اشعار سید رضی علاقه‌ی بسیار نشان می‌دادند و آنها را حفظ می‌کردند. (۵) نقل کرده‌اند که (صفحه ۸۸) «صاحب بن عباد» ادیب بی‌بدیل و نادره‌ی دوران در ادب و سخن شناسی و نویسندگی، (۶) با قطعه‌ای از اشعار سید رضی رو به رو شد و چنان شیفته گردید که کسی را به بغداد فرستاد تا از روی دیوان سید رضی نسخه‌ای بردارد و برای او ببرد. و این واقعه در سال ۳۸۵ هجری بود که سید رضی ۲۶ سال بیشتر نداشت. (۷) و نیز «تقیه» دختر سیف الدوله که در سال ۳۹۹ هجری در گذشته است، چنان شیفته‌ی اشعار سید رضی شده بود که کسی را از مصر به بغداد فرستاد تا از روی دیوان وی نسخه بردارد و برایش ببرد. (۸) و این همه جلوه‌ای کوچک از شخصیت والای شریف رضی است. علامه امینی (ره) می‌نویسد: «آشکار است که هر کس بر روحیات سرورمان شریف رضی آگاه گردد و جایگاه برجسته‌ی او را از نظر علم و ریاست و والایی مرتبت بشناسد، مقام شعر و شاعری را دون مقام او خواهد یافت و روح او را برتر و والاتر از دیگر شاعران و ملاحظه خواهد کرد که هنر شعر بر شخصیت و مرتبت او نیفزوده و در مناعت و شرافت او تاثیری نداشته و برای او عظمت و رفعتی به بار نیآورده و در پیشرفت اجتماعی او یار و مدد کارش نبوده است که او پیش از ده سالگی به قافیه سنجی پرداخته و شعر سروده است. موقعی که دهساله بوده، ضمن قصیده‌ای چنین سروده است: المجد يعلم ان المجد من اربی و لو تمادیت فی غی و فی لعب انی لمن معشر ان جمعوا لعلی تفرقوا عن نبی او وصی نبی (۹). مجد و سروری می‌داند که بازیچه‌ی دست من است، گرچه در سرگرمیهای کودکان غوطه ورم. من از آن خاندانم که چون برای مهمی گرد آیند، شکوه و جلالشان به هنگام پرانده شدن نمودار گردد که آن یک پیامبر است و آن دگر وصی پیامبر. سید رضی شعر و شاعری را برای خود مایه‌ی افتخار و شرافت نمی‌دانست، بلکه آن را به عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد خود به کار می‌گرفت، چنانکه می‌گفت: و ما الشعر فخری، ولکنه اطول به همه الفاخر از هه عن لقاء الرجال و اجعله تحفه الزائر فما یتهدی الیه الملوک الا من المثل السائر و انی و ان کنت من اهله لتکرنی حرفه الشاعر (۱۰). (صفحه

۸۹) شعر (و شاعری) برای من افتخاری نیست، ولی با آن به رویارویی مفاخره کنندگان برمی‌خیزم، چکامه‌ام والاتر از آن است که با آن به استقبال بزرگان بشتابم، ولی هر که به دیدار من آید سروده‌ی خود را تحفه‌ی دیدارش می‌سازم، سروده‌ای که در خور شاهان است و چون «مثل سائر» به هر سوی روان است و اگر چه من در عرصه‌ی شعر، در زمره‌ی شاعران والا-یم، ولی از حرفه‌ی شاعری بیزارم. در منابع تراجم و رجال به طور گسترده و متواتر از شعر و ادب سید رضی تمجید شده است، چنانکه دیگر فضایل و کمالات شخصیتی و مفاخر او مورد ستایش قرار گرفته است. (۱۱). ***** (۱) ن. ک: تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۵۰۰. (۲) ن. ک: یاد نامه‌ی کنگره هزاره نهج البلاغه، مقاله‌ی نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی مولف نهج البلاغه، ص ۲۲۷. (۳) یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵. (۴) تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۶، و فیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱۹. (۵) الشریف الرضی، ص ۱۳۰. (۶) ن. ک: الکنی و الالقاب، ج ۲، صص ۳۷۶-۳۷۰. (۷) عبدالحسین الامینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، الطبعة الخامسة، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۴، صص ۲۰۰-۱۹۹. (۸) همان، ص ۲۰۰. (۹) دیوان الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۱۲. (۱۰) همان، ص ۴۳۲. (۱۱) الغدیر، صص ۲۰۲-۲۰۰.

تالیفات و تصنیفات سید رضی

اشاره

سید رضی با وجود گرفتاریهای بسیار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علی‌رغم مشاغل مهم و حساس و وقت‌گیری همچون نقابت طالبیان و امارت حج و نظارت دیوان مظالم، (۱) در عمر چهل و هفت ساله خویش آثاری بس مهم بر جای گذاشته است که هر یک در نوع خود ممتاز و حائز اهمیتی بسیار است که البته برخی از آنها به جای مانده و بسیاری از آنها از میان رفته است و جز نام و نشانی از آنها باقی نمانده است. آنچه باقی مانده است برهانی قاطع در اثبات فضل و کمال و عمق اندیشه و تبحر او در عرصه‌های گوناگون علم و ادب است که در اینجا به اختصار بدانها می‌پردازیم. (۲). ***** (۱) ن. ک: یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵، عمده الطالب، ص ۲۳۷. (۲) ر. ک: رجال النجاشی، ص ۲۸۳، عمده الطالب، ص ۲۳۷، امل الامل، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۶۱، الغدیر، ج ۴، صص ۱۹۹، الشریف الرضی، صص ۱۳۳-۱۲۶، سید رضی، صص ۵۸-۵۰.

اخبار قضاه بغداد

سید رضی در این کتاب شرح حال قضات بغداد را گرد آورده بوده است. انشراح الصدر فی مختارات من الشعر گزیده بوده است از اشعار شریف رضی که گویا ادیبی ناشناخته آن را گرد آورده بوده است.

تعلیق خلاف الفقهاء

این کتاب تعلیقی بوده است بر کتاب مسائل الخلاف در فقه تالیف سید مرتضی علم الهدی یا شرح مسائل مورد اختلاف خود شریف رضی. (صفحه ۹۰)

تعلیق علی الايضاح

تعلیقاتی توضیحی و شرحی بوده است بر کتاب الايضاح فی النحو تالیف ابوعلی نحوی فارسی در گذشته به سال ۳۷۷ هجری.

تلخیص الیابان عن مجاز القرآن کتابی بوده است درباره مجازات قرآن کریم که در نوع خود نظیر نداشته است.

الحسن من شعر الحسین

گزیده‌ای بوده است از مجموعه اشعار ابو عبدالله حسین بن احمد حجاج بغدادی از دانشمندان و بزرگان شیعه در گذشته به سال ۳۹۱ هجری که سید رضی با سلیقه و نظر خاص خود بهترین اشعار او را که بالغ بر ده جلد است، برگزیده بوده و به ترتیب الفبا مرتب کرده بوده است.

حقائق التاویل فی متشابه التنزیل

کتابی بوده است بزرگ و مفصل در حد تفسیر طبری یا بزرگتر و مفصل تر از آن که معانی قرن در آیات مشکل و متشابه به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته بوده است و در نوع خود نظیر نداشته است. آنچه از این تفسیر بزرگ باقی مانده است، مجلد پنجم آن است که تفسیر آیات مشکل و متشابه سوره آل عمران و سوره نساء تا آیه‌ی چهل و هشتم است که به چاپ رسیده است.

خصائص الأئمه

کتابی بوده است در تاریخ زندگی ائمه (ع) و خصائص آنان که سید رضی در روزگار جوانی خود به تالیف آن دست زده و فقط مجلد نخست آن یعنی خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام تحقق می‌یابد و باقی آن به دلیل گرفتاریهای بی‌شمار متوقف می‌ماند و این کتاب بارها به چاپ رسیده است.

دیوان شعر

این دیوان مشتمل بر بیش از ۶۳۰۰ بیت در انواع شعر است که در زمان حیات سید رضی گرد آوری شده است.

رسائل

مجموعه‌ی مکاتبات و مراسلات علمی و ادبی سید رضی با بسیاری از شاعران و ادیبان و اندیشمندان که در سه مجلد گرد آمده بوده است. (صفحه ۹۱)

الزیادات فی شعر ابی تمام

در این اثر سید رضی اشعار ابوتمام حبیب بن اوطائی شاعر بلند آوازه و بی نظیر در گذشته به سال ۲۳۰ هجری را تهذیب کرده بوده و زیادهای آن را حذف کرده و آنها را در کتابی ویژه گرد آورده و چنین نام گذاشته بوده است.

الزیادات فی شعر ابن الحجاج

در این اثر سید رضی زیادهای اشعار ابو عبدالله حسین بن حجاج را در کتابی ویژه گرد آورده و چنین نام گذاشته بوده است.

سیره والده الطاهر

در این کتاب سید رضی زندگینامه و سیرت پدر بزرگوارش نقیب ابواحمد حسین ابن موسی را که در سال ۴۰۰ هجری در گذشته، به سال ۳۷۹ هجری یعنی بیست و یک سال قبل از رحلت او نگاشته بوده است.

ما دار بینه و بین ابی اسحاق

در این اثر مجموعه مکاتبات و مراسلات نظم و نثر میان سید رضی و ابواسحاق صابی گردآوری شده بوده است.

مجازات الانار النبویه

در این کتاب سید رضی ۳۶۱ حدیث از احادیث پیامبر اکرم (ص) را که کلامش پس از قرآن کریم فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام است گزینش کرده است. او در این مجموعه سخنانی را برگزیده که در آن مجازی یا استعاره‌ای یا نکته‌ای بلند از نکات بلاغی وجود داشته است و توضیح و شرحی مختصر در ذیل هر یک داده است. این کتاب المجازات النبویه نیز نامیده شده و چند بار چاپ شده است.

المختار من شعر ابی اسحاق

در این اثر سید رضی بخشی بزرگ از اشعار ابواسحاق صابی را برگزیده و تنظیم کرده بوده است.

معانی القرآن

کتابی بوده است در تفسیر قرآن کریم با عنایت به وجوه ادبی آن که بی نظیر یا کم نظیر بوده است. (صفحه ۹۲)

نهج البلاغه

مهمترین و گرانسنگ‌ترین تالیف سید رضی که هیچ کتابی پس از قرآن کریم به والایی و شیوایی و گرانمایگی و جاودانگی آن نمی‌رسد و سید رضی آن را در سال ۴۰۰ هجری، شش سال پیش از وفاتش تالیف کرده است. شریف رضی با حسن سلیقه و نبوغ ادبی و در سایه دانش گسترده خود و با استفاده از کتابخانه شخصی خود، (۱) و کتابخانه بزرگ برادرش سید مرتضی (۲) و کتابخانه‌ی بی نظیر شاپور بن اردشیر وزیر شیعی بهاء الدوله دیلمی که متجاوز از ده هزار مجلد تاب نفیس داشته است (۳) و نیز دیگر گنجینه‌های کتاب در روزگار خود، به گزینشی شگفت دست زد و از میان آن منابع و مآخذ مجموعه‌ای از خطبه‌ها، سخنان، نامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها، فرمانها، بخشنامه‌ها، عهدنامه‌ها، دعاها و سخنان کوتاه حکمت آمیز امیرمؤمنان علی (ع) را گرد آورد و با ترتیبی نیکو تدوین نمود. *****(۱) ن. ک: کورکیس عواد، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، الطبعة الثانية، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ص ۲۳۱. (۲) همان، صص ۲۳۵-۲۳۴. (۳) ن. ک: المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۷۲، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۵۰، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۱۴۵-۱۴۰.

وفات سید رضی

شریف رضی در روز یکشنبه ششم محرم سال ۴۰۶ هجری در سن چهل و هفت سالگی زندگی پربرکت خویش را به پایان برد. (۱). وزیر ابوغالب فخر الملک و سایر وزرا و اعیان و اشراف و قضات همگی با پای برهنه به رسم عزا در خانه‌ی او حضور یافتند و فخر الملک بر جنازه‌ی او نماز گزارد و در همان منزل دفن شد. سپس او را به کربلا بردند و در کنار قبر پدرش «حسین بن موسی» دفن کردند. (۲). برادرش سید مرتضی از شدت تاسف و تالم نتوانست بر جنازه‌ی برادر حاضر شود و از شدت اندوه و بی‌قراری به حرم امام موسی بن جعفر (ع) پناه برد که قادر نبود به تابوت او نظر کند. جمعی بسیار از معاصران سید رضی برای او مرثیه سرودند و در پیشاپیش آنان سید مرتضی علم الهدی است که چنین سرود: یا للرجال لفعجه جذمت یدی و ددتها ذهبت علی براسی ما زلت احذر وردها حتی ات فحسوتها فی بغض ما انا حاس (۳). ای یاران، فریاد از فاجعه‌ای که بازویم را شکست، ای کاش جان مرا هم برده بود، پیوسته از پیش آمدنش بیمناک و برحذر بودم تا اینکه در رسید و شرنگ مصیبت در کامم ریخت (۴) (صفحه ۹۳) *****

(۱) رجال النجاشی، ص ۲۸۳، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۷، و فیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱۹. (۲) عمدۀ الطالب، ص ۲۰۴، الدرجات الرفیعه، ص ۴۸۷، حقائق التاویل، مقدمه، ص ۱۱۱. (۳) ابوالقاسم علی بن الحسین الموسوی (الشریف المرتضی)، دیوان الشریف المرتضی، حقه و رتب قوافیه و فسر الفاظه رشید الصفار، راجعه و ترجم اعیانه مصطفی جواد، قدم له محمد رضا الشیبی، الطبعه الاولی، دارالبلاغه، ۱۴۱۸ ق. ج ۱، ص ۵۷۷، بدین صورت نیز نقل شده است: یا للرجال لفعجه جذمه یدی و ددت لو ذهبت علی براسی ما زلت احذر وقعها حتی ات فحسوتها فی بغض ما انا حاس (امل الامل، ج ۲، ص ۲۶۵، الدرجات الرفیعه، ص ۴۷۸: الغدیر، ج ۴، صص ۲۱۱-۲۱۰).

مولفان کلام علی (ع) پیش از سید رضی

پیش از سید رضی بسیاری از دوستداران امام علی (ع) و علاقه‌مندان به کلام امیر مومنان (ع) به جمع آوری سخنان آن حضرت پرداختند. سخنان و خطبه‌های علی (ع) از چنان شیوایی و زیبایی و اهمیت و جذابیت برخوردار بود که در همان زمان صدور حفظ و کتابت می‌شد. شریف رضی نخستین کسی نبوده است که سخنان امیر مومنان (ع) را گرد آورده و نه او اولین کسی بوده که سخنان آن حضرت را تدوین نموده است، بلکه مردم نسبت به سخنان علی (ع) عنایتی بی اندازه داشتند که این عنایت و اهمیت را نسبت به سخنان هیچ یک از سخنوران - با وجود بسیاری ایشان، چه در جاهلیت و چه در اسلام - قائل نبودند. سخنان امیر مومنان (ع) در زمان خودش تدوین شده است. مردم سخنان امام (ع) را در همان دوران حفظ می‌کردند و نیز در همان ساعت که حضرت خطبه‌ای ایراد و سخنی القا می‌کرد، آن را می‌نوشتند، چنانکه «زید بن وهب جهنی» که از اصحاب آن حضرت است و در مجامع بسیار و جنگ‌های امام (ع) همراه حضرت بوده، کتابی از خطبه‌های امیر مومنان (ع) گرد آورده بوده است. (۱) همچنین «حارث اعور» برخی از خطبه‌های حضرت را همان زمان که ایراد شده تدوین کرده است، (۲) و «اصبغ بن نباته مجاشعی» که از خواص اصحاب امام (ع) بوده، عهد نامه‌ی مالک اشتر و وصیت امام (ع) به محمد بن حنفیه را روایت کرده است، (۳) و نیز «شریح قاضی»، «کیل بن زیاد نخعی»، «نوف بکالی»، «ضرار ب ضمیره ضبائی» کسانی‌اند که بخشی از سخنان آن حضرت را شنیده و حفظ کرده و برای مردم نقل کرده‌اند. «جاحظ» یادآور شده است که خطبه‌های علی (ع) مدون و محفوظ و مشهور بوده است. (۴). سخنانی که امیر مومنان (ع) در خطبه‌های خود ایراد می‌فرمود یا آن را برای کاتبش آماده می‌کرد و به کاتب خود املا می‌فرمود، از همان ابتدا بر حسب سیره‌ی عرب و سنت حفظ در سینه‌ی گروهی از اصحاب آن حضرت حفظ می‌گردید، سپس آنچه به سینه‌ها سپرده شده بود در اصول اولیه‌ی شیعه (۵) نوشته شد و باقی ماند. (۶). گرد آوردن سخنان و خطبه‌های امیر مومنان (ع) از زمان حکومت آن حضرت آغاز شد و نخستین مولفان کلام علی (ع) اصحاب گرانقدر وی بوده‌اند. در اینجا به تعدادی از این تالیفات اشاره می‌شود. (۷).

(صفحه ۹۴) ***** (۱) ن. ک: فهرست الطوسی، ص ۱۴۸. (۲) ن. ک: ابوجعفر محمد بن یعقوب الکینی، الکافی، صححه، علق

علیه علی‌اکبر الغفاری، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۸۸ ق. ج ۱، ص ۱۴۱. (۳) ن. ک: الفهرست الطوسی، صص ۶۳-۶۲. (۴) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۵۰-۴۸. (۵) اصول اولیه شیعه چهارصد مجموعه‌ی حدیثی در زمینه‌های مختلف اعتقادات، فقه، تفسیر، اخلاق و جز اینها بوده است که به وسیله‌ی اصحاب ائمه (ع) از دوران امیر مومنان (ع) تا امام عسکری (ع) صورت گرفته بوده است. این اصول پایه‌های اساسی معارف شیعه به شمار آمده و بعدها منبع تدوین کتابهای اصلی حدیث شیعه گشته است. ر. ک: زین الدین بن علی بن احمد العاملی (الشهید الثانی)، الرعايه فی علم الدرایه، تحقیق عبدالحسین محمد علی بقال، الطبعه الاولی، مکتبه المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۸ ق. ص ۷۲: السید محمد المهدی بحر العلوم الطباطبائی، رجال بحر العلوم المعروف بالفوائد الرجالیه، حقه و علق علیه محمد صادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، مکتبه الصادق، طهران، ۱۳۶۳ ش. ج ۲، ص ۳۶۰، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۷۰، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۰، محسن بن علی الطهرانی المعروف بآغا بزرگ، الذیعه الی تصانیف الشیعه، الطبعه الثانیه، دار الاضواء، بیروت، ج ۲، صص ۱۳۵-۱۲۵، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۸. (۶) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱. (۷) بر اساس: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۶۶-۵۱.

تالیفات پیش از نهج البلاغه

خطب امیر المومنین علی (ع) المنابر فی الجمع و الاعیاد و غیرهما

تالیف «ابوسلیمان زید بن وهب جهنی کوفی» که ظاهراً نخستین کتابی است که در این باره تالیف شده است. (۱). «زید بن وهب» هم جاهلیت را درک کرده است و هم اسلام را. او در زمان حیات پیامبر (ص) اسلام آورده و به سوی پیامبر (ص) مهاجرت نموده، اما پیش از رسیدن به خدمت پیامبر (ص) دریافته که حضرت رجلت کرده است. وی از بزرگان تابعین و راویان ثقه شمرده می‌شود. «زید بن وهب» ساکن کوفه بوده و در سپاهی که همراه امام (ع) برای نبرد با خوارج عازم شد، شرکت داشته است. (۲) البته او نخستین کسی است که خطبه‌های امام (ع) را جمع و تالیف نموده، نه اینکه آنها را نوشته و تدوین کرده است، زیرا چنانکه اشاره شد. در همان زمان صدور سخنان و ایراد خطبه‌های امام (ع) عده‌ای سخنان و خطبه‌ها و نامه‌های امام (ع) را می‌نوشتند. «زید بن وهب» در سال ۹۶ هجری درگذشته است. (۳). * * * * * (۱) فهرست الطوسی، ص ۱۴۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱. (۲) الطبقات الکبری، ج ۶، صص ۱۰۳-۱۰۲، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، التاریخ الکبیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۳، ص ۴۰۷، ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، الجرح و التعدیل، الطبعه الاولی، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد الدکن، ج ۳، ص ۵۷۴، حیلہ الاولیاء، ج ۴، صص ۱۷۴-۱۷۱، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبی، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بهامش الاصابه، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۵۴۴، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، دارالکفر، بیروت ۱۴۰۹ ق. ج ۲، صص ۱۵۰-۱۴۹، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۹۶. شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۵۶۷. (۳) الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۷، الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۹.

خطب امیر المومنین (ع) المرویه عن الامام صادق (ع)

آن را «ابوروح فرج بن فروه» از «مسعده بن صدقه» از امام صادق (ع) روایت کرده است و یک نسخه از این کتاب به دست «سید بن طاووس» در گذشته به سال ۶۶۴ هجری، رسیده و او با خط شریف خود نوشته است که این کتاب پس از سال ۲۰۰ هجری نگاشته شده است. این کتاب عیناً به دست «شیخ حسن بن سلیمان حلی» رسیده که در کتاب خود منتخب البصائر خطبه‌ی امیر مومنان (ع) به

نام «مخزون» را از آن نقل کرده است. (۱). احتمالاً شریف رضی خطبه‌ی «اشباح» (۲) را از همین کتاب در نهج البلاغه آورده است. (۳). ***** (۱) الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۰. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱. (۳) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲، ج ۲، ص ۱۶۸.

خطب امیرالمومنین (ع)

تالیف «مسعده بن صدقه عبدی» که از عالمان اهل سنت بوده و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام حدیث روایت کرده است. (۱) وی دارای کتابهایی مختلف از جمله کتاب خطب امیرالمومنین علیه السلام بوده است. (۲) این کتاب تا زمان «سید هاشم بحرانی» در گذشته به سال ۱۱۰۷ هجری، موجود بوده و وی در کتاب تفسیر خود البرهان فی تفسیر القرآن مکرر از آن نقل کرده و در مقدمه‌ی خویش نیز متذکر آن شده است. برخی از عالمان احتمال می‌دهند که این کتاب همان کتاب سابق الذکر باشد. (۳). (صفحه ۹۵) ***** (۱) ر. ک: رجال النجاشی، ص ۲۹۵، رجال الکشی، صص ۳۹۰ و ۱۵۸ و ۷۲ و ۱۷، رجال ابن داود، ص ۱۸۸، جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۲۸، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، صص ۱۳۷-۱۳۹. (۲) رجال النجاشی، ص ۲۹۵، فهرست الطوسی، ص ۳۲۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲. (۳) الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲.

کتاب الخطبه الزهراء لامیرالمومنین (ع)

این کتاب از جمله کتابهای «ابومخنف لوط بن یحیی ازدی» بزرگ راویان کوفه و مورخ بنام شیعی در گذشته به سال ۱۵۷ هجری است. وی از امام صادق (ع) روایت کرده و «هشام بن محمد بن سائب کلبی» از او نقل کرده است. جد او «مخنف بن سلیم» صحابی شمرده می‌شده و از یاران علی (ع) بوده و در جنگ جمل در شمار سپاهیان آن حضرت شرکت داشته و پرچمدار قبیله‌ی «ازد» بوده و در همان جنگ در سال ۳۶ هجری به شهادت رسیده است. (۱). تخصص ویژه‌ی ابومخنف در حوادث عراق بوده و بیش از هر کس در امر عراق و اخبار و فتوح و حوادث آن آشنایی داشته و درباره‌ی آن حوادث آثاری بسیار تالیف کرده بوده است که متأسفانه هیچ یک از آنان به دست نیامده است. (۲). عده‌ای از رجال شناسان اهل سنت به دلیل تشیع وی، او را متروک دانسته‌اند (۳) ولی با آنکه ابومخنف از بزرگان مورخان شیعه به شمار می‌رود و با شهرتی که در تشیع دارد، بزرگانی از مورخان اهل سنت چون طبری و ابن اثیر و جز اینان بدو اعتماد داشته و از او حدیث و خبر نقل کرده‌اند. (۴). برخی از کتابهای او عبارتند از: المغازی، السقیفه، الرده، فتوح الشام، فتوح العراق، فتوح خراسان، کتاب الشوری، الجمل، الصفین، اهل النهروان و الخوارج، مقتل محمد بن ابی بکر، الغارات، مقتل علی علیه السلام، مقتل حجر بن عدی، مقتل الاشر، مقتل عثمان، مقتل عبدالله بن زبیر، مقتل الحسین علیه السلام، اخبار زیاد، اخبار المختار، اخبار الحجاج، سیره امام المتقین زید بن علی، کتاب یحیی بن زید. (۵). کتاب الخطبه الزهراء نیز از آثار گرانقدر ابومخنف بوده است که البته برخی گمان کرده‌اند که این کتاب درباره‌ی خطبه‌ی مشهور حضرت زهرا سلام الله علیهاست در حالی که چنین نیست و روشن است که این اثر کتابی از خطبه‌های امیر مومنان (ع) بوده است، چنانکه در آخر سند کتاب آمده است: «از عبدالرحمن بن جندب از پدرش که گفت: امیر مومنان (ع) خطبه ایراد فرمود» و سپس خطبه را نقل کرده است. (۶). ***** (۱) رجال النجاشی، صص ۲۲۵-۲۲۴، فهرست، ص ۱۰۵، فهرست الطوسی، ص ۲۶۱. (۲) ن. ک: تاریخ الادب العربی للبروکلمان، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۵۳، السید حسن الصدر، الشیعه و فنون الاسلام، الطبعة الرابعه، مطبوعات النجاح، القاهرة، ۱۳۹۶ ق. صص ۹۲-۹۱. (۳) الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۱۸۲، میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۴۲۰-۴۱۹، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، صص ۳۰۲-۳۰۱، محمد بن شاکر الکتبی، فوات الوفيات، تحقیق احسان عباسی، الطبعة الاولى، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۳ م. ج ۳، ص ۲۲۵، لسان المیزان، ج ۴، ص ۵۸۴. (۴) الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۵۲. (۵) ن. ک: فهرست، صص ۱۰۶-۱۰۵، رجال

النجاشی، صص ۲۲۵-۲۲۴، فهرست الطوسی، ص ۲۶۱، فوات الوفيات ج ۳، صص ۲۲۶-۲۲۵. (۶) فهرست الطوسی، صص ۲۶۲-۲۶۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۳.

خطب امیر المومنین (ع)

مؤلف این کتاب «الاسماعیل بن مهران بن ابی نصر زید سکونی کوفی» از ثقات محدثان است. وی محضر مبارک امام رضا (ع) را درک نموده و روایات خود را از آن حضرت نقل کرده است. «نجاشی» او را شخصیتی موثق و مورد اطمینان معرفی کرده و یادآور (صفحه ۹۶) شده است که او از جماعتی از اصحاب از امام صادق (ع) نقل روایت کرده است و او را از اصحاب امام رضا (ع) شمرده است. «اسماعیل بن مهران» دارای تالیفاتی بسیار بوده است از جمله: الملاحم، ثواب القرآن، العهلجیه، صفه المومن و الکافر، خطب امیر المومنین علیه السلام و النوادر. (۱). صفحه ۹۶. *****(۱) رجال النجاشی، ص ۱۹، فهرست الطوسی، ص ۶۲، الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۴.

خطب امیر المومنین (ع)

تالیف «سید ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام» که یکی از شخصیت‌های برجسته و جلیل القدر اهل بیت و سادات کرام در علم و عمل و اجتهاد و ورع بوده است. «عبدالعظیم حسنی» از مشایخ حدیث و از پارسایان و پروا پیشگان زمان خود شمرده شده و عدالت و وثوق او بر همگان روشن بوده است. (۱). «عبدالعظیم حسنی» اعتقادات خود را بر امام هادی (ع) عرضه کرد و آن حضرت وی را تایید فرمود. در این خبر آمده است که وقتی جناب «عبدالعظیم حسنی» خدمت امام هادی (ع) رسید تا اعتقادات خود را عرضه بدارد، حضرتش به او فرمود: «مرحبا بک یا ابالقاسم، انت ولینا حقا.» (آفرین بر تو ای ابوالقاسم، تو بحق از دوستان مایی). (۲). این عالم بزرگ و شریف از سه امام بزرگوار، حضرت رضا، حضرت جواد و حضرت هادی علیهم السلام حدیث روایت کرده است و او راوی احادیثی بسیار است. (۳). «عبدالعظیم حسنی» از چنگک ستمگران عباسی گریخت و وارد شهر ری شد و در سرداب منزل یکی از شیعیان مخفی گردید و مدتها در آنجا مخفی و به عبادت مشغول بود. وی به علت بیماری درگذشت و هنگامی که او را برای غسل دادن برهنه کردند در جیب او نامه‌ای یافتند ه وی در آن نامه اسامی پدران خود را نوشته و خود را معرفی کرده بود. (۴). از جمله تالیفات او کتاب الیوم و اللیله و خطب امیر المومنین علیه السلام بوده که متأسفانه هر دو از دست رفته است. (۵). *****(۱) رجال النجاشی، ص ۱۷۳، رجال ابن داود، ص ۱۲۰، جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۶۰، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، صص ۴۹-۴۶. (۲) ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، الامالی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۲۷۸، همو، کمال الدین و تمام النعمه، صححه و علقه علیه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران، ۱۳۹۵ ق. ج ۲، ص ۳۷۹. (۳) ر. ک: عزیز الله عطاردی، عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، چاپ سوم، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ ش. صص ۱۹۶-۱۰۹. (۴) رجال النجاشی، صص ۱۷۴-۱۷۳، جامع الرواه، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۰، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۴۶. (۵) رجال النجاشی، ص ۱۷۳، فهرست الطوسی، ص ۱۸۴، جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۶۰، الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۵۵-۵۴، عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، صص ۶۳-۶۲.

خطب علی (ع)

تالیف «ابواسحاق ابراهیم بن حکم بنظهر فزاری» است که جدش «ظهیر فزاری» از اصحاب امام صادق (ع) بوده است، چنانکه شیخ طوسی در رجالش تصریح کرده است، (۱) و پدرش «حکم بن ظهیر» راوی تفسیر «اسماعیل بن عبدالرحمن سدی» مفسر (صفحه ۹۷)

مشهور در گذشته به سال ۱۲۸ هجری، بوده است. (۲). «ابراهیم بن حکم» از خواص اصحاب ائمه (ع) در اواخر قرن دوم هجری شمرده شده است. (۳) وی دارای تالیفاتی بوده است از جمله کتاب: الملاحم و خطب علی علیه السلام. (۴). صفحه ۹۷. *****(۱) معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۷۷. (۲) النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۰۸. (۳) الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۸، مصادره نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶. (۴) رال النجاشی، صص ۱۲-۱۱، فهرست الطوسی، ص ۱۱، عنایه الله بن علی القهپائی النجفی، مجمع الرجال، صححه و علق علیه السید ضیاء الدین الاصفهانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۴۱، الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۷، ج ۱، صص ۵۶-۵۵.

خطب امیر المومنین (ع) بروایه الواقدی

مؤلف این کتاب «ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد مدنی» از مشهورترین مورخان صاحب کتاب المغازی در گذشته به سال ۲۰۷ هجری است. واقدی در مدینه به دنیا آمد و در ایام خلافت هارون الرشید در سال ۱۸۰ هجری به بغداد رفت و از مقربان درگاه خلفای عباسی شد. (۱). واقدی دارای تالیفاتی بسیار بوده است از جمله: المغازی، الرده، فتوح الشام، فتح افریقیه، فتح العجم، فتح مصر و الاسنکدریه، تفسیر القرآن، اخبار مکه، الطبقات، فتوح العراق، سیره ابی بکر و وفاته، تاریخ الفقهاء، الجمل، کتاب صفین، مقتل الحسین، ضرب الدنانیر و الدرهم. (۲). «ابن ندیم» او را شیعه دانسته و نوشته است که وی تقی می‌کرده است، ولی دلیلی بین بر این امر وجود ندارد. قابل توجه است که شریف رضی در دو جای نهج البلاغه از کتاب «الجمل» واقدی نام برده و آن را از جمله مصادر خود شمرده است. (۳). *****(۱) ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۴۳۳-۴۲۵، تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۲۰-۳، و فیات الاعیان، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۴۸، میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۶۶۶-۶۶۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، صص ۴۶۹-۴۵۴. (۲) الفهرست، ص ۱۱۱، الاعلام، ج ۶، ص ۳۱۱، الشیعه و فنون الاسلام، ص ۹۳. (۳) الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۷.

خطب علی (ع)

تالیف «ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری کوفی» که از برجسته‌ترین عالمان سیره و مغازی و حروب، در گذشته به سال ۲۱۲ هجری است. خاستگاه «نصر بن مزاحم» کوفه بود و سپس به بغداد رفت و در آنجا سکونت گزید. (۱). گفته‌اند که او عطار بود و عطر می‌فروخت، (۲) و بی‌گمان ذوق و لطافت حرفه‌اش در تاریخ نگاری‌اش بی‌تاثیر نبوده است، چنانکه «عبدالسلام محمد هارون» بر این امر اشارت دارد. (۳). رجال شناسان اهل سنت در توثیق او اختلاف نظر دارند. برخی مانند «ابن حبان» او را توثیق کرده‌اند (۴) و حتی «ابن ابی‌الحدید معتزلی» درباره وی تعبیر می‌کند که او شخصیتی مورد اعتماد و راستین و درست گوی است و گفتارش صحیح است و از سنت جانب‌داری و هواداری از کسی ب‌ناحق و دغلبازی به دور است و او از شخصیت‌های بزرگ حدیث و تاریخ است. (۵) البته برخی مانند عقیلی، دارقطنی و ابوحاتم توثیق او را رد کرده و او را متروک شمرده‌اند، (۶) و این دلیل تشیع وی بوده است. «نصر بن مزاحم» دارای تالیفاتی بسیار (صفحه ۹۸) بوده است از جمله: الجمل، واقعه صفین، الغارات، مقتل حجر بن عدی، مقتل الحسین، کتاب الرده، کتاب عین الورد، اخبار المختار بن ابی‌عبیده، المناقب. (۷) البته از آثار او جز کتاب واقعه صفین چیزی باقی نمانده است. (۸). صفحه ۹۸. *****(۱) الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۸، تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۲۸۳-۲۸۲، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۲۵. (۲) الفهرست، ص ۱۰۶، الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۸. (۳) ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری، واقعه صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، افست مکتبه المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۳ ق. مقدمه محقق ص (ز). (۴) لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۸. (۵) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۰۶. (۶) الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۸، میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۲۵۴-۲۵۳، لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۸. (۷) الفهرست، ص ۱۰۶، فهرست الطوسی، ص ۳۴۷، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۲۵. (۸) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۸.

خطب علی (ع) کرم الله وجهه

این کتاب یکی از صد و پنجاه تالیف «ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی» از داناترین مردمان به علم انساب، در گذشته به سال ۲۰۴ هجری است. (۱) پدرش «ابونضر محمد بن سائب کلبی» از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، (۲) و «هشام بن محمد» و در علم انساب و اخبار عرب و ایام و وقایع آن سر آمد گردید، چنانکه او را از پیشوایان علم انساب شمرده‌اند. (۳). «ابن کلبی» از عالمان شیعه و از اصحاب امام صادق (ع) شمرده می‌شود. (۴). از جمله آثار متعدد او عبارت است از: *جمهره الانساب*، *الاصنام*، *نسب الخیل*، *بیوتات قریش*، *الکنی*، *المثالب*، *افتراق العرب*، *الموودات*، *القاب قریش*، *القاب الیمن*، *ملوک الطوائف*، *ملوک کنده*، *بیوتات الیمن*، *الدبیاج*، *تاریخ اجناد الخلفاء*، *صفات الخلفاء*، *اسواق العرب*، *الاولائل و الالقالم*. (۵). **** (۱) *معجم الادباء*، ج ۱۹، صص ۲۸۸-۲۸۷، *وفیات الاعیان*، ج ۶، صص ۸۴-۸۲، *میزان الاعتدال*، ج ۴، صص ۳۰۵-۳۰۴، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۰، صص ۱۰۲-۱۰۱، *لسان المیزان*، ج ۶، صص ۲۳۸-۲۳۷، *الذریعه*، ج ۷، ص ۱۹۱، *مصادر نهج البلاغه*، ج ۱، صص ۵۹-۵۸. (۲) *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۱۰۷. (۳) *تاریخ بغداد*، ج ۱۴، صص ۴۶-۴۵، *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۸۲. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۰، ص ۱۰۱. (۴) *رجال النجاشی*، ص ۳۰۵. (۵) ن. ک: *الفهرست* صص ۱۱۱-۱۰۸، *رجال النجاشی*، صص ۳۰۶-۳۰۵، *معجم الادباء*، ج ۱۹، صص ۲۹۲ و ۲۸۸، *الذریعه*، ج ۷، ص ۱۹۰، *الاعلام*، ج ۸، ص ۸۸.

خطب علی (ع) و کتبه الی عماله

تالیف «ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی» از بزرگان مورخان اهل سنت در گذشته به سال ۲۲۵ هجری. «مدائنی» از عالمترین مورخان در علم سیره، مغازی، فتوح، انساب و ایام عرب بوده و رجال شناسان اهل سنت او را مورد اعتماد و موثق معرفی کرده‌اند. (۱) وی دارای تالیفاتی بسیار بوده است از جمله: *خطب النبی (ص)*، *من قتل من الطالیین الفاطمیات*، *اخبار قریش*، *اخبار اهل البیت*، *تاریخ الخلفاء*، *اخبار الحجاج و مقتل الحسین (ع)*. (۲). «مدائنی» مجموعه‌ای نیز از خطبه‌های امیر مومنان (ع) و نامه‌های آن حضرت به کارگزارانش را در یک کتاب گرد آورده بوده است. (۳). **** (۱) *الفهرست*، ص ۱۱۳، *تاریخ بغداد*، ج ۱۲، صص ۵۵-۵۴، *معجم الادباء*، ج ۱۴، صص ۱۲۹-۱۲۴، *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۱۵۳، *لسان المیزان*، ج ۴، صص ۲۹۲-۲۹۱، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۰، صص ۴۰۲-۴۰۰. (۲) ن. ک: *الفهرست*، صص ۱۱۷-۱۱۳، *فهرست الطوسی*، ص ۲۳۰، *معجم الادباء*، ج ۱۴، صص ۱۳۹-۱۲۹. (۳) *الفهرست*، ص ۱۱۵.

خطب امیرالمومنین (ع)

تالیف «ابوالخیر صالح بن ابی حماد رازی» از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام. (۱) وی دارای تالیفاتی بوده است از جمله کتاب *خطب امیرالمومنین علیه السلام* که متاسفانه باقی نمانده است. (۲). (صفحه ۹۹) **** (۱) *رجال الکشی*، صص ۵۶۶ و ۲۰۶ و ۱۴۵، *جامع الرواه*، ج ۱، صص ۴۰۵-۴۰۴، *الذریعه*، ج ۷، صص ۱۹۰-۱۸۹، *معجم رجال الحدیث*، ج ۹، صص ۵۵-۵۳. (۲) *رجال النجاشی*، ص ۱۴۰، *فهرست الطوسی*، ص ۱۶۷، *مصادر نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۵۹.

مائئه کلمه لامیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)

که «ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ» یکی از بزرگترین ادیبان عرب در گذشته به سال ۲۵۵ هجری آن را از میان سخنان علی (ع) برگزیده و بخشی از آن شریف رضی در *نهج البلاغه* آورده است. (۱). «جاحظ» در *بصره* زندگی می‌کرد و از بزرگان چون

«اصمعی» و «ابوعبیده» و «ابوزید» بهره‌ها برد و در علوم مختلف سر آمد گردید. (۲). «جاحظ» معتزلی مذهب بود و گرایش عثمانی داشتو کتاب «العثمانیه» را تالیف کرد که «ابوجعفر اسکافی» عالم بزرگ معتزلی و «شیخ مفید» و «سید بن طاووس» در رد آن دست به تالیف زدند. (۳). برخی از آثار معروف او عبارت است از: الاصنام، الحيوان، البيان و التبيين، سحر البيان، البلخلاء، التاج فی اخلاق الملوک، المحاسن و الاضداد، رسائل الجاحظ، النساء، تنبيه الملوک، فضيله المعتزله، الاتسداد و المشاوره فی الحرب، مسائل القرآن و النبى و المتنبى. (۴). «جاحظ» با نگاه زیباشناسانه خود صد کلمه از سخنان علی (ع) را که در عین اختصار نهایت فصاحت و بلاغت را داشت، در کتابی گرد آورد که پس از او جمعی از بزرگان علم و ادب آن را به نظم کشیدند و شرح کردند و سبک و سیاق او را دنبال نمودند. (۵). «خوارزمی» نقل کرده است که «ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر» دوست و ملازم «جاحظ» گفت که از «جاحظ» شنیدم که زمانی می‌گفت امیر مومنان (ع) را صد کلمه است که هر یک از این صد کلمه هزار نوع از نیکوییهای سخن عرب را داراست و من پیوسته از او می‌خواستم که آن صد کلمه را برایم گرد آورد و به من ارائه نماید و او وعده‌ی این کار را می‌داد ولی از انجام دادن وعده‌ی خود غفلت می‌ورزید تا اینکه در واپسین روزهای زندگی‌اش بخشی از نوشته‌هایش را بیرون آورد و این صد کلمه را از میان آنها گرد آوری نمود. (۶). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۹، ص ۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۰. (۲) الفهرست، صص ۲۰۹-۲۰۸، تاریخ بغداد، ج ۱۲، صص ۲۲۰-۲۱۲، امالی السید المرتضی، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۳۸، معجم الادباء، ج ۱۶، صص ۱۰۵-۷۴، وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۴۷۵-۴۷۰، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، صص ۵۳۱-۵۲۶، احمد بن یحیی بن المرتضی (المهدی لدین الله)، طبقات المعتزله، عنیت بتحقیقه سوسنه دیفلد- فلز الطبعه الثانيه، دار المنتظر، بیروت، ۱۴۰۹ ق. صص ۷۰-۶۷، لسان المیزان، ج ۴، صص ۴۱۱-۴۰۹. (۳) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۲۴. (۴) الفهرست، صص ۲۱۲-۲۰۹، معجم الادباء، ج ۱۶، صص ۱۱۰-۱۰۶. (۵) ر. ک: الذریعه، ج ۱۳، صص ۳۶۰-۳۵۹، ج ۱۵، ص ۳۰، ج ۲۱، صص ۱۶۰-۱۵۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۶۱-۶۰. (۶) مناقب الخوارزمی، ص ۲۷۱.

رسائل امیرالمومنین (ع) و اخباره و حروبه

تالیف «ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی» از بزرگترین و گرانقدرترین عالمان شیعی در گذشته به سال ۲۸۳ هجری است. (۱). نسب وی به «سعد بن مسعود ثقفی» عموی «مختار بن ابی‌عبید ثقفی» می‌رسد که از طرف امیر مومنان (ع) والی مداین بوده است. «ابن هلال» در اوایل عمر زیدی مذهب بود و سپس به مذهب امامیه (صفحه ۱۰۰) اثنا عشری گروید. (۲). او در دیانت و شجاعت و صراحت و امانت و معرفت سر آمد بود. (۳). «ابن هلال» را آثار و تالیفات بسیار بوده که از آن جمله است: المغازی، السقیفه، الرده، مقتل عثمان، کتاب الشوری، کتاب بیعه امیرالمومنین علیه‌السلام، الجمل، الصفین، کتاب الحکمین، کتاب النهروان، الغارات، مقتل امیرالمومنین علیه‌السلام، المعرفه، قیام الحسن بن علی علیه‌السلام مقتل الحسین علیه‌السلام، التوابع و عین الورد، اخبار المختار، فدک، الجامع الکبیر فی الفقه، ما انزل من القرآن فی امیرالمومنین علیه‌السلام و فضل الکوفه من نزلها من الصحابه. (۴). صفحه ۱۰۰. ***** (۱) الفهرست، ص ۲۷۹، الشیعه و فنون الاسلام، ص ۹۴. (۲) رجال النجاشی، ص ۱۲، فهرست الطوسی ص ۱۶، رجال ابن داود، ص ۳۳، جامع الرواه، ج ۱، صص ۳۲-۳۱. (۳) ن. ک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۵. (۴) رجال النجاشی، صص ۱۴-۱۳، فهرست الطوسی، صص ۱۸-۱۷، الشیعه و فنون الاسلام، صص ۹۵-۹۴.

خطب العربات

تالیف «ابن هلال ثقفی کوفی» سابق‌الذکر که در این کتاب خطبه‌های امیر مومنان (ع) را جمع آوری کرده است. (۱). این کتاب را الخطب المقریات نیز نامیده‌اند. (۲). ***** (۱) فهرست الطوسی، ص ۱۷. (۲) رجال النجاشی، ص ۱۴، مصادر نهج البلاغه، ص ۶۳.

خطب امیر المومنین (ع)

تالیف «ابواسحاق ابراهیم بن سلیمان بن عبیدالله خزاز کوفی نهمی» از عالمان بزرگ و راویان ثقه قرن سوم هجری. (۱) وی از قبیله بنی‌همدان و اهل کوفه بود و از آنجا که در میان بنی نهم و بنی تمیم و بنی هلال زندگی کرده است، او را به هر سه نسبت داده‌اند ولی نسبت اصلی او به بنی نهم می‌رسد و از این رو به «ابراهیم بن سلیمان نهمی» معروف است. (۲) او دارای تالیفات متعددی بوده است از جمله: کتاب النوادر، کتاب الدعاء، کتاب المناسک، اخبار ذی القرنین، قبض روح المومن و الکافر، الدفائن، خلق السماوات و مقتل امیرالمومنین علیه‌السلام. (۳). «ابراهیم بن سلیمان» کتابی نیز از خطبه‌های علی (ع) گرد آورده بوده که متاسفانه از دست رفته است. (۴). **** (۱) رجال النجاشی، ص ۱۴، فهرست الطوسی، ص ۱۳. رجال ابن داود، ص ۳۲. جامع الرواه ج ۱، ص ۲۲. (۲) رجال النجاشی، ص ۱۴، فهرست الطوسی، ص ۱۳. همان. (۳) همان. (۴) الذریعه، ج ۷، صص ۱۸۸ و ۱۸۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۳.

خطب امیر المومنین (ع) مع شرحها

تالیف «قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور تمیمی مغربی» که یکی از بزرگترین دانشمندان اسلامی در گذشته به سال ۳۶۳ هجری است. (۱) او در ابتدا مذهب مالکی داشت، سپس به مذهب شیعه در آمد و آثاری گرانقدر در فرهنگ شیعی تالیف نمود که از جمله‌ی آنها کتاب دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام است. (۲). «قاضی نعمان» در علم فقه دریایی از دانش بود، چنانکه گفته‌اند کنیه‌ی «ابوحنیفه» کنیه‌ی (صفحه ۱۰۱) بیست نفر از فقیهان است که مشهورتر از همه امام الفقهاء «قاضی نعمان» است. (۳) او در دفاع از اهل بیت و ترویج معارف شیعه آثاری متعدد تالیف کرده و ردیه‌هایی در ابطال اندیشه‌ها و آرای مخالفان شیعه نگاشته است. (۴) او در سال ۳۱۰ هجری بر مجموعه‌ای از خطبه‌های امیر مومنان شرحی نوشت. (۵). «قاضی نعمان» تالیفاتی بسیار داشته که از جمله آنهاست: ابتداء الدعوه للعبیدین، الاخبار فی الفقه، الاقتصار فی الفقه و اختلاف الفقهاء. (۶). صفحه ۱۰۱. **** (۱) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۶-۴۱۵، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، صص ۱۵۱-۱۵۰، النجوم الزاهره، ج ۴، صص ۱۰۷-۱۰۶، مجالس المومنین، ج ۱، صص ۵۳۹-۵۳۸، الفوائد الرجالیه، ج ۴، صص ۱۵-۵، روضات الجنات، ج ۸، صص ۱۳۸-۱۳۶. (۲) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۶-۴۱۵، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، صص ۱۵۰، الفوائد الرجالیه، ج ۴، صص ۱۰-۵، الذریعه، ج ۸، ص ۱۹۷. (۳) الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۵۷. (۴) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۶-۴۱۵، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، صص ۱۵۱-۱۵۰. (۵) الفوائد الرجالیه، ج ۴، صص ۱۰-۵. (۶) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۴. (۶) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۶-۴۱۵، روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۳۶.

الملاحم

تالیف «ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی ازدی بصری» از بزرگان علمای امامیه و محدثان بزرگ شیعه، در گذشته به سال ۳۳۲ هجری. (۱) او دارای آثار و تالیفاتی بسیار بوده است که نزدیک به دویست تالیف از او برشمرده‌اند که متاسفانه از آثار او هیچ یک باقی نمانده است، از جمله: مسند امیرالمومنین علیه‌السلام، الجمل، کتاب صفین، الحکمین، الغارات، الخوارج، بنی‌ناجیه، حروب علی علیه‌السلام، ما نزل فی الخمسه علیهم السلام، الفضائل، نسب النبی علیه‌السلام، ترویج فاطمه علیها‌السلام، ما نزل فی علی من القرآن، خطب علی علیه‌السلام، شعر علی علیه‌السلام، خلافه علی علیه‌السلام، عمال علی علیه‌السلام و ولاته، قضاء علی علیه‌السلام، رسائل علی علیه‌السلام، مقتل علی علیه‌السلام، اخبار التوابین و عین‌الورد، اخبار مختار بن ابی‌عبیده الثقفی، اخبار زید بن علی علیه‌السلام،

طبقات العرب و الشعراء، مقتل محمد بن ابی بکر، القصاص و المواعظ. (۲). «جلودی» کتابهایی متعدد درباره‌ی امیر مومنان (ع) تألیف کرده بوده است، (۳). از جمله کتاب حاضر (الملاحم) که خطبه‌ها و سخنان امیر مومنان (ع) درباره‌ی فتنه‌ها و شورشها و پیشگوییهای آن حضرت در حوادث آینده را در آن گرد آورده بوده است. *****(۱) رجال النجاشی، ص ۱۶۷، فهرست الطوسی، ص ۱۸۳، رجال ابن داود، صص ۱۳۰-۱۲۹، جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۶۰، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۹. (۲) رجال النجاشی، صص ۱۷۱-۱۶۷، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، صص ۴۲-۳۹. (۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۵.

مولفان کلام علی (ع) پس از سید رضی

سال ۴۰۰ هجری، سال تألیف نهج البلاغه، نقطه عطفی در تألیف کلام امیر مومنان (ع) بوده است و پس از سید رضی و تألیف گرانسنگ و بی‌بدیل او، بسیاری از بزرگان علم و ادب در همان مسیر تلاش کرده و آثار و تالیفاتی فراهم ساخته‌اند. در برخی از این آثار تلاش شده است که همان راه و روش سید رضی در تألیف دنبال شود و آن آثار شباهتی به (صفحه ۱۰۲) نهج البلاغه دارند و در برخی دیگر راه و روشی دیگر دنبال شده است. جمعی سخنانی از امام علی (ع) را گرد آورده‌اند که در نهج البلاغه نیامده است و جمعی سخنانی مشترک را گرد آورده‌اند که در بعضی موارد اسناد آنها یکی است و در بعضی موارد اسناد آن مطالب، مستقل از اسناد نهج البلاغه است. در اینجا به تعدادی از این تالیفات اشاره می‌شود. (۱). صفحه ۱۰۲. *****(۱) براساس: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۸۶-۶۶.

تالیفات پس از نهج البلاغه

دستور معالم الحكم و مائور مكارم الشيم من كلام امير المومنين علي بن ابی طالب (ع)

تألیف «ابوعبدالله محمد بن سلامه بن جعفر بن علی شافعی» معروف به «قاضی قضاعی» در گذشته به سال ۴۵۴ هجری. وی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی بویژه حدیث و تاریخ مبتحر بود. او مدتی در دولت فاطمی مصر مسئولیت کتابت را برای «ابوالقاسم علی بن احمد» وزیر «الطاهر لاعزاز دین الله» یکی از خلفای مصر عهده‌دار بود و نیز چندی برای سفارت به قسطنطنیه رفت و زمانی نیز قاضی القضاة مصر بود. کتاب شهاب الاخبار فی الحكم و الامثال و الاداب من الاحادیث النبویه «قاضی قضاعی» مورد توجه عالمان اهل سنت و شیعی قرار گرفت و جمعی از عالمان دو فرقه آن را شرح کرده‌اند. از دیگر آثار اوست: تفسیر القرآن، مناقب الشافعی و اخباره، الانباء عن الانبیاء تواریخ الخلفاء، خطط مصر، نزهه الالباب، دره الواعظین و ذخر العابدین، عیون المعارف و فنون اخبار الخلائف و دقائق الاخبار و حدائق الاعتبار. (۱). «قاضی قضاعی» به شیوه‌ی سید رضی گزیده‌ای از سخنان امیر مومنان (ع) را در نه باب ابتکاری به نقل از روایانی بزرگ و معتبر گرد آورده است. این تألیف گرانقدر چند بار به چاپ رسیده است. *****(۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۲، صص ۲۱۴-۲۱۵، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۲۱۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، صص ۹۳-۹۲، تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی السبکی، طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناحی، داراحیاء الکتب العربیه، القاهره، ج ۴، صص ۱۵۱-۱۵۰، الکنی و اللقب، ج ۳، صص ۴۸-۴۷، الاعلام، ج ۶، ص ۱۴۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۶۸-۶۶.

کلام علی (ع) و خطبه

تألیف «ابوالعباس یعقوب بن ابی احمد صیمری». (۱). «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه خود در ذیل نامه‌ی دهم که امیر

مومنان (ع) به معاویه نوشته، یاد آور شده است که او این نامه را در کتاب «ابوالعباس یعقوب بن ابی‌احمد صیمری» دیده است که او در (صفحه ۱۰۳) این کتاب بخشی از سخنان و خطبه‌های علی (ع) را گرد آورده بوده است. (۲) در کتابهای تراجم و رجال چیزی درباره‌ی «یعقوب بن ابی‌احمد صیمری» نیامده است و تاریخ وفات او نیز روشن نیست. صفحه ۱۰۳. **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۹. (۲) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۸۲ و ۱۵.

عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ

گرد آورده‌ی «علی بن شاکر مودب لیبی واسطی» که در سال ۴۵۷ هجری از تالیف آن فارغ شده و آن را در سی باب به ترتیب حروف تنظیم کرده است. (۱) این کتاب در تهران چاپ سنگی شده است. (۲). **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۹. (۲) عبدالجبار الرفاعی، معجم المطبوعات العربیه فی ایران، الطبعة الاولى، موسسه الطباعة و النشر، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۴ ق. ص ۱۱۰.

خطب علی بن ابی‌طالب (ع)

تالیف «ابوموسی محمد بن عمر بن احمد بن عمر اصفهانی» معروف به «ابن مدینی» در گذشته به سال ۵۸۱ هجری. وی از حافظان و عالمان بزرگ حدیث و مولفان آن بوده است. اصل او از اصفهان بود و در طلب حدیث به سیر و سفر پرداخت و سپس به اصفهان بازگشت و در آنجا ماند. از آثار اوست: الاخبار لطوال، الطائف، خصائص المسند، الوظائف و عوالی التابعین. (۱). **** (۱) وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۲۸۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، صص ۱۵۹-۱۵۲، تاریخ ابن وردی، ج ۲، ص ۱۳۶، طبقات السبکی، ج ۶، صص ۱۶۳-۱۶۰، الاعلام، ج ۶، ص ۳۱۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۰.

نثر الالی

تالیف «امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی» مفسر بزرگ و مشهور شیعه در گذشت به سال ۵۴۸ هجری که گزیده‌ای از کلام امیر مومنان (ع) را به ترتیب حروف الفبا گرد آورده است که این کتاب به چاپ رسیده است. (۱). «امین الاسلام طبرسی» از بزرگترین عالمان شیعه شمرده شده است چنانکه دوست و دشمنش به فضل و کمال او معترفند. (۲). از جمله آثار اوست: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جوامع الجامع، اعلام الوری باعلام الهدی، تاج الموالد، غنیه العابد و مختصر الکشاف. (۳). **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۱، معجم المطبوعات العربیه فی ایران، صص ۳۲۱-۳۲۰. (۲) م: الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۰۹. (۳) روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۴۶-۳۴۲، الاعلام، ج ۵، ص ۱۴۸.

نثر الالی

تالیف «عزالدین ابوالحسن علی بن فضل الله بن علی حسنی راوندی» از عالمان برجسته و از فقیهان فاضل و از محدثان مورد اعتماد، چنانکه معاصر او شیخ منتجب الدین تصریح کرده است. (۱) او از خاندان عالم و فضیلت بود. (۲) و از آثار اوست: حسیب النسب للحسیب النسب، عنیه المتغنی و منیه المتهنی، من الحزن، غمام الغوم، مجمع اللطائف و (صفحه ۱۰۴) منبع الظرائف و الطراز المذهب فی ابراز المذهب. (۳). صفحه ۱۰۴. **** (۱) منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبیدالله ابن بابویه الرازی، فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفیهم، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، الطبعة الاولى، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق. صص ۱۳۰-۱۲۹، الذریعه، ج ۲۴، ص ۵۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۲. (۲) کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد الشیبانی الحنبلی،

المعروف بابن الفوطی، مجمع الاداب فی معجم الالقب، تحقیق محمد الکاظم، الطبعة الاولى، موسسه الطباعه و النشر، وزراء الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۶ ق. ج ۱، ص ۲۶۳. (۳) فهرست منتجب الدین، ص ۱۳۰.

مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب (ع)

تالیف «محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری بلخی» معروف به «رشید الدین وطواط، ادیب و شاعر و کاتب بزرگ، در گذشته به سال ۵۷۳ هجری. وی از نوادر زمان خود و در نظم و نثر سر آمد مردمان و در شناخت دقایق کلام عرب و اسرار نحو و ادب داناترین کسان بوده است. «رشیدالدین وطواط» در بلخ دیده به جهان گشود و در مدرسه‌ی نظامیه‌ی آنجا تحصیل کرد، سپس به خوارزم رفت و به درگاه خوارزم شاهیان پیوست و تا آخر عمر در خدمت آنان بود و سمت صاحب دیوانی رسایل را داشت. او را آثاری در نظم و نثر است از جمله: دیوان شعر، منشآت فارسی، حدائق السحر، فی دقائق الشعر، فصل الخطاب من کلام عمر بن الخطاب، تحفه الصدیق الی الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق، انس اللهفان من کلام عثمان بن عفان و نثر اللالی. (۱). وی صد کلمه از کلمات امیر مومنان (ع) را گرد آورده و به فارسی برگردانده و شرح کرده و نام آن را مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب گذاشته است. (۲) البته آنچه با این عنوان به چاپ رسیده است ترجمه و شرح «صد کلمه‌ی» جاحظ است و ممکن است. این غیر از آن بوده باشد. (۳). از جمله اشعار «رشید الدین وطواط» در مدح امیر مومنان (ع) بیت زیر است: لقد تجمع فی الهادی ابی الحسن ما قد تفرق فی الاصحاب من حسن (۴). هر حسن و نیکویی که در صحابه بخشی از آن است، در ابوالحسن (علی) که هادی است یکجا همه گرد آمده است. **** (۱) معجم الادباء، ج ۱۹، ث ۳۶-۲۹. (۲) معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۳۰، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۴۷. (۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۳. (۴) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۴۷.

غرر الحکم و دررالکلم

تالیف «ناصر الدین ابوالفتح عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی» فاضل و دانشمند و محدث شیعه، در گذشته به سال ۵۵۰ هجری. (۱) وی از مشایخ «ابن شهر آشوب» در گذشته به سال ۵۸۸ هجری، در روایت بوده است، چنانکه «ابن شهر آشوب» در مقدمه کتاب (صفحه ۱۰۵) مناقب یاد آور شده است که «آمدی» به من برای روایت غرر الحکم اجاره داده است. (۲). «آمدی» در مقدمه‌ی کتاب غرر الحکم درباره انگیزه‌ی تالیف و روش خود در این اثر گرانقدر می‌نویسد که آنچه مرا به گرد آوری سخنان امیر مومنان (ع) برانگیخت، افتخاری است که «ابوعثمان جاحظ» در جمع آوری صد کلمه از امیر مومنان (ع) نموده است و بسی مایه‌ی شگفتی است که این مرد با اینکه علامه‌ی روزگار خویش و یگانه‌ی امثال و اقران بوده است و با وجود پیشی گرفتن وی در فنون و الایاش در مراتب فهم و نزدیکی او به صدر اول و بهره‌مندی او از مراتب فضل و کمال، چگونه عظمت کلمات دیگر آن حضرت بر او مخفی مانده و از آن همه کلمات بی‌شمار بدین شمار اندک بسنده کرده است؟ و من با اینکه شایستگی این مقام را ندارم، بسیاری از کلمات آن حضرت را گرد آوردم، گرچه در برابر حکم و مواعظ و کلمات آن حضرت اندکی از بسیار و یکی از هزار است و آنها را به ترتیب حروف معجم مرتب ساختم و اسانید آنها را برای اختصار انداختم و آخر کلمات را هم چون ذوق و طبع مردمان متمایل به سجع بود و به گوش خوشتر است، مسجع قرار دادم و آن را غرر الحکم و دررالکلم نامیدم. (۳). «آمدی» با چنین انگیزه و روشی ۱۱۰۵۰ جمله‌ی کوتاه از سخنان حکمت آمیز امیر مومنان (ع) را گرد آورد که پس از او پیوسته مورد توجه و مراجعه و استفاده عالمان و محدثان و دوستان کلام علی (ع) بوده است و آن را به نظم در آورده و به چند زبان ترجمه کرده‌اند و نیز بر آن شرح‌های متعدد نگاشته‌اند. (۴). صفحه ۱۰۵. **** (۱) عبدالله بن عیسی الاصفهانی الشهیر بالافندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق السید احمد الحسینی، الطبعة الاولى، مکتبه المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۱ ق. ج ۳، صص ۲۸۴-۲۸۱، مستدرک

الوسائل، ج ۳، صص ۴۹۱-۴۹۲، روضات الجنات، ج ۵، صص ۱۶۴-۱۶۲، الذریعه، ج ۱۶، صص ۳۹-۳۸. (۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲. (۳) جمال الدین محمد خوانساری، شرح غرر الحکم و دررالکلم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، ش. ج ۱، صص ۸-۷. (۴) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۷۶-۷۵.

مشور الحکم

تالیف «ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری» مشهور به «ابن جوزی» از بزرگان علای اهل سنت، در گذشته به سال ۵۹۷ هجری. (۱). «ابن جوزی» مردی فاضل و محقق بود و در تفسیر، حدیث، صناعت موعظه و کلیه ی علوم متبحر بود و در فنون و علوم گوناگون تالیفاتی داشت. (۲). نقل کرده‌اند که وقتی تراشه‌ی قلمهایی که او با آنها در طول عمر خود قلم زده بود جمع شد، چیزی انبوه گردید و او وصیت کرده بود که آب غسل پس از مرگش را با آن تراشه قلمها گرم نمایند و چون پس از مرگش به وصیت او عمل کردند، آب آب گرم کافی بود و زیاد هم آمد. (۳). «ابن جوزی» دارای تالیفاتی بسیار بوده که از آن جمله است: زاد المسیر فی علم التفسیر، المنتظم، الموضوعات، الوجوه و النظائر، الحدائق، (صفحه ۱۰۶) التحقیق فی مسائل الخلاف، جامع المسانید، الواهیات، الضعفاء، تلقیح المفهوم، المذهب فی المذهب، الیواقیت، صفوه الصفوه، اخبار النساء، صیدالخطار، الوفاء باحوال المصطفی، مناقب علی، ماqb الحسن و فضائل الایام. (۴). ۱۰. الحکم المنسوب: تالیف «عزالدین عبدالحمید بن هبه‌الله ابن ابی‌الحدید معتزلی» دانشمند و ادیب و متکلم و فقیه و مورخ و شاعر بزرگ معتزلی مذهب و شار گرانقدر نهج البلاغه، در گذشته به سال ۶۵۶ هجری. (۵). «ابن ابی‌الحدید» در پایان شرح خود بر نهج البلاغه هزار کلمه از کلمات قصار امیرمومنان (ع) را آورده و متذکر شده است که این کلمات را سید رضی جمع آوری نموده و منسوب به آن حضرت است. (۶) او در مدائن دیده به جهان گشود و دوران جوانی را در آنجا گذراند و به تحصیل علوم پرداخت و به معتزله گرایش یافت و در برخی علوم بی مانند شد، سپس به بغداد رفت و مورد توجه دستگاه دولت عباسی قرار گرفت و عهده‌دار مشاغلی مهم گردید. نخست دبیر دارالتشریفات شد و سپس به دبیری خزانه اموال دولتی منصوب گردید و پس از آن دبیر دیوان خلافت شد. مدتی بعد به عنوان ناظر بیمارستان گماشته شد و سرانجام عهده‌دار سرپرستی کتابخانه‌های بغداد گردید. (۷) پس از تصرف بغداد به دست مغلولها از جمله کسانی بود که از کشته شدن نجات یافت و نزد خواجه نصیرالدین طوسی رفت و امور کتابخانه‌های بغداد به او و برادرش موفق الدین و علی بن انجب واگذار شد ولی دبیری نیاید که درگذشت. (۸). از جمله آثار اوست: الفلک الدائر علی المثل السائر، نظم فصیح ثعلب، القوائد السبع العلویات، العبقری الحسان، الوشاح الذهبی فی العلم الالهی، القوائد المستنصریات و دیوان شعر. (۹). صفحه ۱۰۶. ***** (۱) و فیات الاعیان، ج ۳، صص ۱۴۲-۱۴۰، شمس الدی ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تذکره الحفاظ، تصحیح عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۴، صص ۱۳۴۸-۱۳۴۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، صص ۳۸۴-۳۶۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۷. (۲) و فیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۰. (۳) همان، ص ۱۴۱. (۴) و فیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۰، تذکره الحفاظ، ج ۴، صص ۱۳۴۴-۱۳۴۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، صص ۳۶۹-۳۶۸. (۵) و فیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۹۲، مجمع الادب، ج ۱، صص ۲۱۴-۲۱۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲، فوات الوفیات، ج ۲، صص ۲۶۲-۲۵۹، الوافی بالوفیات، ج ۱۸، صص ۸۰-۷۶، روضات الجنات، ج ۵، صص ۲۶-۱۹، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، مقدمه، صص ۱۸-۱۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۷۸-۷۷. (۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵۱. (۷) مجمع الادب، ج ۱، ص ۲۱۳، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، مقدمه، ص ۱۵. (۸) مجمع الادب، ج ۱، ص ۲۱۴، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، مقدمه، ص ۱۸. (۹) روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۱، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، مقدمه، صص ۱۹-۱۸.

مؤلف این کتاب مشخص نیست که چه کسی است، اما وی در مقدمه‌ی تالیف خود انگیزه‌اش را کاری می‌داند که ابوعثمان جاحظ کرده است و در آن صد کلمه امیرمؤمنان (ع) را گرد آورده و بدان افتخار کرده است. او یاد آور شده است که چون این گونه دیدم، مصمم شدم که بخشی از کلام امیرمؤمنان (ع) را گرد آورم و در این راه از نهج البلاغه و دستور معالم الحکم و غرر الحکم و مناقب خطیب خوارزم و منثور الحکم و الفرائد و القلائد و الخصال و جز اینها بهره گرفتم و تالیف خود را در سی باب و نود و یک (صفحه ۱۰۷) فصل بر اساس حروف معجم تنظیم کردم و نام آن را عیون الحکم و المواعظ گذاشتم. از این کتاب نسخه‌هایی خطی موجود است. (۱). صفحه ۱۰۷. *****(۱) لذریعه، ج ۱۵، صص ۳۸۰-۳۷۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۸.

استخراج الوقائع المستقبلة من کلام امیرالمؤمنین (ع)

تالیف «جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلّی» عالم بزرگ و مورد وثوق و فقیه گرانقدر شیعه، در گذشته به سال ۸۴۱ هجری. «ابن فهد» در حله دیده به جهان گشود و نزد شاگردان شهید اول و محقق اول تلمذ کرد. او در پارسایی و پروا پیشگی سر آمد بود و گذشته از آنکه فقیهی بلند مرتبه و برجسته بود، عارفی وارسته و اهل سلوکی و ریاضت بود، چنانکه برخی آثارش جلوه گر مشرب عرفانی و سلوک الهی اوست. «ابن فهد» صاحب مقاماتی عالی و تالیفاتی ارزنده بود. از جمله آثار اوست: عده الداعی و نجاح الساعی، التحصین و صفات العارفين، المذهب البارع فی شرح مختصر النافع، الموجز الحاوی، المحرر، المقتصر، شرح الارشاد و مصباح المبتدی و هدایه المهتدی. (۱). *****(۱) ریاض العلماء، ج ۱، صص ۶۶-۶۴، روضات الجنات، ج ۱، صص ۸۴-۸۰، الکنی و الالقاب، ج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۴، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۷۹-۷۸.

منتخب وصایا امیرالمؤمنین (ع) و حکمه

مجموعه‌ای است از کلمات امیرمؤمنان (ع) که به ترتیب حروف معجم تنظیم شده و در پایان آن وصیت امیرمؤمنان (ع) به فرزندش حضرت حسین (ع) آمده است. از این کتاب نسخه‌ای به خط نستعلیق به قلم «میرقاسم قره باغی» موجود است که در سال ۹۹۱ هجری از کتاب آن فارغ شده است و تعلیقاتی فارسی دارد. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲.

نظم وصیه امیرالمؤمنین (ع) لولده الحسین الشہید (ع)

کتابی است مشتمل بر وصیت امیرمؤمنان (ع) به حضرت حسین (ع) که به فارسی به نظم کشیده شده است و ابیات آغازین آن چنین است: کردم آغاز این به نام خدا هم عطا بخش و هم عطا بخشا گفت سلطان اولیا به حسن کای دل آرام جان و قرت عین نسخه‌ای از این کتاب به خط «امین به مسیح» به سال ۱۱۰۴ هجری موجود است. (۱). *****(۱) همان، ج ۲۴، ص ۲۳۲.

وصایای امیرالمؤمنین (ع)

مجموعه‌ای است از وصیتهای امیرمؤمنان (ع) که نسخه‌ای از آن به خط «سلطان محمد خوشنویس اصفهانی» به سال ۱۱۱۰ هجری موجود است. (۱). (صفحه ۱۰۸) *****(۱) همان، ج ۲۵، ص ۹۶.

وصایا امیرالمؤمنین (ع) لولده الحسن (ع)

کتابی است در وصیتهای امیرمؤمنان (ع) به حضرت حسن (ع) همراه با ترجمه‌ی فارسی آنها. (۱). *****(۱) همان، ص ۱۰۵.

اللالی المتوره

رساله‌ای است منظوم در بحر رجز (ارجوزه) در شرح حدیث امیرمؤمنان (ع): «ان فساد العامه من الخاصه و الخاصه خمسہ اقسام: العلماء و الزهاد و التجار و العزاه و الحکام... الخ» تالیف «سید قطب الدین محمد» ملقب الاقطاب حسینی ذهنی شیرازی» و آن را در ذیل ارجوزه‌ی خود در «عوامل نحو» قرار داده که آن را در سال ۱۱۳۰ هجری در قزوین به نظم کشیده است و بیت آغازین آن چنین است: الحمد لله وسیع الرحمه یرزق من یشاء نور الحکمه (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱، ص ۴۷۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸.

الصحیفه العلویه و التحفه المرتضویه

تالیف «عبدالله بن صالح بن جمعه بن علی بحرانی سماهیجی» از عالمان پارسا و بزرگوار بحرین، در گذشته به سال ۱۱۳۵ هجری که مجموعه‌ای از کلام امیرمؤمنان (ع) را بدون ذکر سند گرد آورده است. این کتاب چند بار چاپ شده است و آن الصحیفه العلویه الاولی نامیده‌اند. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۱.

انیس السالکین فی بعض کلمات امیرالمومنین (ع)

تالیف «سید زین العابدین بن ابی‌القاسم طباطبائی طهرانی» مشهور به «سید آقا» از شاگردان آیت الله مجدد «سید محمد حسن شیرازی» صاحب فتوای تنباکو، وی در سال ۱۳۰۳ هجری در تهران در گذشت و جنازه‌ی او به نجف اشرف منتقل شد و در آنجا به خاک سپرده شد. این کتاب گزیده‌ای است از «غرر الحکم و دررالکلم» آمدی که بر اساس حرف اول کلمات تنظیم شده است و مولف در سال ۱۲۹۳ هجری از تدوین آن فارغ شده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۲، صص ۴۵۸-۴۵۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۱.

الصحیفه العلویه الثانیه

تالیف «حسین بن محمد بن تقی بن علی محمد طبرسی» مشهور به «محدث نوری» از فقیهان برجسته و محدثان خبیر و کم نظیر، در گذشته به سال ۱۳۲۰ هجری. از وی آثاری (صفحه ۱۰۹) گرانقدر بر جای مانده که از آن جمله است: مستدرک الوسائل، دارالسلام، نفس الرحمن فی فضائل سلمان، معالم العبر، جنه الماوی، کشف الاستار، لوء لوء و مرجان و تحیه الزائر. (۱). کتاب الصحیفه العلویه الثانیه مستدرکی است بر کتاب الصحیفه العلویه الاولی تالیف «سماهیجی». «محدث نوری» در این کتاب صد و سه دعا و مناجات امیرمؤمنان (ع) را گرد آورده است. (۲). صفحه ۱۰۹. **** (۱) شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، انتشارات مرکزی، ۱۳۲۷ ش. ج ۱، صص ۱۵۳-۱۴۹، الاعلام، ج ۲، صص ۲۵۸-۲۵۷. (۲) الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۸۳-۸۲.

حکم علی بن ابی‌طالب (ع)

تالیف برخی از فضلالی مسیحی که با ترجمه و همراه با توضیحات و شرح در سال ۱۸۰۶ میلادی چاپ شده است. (۱). **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۳.

غرر جوامع الکلم

گزیده‌ای است از سخنان امیرمؤمنان (ع) از مولفی ناشناخته که آنها را به ترتیب حروف الفبا تنظیم کرده است. (۱). *****(۱) همان، صص ۸۴-۸۳.

مانه کلمه جامعه

تالیف «شیخ عباس بن محمد رضا قمی» مشهور به «محدث قمی» عالم پارسا و محدث و رجال شناس برجسته در گذشته به سال ۱۳۵۹ هجری قمری. آثار و تالیفات «محدث قمی» بسیار و همه‌ی آنها مورد استفاده و اقبال عوام و خواص است. (۱). از جمله آثار اوست: الکنی و الالقاب، الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، متهی الامال، تتمه النتهی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار، الفوائد الرضویه، کحل البصر فی سیره سید البشر، نفثه المصدور فیما یتجدد به حزن یوم العاشور، نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم و مفاتیح الجنان. وی در کتاب ائه کلمه جامعه صد سخن از امیرمؤمنان (ع) را گزیده و شرحی مختصر به فارسی بر آنها نگاشته است. (۲). *****(۱) الاعلام، ج ۳، ص ۲۶۵، فوائد الرضویه، مقدمه محمود شهابی، صص ج و د. (۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۴.

خطب امیرالمومنین (ع) فی الملاحم مع شرحها

مجموعه‌ای از خطبه‌های امیرمؤمنان (ع) درباره‌ی فتنه‌ها و پیشگوییهای آن حضرت در حوادث آینده پیش از ظهور امام زمان (ع) و هنگام ظهور و پس از آن که «محمد حرز الدین علی هندی» برای شاگردان خود املا کرده است. (۱). *****(۱) همان، صص ۸۵-۸۴.

هدی و نور من کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)

تالیف «ثروت منصور هیکل احمدی شرقاوی مصری» که مجموعه‌ای از خطبه‌ها و (صفحه ۱۱۰) سخنان و نامه‌های علی (ع) را در هفت بخش تدوین کرده است. (۱). صفحه ۱۱۰. *****(۱) همان، ص ۸۵.

منتخبات من حکم الامام علی (ع)

تالیف «اسماعیل علی یوسف ادیب صحفی اردنی». (۱). *****(۱) همان.

جوامع ماورد عن امیرمؤمنان فی المواضع المختلفه

تالیف «محمد باقر محمودی» صاحب کتاب نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه. (۱). (صفحه ۱۴۵) *****(۱) همان.

شناخت نهج البلاغه

نهج البلاغه چیست؟

«کتابی نهج البلاغه که نازله‌ی روح اوست، برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی، خود معجونی است برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه‌ای است دارای ابعادی به اندازه‌ی ابعاد یک انسان

و یک جامعه‌ی بزرگ انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود و هر چه جامعه‌ها به وجود آید و ملتها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیایند و در آن غور کنند و غرق شوند» (۱). «نهج البلاغه» عنوان کتابی است که در فرهنگ اسلامی مانند آفتاب نیمروز می‌درخشد و صدفی مشحون به گوهرهایی از همت‌های عالی است. (۲). این عنوان را شریف رضی بر منتخبی از خطبه‌ها و مواعظ، نامه‌ها و عهدنامه‌ها و کلمات کوتاه و قصار امیرمومنان علی (ع) انتخاب کرد. (۳). این کتاب مقدس شامل ۲۴۱ خطبه و سخن، ۷۹ نامه و رساله و ۴۸۹ کلمه از سخنان گهربار پیشوای موحدان و امیر بیان است. (۴). * * * * (۱) بخشی از پیام امام خمینی (ره) به مناسبت برگزاری کنگره هزاره نهج البلاغه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰)، صحیفه‌ی نور، ج ۱، ص ۲۲۴. (۲) سید هبه‌الدین شهرستانی، در پیرامون نهج البلاغه، ترجمه‌ی سید عباس میرزاده اهری، چاپ سوم، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۵۹ ش. ص ۱۹. (۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۷. (۴) در نسخه‌ها و شروح مختلف نهج البلاغه این تعداد اندکی مختلف است و دلیل آن این است که برخی، یک خطبه و جز آن را دو بخش نموده و گاهی دو خطبه و غیر آن را تحت یک عنوان و شماره ذکر کرده‌اند. ر. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۸.

انگیزه‌ی تالیف

شریف رضی در مقدمه‌ای که بر گردآوری بی‌نظیر خویش از سخنان امیرمومنان علی علیه‌السلام آورده، انگیزه جمع‌آوری و تالیف خود را چنین بیان کرده است: «در آغاز جوانی و طراوت زندگانی به تالیف کتابی در خصایص و ویژگیهای ائمه (ع) (صفحه ۱۴۶) دست زدم که مشتمل بر خبرهای جالب و سخنان برجسته‌ی آنان بود. انگیزه‌ی این عمل را در آغاز آن کتاب یادآور شده‌ام و آن را آغاز سخن قرار داده‌ام. (۱) پس از گردآوری خصایص امیرمومنان (ع) موانع ایام و گرفتاریهای روزگار مرا از تمام کردن باقی کتاب بازداشت. آن کتاب را به بابها و فصلهایی مختلف تقسیم کرده بودم و در پایان آن فصلی بود که سخنان کوتاه امام (ع) در زمینه‌ی مواعظ و حکم و امثال و آداب نقل شده از او را - بجز خطبه‌های بلند و نامه‌های مفصل - در آن فصل آورده بودم. گروهی از دوستان، این فصل را پسندیدند و از نکات بی‌نظیر آن دچار شگفتی شدند از من خواستند کتابی تالیف کنم که سخنان برگزیده‌ی امام در همه‌ی رشته‌ها و شاخه‌های گفتارش، از خطبه‌های آن حضرت گرفته تا نامه‌ها و مواعظ و ادبش را دربر داشته باشد، زیرا می‌دانستند این کتاب، دربر دارنده‌ی شگفتیهای بلاغت و نمونه‌های ارزنده فصاحت و گوهرهای ادبیات عربی و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی خواهد بود که در هیچ کتابی جمع‌آوری نشده و در هیچ نوشته‌ای تمام جوانب آن گردآوری نگشته است، زیرا تنها امیرمومنان (ع) است که سرچشمه و ابشخور فصاحت و منشا و آفریدگار بلاغت است، گوهرهای نهفته‌اش به وسیله‌ی او آشکار گردیده و آیین و آدابش از او گرفته شده است. تمام خطبا و سخنرانان به او اقتدا کرده و همه‌ی واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته‌اند. با وجود این، او همیشه پیشرو است و آنان دنباله‌رو، او مقدم است و آنان موخر، زیرا سخنان آن حضرت رنگ علم الهی و عطر سخنان پیامبر را به همراه دارد. از این رو خواسته‌ی آنان را اجابت کردم و این کار بزرگ را آغاز نمودم، در حالی که یقین داشتم سود و نفع معنوی آن بسیار است و بزودی همه جا را تحت سیطره‌ی خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخیره‌ی آخرت خواهد بود و بدین وسیله خواستم علاوه بر فضایل بی‌شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیرمومنان (ع) را در فضیلت سخنوری نیز آشکار سازم، زیرا او تنها فردی است که از میان تمام گذشتگان که سخنی از ایشان به جا مانده، به آخرین مرحله‌ی فصاحت و بلاغت رسیده است. اما سخنان آن حضرت اقیانوسی است بی‌کرانه و انبوه گوهرهایی است که هرگز درخشش آن کاستی نگیرد» (۲). (صفحه ۱۴۷) * * * * (۱) ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسی (الشریف الرضی) خصائص امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش. صص ۴-۱. (۲) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۴-۳۳.

تبویب نهج البلاغه

سید رضی سخنان امیرمومنان (ع) را از میان کتابهای گوناگون استخراج کرده، با سبکی دلپذیر و مطلوب تنظیم نموده است. خود درباره نحوه باب بندی و تقسیم مطالب آن چنین نوشته است: «دیدم سخنان آن حضرت بر گرد سه محور می گردد نخست: خطبه‌ها و فرمانها، دوم: نامه‌ها و پیغام‌ها و سوم کلمات حکمت آمیز و موعظه‌ها، پس به توفیق الهی ابتدا خطبه‌های شگفت و سپس نامه‌های زیبا و سرانجام حکمتها و کلمات جالب را انتخاب کردم و هر یک را در بابی مستقل قرار دادم و هرگاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره یا پاسخ سوال و یا منظوری دیگر بود که به آن دست یافتم ولی جزء هیچ یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسبترین و نزدیکترین باب قرار دادم. چه بسا قسمتهایی نامتناسب در این برگزیده‌ی سخنان آمده باشد، زیرا من در این کتاب نکته‌های شگفت و قطعه‌های درخشان را برگزیده‌ام و قصد هماهنگی و نظم تاریخی و پیوستگی میان سخنان بوده است.» (۱).

**** (۱) همان، ص ۳۵.

تکرار در نهج البلاغه

بدین ترتیب سید رضی از سخنان امیرمومنان (ع) گزینشی زیبا کرد و با تبویب جالب آنها را مرتب نمود. در این میان برخی سخنان تکرار شده است که شریف رضی در این باره می‌نویسد: «بسا در ضمن سخنان برگزیده، لفظی چندبار بیاید و موضوعی تکرار شود. عذرم در این باره آن است که در روایات مربوط به سخنان آن حضرت اختلافی شدید وجود دارد چه بسا اتفاق افتاده است که سخن برگزیده‌ای به حسب روایتی به دست آمده و به همان صورت نقل گردیده است، سپس روایتی دیگر به شکلی متفاوت با آن، یا با لفظی بیشتر یا با عبارتی زیباتر از آن، یافت شده است که به منظور استواری و درستی بیشتر این گزینش و غیرت ورزیدن در حفظ و نگهداری گوهرهای با ارزش کلام، اقتضا داشته است بار دیگر آن صورت از روایت را هم بیاورم، گاهی نیز فاصله‌ی زیاد زمانی موجب شده است که سخنی انتخاب شده، بار دیگر انتخاب گردد و این تکرار از روی سهو و فراموشی بوده است نه از روی قصد و توجه.» (۱). (صفحه ۱۴۸) چنین مواردی نه تنها از زیبایی و شگفتی «نهج البلاغه» نکاسته است که بر استواری و درستی این مجموعه افزوده است. صفحه ۱۴۸. **** (۱) همان، ص ۳۶.

کمیت نهج البلاغه

«نهج البلاغه» گزینشی است بی نظیر از کلام انسانی بی بدیل: ۲۴۱ خطبه و کلام، ۷۹ نامه و مکتوب و ۴۸۹ حکمت و موعظه، چنانکه سید رضی خود اشاره دارد که آنچه در این مجموعه گرد آورده است، منتخب و گزیدای از سخنان امیرمومنان (ع) است، نه همه‌ی آنچه از آن حضرت در کتابها موجود بوده است. وی در این باره می‌نویسد: «ادعا نمی‌کنم که من به همه‌ی جوانب سخنان امام (ع) احاطه پیدا کرده، به طوری که هیچ یک از سخنان آن حضرت را از دست نداده باشم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه نیافته‌ام بیش از آن باشد که یافته‌ام و آنچه در اختیارم قرار گرفته است کمتر از آن چیزی باشد که به دستم نیامده است.» (۱). یعقوبی، مورخ برجسته، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری، اظهار می‌کند مردم چهارصد خطبه از خطبه‌های آن حضرت را به خاطر سپرده‌اند و این خطبه‌ها میان ایشان رایج است و آنها را در خطبه‌ها و سخنان خود به کار می‌گیرند. (۲) همچنین مسعودی، مورخ نامدار، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، می‌نویسد: «آنچه مردم از خطبه‌های آن حضرت به خاطر سپرده‌اند، چهارصد و هشتاد و چند خطبه است که بالبدیهه ایراد می‌کرد و مردم آن را حفظ می‌کردند و می‌نوشتند و از هم می‌گرفتند.» (۳). علامه سبط ابن جوزی حنفی، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری، نیز از قول شریف مرتضی تعداد خطبه‌های آن حضرت را چهارصد می‌نویسد. (۴) یعنی آنچه در دسترس وی

بوده، این مقدار بوده است و قطعا بسیاری از خطبه‌ها- با توجه به سخن مسعودی- در دسترس نبوده است. «قطب الدین راوندی» عالم بزرگ شیعی، در گذشته به سال ۵۷۳ مصر دیده بود که بالغ بر بیست و چند مجلد بوده است. (۵). *****(۱) همان. (۲) احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح یعقوبی، مشاکله الناس لزمانهم، دارالکتاب الجدد، بیروت، ص ۱۵. (۳) مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۹. (۴) تذکره الخواص، ص ۱۱۴. (۵) کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، شرح نهج البلاغه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، ص ۱۰۱.

وجه تسمیه و وجه شاخص کتاب

شریف رضی در وجه تسمیه این گنجینه گرانقدر به «نهج البلاغه» (راه روشن بلاغت) چنین اظهار داشته است (صفحه ۱۴۹) «پس از تمام شدن کتاب، چنین دیدم که نامش را نهج البلاغه بگذارم، زیرا این کتاب درهای بلاغت و سخنوری را به روی بیننده‌ی خود می‌گشاید و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد. هم دانشمند و دانشجو را بدان نیاز است و هم مطلوب سخنور و پارسا در آن وجود دارد.» (۱) او عنوانی را برای این کتاب جاودان برگزید که مناسبترین عنوان بود. «شیخ محمد عبده» در مقدمه‌ای که بر شرح خود بر نهج البلاغه نوشته است درباره این عنوان می‌نویسد: «این کتاب جلیل، مجموعه‌ایست از سخنان سید و مولای ما امیرمومنان علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه که سید شریف رضی از سخنان متفرق آن حضرت گزینش و گردآوری کرده و نام آن را نهج البلاغه نهاده است و من اسمی مناسبتر و شایسته‌تر از این اسم که دلالت بر معنای آن بکند، سراغ ندارم و بیشتر از آنچه این اسم بر آن دلالت دارد، نمی‌توانم آن را توصیف کنم.» (۲). نامی که شریف رضی برای تالیف خود انتخاب کرد گویای وجهی از کلمات علی (ع) بود که او را سخت مجذوب شیفته ساخته بود و این وجه نهج البلاغه یعنی فصاحت و بلاغت کلام و نفوذ آن تا عمق جان، هر کسی را متحیر می‌سازد. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «سید رضی شیفته‌ی سخنان علی (ع) بوده است. او مردی ادیب و شاعر و سخن‌شناس بود... سید رضی به خاطر همین شیفتگی که به ادب عموما و به کلمات علی (ع) خصوصا داشته است، بیشتر از زاویه فصاحت و بلاغت و ادب به سخنان مولی می‌نگریسته است و به همین جهت در انتخاب آنها این خصوصیت را در نظر گرفته است، یعنی آن قسمت‌ها بیشتر نظرش را جلب می‌کرده است که از جنبه بلاغت برجستگی خاص داشته است و از این رو نام مجموعه‌ی منتخب خویش ر نهج البلاغه نهاده است.» (۳). صفحه ۱۴۹. *****(۱) مقدمه نهج البلاغه، ص ۳۶. (۲) شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، صص ۱۳-۱۲. (۳) مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات عین الهی، ۱۳۵۸ ش. ص ۵-۴.

نیابردن اسناد

شریف رضی در تالیف گرانقدر خود کلمات امیرمومنان (ع) را بدون ذکر اسناد آورده (صفحه ۱۵۰) است و نهج البلاغه «مرسل» است یعنی از سند رها شده است و سید رضی منقولان خود را جز در هفده مورد، آن هم به طور کلی، مستقیما از امیرمومنان (ع) نقل کرده و سلسله راویان حدیث را حذف کرده است. از این رو نهج البلاغه مرسل و فاقد پیوستگی سند است. البته پس از سید رضی جمعی از عالمان برای مشخص نمودن اسناد و مدارک نهج البلاغه و اثبات مستند بودن این مجموعه‌ی بی نظیر تلاش‌ها کرده‌اند و آثاری با ارزش تالیف نموده‌اند که در بخشی کتابشناسی نهج البلاغه بدان خواهیم پرداخت. اما در توضیح این امر که چرا شریف رضی سندهای این کتاب را نیاورده و خبرها را اسناد نکرده است. توجه به چند نکته راه گشاست: صفحه ۱۵۰.

جایگاه تالیف

سید رضی در مقام تالیف کتابی فقهی یا گردآوری احادیث در احکام و امور شرعی نبوده است، (۱) بلکه همان طور که خود وی در مقدمه‌ی نهج‌البلاغه تصریح کرده در پی آن بوده است که کتابی تالیف کند که دربرگیرنده‌ی شگفتیهای بلاغت و نمونه‌های ارزنده فصاحت و گوهرهای ادبیات عربی و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی باشد که در هیچ کتابی جمع‌آوری نشده و در هیچ نوشته‌ای تمام جوانب آن گردآوری نگشته است، (۲) و در این امر کاملاً موفق بوده است. «از این رو نام مجموعه‌ی منتخب خویش را نهج‌البلاغه نهاده است و به همین جهت نیز اهمیتی به ذکر مآخذ و مدارک نداده است فقط در مواردی معدود به تناسبی خاص نام کتابی را می‌برد که آن خطبه یا نامه در آنجا آمده است. در یک مجموعه‌ی تاریخی و یا حدیثی در درجه اول باید سند و مدرک مشخص باشد و گر نه اعتبار ندارد، ولی ارزش یک اثر ادبی در لطف و زیبایی و حلاوت و شیوایی ن است. در عین حال نمی‌توان گفت که سید رضی از ارزش تاریخی و سایر ارزشهای این اثر شریف غافل و تنها متوجه ارزش ادبی آن بوده است.» (۳).

**** (۱) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۷. (۲) مقدمه نهج‌البلاغه، ص ۳۴. (۳) سیری در نهج‌البلاغه، ص ۵.

اعتبار سید رضی

سید رضی از چنان جلالت مقام و اعتبار علمی برخوردار بوده است که تالیف بی‌نظیرش از همان ابتدا تاکنون همواره مورد اعتماد دانشمندان و فقیهان بزرگ و شیعه و محدثان بوده (صفحه ۱۵۱) است، چنانکه گستردگی دانش و میزان تبحر او در علوم گوناگون و حسن انتخاب بی‌مانندش از تالیف بی‌دلیلش کاملاً آشکار است. (۱). شریف رضی با دقت علمی خاص خود از چشمه‌ی خورشید گوهرهایی بی‌مانند را از منابع معتبری که در دسترس داشته برگزیده است. به بیان دکتر زکی مبارک: «چاره‌ای نیست جز اینکه اعتراف کنیم که نهج‌البلاغه از اصلی معتبر نقل شده است.» (۲). شان سید رضی نیز چنین اقتضا می‌کند و درباره‌ی تالیف گرانقدر او باید گفت روایات مرسل او مانند روایات مسند اوست که وی در وثاقت بی‌نیاز از توصیف است. (۳). صفحه ۱۵۱. **** (۱) ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۲۵، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۸۰. (۲) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۸۷. (۳) ن. ک: السید مصطفی بن الحسین الحسینی التفرشی، نقد الرجال، طبع حجر، طهران، ۱۳۱۸ ق. ص ۳۰۳، امل الامل، ج ۲، ص ۲۶۲.

شان نهج‌البلاغه

نهج‌البلاغه از چنان شانی برخوردار است که هیچ کلامی و قلمی با آن قابل قیاس نیست، به گونه‌ای که نهج‌البلاغه خود حجت و دلیل صحت و راستی خویش است. آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب (۱). درباره‌ی نهج‌البلاغه باید اذعان کرد که هیچ سندی گویاتر و محکم‌تر از الفاظ و معانی آن نیست و نهج‌البلاغه خود برترین شاهد صحت صدور آن از امیرمومنان (ع) است. این کتاب از نظر لفظ و معنا در حد اعجاز است و چه کسی جز علی (ع) می‌توانسته است چنین معجزه آسا سخن گوید؟ شریف رضی خود متوجه این حقیقت بوده است و در مقدمه‌ی خویش بر نهج‌البلاغه یادآور شده است که چون کتاب خصائص الائمه را تالیف کرده و در انتهای جزء نخست آن در فصلی نمونه‌هایی از کلام امیرمومنان (ع) را آورده است، گروهی از دوستان، آن فصل را پسندیدند و از نکات بی‌نظیر آن دچار شگفتی شدند. (۲). الفاظ و معانی نهج‌البلاغه چنان است که نظیر آن از نوابغ سخنوران تاریخ صادر نشده است. از محالات عادی است که کسی بتواند چنین عباراتی بسازد و ممکن نیست کسی بتواند با آن همتایی نماید، چنانکه بزرگانی با مقایسه‌ی برخی خطبه‌ها و سخنان نام‌آوران عرصه‌ی فصاحت و بلاغت غیر قابل قیاس بودن کلام امیرمومنان (ع) را با احدی ثابت کرده‌اند. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در مقایسه‌ی میان خطبه جهادیه‌ی (۳) امیرمومنان (ع) و خطبه‌ای از «عبدالرحیم ابن نباته» از بزرگان (صفحه ۱۵۲) خطبای تاریخ و خطیب یگانه‌ی عصر خویش، در گذشته به سال ۳۷۴ هجری، (۴) سستی و ضعف خطبه‌ی «ابن نباته» را توضیح داده و یادآور شده است که کلام علی (ع) از نظر لفظ و معنا و سبک و سیاق برگرفته

از قرآن کریم است که هیچ کلامی را با آن قیاس نتوان نمود و کلام علی (ع) نظیر و مانند ندارد و پس از قرآن کریم و کلام سید المرسلین، هیچ کلامی فصیح‌تر و والاتر و برتر و زیباتر و ارجمندتر از آن نیست. (۵) وی در مقایسه‌ای دیگر میان خطبه‌های امام (ع) و «ابن نباته» بی‌مانندی کلام امیرمومنان (ع) را آشکار کرده و یادآور شده است که سخن شناسان و آشنایان به علم بیان، چون به دیده انصاف بنگرند، دانند که جمله‌ای از نهج البلاغه برابر هزار جمله از «ابن نباته» است، بلکه برتر و والاتر است. (۶). «قلقشندی» مورخ و ادیب و نقاد برجسته، در گذشته به سال ۸۲۱ هجری، (۷) در مقایسه‌ای میان حکمتی از امام (ع) و سروده‌ی یکی از شاعران معروف عرب در موضوعی واحد، به برتری والاتری بی‌قیاس کلام امیرمومنان (ع) اشاره کرده است. (۸). هر سخن شناس و اهل معرفتی که به نهج البلاغه توجه نموده و در الفاظ و معانی آن تأمل کرده است، در شگفتی فرورفته و در برابر عظمت آن اظهار عجز نموده است. (۹). صفحه ۱۵۲. ***** (۱) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷. (۲) مقدمه، ص ۳۴. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷. (۴) ر. ک: وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۱۵۸-۱۵۶. (۵) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۸۳-۸۰. (۶) همان، ج ۷، صص ۲۱۴-۲۱۱. (۷) ر. ک: الاعلام، ج ۱، ص ۱۷۷. (۸) احمد بن علی القلقشندی، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء شرحه و علق علیه و قابل نصوصه حسین شمس‌الدین، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، صص ۹۰-۸۹. (۹) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۹۹-۸۷.

کتابی شگفت

نهج البلاغه نازله‌ی روح امیرمومنان علی بن ابی‌طالب (ع) و چون خود آن حضرت شگفت و شگفت‌آور است و همان‌گونه که مولای موحدان، آدمیان را شیفته و واله خود می‌سازد، نهج البلاغه نیز با روی آوردن‌گان به خود چنین می‌کند. نهج البلاغه از وجوه مختلف شگفت و بی‌نظیر و در والاترین مرتبه است: الفاظ و جملات، بافت و هندسه‌ی کلام، قوت و استحکام، آهنگ و موسیقی کلام، لطافت و سحر بیان و معانی و تاثیر بر جان. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «از امتیازات برجسته‌ی سخنان امیرالمومنین که به نام نهج البلاغه امروز در دست ما است، این است که به زمینه‌ای خاص نیست. علی (ع) به تعبیر خودش تنها در یک میدان اسب نتاخته است در میدانهای گوناگون که احيانا بعضی با بعضی متضاد است تکاور بیان را به جولان آورده است. نهج البلاغه شاهکار است، اما نه تنها در یک زمینه، (صفحه ۱۵۳) مثلاً: موعظه، یا حماسه، یا فرضا عشق و غزل، یا مدح و هجا و غیره، بلکه در زمینه‌های گوناگون. اینکه سخن شاهکار باشد ولی در یک زمینه البته زیاد نیست و انگشت شمار است، ولی به هر حال هست. اینکه در زمینه‌های گوناگون باشد ولی در حد معمولی نه شاهکار، فراوان است، ولی اینکه سخنی شاهکار باشد و در عین حال محدود به زمینه‌ای خاص نباشد، از مختصات نهج البلاغه است. بگذریم از قرآن کریم که داستانی دیگر است، کلام شاهکار را می‌توان پیدا کرد که به اندازه‌ی نهج البلاغه متنوع باشد؟ سخن نماینده‌ی روح است. سخن هر کس به همان دنیایی تعلق دارد که روح گوینده‌اش به آنجا تعلق دارد. طبعاً سخنی که به چندین دنیا تعلق دارد نشانه‌ی روحیه‌ای است که در انحصار یک دنیای بخصوص نیست. و چون روح علی (ع) محدود به دنیایی خاص نیست، در همه‌ی دنیاها و جهانها حضور دارد و به اصطلاح عرفا، انسان کامل» و «کون جامع». «جامع همه‌ی حضرات» و دارنده‌ی همه‌ی مراتب است، سخنش نیز به دنیایی خاص محدود نیست. از امتیازات سخن علی این است که به اصطلاح شایع عصر ما چند بعدی است، نه یک بعدی. خاصیت همه جانبه بودن سخن علی و روح علی مطلبی نیست که تازه کشف شده باشد، مطلبی است که حداقل از هزار سال پیش اعجابها را برمی‌انگیخته است. سید رضی که به هزار سال پیش تعلق دارد، متوجه این نکته و شیفته‌ی آن است، می‌گوید: «از عجایب علی (ع) که منحصر به خود او است و احدی با او در این جهت شریک نیست، این است که وقتی انسان در آن گونه سخنانش که در زهد و موعظه و تنبه است تأمل می‌کند و موقتا از یاد می‌برد که گوینده‌ی این سخن، خود، شخصیت اجتماعی عظیمی داشته و فرمانش همه جا نافذ و مالک

الرقاب عصر خویش بوده است، شک نمی‌کند که این سخن از آن کسی است که جز زهد و کناره‌گیری چیزی را نمی‌شناسد و کاری جز عبادت و ذکر ندارد، گوشه‌ی خانه یا دامنه‌ی کوهی را برای انزوا اختیار کرده، جز صدای خود چیزی نمی‌شود و جز شخص خود کسی را نمی‌بیند و از اجتماع و هیاهوی ن‌بی‌خبر است. کسی باور نمی‌کند که سخنانی که در زهد و تبه و موعظه تا این حد موج دارد و اوج گرفته است، از آن کسی است که در میدان جنگ تا قلب لشکر فرو می‌رود، شمشیرش در اهتزاز است و آماده‌ی ربودن سر دشمن است، دلیران را به خاک می‌افکند و (صفحه ۱۵۴) از دم تیغش خون می‌چکد و در همین حال این شخص زاهدترین زهاد و عابدترین عباد است.» (۱). سید رضی آنگاه می‌گوید: «من این مطلب را فراوان با دوستان در میان می‌گذارم و اعجاب آنها را بدین وسیله بر می‌انگیزم.» (۲). شیخ محمد عبده نیز تحت تاثیر همین جنبه‌ی نهج‌البلاغه قرار گرفته است، تغییر پرده‌ها در نهج‌البلاغه و سیر دادن خواننده به عوالم گوناگون بیش از هر چیز دیگر مورد توجه و اعجاب قرار گرفته است، چنانکه خود او در مقدمه‌ی شرح نهج‌البلاغه‌اش اظهار می‌دارد.» (۳). شیخ محمد عبده می‌نویسد: (۴). «به واسطه‌ی اطلاع بر کتاب نهج‌البلاغه به طور تصادف و بدون رنج و کوشش، حکم تقدیر با من روی وفاداری نشان داده است. در هنگام آشفته‌گی حال و تشویش خاطر و گرفتاریهای گوناگون و خستگی از کار بر این کتاب دست یافتم، آن را موجب تسلیت و وسیله‌ی خلوت دانستم. بعضی از صفات آن را از نظر گذراندم و قسمتی از عبارات آن را از موارد مختلف و موضوعات متفرق تامل کردم. در هر مقامی در صفحه‌ی خیال میدان جنگی را برپا می‌دیدم، گویا آتش زد و خورد در گرفته و حمله‌های پی در پی شروع شده است، در آن میان برای بلاغت اقتدار و دولتی است و برای فصاحت سرفرازی و صولتی است، اوهام نیز به سرکشی و تاخت و تاز در آمده، شکوک هم به فعالیت و بازیگری برخاسته، لشکرها و دسته‌های جنگجوی خطابه در صفوف منظم قرار گرفته با پیوستگی و نظمی کامل پیش می‌روند، با شمشیرهای منطبق درخشان و نیزه‌های دل‌شکاف برهان، به کارزار پرداخته و با دندانهای تیز، خون قلبها را مکیده (ماده اوهام را از قلبها بیرون می‌کشند) و تاخت و تاز و سوسه‌ها را از کار می‌اندازند، خیالات فاسد را هر یک پس از دیگری به خاک هلاک می‌افکنند. چیزی نمی‌گذشت حق را فیروزمند و باطل را در هم شکسته و گرد و غبار فتنه را فرونشسته می‌دیدم. هیجان شوک آرام شده، هرج و مرج و اشتباهات برطرف گردیده، زمامدار این دولت عقل و منطق، قهرمان این حمله‌ی بلاغت و سخنوری همان پرچمدار فاتحش امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب است. وه چه مناظری در تامل صفحات این کتاب در جلوی دیده‌ی عقل نمایان می‌گشت، از هر موضعی به موضع دیگر منتقل می‌شدم، حس می‌کردم که منظره‌ها تغییر می‌یابد! مشاهداتی نو به نو پیش می‌آید. گاهی خود را در عالمی می‌دیدم که ارواح عالیه در (صفحه ۱۵۵) حله‌هایی از عبارات زیبا و به تعمیرش سرگرم بودند و آن ارواح در اطراف نفوس زکیه طواف می‌کردند و به قلبهای پاک از آلائش نزدیک می‌شدند و با وحی ضمیر به رشدش هدایت می‌کردند و به طرف هدفهای عالی متوجهش می‌کردند و از لغزشگاهها برکنارش می‌بردند و به شاهراه فضل و کمالش می‌رساندند. زمانی از پشت پرده‌ی عبارات قیافه‌های عبوس و دندانهای تیز آشکار می‌گشت، ارواح مقدسی می‌دیدم در پوست پلنگ و با چنگال شکاری که برای ربودن صید، خود را درهم کشیده به چابکی از جا جسته و دلها را چون باز شکاری صید نموده و از چنگال هواهای پستش ربوده و عقاید باطل و اندیشه‌های شیطانی را از میان برده است. بار دیگر عقلی نورانی را که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت مشاهده می‌کردم از موبک الهی جدا شده خود را پیوسته‌ی روح انسانی نموده و روح انسانی را از آلودگیها و پوششهای طبیعی برهنه کرده، تا ملوت اعلا- صعودش داده و تا حد منظره‌های اجلی بالایش برده و پس از خلاصی‌اش از شائبه‌های اشتباهات در ردیف قدسیان نشسته عمران قرارش داده است. و در لحظاتی چند، با گوش جان، آهنگ ندای آن خطیب حکمت را می‌شنیدم که زمامداران و اولیای امور امت را می‌خواند تا به مواقع صواب آشنا و به مواضع اشتباهاتشان بینا کند و از لغزشها بهراساند و به دقایق سیاست و راههای حساس حیاتی متوجهشان گرداند. سپس ن را بالای کرسی سیاست برنشانده به مقام عالی تدبیر مملکت صعودشان داده خود مراقب جزئیات حسن سلوک و رفتار آنان است... هیچ مقصودی از مقاصد عالی را در نظر نگرفته مگر آنکه

حقتش را به نحو اتم و اکمل ادا کرده و هر اندیشه‌ی دقیق و فکری که در خاطر آمده با قدرتی مخصوص آن را در لباس عبارات رسا تعبیر نموده است.» (۵). الفاظ نهج البلاغه چون گوهرهایی به نیکویی و هنرمندی تراش خورده و چون مرواریدهای سفته و با نظمی خاص به رشته در آمده است که در خدمت والا-ترین معانی و عمیق‌ترین اندیشه و موثرترین ذوق انسانی قرار گرفته و از موسیقی ویژه‌ی آن موضوع بهره‌مند شده است، به گونه‌ای که این الفاظ و معانی در موضوعات متنوع و رنگارنگ، خواننده را با خویش همراه می‌سازد و در عرصه‌های گوناگون سیر می‌دهد، عواطفش را متأثر می‌نماید، روحش را تلطیف می‌کند، عقلش را نورانی می‌سازد و دیده‌اش را بصیر می‌نماید. (صفحه ۱۵۶) «تعجب ادبا تنها به ملاحظه انجام الفاظ نهج البلاغه نیست و دهشت تحریر دانشمندان منحصر به این نیست که تفوق معانی بلیغ آن به سر حد اعجاز رسیده است، بلکه تمام شفقتی و تحیر انسان، همه و همه در تنوع مقاصدی است که در این خطبه‌ها و کلام است و هدفها و منظوره‌های گوناگونی است که در آن می‌باشد. می‌بینید ضمن اینکه از وعظ و پند و اندرز و زهد و زجر سخن می‌گوید، به امور جنگی و بسیج عمومی برای جهاد می‌پردازد، سپس رشته‌ی سخن را به آموزش عملی آنها و درسهای عالی از چگونگی آسمانها و بحثهای نجومی و اسراری از موجودات زمینی و آنچه در آسمان نهفته است می‌کشانند و از آنجا به فلسفه‌ی آفرینش و اثبات وجود آفریدگار جهان و تفنن در معارف الهی و بحث خداشناسی و کیفیت مبدا و معاد پرداخته و توجه خود را به امور مملکت داری و سیاست کشوری و زندگی ملتها معطوف می‌دارد و به دنبال آن از آشنا ساختن مردم به فضایل اخلاقی و قوانین اجتماعی و آداب معاشرت و مکارم اخلاق و ظواهر زندگی دنیا و غیر از اینها از مقاصد گوناگونی که با متجلی‌ترین مظاهر خود در نهج البلاغه می‌درخشد، سخن می‌گوید.» (۶). نهج البلاغه چشمه‌ای است از خورشید حقیقت که رایحه‌ی وحی الهی و شمیم کلام نبوی از آن استشمام می‌شود. کتابی که دربر گیرنده حکمتهای متعالی، قوانین راستین سیاسی، مواظب نورانی، سلوک الهی، نظام تربیتی، آیین حکومت داری، سنتهای تاریخی و عرفان حقیقی است. شیخ آقابزرگ تهران درباره‌ی این کتاب شگفت می‌نویسد: «پس از انقطاع وحی الهی کتابی از نظر اعتماد و اطمینان چون نهج البلاغه تدوین نشده اس. نهج البلاغه راه روشن علم و عمل است که پرتوی از علم الهی بر آن تابیده است و بوی خوش کلام نبوی از آن به مشام می‌رسد. نهج البلاغه صدف مرواریدهای حکمت و گنجینه یاقوتهای سخن است. موعظه‌های رسا و پر نفوذ آن در میان خطبه‌ها و نامه‌ها قلبها را مجذوب می‌سازد و به سوی خود می‌کشد و کلمات قصار و حکمتهای کوتاه آن ضامن سعادت دنیا و آخرت است و جویندگان حقیقت را به دیدن گم گشته‌ی خویش ارشاد و راهنمایی می‌کند و فرزندگان را به راه سیاست و سیادتشان رهنمون می‌سازد.» (۷). «نهج البلاغه از لحاظ اشتها و مقام والا- و ارزشمندی و جایگاه بلندی که دارد همچون آفتاب نیمروز است که درخشش و روشنی آن بر کسی پوشیده و پنهان نیست و (صفحه ۱۵۷) چقدر زشت است که خردمند بنا بپرسد که آفتاب تابان چیست؟ در حالی که می‌بیند پرتو آن سراسر عالم را فرا گرفته است. نهج البلاغه نیز چنین است، زیرا آوازه‌ی آن شرق و غرب عالم را پر ساخته و اخبار آن به گوش جهانیان رسیده است. از تعلیمات آن تمام افراد نوع بشر نورانی می‌شوند و بهره می‌گیرند، زیرا محتوای این کتاب از گنجینه‌ی وحی الهی صادر گردیده است. نهج البلاغه در تبلیغ و تعلیم برادر قرآن کریم است، دوی درد هر دردمندی و داروی هر بیماری در آن است و آن دستورالعملی است که موجبات رسیدن به سعادت زندگی این جهانی و سیادت زندگی آن جهانی را فراهم می‌سازد، با این فرق که قرآن را حامل وحی الهی بر قلب پیامبر امین (ص) نازل کرده است و نهج البلاغه انشای باب مدینه‌ی علم پیامبر و حامل وحی او، سرور یکتاپرستان و پیشوای پروا پیشگان، امیر مومنان علی (ع) است.» (۸). نهج البلاغه سرچشمه‌ی معارف الهی و حکمت نورانی است. پرفسور هانری کربن می‌نویسد: «نهج البلاغه پس از قرآن و احادیث پیامبر، در درجه‌ی نخست اهمیت قرار دارد، نه تنها به طور کلی برای حیات مذهبی تشیع، بلکه برای تفکر فلسفی شیعه. از این رو می‌توان نهج البلاغه را از مهمترین سرچشمه‌های اصول عقاید دانست که از طرف متفکران شیعه و بویژه از سوی متفکران دوره‌ی چهارم مورد توجه و تعلم قرار گرفته است. تاثیر این کتاب از چند جهت احساس می‌شود: تنظیم ارتباط منطقی در کلام، روش

استنتاج صحیح و اصولی، ابداع و خلق اصطلاحات فنی در زبان عربی که این اصطلاحات با زیبایی و غنای فراوان در زبان ادبی و فلسفی وارد شده است و همه اینها از متون یونانی چه به زبان عربی ترجمه شده کاملاً مستقل است... فلسفه‌ی شیعه ترکیب و شکل خاص خود را از این سرچشمه اتخاذ کرده است، زیرا متفکران شیعه با توجه به آنکه کلمات امام، یک دوره‌ی کامل فلسفه را تشکیل می‌دهد، از این کتاب کلیه‌ی مطالب مربوط به الهیات را استنساخ کرده‌اند.» (۹). نهج نه تنها سرچشمه‌ی معرفت‌های نورانی است، بلکه طیب الهی نفوس انسانی است. به تعبیر استاد امین نخله: «هرگاه کسی بخواهد بیماری نفس خود را درمان نماید، باید به کلام امام در نهج البلاغه روی آورد و راه رفتن در پرتو نهج البلاغه را بیاموزد.» (۱۰). (صفحه ۱۵۸) روی آوردن به نهج البلاغه، به منزله‌ی نشستن رد مدرسه‌ی تعلیم و تربیت امیرمومنان (ع) و تاثیر گرفتن از روح آن حضرت و پرورده شدن به خوی آن حضرت است. دکتر زکی مبارک می‌گوید: «من معتقدم که مطالعه‌ی نهج البلاغه، روح مردانگی و شهامت و عظمت نفس را به انسان انتقال می‌دهد، زیرا از روح پرتوانی صادر شده است که در دشواریها و مصیبتها با همت شیر گونه‌ی خود مواجه گشت.» (۱۱). شگفتی الفاظ و معانی نهج البلاغه و هندسه‌ی معجزه آسا و موسیقی قدسی آن هر انسان صاحب ذوق و اندیشه را متأثر و منقلب می‌سازد. «جرج جرداق» اندیشمند برجسته مسیحی در برخورد با نهج البلاغه، این کتاب شگفت را چنین توصیف می‌کند: «آیا درباره‌ی نهج البلاغه تحقیقی کرده‌ای؟ نهج البلاغه که از فکر و خیال و عاطفه آیاتی به دست داده که تا انسان هست و تا خیال و عاطفه و فکر انسانی وجود دارد، با ذوق بدیع ادبی و هنری او پیوند خواهد داشت. آیات به هم پیوسته و متناسب، جوشان از حسی عمیق و ادراکی ژرف، بیان شده با شور و شوق واقعیت و گرمی حقیقت، با میل به شناخت ماورای این حقیقت و واقعیت... زیبا و نغز که زیبایی موضوع و بیان در آن به هم آمیخته تا آنجا که تعبیر با مدلول و شکل با معنی چنان یکی می‌شود و متحد می‌گردد که حرارت با آتش و نور با خورشید و هوا با هوا یکی هستند! و تو در قبال آن چیزی نیستی مگر به مثابه‌ی مردی در برابر سیل خروشان و دریای موج و بادی که می‌وزد و تکان می‌دهد. یا مانند مردی در مقابل یک پدیده‌ی طبیعی که باید بالضروره و به حکم جبر جریان، به آن نحوی باشد که اکنون هست... با یگانگی و وحدتی که اگر در اجزای آن تغییری داده شود، وجود آن می‌رود و تغییر ماهیت می‌دهد! بیانی است که در اشتراک حس شنوایی با عقل آن چنان است که معانی را به شکل زمزمه‌ها و سرودهایی در می‌آورد که آنها آن سان که طبیعت زنده می‌خواهد و می‌جوید، خود دارای معانی کاملی هستند. و از نقطه نظر اشتراک حس دید و بینایی با عقل به طوری است که گویی معانی را به صورت تابلوهای هنری بدیعی در می‌آورد که دارای خطوط، شکلها و رنگهایی است و ناگهان برای تو جهانی است مملو از بدایع هنری، آمیخته با شکلها و آهنگها، سرودها و رنگها! بیانی است که اگر برای انتقاد سخن گوید، گویی تندباد خروشانی است. اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پر غرش زبانه می‌کشد و اگر به (صفحه ۱۵۹) استدلال منطقی بپردازد، عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می‌دهد و راه هر دلیل و برهانی را می‌بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت می‌کند و اگر به رای و تفکر و دقت دعوت کند، حس و عقل را در تو همراه می‌سازد و به سوی آنچه که می‌خواهد سوق می‌دهد و تو را با جهان و هستی پیوند می‌دهد و نیروها و قوای تو را متحد می‌گرداند تا حقیقت را کشف کنی! و اگر تو را پند و اندرز دهد، مهر پدر و عاطفی پدری و راستی و وفای انسانی و گرمی محبت بی انتها را در آن خواهی یافت. و اگر برای تو از ارزش هستی و زیباییهای خلقت و کمالات جهان هستی سخن گوید، آنها را با مرکبی از نور ستارگان در قلب تو می‌نویسد! بیانی است بلاغت از بلاغت و قرآنی از قرآن! بیانی است که در اسباب و اصول بیان عربی، به آنچه که بوده و خواهد بود، پیوند دارد، تا آنجا که درباره‌ی گفته‌اند: گفتار او از کلام خداوند پایین‌تر و از سخن مخلوق بالاتر است.» (۱۲) و نهج البلاغه چنین کتاب شگفتی است. دکتر زکی نجیب در این باره می‌نویسد: «هنگامی که به همین منتخب کلمات امام علی (ع) که شریف رضی برگزیده و بدان نهج البلاغه نام نهاده است به دقت می‌نگریم، خود را در مقابل دنیایی از شگفتی تعبیر و عمق معنی، حیرت زده می‌یابیم. اگر بخواهیم گفته‌های علی (ع) را تحت

عناوینی کلی قرار دهیم، ملاحظه می‌شود که بخش اعظم آن در اطراف سه موضوع اصلی، خدا، جهان و انسان دور می‌زند و این هر سه، موضوعاتی است که همواره اهم کوشش فیلسوفان گذشته و حال، بدان برمی‌گردد. (۱۳). ***** (۱) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۶-۳۵. (۲) همان ص ۳۶. (۳) سیری در نهج البلاغه، صص ۲۸-۲۶. (۴) شرح نهج البلاغه عبده، صص ۱۲-۱۱. (۵) سید محمد مهدی جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، پژوهش و برگردان و ویراستاری با استفاده از ترجمه‌ی سید محمود طالقانی، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ ش. ج ۱، صص ۶۵-۶۳. (۶) در پیرامون نهج البلاغه، صص ۲۴-۲۳. (۷) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۴. (۸) همان، ج ۱۴، ص ۱۱۱. P.۴۶۹۱, Paris, Galimard. Vol, Philosophie al ed. (۱۰) dramilag, Corbin, Henri. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۹۲-۹۱. (۱۱) عبقریه الشریف الرضی، ج ۱، ص ۲۹۶. (۱۲) جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانیت، ترجمه‌ی سید هادی خسرو شاهی، موسسه‌ی مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴ ش. ج ۱، صص ۶۸-۶۶. (۱۳) المعقول و اللامعقول فی التراث العربی، ص ۳۰، به نقل از: محمد حسن آل یاسین، نهج البلاغه از کیست؟ ترجمه‌ی محمود عابدی، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۰، ش. ص ۱۸.

تردید در انتساب نهج البلاغه به امام

برخی از تذکره نویسان و مولفان تراجم و رجال در کتابهای خود در انتساب نهج البلاغه به امیرمومنان علی (ع) تردید روا داشته‌اند و آن را ساخته‌ی جمعی از سخنوران شیعی و از جمله شریف رضی یا شرف مرتضی معرفی کرده‌اند و گفته‌اند که نسبت دادن بخش عمده‌ای از نهج البلاغه به علی بن ابی طالب (ع) نسبتی نادرست است. «برای بعضی از گذشتگان دشوار بوده است که بپذیرند نهج البلاغه نمونه‌ای از کلام علی (ع) و نموداری است خط مشی کلی او در دین و سیاست و اداره‌ی مملکت و (صفحه ۱۶۰) برنامه‌ای که وی می‌خواست در زمان خلافت خود آن را به اجرا در آورد. و از این جهت آن را آماج تیرهای شک و تردید کرده‌اند و پنداشته‌اند که نهج البلاغه از سخنان علی (ع) نیست، بلکه سید رضی - که آن را جمع کرده - خود ساخته و به آن حضرت نسبت داده است.» (۱). نخستین شخصی که در درستی انتساب نهج البلاغه به امیرمومنان علی (ع) تشکیک روا داشته، «ابن خلکان» (۲). در گذشته به سال ۶۸۱ هجری است. وی در ضمن شرح حال سید مرتضی می‌نویسد: «میان مردمان درباره گرد آورنده‌ی نهج البلاغه که مجموعه‌ای از سخنان امام علی بن ابی طالب (رض) است اختلاف نظر وجود دارد که آیا سید مرتضی آن را گرد آورده است یا بردارش سید رضی؟ و نیز گفته‌اند که این کتاب از کلمات علی نیست، بلکه همان کسی که آن را گرد آوری کرده، به وی نسبت داده است و همان کس، آن کلمات را ساخته و پرداخته است، والله اعلم.» (۳). پس از «ابن خلکان» عده‌ای دیگر هم، به همین سبک و سیاق، گفته‌ی او را تکرار کرده‌اند و انتساب نهج البلاغه به امام علی (ع) را مورد تردید قرار داده‌اند. «ابن اثیر حلبی» در گذشته به سال ۷۳۷ هجری، در کتاب «المختصر المختار من وفيات الاعیان»، همین مطلب را عیناً آورده است. (۴). «شمس الدین ذهبی» در گذشته به سال ۷۴۸ هجری، در شرح حال سید مرتضی می‌نویسد: «وی متهم به ساختن و جعل کتاب نهج البلاغه است.» (۵). «صلاح الدین صفدی» در گذشته به سال ۷۶۴ هجری، در شرح حال شرف مرتضی سخن «بان خلکان» را تکرار کرده است. (۶) البته «صفدی» در شرح حال شریف رضی می‌نویسد: «گمان می‌کنند که نهج البلاغه انشای اوست ولی من از شیخ الامام علامه تقی الدین احمد بن تمیمه رحمه الله تعالی شنیدم که می‌گفت چنین نیست که نهج البلاغه انشای سید رضی باشد، بلکه کلام علی بن ابی طالب و کلام سید رضی در نهج البلاغه شناخته شده است.» (۷). «عفیف الدین یافعی» در گذشته به سال ۷۶۸ هجری نیز همان گفتار را نقل کرده است. (۸). «ابن حجر عسقلانی» در گذشته به سال ۸۵۲ هجری، هم در شرح حال سید مرتضی او را متهم به جعل نهج البلاغه دانسته است. (۹) و «ابن عماد حنبلی» هم عین عبارات «ابن خلکان» را به نقل از او آورده است. (۱۰). (صفحه ۱۶۱) از متأخران هم گروهی به راه گذشتگان یاد شده رفته‌اند و بدون اندیشه و تحقیق همان شبها و شکوک را تکرار کرده‌اند. (۱۱).

«احمد امین» می‌نویسد: «مطالب نهج البلاغه را به او (امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب) نسبت داده‌اند و آن کتاب مشتمل بر بسیاری از خطبه‌ها و دعاها و نامه‌ها و موعظه‌ها و همت هاست و منتقدان از قدیم و جدید مانند «صفدی» (در الوافی بالوفیات) و «هوار Hvart» (در الادب العربی) در مجموع آنها شک کرده‌اند.» (۱۲). «جرجی زیدان» در شرح حال شریف مرتضی، نهج البلاغه را از تالیفات او برشمرده و می‌نویسد که نهج البلاغه مشتمل بر خطبه‌ها و سخنان منسوب به امام علی است ولی بسیاری از آن خطبه‌ها به دلیل اختلاف سبک و مخالفت با اسلوب و شیوه و معانی متداول آن عصر متعلق به علی نیست. (۱۳). «خیرالدینز رکلی» نیز در شرح حال شریف مرتضی می‌نویسد که بسیاری از شرح حال نویسان معتقدند که او گردآورنده‌ی نهج البلاغه است، نه برادرش شریف رضی و آنگاه عبارات «شمس‌الدین ذهبی را در این باره نقل کرده است. (۱۴). «بروکلمان» نیز هنگام بیان آثار شریف رضی، می‌نویسد که کتاب نهج البلاغه را نیز به شریف رضی نسبت می‌دهند، درست آن است که این کتاب از گرد آورده‌های برادرش شریف مرتضی است. (۱۵) بدین ترتیب جمعی از پیشینیان و گروهی از معاصران بر مبنای اوهام «ابن خلکان» در انتساب نهج البلاغه به امیرمؤمنان (ع) با عبارات یاد شده و بدون ارائه هیچ‌گونه دلیل و مدرکی تشکیک کرده‌اند. صفحه ۱۶۰، ۱۶۱. پاسخ **** (۱) نهج البلاغه از کیست؟، ص ۱۹. (۲) «ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی‌بکر بن خلکان» از مورخان و تراجم نویسان بلند آوازه است که کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» وی از مشهورترین کتابهای تراجم است. «ابن خلکان» مردی فاضل و ادیب و عاشق و شیفته‌ی اشعار «یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان» بود و آن قدر به شعر «یزید» اهمیت می‌داد و بدان ارادت داشت و آن را می‌شناخت که اصیل آن را از منحولش جدا می‌ساخت و اشعار اصیل او را حفظ داشت و بدان مباهات می‌کرد. وی در بیان شرح حال «محمد بن عمران مرزبانی» در گذشته به سال ۳۸۴، که نخستین بار دیوان «یزید بن معاویه» را جمع کرده است، می‌گوید شعر «یزید» یا وجود اندک بودن، در نهایت حسن است و من به سبب شیفتگی به شعر «یزید تمام دیوان او را حفظ کرده‌ام. و اضافه می‌کند که اشعار خالص و صحیح «یزید» را از اشعار منسوب به او خوب شناخته و تشخیص داده است. «ابن خلکان» از عالمان بسیار متعصب بوده که آثار و نشانه‌های این تعصب در کتاب او واضح و آشکار است. ر. ک: وفیات: الاعیان، ج ۴، ص ۳۵۴. فوات الوفیات، ج ۱، صص ۳۳۶-۳۳۰. الکنی و الالقاب، ج ۱، صص ۲۷۵-۲۷۳. (۳) وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۳. (۴) پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۴۸. (۵) میزان الاعتدال، ج ۱۲۴ و ۳. (۶) الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۷. (۷) همان، ج ۲، ص ۳۷۵. (۸) مرآه الجنان، ج ۳، ص ۵۵. (۹) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۵۶. (۱۰) ابوالفلاح عبدالرحی ابن العماد الحنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ص ۲۵۷. (۱۱) ن. ک: نهج البلاغه از کیست؟، صص ۲۰-۱۹. (۱۲) احمد امین، فجر الاسلام، الطبعة العاشرة، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۹۶۹ م. ص ۱۴۹-۱۴۸. (۱۳) جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغه العربیه، راجعها و علق علیها شوقی ضیف، دارالهلل، القاہرہ، ۱۹۱۴-۱۹۱۱ م. ج ۲، ص ۳۳۳. (۱۴) الاعلام، ج ۴، ص ۲۷۸. (۱۵) تاریخ الادب العربی للبروکلمان، ج ۲، ص ۶۴.

پاسخ

ای کاش «ابن خلکان» برای ادعای خود دلیلی ذکر می‌کرد و حتی یک نفر را برای نمونه از کسانی که در انتساب نهج البلاغه به امام علی (ع) تردید روا داشته‌اند، نام می‌برد و به ذکر اینکه میان مردمان درباره گردآورنده‌ی نهج البلاغه اختلاف نظر وجود دارد که آیا سید مرتضی آن را گرد آورده است یا برادرش سید رضی، اکتفا نمی‌کرد. (۱) ولی وی هیچ دلیلی برای این ادعا عرضه نمی‌کند و منبعی هم برای اختلاف مردمان درباره‌ی مولف نهج البلاغه و گفته برخی افراد درباره‌ی مجعول بودن آن ذکر نمی‌کند. (۲). (صفحه ۱۶۲) جالب آن است که تمام پیروان «ابن خلکان» در این مورد، هرگز در صدد بر نیامده‌اند که برای این مدعا دلیلی متقن بیابند و همان اوهام را عینا تکرار کرده‌اند، حال آنکه هیچ کس تردید ندارد که کتاب المجازات النبویه و کتاب حقائق التاویل و

کتاب خصائص الائمة از تالیفات سید رضی است، (۳) و شریف رضی در پنج جای کتاب المجازات النبویه تصریح نموده که وی نهج البلاغه را از مجموعه‌ی سخنان و مکتوبات امیرمومنان (ع) گردآوری نموده است. (۴) همچنین در کتاب حقائق التاویل این مطلب را عنوان کرده که وی کتابی از مجموعه‌ی خطبه‌ها و نامه‌ها و موعظه‌ها و حکمت‌های علی (ع) تالیف کرده و آن را نهج البلاغه نامیده است. (۵). شریف رضی در مقدمه‌ی نهج البلاغه نیز آورده است که در آغاز جوانی و طراوت زندگانی به تالیف کتابی در خصایص و ویژگی‌های ائمه (ع) دست زده که مشتمل بر خبرهای جالب و سخنان برجسته‌ی آنان بوده ولی پس از گردآوری خصایص امیرمومنان (ع) موانع ایام و گرفتاری‌های روزگار او را از تمام کردن باقی کتاب بازداشته است. وی سپس توضیح داده که در پایان این کتاب نمونه‌هایی از سخنان کوتاه علی (ع) را آورده و همین سبب شده است تا گروهی از دوستانش اصرار ورزند که مجموعه‌ای از کلام امیرمومنان (ع) را گرد آورده و بدین ترتیب تالیف شده است. (۶) بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که نهج البلاغه تالیف سید رضی است و نه سید مرتضی. اما چگونه جرئت کرده‌اند که به شخصیتی منزّه چون سید رضی ه از والاترین و گرانقدرترین عالمان امامیه است، چنین تهمتی بزنند؟ شخصیتی که از نظر پارسایی و پروا پیشگی و پاکدامنی کم نظیر است. (۷). مرحوم سید هبه الله شهرستانی در این باره می‌نویسد: «بعضی از نویسندگان بی هدف و مغرض اهل تسنن و بیگانه، به پندار خود، خواسته‌اند بگویند سید رضی کتاب با عظمت نهج البلاغه را به تمامی یا یک خطبه یا یک کلمه‌ی آن را خود ساخته و به مولای متقیان علی علیه‌السلام نسبت داده و در این خصوص تعمد به دروغ داشته است. با هر بهانه و دستاویزی که باشد، به هیچ وجه مورد قبول کسانی که سید رضی را می‌شناسند و از احوال او مطلع می‌باشند، نیست. زیرا ساحت قدس و پاکدامنی سید رضی نزد همگان معلوم و زهد و وارستگی او نسبت به دنیا مشهور و تقوا و پرهیزگاری او معروف می‌باشد. داستانهای صراحت، شهادت، پاکدلی، صداقت، راستگویی و آزاد منشی وی با خلفا و وزرای عصرش به قدری مشهور (صفحه ۱۶۳) است و در کتب تراجم آمده است که ما را از هر گونه توضیحی بی‌نیاز می‌گرداند. پارسایی و قداست نفس سید رضی تا آنجا بود که ابواسحاق صابی (صبی ادیب و نویسنده‌ی معروف با اینکه مسلمان نبود، مع الوصف به خاطر رابطه‌ی ادبی که میان آنها برقرار بود و احترامی که برای سید رضی قائل بود، ماه رمضان را روزه می‌گرفت! سید رضی هم بعد از وفات صابی قصیده‌ای در مرثیه‌ی وی گفت که مشهور است. دوستی و رابطه‌ی ادبی آنها سالها طول کشید و در این مدت دیده نشده بود که سید رضی از نظر مذهبی اعتراضی به صابی بکند و حتی بوی تعصب دینی از وی در مقابل ابواسحاق صابی استشمام نشد. با این وصف چگونه تعصب و جرئت او را وادار می‌کند که نهج البلاغه را خود بسازد و به نام امیرالمومنین علیه‌السلام موسوم و مشهور کند؟» (۸) علاوه بر این اسناد اجازت عالمان بزرگ شیعه که در آن از نهج البلاغه به عنوان تالیف سید رضی نام برده‌اند، چندان زیاد است که جای شکی برای کسی باقی نمی‌گذارد. (۹). «نجاشی» عالم بزرگ رجالی و معاصر سید رضی، در گذشته به سال ۴۵۰ هجری، در رجال خود نهج البلاغه را از جمله تالیفات سید رضی دانسته است و انتساب آن را به او مسلم می‌داند. رجال النجاشی، ص ۲۸۳ و نیز ن. ک: روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۸). مرحوم علامه‌ی امینی نیز می‌گوید: «من نسخه‌ای از نهج البلاغه را نزد یکی از عالمان نجف ملاحظه کردم که اجازه‌ی سید مرتضی به خط خودش به بعضی از شاگردانش در مورد نهج البلاغه موجود بود که در آنجا سید مرتضی چنین نوشته بود: «اجزت لقلان روایه کتاب اخی...» من به فلانی اجازه دادم کتاب بردارم (نهج البلاغه) را روایت کند و این کتاب با نسخه‌های موجود تفاوتی نداشت.» (۱۰). این گونه اسناد و اجازات نیز در مورد نهج البلاغه بسیار بوده است و جای تردید برای هر منصفی باقی نمی‌گذارد که نهج البلاغه تالیف سید رضی از مجموعه‌ی سخنان و نامه‌ها و موعظه‌ها و همت‌های امیرمومنان علی (ع) است و تشکیک در صحت انتساب آن ادعایی واهی و بی‌اساسی و زائیده‌ی تعصبات است. (۱۱). دکتر زکی مبارک در رد این گونه ادعاها و اثبات انتساب نهج البلاغه به امام (ع) می‌نویسد: «مسیو دیمومبین (Demombynes) خواسته با استناد به اینکه از زمانهای پیشین شایع بوده که شریف رضی نهج البلاغه را جعل کرده و ساخته است، از ارزش خطبه‌ها و (صفحه ۱۶۴) نامه‌هایی که به علی بن ابی‌طالب نسبت

داده شده است بکاهد. اما ما باید در این باره کمال دقت و احتیاط را به کار بندیم، زیرا بنا بر گفته‌ی جاحظ خطبه‌های علی و عمر و عثمان در مجموعه‌هایی گرد آمده بوده و نگهداری می‌شده است و معنی سخن او این است که خطبه‌های علی پیش از شریف رضی معروف و مشهور بوده است و آنان که نهج البلاغه را ساخته و پرداخته‌ی شریف رضی دانسته‌اند، دلیلشان این است که او برای مقاصد مذهبی خود- تشیع- آنها را جعل کرده است. اگر چنین احتمالی پذیرفته باشد، چرا نگوییم که تهمت جعل نهج البلاغه از سوی اهل تسنن به دلیل دشمنی و مخالفت با شیعه به شریف رضی بسته شده است؟» (۱۲). صفحه ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴. *****(۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۳. (۲) پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۴۸. (۳) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۰۹-۱۰۳. (۴) ن. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، المجازات النبویه، شرح و تحقیق طه محمد الزیتی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۶، ق. صص ۳۸۷ و ۲۴۷ و ۱۹۵ و ۶۳ و ۳۶-۳۵. (۵) ن. ک: حقائق التاویل، ج ۵، ص ۱۶۷. (۶) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۴-۳۳. (۷) ن. ک: الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۴۸، عبقریه الشریف الرضی، ج ۲، صص ۱۳۸-۱۳۶. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۱۰-۱۰۹. (۸) در پیرامون نهج البلاغه، صص ۲۹-۲۸. (۹) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۳، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۴۸، در پیرامون نهج البلاغه، ص ۲۷. (۱۰) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۷. (۱۱) ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، صص ۱۲۹-۱۲۷، حاکد حنفی داود، نهج البلاغه، توثیقه و نسبت به الی الامام علی (ع)، الطبعه الاولی، موسس نهج البلاغه، ۱۴۰۱ ق. صص ۱۲-۵. (۱۲) النثر الفنی فی القرن الرابع، ج ۱، ص ۶۹.

سخن ابن ابی الحدید معتزلی و دیگر عالمان

ابن ابی الحدید معتزلی در شر نهج البلاغه خود رد صحت و اصالت نهج البلاغه سخنی بس گویا و استوار دارد، وی می‌نویسد: «بسیاری از هواپرستان می‌گویند بخشی عظیم از نهج البلاغه را دسته‌ای از سخنوران شیعی ساخته و پرداخته و چه بسا قسمتهایی از این کتاب را به سید رضی و دیگران نسبت داده‌اند، اما اینان کسانی هستند که پرده‌ی عصیبت چشم حقیقت بینشان را کور کرده است و از راه مستقیم و آشکار حق منحرف گشته‌اند. برای اینکه نادرستی این پندار را به اختصار روشن کنیم، باید بگویم که وضع نهج البلاغه، بنا به این تصور که از علی (ع) نباشد، از دو حال خارج نیست. یا همه‌ی آن از دیگران است یا بخشی از آن، اما سستی و بطالات صورت اول به وضوح آشکار است، زیرا که صحت اسناد بعضی از قسمتهای آن به علی (ع) به تواتر ثابت شده و همه با اغلب محدثان و بسیاری از مورخان، قسمتهای زیادی از آن را نقل کرده‌اند و چون شیعه نبوده‌اند کسی نمی‌تواند نقل آنان را به غرضی حمل کند. صورت دوم نیز، همان معنی را تایید می‌کند، چون کسی که به آیین سخن و خطابه آشنا و مانوس باشد و از علم بیان طرفی بر بسته و در این زمینه از ذوقی سالم و مجرب برخوردار باشد، بی تردید سخن رکیک و فصیح و ا فصیح و کلام اصیل و نو آمده و جدید را بازمی‌شناسد و چنانچه در برابر دفتری شامل مجموعه‌ای از سخنان دو یا چند خطیب قرار گیرد، اختلاف سبک و تفاوت سخن را در می‌یابد، چنانکه ما به سبب آشنایی و معرفتی که به شعر و نقد آن (صفحه ۱۶۵) داریم وقتی دیوان ابی تمام را ورق بزنیم و در میان شعر او، قصیده یا قصایدی از دیگران باشد، به مدد ذوق، آن را از شعر ابی تمام تمیز می‌دهیم. برای اینکه شعر او و روح سبک و اندیشه‌ی او در شعر، با دیگران تفاوت‌هایی محسوس دارد... وقتی خواننده به تامل در نهج البلاغه می‌اندیشد، همه‌ی آن را آب زلالی از یک سرچشمه، برخوردار از یک رو و جوهر و دارای یک طرز و سبک می‌یابد، عینا مانند جسم ساده و بسیطی که هیچ جزء آن در ماهی با دیگر اجزا اختلافی ندارد و همانند قرآن کریم که اول آن چون وسط آن و وسط آن مانند آخر آن است... با این برهان قاطع و روشن خطای کسانی که می‌پندارند این کتاب یا بخشی از آن به نام علی علیه السلام جعل و نوشته شده است آشکار می‌شود.» (۱) همچنین «ابن ابی الحدید» از شیخ و استاد خود «ابوالخیر مصدق بن شیب و اسطی» نقل کرده اس که روزی خطبه‌ی «ششقیه» (خطبه‌ی سوم نهج البلاغه) را نزد استادش «ابومحمد عبدالله بن احمد» معروف به «ابن خشاب» می‌خوانده

است، پس از پایان خطبه «ابوالخیر» از «ابن خشاب» می‌پرسد: «آیا معتقدی این خطبه مجعول و ساختگی است؟» و «ابن خشاب» پاسخ داد: «به خدا سوگند هرگز! و من یقین دارم که این گفتار علی (ع) است، همانگونه که یقین دارم تو مصدق پسر شیبی.» «ابوالخیر» گوید به او گفتم: «بسیاری از مردمان می‌گویند این خطبه از خود شریف رضی است که خدایش رحمت کند.» گفت: «این روح و اندیشه و این سبک و اسلوب سخن کجا و شریف رضی و دیگران کجا. ما با رسائل شریف رضی آشنایم و سبک و روش و هنر او را هم در نثر می‌شناسیم و با همه‌ی ارزشی که دارد در قبال این کلام ارزشی ندارد، نه سرکه است و نه شراب.» «ابن خشاب» سپس گفت: «به خدا سوگند من این خطبه را در کتابهایی دیده‌ام که دو‌یست سال پیش از تولد شریف رضی تالیف شده است و آن را به خط عالمان و ادیبانی دیده‌ام که خط آنها را می‌شناسم و آنان پیش از آنکه نقیب ابواحمد پدر شریف رضی متولد شود می‌زیسته‌اند.» آنگاه «ابن ابی‌الحدید» می‌گوید: «من بخش عمده این خطبه را در کتابهای شیخ خود ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزلیان بغداد دیده‌ام و او به روزگار مقتدر عباسی، مدتها پیش از آنکه شریف رضی به دنیا بیاید می‌زیسته است. همچنین بخش عمده‌ی این خطبه (صفحه ۱۶۶) را در کتاب ابوجعفر بن قبه، یکی از متکلمان بزرگ امامیه، دیده‌ام. کتاب او مشهور به کتاب الانصاف است و ابوجعفر قبه از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی بود و در همان روزگار و پیش از آنکه شریف رضی دیده به جهان گشاید، در گذشته است.» (۲). امام زیدی، یحیی بن حمزه‌ی علوی، در گذشته به سال ۷۴۵ هجری در شرح حال علی (ع) می‌نویسد: «بخش اعظم سخنان امیرمومنان علی (ع) همان است که در نهج‌البلاغه گرد آمده و این موضوع به تواتر نقل شده است و همگی در صحت این قول اتفاق نظر دارند.» (۳) و استاد «خلیل هندآوی» می‌گوید: «هیچ کتابی را مانند نهج‌البلاغه پیدا نمی‌کنی که دارای فصول مختلف و سبک واحد باشد و از شخصی واحد صادر شده باشد. از این رو تاکید داریم و تکرار می‌کنیم که نهج‌البلاغه از یک شخصیت صادر شده و یک نفس در آن دمیده است.» (۴). کلام علی کلام علی فو ما قاله المرتضی مرتضی (۵). (صفحه ۱۷۳) * * * * (۱) نهج‌البلاغه از کیست؟ صص ۲۴-۲۳. (۲) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۵. (۳) مشکاه الانوار، ص ۱۷۵، به نقل از: نهج‌البلاغه از کیست؟، ص ۲۶. (۴) سید جواد مصطفوی، پرتوی از نهج‌البلاغه، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۲ ش. ص ۱۶۵. (۵) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

منبع‌شناسی نهج‌البلاغه

مصادر نهج‌البلاغه [۱]

دستیابی به تمام مصادر که شریف رضی در گردآوری نهج‌البلاغه از آنها بهره برده، امری ناممکن است، زیرا بیشترین آن مصادر بر اثر حوادث روزگار از بین رفته و نابود شده است و ما امروز جز نامی از آنها در کتب فهرست و رجال از قبیل فهرست ابن ندیم، فهرست نجاشی، فهرست طوسی، معجم الادبای یاقوت حموی، کشف الظنون حاجی خلیفه و ذریعه‌ی آقابزرگ تهرانی چیزی در دست نداریم. اگر در آن زمان در اختیار شریف رضی چیزی جز کتابخانه‌ی برادرش علم الهدی معروف به کتابخانه یدارالعلم نبود، همین کتابخانه برای گردآوری نهج‌البلاغه کفایت می‌کرد، زیرا گفته‌اند که در آن متجاوز از هشتاد هزار جلد کتاب بوده است. (۲) البته علاوه بر آن، در روزگار سید رضی کتابخانه‌های عمومی برجسته و بی‌نظیری وجود داشته است که شریف رضی براحتی می‌توانست از آنها در گردآوری کلمات امیرمومنان (ع) بهره گیرد. از جمله کتابخانه‌ی «بیت الحکمه» که «ابونصر شاپور بن اردشیر» وزیر «بهاء‌الدوله دیلمی» در سال ۳۸۱ هجری آن را تاسیس کرده بود و این کتابخانه در محله‌ی «کرخ» قرار داشت. «شاپور بن اردشیر» کتابهای ارزشمند و نفیسی که در ایران و عراق پراکنده بود، در این کتابخانه جمع کرد و فرمان داد از روی تالیفات اهل هند و چین و روم استنساخ کنند تا اینکه بیش از ده هزار کتاب ارزشمند و نفیس که بیشتر آنها به خط مولفان اصلی بود، در آن

کتابخانه گرد آورد. (۳) این کتابخانه از غنی‌ترین کتابخانه‌ها در پایتخت عباسیان شمرده می‌شده است. «یاقوت حموی» درباره‌ی این کتابخانه می‌نویسد: «در جهان بهتر از کتابهای این کتابخانه وجود نداشته و تمام آن کتابها به خط عالمان معتبر نوشته بوده است.» (صفحه ۱۷۶) این کتابخانه مخصوص شیعه بوده است. (۴). «شاپور بن اردشیر» آن را در مقابل «بیت الحکمه» ای که هارون الرشید ایجاد کرده و در آن کتابهایی گوناگون را در زمینه‌های مختلف علوم گرد آورده بود، بنا کرد. (۵) و طبیعی است که این کتابخانه‌ها ابزاری بسیار مناسب در خدمت شریف رضی بوده است تا به کمک آن اثری بزرگ و بی نظیر چون نهج البلاغه تالیف گردد. در روزگار سید رضی کتابخانه‌های بزرگ فراوانی در سرزمینهای اسلامی وجود داشته است. از جمله کتابخانه‌های بزرگ اندلس و مصر که در دوران عظمت حکومت اندلس (بخصوص عر عبدالرحمن ثالث و حکم ثانی) و عظمت دولت فاطمی ایجاد شده بود. «حکم ثانی» که از سال ۳۵۰ تا ۳۶۶ هجری در اندلس حکومت کرد، شدیداً علاقه مند و دوستدار علم بود و عالمان را گرامی می‌داشت و در جمع کتب به قدری کوشا بود که هیچ یک از زمامداران پیش از او این قدر تلاش ننموده بودند. وی در «قرطبه» کتابخانه‌ای ایجاد کرد و در آن از تمام نقاط جهان کتاب گرد آورد. «ابن خلدون» (۶) و «مقری» (۷). مجموع کتابهای آن کتابخانه را ۴۰۰,۰۰۰ مجلد ذکر کرده‌اند. (۸) همچنین کتابخانه‌های مصر در دولت فاطمی از اعتبار و گستردگی بی نظیر برخوردار بوده است، چنانکه هنگام استیلای «صلاح الدین ایوبی» بر مصر تنها از تاریخ طبری در «خزانه الکتب» ۱۲۰۰ نسخه موجود بوده است و دارای ۳۴۰۰ قرآن خطی و مذهب بوده است و گفته‌اند مشتمل بر ۶۰۱,۰۰۰ مجلد کتاب بوده است. (۹) در این دوران وضع سرزمینهای اسلامی به گونه‌ای بود که در هر مسجد جامع بزرگ کتابخانه‌ای هم وجود داشت، زیرا عالمان معمولاً کتابهای خود را وقف مساجد می‌کردند، (۱۰) و مشهور بود که کتابخانه‌ی مرو حاوی کتب یزدگرد است که با خود به آنجا آورده بود. (۱۱). «یاقوت حموی» بعدها از کتابخانه‌های مرو یاد کرده و گفته است که در آن شهر دوازده کتابخانه بود هر یک شامل تقریباً دوازده هزار مجلد. «یاقوت» سه سال در آن شهر زیسته است و می‌نویسد: «مراجعه و استفاده از آن کتابخانه‌ها بسیار آسان بود. چنانکه همیشه دویست جلد کتاب به ارزش دویست دینار- بدوی گروی- در خانه‌ی من داشتند و من در باغ و بستان علم و ادب می‌چیدم و گلها و میوه‌ها می‌چیدم، تا آنجا که مهر زن و فرزند و شهر و پیوند فراموشم شده بود.» (۱۲). (صفحه ۱۷۷) مسلم است که «دارالحمه» و «دارالعلم» که در سال ۳۵۰ هجری به فرمان «حاکم بامرالله» تاسیس شده بود، کمتر از کتابخانه‌های بزرگ اندلس و مصر کتاب نداشته است و می‌توان در مقایسه با این کتابخانه‌ها وضعیافت کتاب و کتابخانه را در سایر شهرهای اسلامی به دست آورد و اینها به غیر از کتابخانه‌هایی است که در مدارس و حوزه‌های علمیه و بیمارستها و دانشگاهها و سایر مراکز علمی و فرهنگی و نیز کتابخانه‌های بزرگ شخصی وجود داشته است. (۱۳). «ابن ندیم» از قول «محمد بن اسحاق» آورده است که او در خزانه‌ی «محمد بن حسین» معروف به «ابن ابی‌بعره» اشیایی گرانقیمت و کتابهایی مختلف از نقاط گوناگون دنیای آن روز دیده است، از جمله قرآنی به خط «خالد بن ابی‌هیاج» از اصحاب علی علیه‌السلام و نیز به خط امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و همچنین عهدنامه‌هایی به خط امیرمومنان علی علیه‌السلام مشاده کرده است. و یادآور شده است که خزانه‌ی کتاب «ابن ابی‌بعره» از نظر تعداد آن قدر کتاب داشت که کسی مانندش را ندیده بود. (۱۴) بنابراین باید توجه داشت که سید رضی در روزگاری می‌زیسته است که از نظر شکوفایی علمی و وجود امکانات تحقیقی بی نظیر بوده است و آیا می‌توان تعداد کتابهایی که وی بر آن اطلاع یافته و در زمانش موجود بوده تصور کرد؟ و آیا آن مجموعه‌ی عظیم و بی مانند تا کنون باقی مانده است؟ پاسخ منفی است و بسیاری از آن کتابها طی حملات و جنگها و غارت‌های گوناگون از بین رفته است، چنانکه گفته‌اند پس از سقوط بغداد به دست مغولان در سال ۶۵۶ هجری، هلاکوخان از کتابهای موجود در خزائن بغداد پلی بر رودخانه‌ی دجله بسته بود که لشکریانش بر آنها عبور می‌کردند و فرمان داد که باقیمانده کتب را بسوزانند و خواجه نصیرالدین طوسی موفق گردید از ورق پاره‌های آنها ۴۰۰,۰۰۰ مجلد کتاب جمع آوری کند و در کتابخانه‌ی مراغه قرار دهد. (۱۵) مشابه این گونه نبود شدن کتابها و تراش اسلامی در سایر نقاط نیز روی داده

است، از جمله هنگام استیلای فرنگیان بر طرابلس شام، آنان حدود سه میلیون کتاب را سوزاندند. علاوه بر اینها مجموعه‌ای کثیر از کتابهای با ارزش در نتیجه‌ی درگیریها و جنگهای فرقه‌های اسلامی نابود شده است و همچنین آثار فلسفی به اتهام زندقه در سرزمینهای مختلف طعمه‌ی حریق گردیده است. (۱۶). (صفحه ۱۷۸) کتابخانه‌های با ارزش مصر نیز از این سرنوشت شوم محفوظ نماند و هنگام انقراض دولت فاطمی تعدادی بسیار از کتابهای کتابخانه‌های مصر به آتش کشیده شد و بسیاری را در رود نیل افکندند و تعدادی از آن کتابها را در صحرا ریختند و باد و باران تلی از آن کتابها ساخت که به تل کتاب مشهور شد و غلامان و بردگان از جلد آن کتابها برای خود کفش می‌ساختند. (۱۷). در همان دوره ایوبیها به سبب دشمنی‌شان ب شیعه، تصمیم گرفتند تمام آثار شیعه را محو سازند. (۱۸). نظری اجمالی به کتابهایی که متعرض این حوادث و وقایع اندوه بار شده‌اند، از جمله خطط مقریزی و الازهر فی الف عام اثر خفاجی و جز اینها، این وضعیت اسفبار را که موجب از بین رفتن تراث اسلامی از سر تعصب کور و کینه و دشمنی گردیده است روشن می‌سازد. (۱۹) به آتش کشیدن کتابخانه‌ی شخصی شیخ طوسی در عصر طغرل بیک سلجوقی و آتش زدن خانه‌ی وی، همان گونه که کتابخانه‌ی شاپور بن اردشیر را نیز در عصر طغرل بیک طعمه حریق نمودند، خود نمونه‌ای دیگر از این جریان اسفبار است (۲۰) و این روند همچنان ادامه داشته است. بدین ترتیب با آنچه بر سر تراث اسلامی و آثار شیعه گذشته است، آیا می‌توان گفت تمام منابع و مآخذی که شریف رضی از آنها در گردآوری کلمات امیرمومنان (ع) و تالیف نهج‌البلاغه بهره گرفته است، باقی مانده باشد؟ هرگز! (۲۱). ***** (۱) برگرفته از: مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۹-۱۹. (۲) عمده الطالب، صص ۲۳۵، روضات الجنات، ج ۶، صص ۱۸۷، الکنی و الالقاب، ج ۲، صص ۴۳۹، خزائن الکتب القدیمه فی العراق، صص ۲۳۴. (۳) خزائن الکتب العربیه فی الخافقین، صص ۱۰۱، به نقل از مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۰ و نیز ن. ک: خزائن الکتب القدیمه فی العراق، صص ۱۴۱-۱۴۰. (۴) الذریعه، ج ۷، صص ۱۹۲. (۵) ن. ک: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، دارمکتبه الحیاه، بیروت، ج ۲، صص ۲۲۶. (۶) تاریخ ابن خلدون، ج ۴، صص ۱۸۸-۱۸۷. (۷) احمد بن محمد المقرئ التلمسانی، نفخ الطیب من غصن الاندلس الرطیب، حقه و وضع فهارسه یوسف الشیخ محمد البقاعی، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، صص ۳۷۸. (۸) تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، صص ۲۲۷. (۹) الخطط المقریزیه، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۰۸. (۱۰) المنتظم، ج ۱۶، صص ۹۲. و فیات الاعیانت، ج ۱، صص ۱۴۳. تمدن الاسلامی در قرن چهارم، ج ۱، صص ۲۰۱. (۱۱) کتاب بغداد لطیفور، صص ۱۵۷ به نقل از تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، صص ۲۰۱. (۱۲) معجم البلدان، ج ۵، صص ۱۱۴، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، صص ۲۰۲-۲۰۱. (۱۳) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۳. (۱۴) الفهرست، صص ۴۶. (۱۵) تاریخ ابن خلدون، ج ۵، صص ۶۱۳، خزائن الکتب القدیمه فی العراق، صص ۳۳، مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۴. (۱۶) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۴. (۱۷) تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، صص ۲۲۹. (۱۸) الازهر فی الف عام، ج ۱، صص ۵۸، به نقل از مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۵. (۱۹) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۵. (۲۰) معجم البلدان، ج ۱، صص ۵۳۴، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، صص ۷، خزائن الکتب القدیمه فی العراق، صص ۲۸، مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۵. (۲۱) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۶.

اقسام مصادر نهج‌البلاغه

مصادر و مدارک نهج‌البلاغه را که می‌توان بدانها اعتماد نمود و آنچه را که در نهج‌البلاغه آمده است بر اساس آنها از امام (ع) دانست، عبارتند از: ۱. کتابهایی که پیش از سال ۴۰۰ هجری (سال تالیف نهج‌البلاغه) تالیف شده‌اند و تاکنون باقی مانده و موجودند. ۲. کتابهایی که پیش از تدوین نهج‌البلاغه تالیف گردیده‌اند و با واسطه از آنها نقل مطلب شده است. ۳. کتابهایی که پس از زمان شریف رضی نوشته شده است و کلام امام (ع) را به اسنادی (صفحه ۱۷۹) غیر از طریقی که سید رضی آورده و بر اساس مدارکی دیگر نقل کرده‌اند. ۴. کتابهایی که پس از زمان شریف رضی نوشته شده است و کلام امام (ع) را به صورتهایی

متفاوت از آنچه در نهج البلاغه است آورده‌اند. (۱). صفحه ۱۷۹. *****(۱) همان، ص ۲۹.

فهرست مصادر

در اینجا فهرستی از مصادر کلمات امیرمؤمنان علی (ع) - پیش از تالیف نهج البلاغه - را می‌آوریم، چه کتابهایی که پیش از نهج البلاغه تالیف شده و موجودند و چه آنها که با واسطه مطالبشان نقل شده است. (۱) این فهرست بیانگر بخشی از مصادر کلام امام (ع) و نموداری برای منبع شناسی آن است. ۱. اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب (ع)، تالیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، (چاپ شده). ۲. الاخبار الطوال، تالیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، در گذشته به سال ۲۸۲ هجری، (چاپ شده). ۳. اخبار القضاة، تالیف محمد بن خلف بن حیان و کیع، در گذشته به سال ۳۰۶ هجری، (چاپ شده). ۴. الاختصاص، تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). هر چند که شیخ مفید پس از شریف رضی رحلت نموده است اما به دلایل زیر برخی آثار او به عنوان مصادر نهج البلاغه ذکر شده است: الف. شیخ مفید از استادان شریف رضی بوده و معمول چنین است که شاگردان از استادان خود کسب علم و نقل مطلب و روایت می‌کنند، نه استادان از شاگردان. ب. شیخ مفید در هیچ یک از کتابهای خود حتی یک روایت از نهج البلاغه نقل نکرده و بدان اشاره‌ای نیز ننموده است و به نظر می‌رسد بیشتر تالیفات وی پیش از تالیف نهج البلاغه انجام شده باشد. (۲). (صفحه ۱۸۰). ۵. اختلاف اصول المذهب، تالیف قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، در گذشته به سال ۳۶۳ هجری، (چاپ شده). ۶. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). ۷. اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیه و الاسلام، تالیف محمد بن حبیب بغدادی، در گذشته، به سال ۲۴۵ هجری، (چاپ شده). ۸. الاشتقاق، تالیف ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی بصری، در گذشته به سال ۳۲۱ هجری، (چاپ شده). ۹. اعجاز القرآن، تالیف ابوبکر محمد بن طیب باقلانی، در گذشته به سال ۳۷۲ هجری، (چاپ شده). ۱۰. الاغانی، تالیف ابوالفرج علی بن حسین بن محمد اصفهانی، در گذشته به سال ۳۶۵ هجری، (چاپ شده). ۱۱. الامالی، تالیف ابوعلی قالی اسماعیل بن قاسم بغدادی، در گذشته به سال ۳۵۶ هجری، (چاپ شده). ۱۲. الامالی، تالیف ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق نهاوندی زجاجی، در گذشته به سال ۳۳۷ هجری، (چاپ شده). ۱۳. الامالی، تالیف محمد بن حبیب بغدادی، در گذشته به سال ۲۴۵ هجری، (مفقود). ۱۴. الامالی، تالیف ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری. (چاپ شده). ۱۵. الامالی، تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری. (چاپ شده). ۱۶. الامامه و السیاسه، تالیف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، در گذشته به سال ۲۷۶ هجری. (چاپ شده). ۱۷. الامتاع و الموانسه، ابو حیان علی بن محمد توحیدی، در گذشته حدود سال ۴۰۰ هجری. (چاپ شده). ۱۸. الامثال، تالیف مفضل بن محمد ضبی، در گذشته به سال ۱۶۸ هجری. (چاپ شده). (صفحه ۱۸۱). ۱۹. انساب الاشراف، تالیف ابوالحسن احمد بن یحیی بلاذری، در گذشته به سال ۲۷۹ هجری. (چاپ شده). ۲۰. الانصاف فی الامامه، تالیف ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی، از عالمان قرن چهارم هجری. (مفقود). ۲۱. الاوائل، تالیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری، در گذشته به سال ۳۹۵ هجری. (چاپ شده). ۲۲. البدیع، تالیف عبدالله بن معتر بن متوکل عباسی، در گذشته به سال ۲۹۶ هجری. (چاپ شده). ۲۳. البصائر و الذخائر، تالیف ابو حیان علی بن محمد توحیدی، در گذشته در حدود سال ۴۰۰ هجری. (چاپ شده). ۲۴. بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد (ع)، تالیف ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، در گذشته به سال ۲۹۰ هجری. (چاپ شده). ۲۵. البلدان، تالیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی معروف به ابن فقیه، در گذشته حدود سال ۳۴۰ هجری. (چاپ شده). ۲۶. البیان و التیین، تالیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری. (چاپ شده). ۲۷. تاریخ الامم و الملوک، تالیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال

۳۱۰ هجری. (چاپ شده). ۲۸. تاریخ یعقوبی، تالیف احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن واضح یعقوبی، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری. (چاپ شده). ۲۹. تحف العقول عن آل الرسول، تالیف ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه حرانی، از عالمان قرن چهارم، (چاپ شده). ۳۰. التصحیف و التحریف، تالیف ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، در گذشته به سال ۳۸۲ هجری. (چاپ شده). ۳۱. تفسیر القمی، تالیف ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، در گذشته در سده‌ی چهارم هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۲) ۳۲. تفسیر العیاشی، تالیف ابونضر محمد بن مسعود سلمی عیاشی، در گذشته به سال ۳۲۰ هجری، (چاپ شده). ۳۳. تفسیر فرات کوفی، تالیف ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی، از عالمان عصر غیبت صغری، (چاپ شده). ۳۴. التوحید، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۳۵. الجعفریات (الاشعثیات)، تالیف ابوعلی محمد بن محمد بن اشعث کوفی، (چاپ شده). ۳۶. الجمع بین الغریبین، تالیف ابو عبید احمد بن محمد بن عبدالرحمن هروی، در گذشته به سال ۴۰۱ هجری، (مخلوط). ۳۷. الحمل، تالیف ابومخنف لوط بن یحیی‌زادی، در گذشته به سال ۱۵۷ هجری، (مفقود). ۳۸. الجمل، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هجری، (مفقود). ۳۹. الحمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره. تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). ۴۰. الجمل، تالیف ابو عبدالله محمد بن عمر ب واقد مدنی (واقدی)، در گذشته به سال ۲۰۷ هجری، (مفقود). ۴۱. جمهره الامثال، تالیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری، در گذشته به سال ۳۹۵ هجری، (چاپ شده). ۴۲. جمهره الانساب، تالیف ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی، در گذشته به سال ۲۰۴ هجری، (مفقود). ۴۳. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی، در گذشته به سال ۴۳۰ هجری، (چاپ شده). به احتمال قوی این اثر پیش از نهج البلاغه تالیف شده است، زیرا کتابی است بزرگ و جامع الاطراف و بعید است که در زمانی کوتاه تالیف شده باشد. علاوه بر این آنه در این کتاب از امیر مومنان علی (ع) روایت شده است با سند های متصل و به صورت هایی (صفحه ۱۸۳) متفاوت از آنچه در نهج البلاغه آمده، چه از نظر برخی الفاظ و چه از نظر افزونی و کاستی نسبت بدانها از امام (ع) وارد شده است. (۳). ۴۴. الحیوان، تالیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۴۵. الخصال، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۴۶. خطب امیرالمومنین علیه السلام، تالیف مسعده بن صدقه عبدی، از عالمان قرن دوم هجری، (مفقود). ۴۷. الخوارج، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هجری، (مفقود). ۴۸. دعائم الاسلام، تالیف قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، در گذشته به سال ۳۶۳ هجری، (چاپ شده). ۴۹. دلائل الامامه، تالیف ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری امامی، از عالمان قرن چهارم، (چاپ شده). ۵۰- ذیل الامالی و النوادر، تالیف ابوعلی قالی اسماعیل بن قاسم بغدادی، در گذشته به سال ۳۵۶ هجری، (چاپ شده). ۵۱. رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)، تالیف ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، در گذشته به سال ۴۶۰ هجری. این کتاب تلخیص و تهذیب کتاب معرفه الناقلین الائمة الصادقین مشهور به الرجال. تالیف ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، در گذشته در حدود نیمه‌ی قرن چهارم هجری است، (چاپ شده). ۵۲. رسائل الجاحظ، تالیف ابن عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۵۳. الرسائل، تالیف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری، (مفقود). ۵۴. الروضه من الکافی، تالیف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۴) ۵۵. الزواجر و المواعظ، تالیف ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، در گذشته به سال ۳۸۲ هجری، (مفقود). ۵۶. زهد امیرالمومنین علیه السلام، تالیف ابونضر محمد بن مسعود سلمی عیاشی، در گذشته به سال ۳۲۰ هجری، (مفقود). ۵۷. الزهد، تالیف ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری، (چاپ شده). ۵۸. الزهد، تالیف ابو محمد حسین بن سعید کوفی اهوازی، در گذشته به سدی سوم هجری، (چاپ شده). ۵۹. زیادات السقیفه، تالیف ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، در گذشته به سال ۳۲۳ هجری، (مفقود). ۶۰. السقیفه و فدک،

تالیف ابوبکر احمد ب عبدالعزیز جوهری، در گذشته به سال ۳۲۳ هجری، این کتاب براساس آن مقدار که ابن ابی‌الحدید معتزلی در گذشته به سال ۶۵۶ هجری در شرح نهج‌البلاغه‌اش آورده چاپ شده است. ۶۱. الشوری، تالیف ابو عمرو عامر بن شراحیل شعبی حمیری، در گذشته به سال ۱۰۳ هجری، (مفقود). ۶۲. الشوری، تالیف ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد مدنی (واقدی)، در گذشته به سال ۲۰۷ هجری، (مفقود). ۶۳. صحیفه الامام الرضا علیه‌السلام، منسوب به امام ابوالحسن علی بن موسی کاظم علیهما السلام، شهید به سال ۲۰۳ هجری، (چاپ شده). ۶۴. الصدیق و الصداقه تالیف ابو حیان علی بن محمد توحیدی، در گذشته حدود سال ۴۰۰ هجری، (چاپ شده). ۶۵. صفین، تالیف ابراهیم بن حسین بن دیزیل، در گذشته به سال ۲۸۱ هجری، (مفقود). ۶۶. صفین، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله دانی، در گذشته به سال ۳۲۵ هجری، (مفقود). ۶۷. صفین، تالیف ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی ازدی بصری، در گذشته به سال ۳۳۲ هجری، (مفقود). (صفحه ۱۸۵) ۶۸. صفین، تالیف ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری، در گذشته به سال ۲۱۲ هجری، (چاپ شده). ۶۹. الصناعتین، تالیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری، در گذشته به سال ۳۹۵ هجری، (چاپ شده). ۷۰. الطبقات الکبری، تالیف ابو عبدالله محمد بن سعد، در گذشته به سال ۲۳۰ هجری، (چاپ شده). ۷۱. طبقات النحویین و اللغویین، تالیف ابوبکر محمد بن حسن الزبیدی، در گذشته به سال ۳۷۹ هجری، (چاپ شده). ۷۲. العقد الفرید، تالیف ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی، در گذشته به سال ۳۲۸ هجری، (چاپ شده). ۷۳. علل الشرایع، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۷۴. عیون اخبار الرضا، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق) در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۷۵. عیون الاخبار، تالیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، در گذشته به سال ۲۷۶ هجری، (چاپ شده). ۷۶. الغارات، تالیف ابواسحاق ابراهیم بن محمد کوفی معروف به ابن هلال ثقفی، در گذشته به سال ۲۸۳ هجری، (چاپ شده). ۷۷. غریب الحدیث، تالیف ابو عبید قاسم بن سلام هروی، در گذشته به سال ۲۲۴ هجری (چاپ شده). ۷۸. غریب الحدیث، تالیف ابومحمد بن عبدالله ب مسلم بن قتیبه دینوری، در گذشته به سال ۲۷۶ هجری، (چاپ شده). ۷۹. الغیبه، تالیف ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن ابی‌زینب، از عالمان قرن چهارم هجری، (چاپ شده). ۸۰. الفاضل، تالیف ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر ثمالی ازدی معروف به مبرد، در گذشته به سال ۲۸۶ هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۶) ۸۱. فتوح البلدان، تالیف ابوالحسن احمد بن یحیی بلاذری، در گذشته به سال ۲۷۹ هجری، (چاپ شده). ۸۲. الفتوح، تالیف ابومحمد احمد بن اعثم کوفی، در گذشته به سال ۳۱۴ هجری، (چاپ شده). ۸۳. الفتوح، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هجری، (مفقود). ۸۴. الفرج بعد الشده، تالیف قاضی ابوعلی محسن بن علی بن محمد تنوخی بصری، در گذشته به سال ۳۸۴ هجری، (چاپ شده). ۸۵. الفضائل، تالیف ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری (مفقود). ۸۶. قرب الاسناد، ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی، در گذشته به سال ۳۱۰ هجری، (چاپ شده). ۸۷. قوت القلوب، ابوطالب محمد بن علی مکی، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری، (چاپ شده). ۸۸. الکافی، تالیف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری، (چاپ شده). ۸۹. الکامل فی اللغه الادب و النحو و التصریف، تالیف ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر ثمالی ازدی معروف به مبرد، در گذشته به سال ۲۸۶ هجری، (چاپ شده). ۹۰. کتاب السقیفه، تالیف سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، در گذشته حدود سال ۸۵ هجری، (چاپ شده). ۹۱. کتاب ابن داب، تالیف عیسی بن یزید بن بکر داب لثی، در گذشته به سال ۱۷۱ هجری، (مفقود). ۹۲. کمال الدین و تمام النعمه، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۹۳. نقض العثماني، تالیف ابوجعفر محمد بن عبدالله معتزلی، در گذشته ب سال ۲۴۰ هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۷) ۹۴. مائه کلمه لامیرالمومنین علی بن ابی‌طالب، تالیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۹۵. المجالس، تالیف ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب، در گذشته به سال ۲۹۱ هجری، (چاپ شده). ۹۶. المجتبی، تالیف ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی، در گذشته

به سال ۳۲۱ هجری، (چاپ شده). ۹۷. المحاسن، تالیف ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، در گذشته به سال ۲۸۰ هجری، (چاپ شده). ۹۸. المحاسن و الاضداد، تالیف ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۹۹. المحاسن و المساوی، تالیف ابراهیم بن محمد بیهقی، از عالمان قرن سوم هجری، (چاپ شده). ۱۰۰. مروج الذهب و معادن الجواهر، تالیف ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، (چاپ شده). ۱۰۱. المسترشد فیامامه عی بن ابی طالب علیه السلام، تالیف ابوجعفر محمد بن جریر ابن رستم طبری امامی، از عالمان قرن چهارم، (چاپ شده). ۱۰۲. مشکله الناس لزمانهم، تالیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح یعقوبی، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری، (چاپ شده). ۱۰۳. المصون، تالیف ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، در گذشته به سال ۳۸۲ هجری، (چاپ شده). ۱۰۴. المعارف، تالیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، در گذشته به سال ۲۷۶ هجری، (چاپ شده). ۱۰۵. معانی الاخبار، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق) در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۱۰۶. المعمرن و الوصایا، تالیف ابو حاتم سهل بن محمد سجستانی، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۸) ۱۰۷. مقاتل الطالبیین، تالیف ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد اصفهانی، در گذشته به سال ۳۵۶ هجری، (چاپ شده). ۱۰۸. المقنعه، تالیف ابوعبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). ۱۰۹. من لا یحضره الفقیه، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۱۱۰. الموشی، تالیف ابوطیب محمد بن احمد بن اسحاق معروف معروف به وشاء، در گذشته به سال ۳۲۵ هجری، (چاپ شده). ۱۱۱. الموفقیات، تالیف زبیر بن بکار، در گذشته به سال ۲۵۶ هجری، (چاپ شده). ۱۱۲. المونوق، تالیف ابو عبیدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی، در گذشته به سال ۳۸۴ هجری، (مفقود). ۱۱۳. الوزراء و الکتاب، تالیف ابوعبدالله محمد بن عبدوس بن عبدالله جهشیاری، در گذشته به سال ۳۳۱ هجری، (چاپ شده). ۱۱۴. الولاه و القضاء، تالیف ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب کندی، در گذشته بعد از سال ۳۵۵ هجری، (چاپ شده). **** (۱) همان، صص ۴۱-۲۹. (۲) همان، ص ۲۰. (۳) همان، ص ۳۵.

برخی مصادر شریف رضی

شریف رضی در تالیف گرانقدر خویش به مصادر و روایات زیر به طور صریح اشاره کرده است: ۱. خطبه‌ی امام (ع) درباره‌ی «روزگار و مردمان» که شریف رضی یادآوری کرده است که این خطبه را جاحظ در البیان و التیین آورده است: (۱). خطبه‌ی ۳۲ نهج البلاغه. ۲. روایت «مسعده بن صدقه» از امام صادق (ع): خطبه‌ی ۹۱ نهج البلاغه معروف به خطبه‌ی اشباح. ۳. روایت «نوف بکالی» از امیرمومنان (ع): خطبه‌ی ۱۸۲ نهج البلاغه. ۴. خطبه‌ی امام (ع) در «ذی قار» پیش از جنگ جمل به نقل از کتاب الجمل واقدی: خطبه‌ی ۲۳۱ نهج البلاغه. (صفحه ۱۸۹) ۵. سخن امام (ع) به نقل از «ذعلب یمامی» از «احمد بن قتیبه» از «عبدالله بن یزید» از «مالک بن دحیه»: کلام ۲۳۴ نهج البلاغه. ۶. نامه‌ی امام (ع) به «طلحه» و «زبیر» به نقل از ابوجعفر اسکافی در کتاب المقامات فی مناقب امیرالمومنین علیه السلام: نامه‌ی ۵۴ نهج البلاغه. ۷. عهدنامه‌ای که امام (ع) برای قبایل «ریعه» و «یمن» تنظیم فرموده و از خط هشام بن کلبی نقل شده است: نامه‌ی ۷۴ نهج البلاغه. ۸. نامه‌ی امام (ع) به معاویه که در آغاز بیعت مردم با آن حضرت نوشته شده و «واقدی» آن را در کتاب الجمل آورده است: نامه‌ی ۷۵ نهج البلاغه. ۹. نامه‌ی امام (ع) به «ابوموسی اشعری» در پاسخ نامه‌ی او درباره حکمین که این نامه را «سعید بن یحیی اموی» در کتاب المغازی آورده است: نامه‌ی ۷۸ نهج البلاغه. ۱۰. خبر «ضرار بن ضمیره ضبایی» در توصیف امام (ع) نزد معاویه و بیان کلمات آن حضرت نیمه‌های شب در حال عبادت: حکمت ۷۷ نهج البلاغه. ۱۱. حکایت ابوجعفر محمد بن علی باقر (ع) از امیرمومنان (ع): حکمت ۸۸ نهج البلاغه. ۱۲. روایت «نف بکالی» از امیرمومنان (ع) نیمه‌های شب در توصیف پارسایان و شب زنده داران: حکمت ۱۰۴ نهج البلاغه. ۱۳. روایت «کمیل بن زیاد نخعی» در همراهی امام

(ع) در صحرا و نقل حکمتی بلند از آن حضرت: حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه. ۱۴. آنچه «ابوعبید قاسم بن سلام هروی» از غریب الحدیث در کتاب خود ذکر کرده است: غریب الکلام ۴ نهج البلاغه. ۱۵. سخنی که «ابن جریر طبری» در تاریخ خود از عبدالرحمن پسر ابی لیلی فقیه روایت کرده است: (۲) حکمت ۳۷۳ نهج البلاغه. ۱۶. روایت «ابوجحیفه» از امام (ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر: حکمت ۳۷۵ نهج البلاغه. ۱۷. روایت «ثعلب» از «ابن اعرابی» از امام (ع) درباره آزمایش مردم: حکمت ۴۳۴ نهج البلاغه. (صفحه ۱۹۳) *****(۱) ن. ک: ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، البیان و التبین، تحقیق علی ابوملحم، الطبعة الثانية، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۲. صص ۴۰-۳۹. (۲) ن. ک: تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۵۷.

شناخت رابطه نهج البلاغه و قرآن

علی (ع) و قرآن

علی (ع) مظهر همه آیات الهی و جلوه‌ی تام کتاب تدوینی (قرآن) است. او کتاب عینی خداوند است و همان راهی را پیموده که قرآن کریم ترسیم نموده و همان گونه زیست کرده که خداوند در کتابش رهنمون شده است. پیوند علی (ع) و قرآن پیوندی حقیقی است و یکی بدون دیگری متصور نیست، چنانکه پیامبر اکرم (ص) در سخنی بلند فرموده است: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا (لا یفترقان) حتی یردا علی الحوض.» (۱). علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. علی (ع) از آغاز وحی در کنار پیامبر اکرم (ص) بود و همه چیز را می‌شنید و می‌دید. «و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه - صلی الله علیه و آله - فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان قد ایس من عبادته. انک تسمع ما اسمع و تری ما اری، الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر.» (۲). به هنگام نزول وحی بر محمد (ص) صدای ناله‌ی شیطان را شنیدم. از رسول خدا (ص) پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده است. تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را (صفحه ۱۹۶) من می‌بینم، می‌بینی، تنها فرق من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر و درستی قرار داری. علی (ع) پیوسته در کنار حامل وحی و تحت تربیت وحی بود، (۳) تا آن زمان که وحی انقطاع یافت و حامل وحی در حالی که سر بر سینه‌ی علی (ع) داشت به سوی رفیق اعلا شتافت. «و لقد قبض رسول الله - صلی الله علیه و آله - و ان راسه لعلی صدری.» (۴) و رسول خدا (ص) جان سپرد در حالی که سر او بر سینه‌ی من بود. علی (ع) با قرآن بود و عالم به همه‌ی امور آن. او جامع قرآن بود و مفسر آن. او معلم قرآن بود و اهل آن. در روایاتی متعدد نسبت علی (ع) با قرآن از وجوه مختلف بیان شده است، چنانکه از حضرتش روایت شده است که فرمود: «و الله ما نزلت آیه الا - و قد علمت فیما نزلت و این نزلت، ان ربی وهب لی قلبا عقولا - و لسانا سوولا.» (۵). به خدا سوگند که هیچ آیه‌ای نازل نشد مگر اینکه دانسته‌ام درباره‌ی چه و در کجا نازل شد، برآستی که پروردگارم به من قلبی پر فهم و زبانی پر سوال بخشیده است. علی (ع) تحت تربیت حامل وحی همه‌ی علوم قرآن و رموز آن را فراگرفت، چنانکه از «ابن مسعود» نقل شده است ه درباره‌ی علم قرآن آن حضرت گفت: «بدرستی که علی بن ابی طالب علم ظاهر و باطن را دارد.» (۶). آن حضرت خود فرموده است: «ما نزلت ایه علی رسول الله (ص) الا - اقرانها و املاها علی، فکتبتها بخطی و علمنی تاویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصها و عامها.» (۷) (صفحه ۱۹۷) امام صادق (ع) نیز در این باره فرموده است: «ان الله علم نبیه (ص) التنزیل و التاویل فعلمه رسول الله (ص) علیا (ع).» (۸). همانا خداوند تنزیل و تاویل قرآن را به پیامبرش آموخت و رسول خدا (ص) نیز آن را به علی (ع) آموخت. علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) سرچشمه‌ی علم به قرآن کریم و گنجینه‌ی معارف آن بود «حاکم حسکانی» از عالمان برجسته‌ی اهل سنت در قرن پنجم در ذیل آیه‌ی (و من عنده علم الکتاب) قرآن، رعد ۴۳. (کسی که نزد او علم کتاب است) از قول «ابوصالح»

چنین آورده است: «علی بن ابی طالب کان عالما بالتفسیر و التاویل و الناسخ و المنسوخ و الحلال و الحرام» (۹). (علی بن ابی طالب عالم به تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام (قرآن) بود). آن حضرت وارث علم نبوی و معلم حقیقی قرآن بود. در حدیثی از امام صادق (ع) درباره‌ی این شان علی (ع) آمده است: «کان علی (ع) صاحب علم بالقرآن و نحن علی منهجه» (۱۰). علی (ع) صاحب علم به قرآن بود و ما بر راه و روش اویم. امیرمومنان علی (ع) در راه آموزش قرآن کریم سخت کوش و پیگیر بود. «ابن ابی الحدید معتزلی» از امام باقر (ع) روایت کرده است که در این باره فرمود: «کان علی (ع) اذا صلی الفجر لم یزل معقبا الی ان تطلع الشمس، فاذا طلعت اجتمع الیه الفراء و المساکین و غیرهم من الناس، فیلعلمهم الفقه و القرآن» (۱۱). علی (ع) پیوسته پس از نماز صبح در مسجد می ماند و در پی کاری نمی رفت تا خورشید سر می زد، آنگاه فقیران و مسکینان و دیگر مردمان گرد او را می گرفتند و آن حضرت بدیشان فقه و قرآن می آموخت. وجود علی (ع) با قرآن یکی بود، او جلوه‌ی تام و تمام آیات کتاب الهی بود، او کتاب ناطق خدا بود، چنانکه خود در توصیف خویش فرمود: «هذا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق» (۱۲). (صفحه ۱۹۸) این (قرآن) کتاب خاموش خداوند است و من کتاب سخنگوی خدایم. زندگی علی (ع) همه تلاشی بود در جهت برپایی و نگهداری و فهم درست قرآن در معنای جامعش و در هندسه‌ی حقیقی اش. نه او از قرآن جدایی گزید و نه قرآن از او. امیرمومنان (ع) در نامه‌ای با ارزش در تبیین حوادث و مسائل پس از پیامبر (ص) این پیوند ناگسستنی را مطرح کرده و چنین فرموده است: «فلما مضی لسیله ترک کتاب الله و اهل بینه امامین لا یختلفان و اخوین لا یتخاذلان و مجتمعین لا یفترقان» (۱۳). پیامبر به راه خویش رفت (و به رفیق اعلا پیوست و کتاب خدا و خاندان خود را به جای گذاشت که دو پیشوای بدون اختلافند و دو برادری که دست از یاری یکدیگر بر نمی دارند و دو همراه (و متحدی) که از هم جدایی ندارد. «کتاب» و «اهل کتاب» متحد با یکدیگرند و جدایی میان آنان معنا ندارد و هر گاه یکی از آن دو طرد شود، دیگری نیز نخواهد ماند، چنانکه علی (ع) این حقیقت را بروشنی بیان کرده است: «فالكتاب... و اهله طریدان منقیان و صاحبان مصطحبان فی طریق واحد» (۱۴). قرآن و اهل قرآن هر دو راننده و تبعید می شوند و هر دو همگان. مصاحب یکدیگر در یک راه روند. علی (ع) همه‌ی وجود خود را در راه حفظ و تعالی قرآن گذاشت که او بحق برپا دارنده‌ی آن بود. امام صادق (ع) فرمود: «فاشهد ان علیا (ع) کان قیم القرآن» (۱۵). شهادت می دهم که همانا علی (ع) قیم و متولی قرآن بود. بیست و سه سال دوران نبوت برای علی (ع) جهادی بود در کنار پیامبر (ص) در راه تکوین امت و تاسیس دولت و پاسداری از آن. به بیان «ابن ابی الحدید معتزلی»: «و لو لا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصا فقاما فذاک بمکه آوی و حامی و هذا بیثرب جس الحما» (۱۶). (صفحه ۱۹۹) اگر ابوطالب و فرزندش علی نبودند، هرگز دین (اسلام) تجسم نمی یافت و این دو به پا خاستند: آن- ابوطالب- در مکه دین را پناه داد و حمایت کرد و این- علی- در مدینه تا پای جان در راه اسلام مبارزه کرد. عصر نبوت مبارزه بر سر تنزیل قرآن بود و علی (ع) تا پای جان در راه آن کوشید و پس از آن در دوران خلفا تلاش برای حفظ قرآن و نگاهبانی آن و دوران حکومت آن حضرت، مبارزه بر سر تاویل قرآن بود، چنانکه رسول خدا (ص) در حدیث مشهور خویش بدان تصریح کرده بود: «ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و هو علی بن ابی طالب» (۱۷). همانا کسی از شما خواهد بود که برای تاویل قرآن جنگ خواهد کرد، همان گونه که من برای تنزیل قرآن جنگ کردم و او علی بن ابی طالب است. بنابراین زندگی علی (ع) حیاتی قرآنی بود، برای قرآن بود و او تجلی قرآن بود. آن حضرت چنان در قرآن کریم و معارف بلند آن ذوب شده بود که آنچه می اندیشید و بیان می کرد و عمل می نمود قرآن بود. برخی از اندیشمندان بدین حقیقت توجه کرده اند، چنانکه «محمد امین نوای» می نویسد: «حفظ علی القرآن کله، فوقف علی اراره و اختلط به لحمه و دمه و القاری یری ذلک فی نهج البلاغه» (۱۸). علی (ع) تمام قرآن را به خاطر سپرده بود و بر اسرار آن واقف و آگاه بود و قرآن با خون و گوشت او در آمیخته بود، کسی که نهج البلاغه را مطالعه نماید، این حقیقت را در می یابد. علی (ع) بحق معلم قرآن (۱۹) و مترجم، (۲۰) مفسر، (۲۱) و مؤول آن بود، (۲۲) و بیش از هر چیز به قرآن اهتمام داشت و برپا دارنده و متولی آن

بود. (۲۳). «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در مقدمه‌ی شرح نهج‌البلاغه خویش درباره‌ی اهتمام علی (ع) به قرآن چنین می‌نویسد: (صفحه ۲۰۰) «دیگر از علوم، علم تفسیر قرآن است که این علم از آن حرت سرچشمه گرفته و هر چه هست از او گرفته شده و فرع وجود اوست. اگر به کتابهای تفسیر مراجعه کنی، صحت این امر را در می‌یابی، زیرا بیشتر تفسیر قرآن از او و از ابن عباس نقل شده است و همگان می‌دانند که ابن عباس همواره ملازم علی (ع) و متصل به او بود و او شاگرد و پرورش یافته‌ی آن حضرت بوده است. و چون به ابن عباس گفته شد: میزان دانش تو در برابر علم پس عمویت چگونه است؟ گفت: همچون قطره‌ای از باران نسبت به اقیانوس بی‌کران.» (۲۴) وی همچنین می‌نویسد: «اما اهتمام علی (ع) به قرائت قرآن و اشتغال آن حضرت به قرآن منظور نظر همگان است و در این مورد همگان اتفاق نظر دارند که او به روزگار رسول‌خدا (ص) قرآن را حفظ کرد و در آن زمان جز او کسی قرآن را حفظ نداشت. وانگهی او نخستین کسی است که قرآن را جمع آوری کرده است... و چنانچه به کتابهای قرائت قرآن مراجعه کنی، می‌بینی که پیشوایان علم قرائت همگی به او ارجاع می‌دهند، مانند ابوعمرو بن علا و عاصم بن ابی‌نجد و کسانی دیگر جز آن دو به به ابو‌عبدالرحمان سلمی قاری ارجاع می‌دهند که او نیز شاگرد علی (ع) بوده و قرآن را از او آموخته است. و این فن هم مثل فنون بسیار دیگر به آن حضرت منتهی می‌شود.» (۲۵) بدین ترتیب پیوند علی (ع) با قرآن پیوندی حقیقی و میان آن دو وحدت و یگانگی بوده است و همه‌ی معارف قرآن از او و به اهتمام او شکل گرفته است و این حقیقت در نهج‌البلاغه بتمامه جلوه کرده است. **** (۱) ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، المعجم الصغیر، تحقیق محمد سلیم ابراهیم شماره، دار احیاء التراث العربی، بیروت ص ۳۰۳، ابو‌عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفه، بیروت، ج ۳، ص ۱۲۴، نور الدین علی بن ابی‌بکر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، درالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ج ۹. ص ۱۳۴، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ج ۲، ص ۱۷۷. سلیمان القندوزی الحنفی، ینابیع الموده، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ج ۱، ص ۸۸ مومن بن حسن مومن الشبلنجی، نورالابصار (۱) فی مناقب بیت النبی المختار، دار الجیل، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۶۳. (۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲. (۳) صحیفه‌ی نور، ج ۱۴، ص ۲۴۴. (۴) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷. (۵) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱، حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۶۸-۶۷، مناقب الخوارزمی، ص ۴۶، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، الطبعة الرابعة، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی‌البابی الحلبی، مصر ۱۳۹۸ ق. ج ۲، ص ۲۳۹، بدین صورت نیز وارد شده است: «ما نزلت آیه الا و انا علمت فیمن انزلت و این انزلت و علی من نزلت، ان ربی وهب لی قلبا عقولا- و لسانا طلقا.» ابوالنضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی، تفسیر العیاشی، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، طهران، ج ۱، ص ۱۷، السید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۱۷ «لسانا ناطقا» آمده است. (۶) حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، الاتقان، ج ۲، ص ۲۳۹. (۷) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴، الکافی، ج ۱، ص ۶۴، محمد بن المرتضی المدعو ملامحسن الفیض الکاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی، الطبعة الخامسة، المکتبه الاسلامیه، طهران، ۱۳۵۶ ش. ج ۱، ص ۱۱، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۶ و نیز ن. ک: سلیم بن قیس الهلالی العامی الکوفی، السقیفه (کتاب سلیم بن قیس)، دارالفنون للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۱۰۶، «و خاصها و عامها» فقط در الکافی آمده است هیچ آیه‌ای بر رسول‌خدا (ص) نازل نشد مگر اینکه خواند آن را به من می‌آموخت و آن را به من املا می‌کرد و من آن را با خط خود می‌نوشتم و رسول‌خدا (ص) تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من می‌آموخت. (۸) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷. (۹) ابوالقاسم عبیدالله بن الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل‌البیت علیهم السلام، تحقیق و تعلیق محمد باقر المحمودی، الطبعة الاولى، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزراء الثقافه و الارشاد الاسلامی، طهران، ۱۴۱۱ ق. ج ۱، ص ۴۰۵. (۱۰) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵، تفسیر البرهان،

ج ۱، ص ۱۷. (۱۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۹. (۱۲) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰. (۱۳) ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری الامامی، المسترشد فی امامه علی بن ابی‌طالب (ع)، المطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۶۸ ق. ص ۹۶. رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، کشف المحجبه لثمره المهجه، تحقیق محمد الحسون، الطبعه الاولی، مرکز النشر المکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق. ص ۲۳۸، محمد باقر المحمودی، نهج البلاغه فی مستدرک نهج البلاغه، الطبعه الاولی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، مؤسسه التضامن الفکری، بیروت، ۱۳۹۷-۱۳۸۵ ق. ج ۵، صص ۲۰۰-۱۹۹. (۱۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷. (۱۵) الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۰. (۱۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۸۴. (۱۷) ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی، مسند احمد بن حنبل، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳، صص ۸۲ و ۳۳، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی، خصائص امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه، دارمکتبه التریبه، بیروت، ۱۹۸۷. ص ۵۰، ابویعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی، مسند ابی بعلی الموصلی، حقه و خرج احادیثه حسین سلیم اسد، الطبعه الثانيه، دارالمأمون للتراث، دمشق، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، ص ۳۴۱، تفسیر العیاشی، ج ۱، صص ۱۶-۱۵، المستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۳، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷، ابوبکر احمد بن الحسین السیهقی، دلائل النبوه، وثق اصوله و خرج حدیثه و علق علیه عبدالمعطی قلجی، الطبعه الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۶، ص ۴۳۶، ابوالحسن علی بن محمد الشافعی المعروف بابن المغازلی، مناقب الامام علی بن ابی‌طالب، تحقیق محمد باقر المحمودی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳، اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۱۱، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷، محب الدین ابوجعفر احمد بن عبدالله الطبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، دارالمعرفه، بیروت، ص ۷۶، الرياض النضره فی مناقب العشره المبشرین بالجنه، دارالندوه الجدیده، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۱۳۹-۱۳۸. البدايه و النهايه، ج ۶، ص ۲۴۳، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۹، ص ۱۳۳، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳، احمد بن محمد بن حجر الهیثمی، الصواعق لالمحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، تخریج و تعلیق عبدالوهاب بن عبداللطیف، الطبعه الثانيه، مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ ق. ص ۱۲۳، علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال فی احادیث الاقوال و الافعال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۱۳، صص ۱۰۸-۱۰۷، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۰، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷، ینایع الموده، ج ۱، ص ۵۸، با مختصر اختلاف در لفظ. (۱۸) جولان اسلامیه، ص ۹۹، به نقل از: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۲. (۱۹) ن. ک: الکافی، ج ۸، ص ۳۹۰، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۹، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۷. (۲۰) ن. ک: الکافی، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۱۹۲، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، من لا یحضره الفقیه، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، الطبعه الثانيه، منشورات جماعه المدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق. ج ۲، ص ۶۱۱، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الحکام، حقه و علق علیه السید حسن الخراسان، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۰ ق. ج ۶، ص ۹۷. (۲۱) ن. ک: الکافی، ج ۱، صص ۲۲۹ و ۶۴. (۲۲) ن. ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ج ۲، ص ۵۷۴. (۲۳) ن. ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۰. (۲۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۹. (۲۵) همان، صص ۲۸-۲۷.

رابطه نهج البلاغه با قرآن

رابطه‌ی نهج البلاغه با قرآن رابطه‌ای تنگاتنگ و سخت نزدیک است، زیرا نهج البلاغه نازل‌ی روح مطهری است که وجودش با قرآن یکی بود و چنان در قرآن کریم جذب گردیده بود که جسم و روحش از آن بود. از همین وجه است که نهج البلاغه را «اخ القرآن الکریم» (۱) نامیده‌اند. واژه‌ی «اخ» در اصل به معنی برادر، رفیق و مصاحب است و در واقع کسی را گویند که با دیگری در پدر و مادر و یا در یکی از آن دو و یا همشیر بودن با دیگری شریک باشد و به صورت استعاره به هر که با دیگری در قبیله یا در دین یا در کار و (صفحه ۲۰۱) صفت یا معامله و دوستی و در ماسبات دیگر مشارکت داشته باشد. برادر گویند، (۲) و در معنای

مجازی به مفهوم مصاحب و همزاد و مانند و مشابه به کار می‌رود و روشن است که اخوت نهج البلاغه با قرآن از همین باب است و به همین دلیل است که نهج البلاغه هرگز طراوت و تازگی و جلوه‌گری خویش را از دست نمی‌دهد و از هر زبان که شنیده شود نا مکرر است. یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب‌گر هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است (۳). رابطه‌ی نهج البلاغه با قرآن کریم رابطه‌ای طولی است و نهج البلاغه تالی تلو قرآن عزیز و محرم اسرار آن و بیانگر حقایق آن و جلوه‌ی لطایف آن است. هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آن که این کار ندانست در انکار بماند از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد که حدیثش همه جا بر در و دیوار بماند (۴). نورانیت قرآنی و بوی خوش کلام نبوی در آشکار است (۵) و به تعبیر برخی اندیشمندان تنها فرق نهج البلاغه با قرآن در آن است که وحی منزل نیست. کتاب کان الله رصع لفظه بجوهر آیات الكتاب المنزل حوی حکما کالدر تنطق صادقاً فلا فرق الا انه غیر منزل (۶). نهج البلاغه کتابی است که گویا خداوند الفاظش را با گوهرهای آیات قرآنی زینت داده است، این کتاب شامل حکمت‌هایی است مانند مروارید درخشان که به راستی و صداقت سخن می‌گوید و فرقی میان آن و قرآن کریم نیست، جز آنکه نهج البلاغه از طرف خداوند نازل نشده است. (صفحه ۲۰۲) قرآن کریم بیانگر حقایقی است برای هدایت انسانها و سیر دادن آنها از ملک تا ملکوت و تامین سعادت زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی آنان و نهج البلاغه در همین جهت است و علاوه بر مطرح کردن مباحث قرآنی، به تفسیر و تبیین و تشریح و ارائه مصادیق آنها می‌پردازد. نهج البلاغه مسائل قرآنی را با ارائه دستورالعملها ملموس و عینی تر می‌سازد و سنتها و قوانین کلی قرآن عزیز را به مواردش تطبیق می‌دهد و راه درک و به کارگیری و استفاده از آنها را هموار می‌کند. * * * * * (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱. (۲) خلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، تصحیح اسعد الطیب، الطبعة الاولى، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق و ج ۱، ص ۷۱، ابوالقاسم الحسین بن محمد الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید کیلانی، دارالمعرفه، بیروت، ص ۱۳، جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، صص ۹۳-۸۹. (۳) شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان اشعار، به اهتمام انجوی شیرازی، انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۴۶ ش. ص ۱۵. (۴) همان، صص ۱۲۱-۱۲۰. (۵) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۴. (۶) السید حبیب الله الهاشمی الخوئی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الطبعة الثانیه، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، ص ۲۴۵.

موضوعات نهج البلاغه و قرآن

اشاره

قرآن کریم مجموعه‌ای است از معارف حقیقی درباره‌ی خدا، انسان، هستی، جامعه و تاریخ و در آن بینشها، گرایشها، ارزشها، روشها، کنشها و گویشهای تبیین شده است و نهج البلاغه نیز به تبع قرآن کریم کتابی است که در آن بینشها و نگرشهای اصیل و حقیقی نسبت به عالم و آدمی و خالق عالم و آدم تبیین شده است و بیانگر گرایشها و تعلقها و ریشه‌یابی تعلقهای انسانی و تلاش برای سیر دادن آدمیان به تعلق صحیح است که موجب سعادت و عزت این جهانی و فلاح و رستگاری آن جهانی مردمان می‌شود. نهج البلاغه به تبع قرآن کریم بیانگر ارزشها و ضد ارزشها و راه نمونی انسان و جوامع انسانی به سوی ارزشهای الهی- انسانی و همچنین نشان دادن روشها و خط مشی‌های درست برای رساندن انسان و جوامع به مقصد و مقصود و دور کردن آنان از به کارگیری روشهای باطل و فروغلطیدن در راههای نادرست است و مجموعه‌ای تربیتی است که همه‌ی وجود تربیتی انسان و جامع انسانی را دربر دارد و کنشها و گویشهای آدمیان را به سامانی مطلوب می‌آورد و تعالی نهج البلاغه راهی است برای شکوفا شدن

استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق. نهج البلاغه به تبع قرآن کریم مجموعه‌ای است از: ۱. بحثهای توحیدی و معارف حقیقی. ۲. مباحث نبوت و هدایت الهی، ۳. معرفی جامعیت اسلام و قرائت و فهم درست آن و تبیین هندسه‌ی صحیح اسلام، ۴. بحث از کائنات و خلقت، (صفحه ۲۰۳) ۵. ارائه نظامنامه‌ی رهبری و سیاست و مدیریت و حکومت، ۶. بیان مواظ و آموزش حکمت، ۷. تبیین تاریخ و درس عبرت، ۸. تعلیم احکام و آموزش عبادات، ۹. مباحث معاد و قیامت، ۱۰. راه بندگی و عبودیت. (۱). مطالب مطرح شده در نهج البلاغه را در ارتباط با قرآن کریم می‌توان دو گونه یافت: قسم اول مطالبی که در پیوند و ارتباط مستقیم با قرآن کریم است و قسم دوم مطالبی که در پیوند و ارتباط غیر مستقیم با قرآن کریم است اما نور وحی از آن می‌تابد و بوی کلام نبوی از آن استشمام می‌شود. به منظور روشن شدن این پیوند و ارتباط به نمونه‌هایی از دو قسم یاد شده می‌پردازیم. *****(۱) ن. ک: محمد تقی التستری، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، الطبعه الاولى، امیر کبیر للنشر، طهران، ۱۴۱۸ ق. ج ۱، صص ۳۱-۲۷، سید محمد مهدی جعفری، آموزش نهج البلاغه، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش. صص ۲۸-۲۷.

پیوند و ارتباط مستقیم نهج البلاغه با قرآن

اشاره

این قسم شامل سخنانی از امام (ع) است که در آن به قرن توجه داده است و به تبیین و توصیف این کتاب عزیز پرداخته و آیات آن را تفسیر نموده و یا بدانها استشهاد و استناد کرده است.

تحریر تمسک به قرآن

امیرمؤمنان علی (ع) در ضمن وصیتی به حسن و حسین علیهما السلام پس از آنکه پسر ملجم - که نفرین خدا بر او باد - او را ضربت زد و فرمود: «و الله و الله فی القرآن لا- یسبقکم بالعمل به غیرکم.» (۱). خدا را! خدا را! درباره‌ی قرآن، مبادا دیگران بر شما پیشی بگیرند و در عمل بدان. آن حضرت در ضمن نامه‌ای به «حارث همدانی» (۲). به او چنین سفارش فرمود: «و تمسک بحبل القرآن و انتصحه و احل حلاله و حرم حرامه.» (۳) و در ریسمان قرآن چنگ زن و از آن نصیحت پذیر و حلالش را حلال و حرامش را حرام گیر. (صفحه ۲۰۴) امام (ع) در ضم خطبه‌ای مشهور به «دیباچ» (۴). چنین فرموده است: «و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و احسنوا تلاوته فانه احسن القصص.» (۵) و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دلها را بهترین بهار است و به روشنائی آن بهبودی خواهید که شفای دلهای بیمار است و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین بیان و تذکر است. صفحه ۲۰۴. *****(۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷. (۲) «حارث بن عبدالله» مشهور به «حارث اعور» یا «حارث همدانی» از خواص اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) و یکی از ده نفر یاران مورد اعماد آن حضرت بوده است. «ذهبی» او را بزرگان علمای تابعین شمرده و از قول «ابوبکر بن ابی داود» آورده است که او فقیه‌ترین مردمان بوده است. درگذشت او را به سال ۶۵ هجری نوشته‌اند. ر. ک: رجال الکشی، ص ۸۹، میزان الاعتدال، ج ۱، صص ۴۳۷-۴۳۵، مجالس المومنین، ج ۱، صص ۳۰۹-۳۰۸، منتهی الامال، ج ۱، صص ۲۴۱-۲۴۰، معجم الرجال الحدیث، ج ۴، صص ۱۹۷-۱۹۶. (۳) نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۹. (۴) ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول، مکتبه بصیرتی، قم ۱۳۹۴ ق. ص ۹۹. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰.

تبیین محتوای قرآن

امیرمومنان علی (ع) در سخنی حکیمانه به «حارث اعور» فرموده است: (۱). «و فی القرآن نیا ما قبلکم و خیر ما بعدکم و حکم ما بینکم». (۲). در قرآن است خیر آنچه پیش از شما بود و خیر آنچه پس از شماست و حکم آنکه چگونه بایدتان زندگی نمود. آن حضرت در ضمن خطبه‌ای که در آن مردمان را موعظت کرده و فضایل قرآن را بیان نموده و مردمان را از بدعت نهی کرده، درباره‌ی محتوای قرآن فرموده است: «فانه فيه شفاء من اكبر الداء وهو الفكر والنفاق والغى والضلال». (۳). بی‌گمان قرآن بزرگترین درد را بهبودی است و آن کفر و دو رویی و بیراهه شدن و گمراهی است. **** (۱) مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۶. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۳۱۳. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۷۶.

توصیف قرآن

امیرمومنان (ع) در توصیف قرآن و بیان فضایل آن فرموده است: «و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب. و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاة او نقصان: زیاده فی هدی، او نقصان من عمی. و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقهوا لا لاحد قبل القرآن من غنی، فاستشفوه من اوائکم و استعینوا به علی لاوائکم... (صفحه ۲۰۵) فاسألوا الله به و توجهوا الیه بحبه و لا تسالوا به خلقه، انه ما توجه العباد الی الله تعالی بمثله. و اعلموا انه شافع مشفع و قائل مصدق و انه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه و من محل به القرآن يوم القيامة صدق علیه، فانه ینادی مناد يوم القيامة، «الا ان کل حارث مبتلی فی حرثه و عاقبه عمله، غیر حرثه القرآن». فکونوا من حرثه و اتباعه و استدلوله علی ربکم و استنصحوه علی انفسکم و اتهموا علیه آراءکم و استغشوا فیه اهواءکم». (۱) و بدانید که این قرآن پند دهنده‌ای است که فریب ندهد و راهنمایی است که گمراه نکند و سخنگویی است که دروغ نگوید و کسی با قرآن ننشست جز که چون برخاست افزون شد یا از وی کاست: افزونی در رستگاری و کاهش از کوری (و دل بیماری) و بدانید کسی را که با قرآن است نیاز نباشد و بی قرآن بی نیاز نباشد، پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید و در سختیها از آن طلب یاری نمایید.. پس آنچه می‌خواهید به وسیله‌ی قرآن از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به خدا روی آرید و هرگز به وسیله‌ی کتاب خدا چیزی نخواهید از آفریدگان، که بندگان روی به خدا نکردند با وسیله‌ای مانند قرآن و بدانید که قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق شده است. ان را که قرآن در قیامت شفاعت کند، شفاعتش را بپذیرند و آن را که قرآن سعایت کند، گواهِش‌اش به زیان او گیرند. همانا روز رستاخیر منادی بانگ برآرد که: «هان! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده». پس در شار بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید. با قرآن خدا را بشناسید و بدان خویشتن را اندرز دهید و رای هایتان را (که با قرآن سازوار نیست) متهم دارید و خواهشهای نفسانی خود را خیانتکار انگارید. علی (ع) در خطبه‌ای دیگر که در آن درباره‌ی قدرت خداوند و فضایل قرآن و سفارش به پروا پیشگی سخن رانده چنین فرموده است: «فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق. حجه الله علی خلقه، اخذ علیه میثاقهم و ارتهن علیهم انفسهم. اتم نوره و اکمل به دینه». (۲). (صفحه ۲۰۶) پس قرآن فرمان دهنده است و بازدارند، خاموش است و گوینده. حجت خداست بر آفریدگان که بدان پیمان گرفته است از ایشان و همگان را نهاده است در گرو آن. نور (هدایت) خود را با قرآن تمام گرداند و دین خود را بدان به کمال رساند. امام (ع) در خطبه‌ای که درباره‌ی احاطه‌ی علم خداوند به تمام امور و جزئیات و تشویق به پروا پیشگی و برتری اسلام و قرآن سخن رانده فرموده است: «ثم انزل علیه الكتاب نورا لا تظلم مصابحه و سراجا لا یخبو توقده و بحر الا یدرک قعره و منهاجا لا یضل نهجه و شعاعا لا یظلم ضوءه و فرقانا لا یحمد برهانه و تیبانا لفا تهدم ارکانه و شفاء لا تخشی اسقامه و عزا لا تهزم انصاره و حقا لا تخذل اعوانه. فهو معدن الايمان و بحبوحته و ینابیع العلم و

بحوره، و ریاض العدل و غدرانه و اثنای الاسلام و بنیانه و اودیة الحق و غیطانة. و بحر لا- ینزفه المستنزفون و عیون لا- ینضبها الماتحون و مناہل لا- یغضیها الواردون و منازل لا- یضل نهجها المسافرون و اعلام لا- یعمی عنها السائرون و آکام لا یجوز عنها القاصدون. جعله الله ریا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء و مجاج لطرق الفضلحاء و دواء لیس بعده داء و نورا لیس معه ظلمته و حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذورته و عزا لمن تولاه و سلما لمن دخله و هدی لمن ائتم به و عذرا لمن انتحله و برهانا لمن تکلم به و شاهدا لعن خاصم به و فلجا لمن حاج به و حاملا لمن استلام و علما لمن وعی و حدیثا لمن روی و حکما لمن قضی.» (۳). پس فرورستاد بر او قرآن را، نوری که چراغهای آن فرو نمیرد و چراغی که افروختگی اش کاهش نپذیرد و دریایی که ژرفای آن کس نداند و راهی که پیمودنش رهرو را به گمراهی نکشاند. و پرتوی که فروغ آن تیرگی نگیرد و فرقانی که نور برهانش خاموش نشود و تبیانی که ارکانش ویرانی نپذیرد و بهبودی بی که در آن بیم بیماری نباشد و ارجمندی بی که یارانش را شکست و (صفحه ۲۰۷) ناپایداری نباشد و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و مرکز آن و چشمه سار دانش است و دریاهای آن و باغستان عدالت است و انگیزه‌های آن و پایه‌های اسلام است و بنیان استوار آن. وادیهای حقیقت است و سبزه‌زارهای آن و دریایی است که بر دارندگان، آب آن را خشک نگرداند و چشمه سار هاست که آب کشندگان آب آن را به ته نرسانند و آبشخور هاست که در آیندگان، آب آنرا کم نکند و منزلگاه هاست که مسافران، راهش را گم نکنند و نشانه هاست روندگان از نظرش دور ندارند و پشته هاست که روی آورندگان از آن نگذرند و آن را نگذارند. خداوند قرآن را مایه‌ی سیرابی دانشمندان کرده است و بهار دل‌های فقیهان و مقصد پارسایان و دارویی که از پس آن بیماری نیست و نوری که با آن تاری نیست و ریسمانی که گرفتن گاه آن استوار است و پناهن گاهی که قله‌ی آن پناهنده را نگاهدار است و ارجمندی هر که با او دوستی ورزد و امان آن کس که بدان در شود و راهنمای هر که بدان اقتدا کند و عذرخواه آن که آن را مذهب خود گیرد و برهان هر کس که بدان سخن گوید و آن را بپذیرد و گواه هر که در مخاصمت پشتیبان خویشش شمارد و پیروزی ن کس که بدان حجت آرد و راهبر آن که آن را به کار دارد و برنده‌ی آن که آن را کار فرماید و نشان آن کس که در آن بنگرد چنانکه باید و نگاهدار کسی که خود را بدان از آسیب پاید و دانش کسی که آن را نیک به خاطر سپارد و حدیث کسی که از آن روایت کند و حکم آن کس که خواهد حکم دهد. *****(۱) همان. (۲) همان، خطبه‌ی ۱۸۳. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۹۸.

پروا پیشگان و قرآن

امیرمؤمنان علی (ع) در توصیف نسبت پروا پیشگان- که به کمال تربیت دست یافته‌اند- با قرآن فرموده است: «تالین لاجزاء القرآن یرتلون ترتیلبا. یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء ذائهم. فاذا مروا بایه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا و تطلعت نفوسهم الیها شوقا و ظنوا انها نصب اعینهم. و اذا مروا بایه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم.» (۱). (صفحه ۲۰۸) قرآن را جزء جزء با تامل و درنگ بر زبان دارند و با خواندن آن اندوه بارند و در آن اندوه داوری درد خود را به دست می‌آرند. و اگر به آیه‌ای گذشتند که تشویقی در آن است، به طمع بیارمند و جانهایشان چنان از شوق برآید که گویی دیده‌هایشان بدان نگران است و اگر آیه‌ای را خواندند که در آن بیم دادنی است، گوش دل‌های خویش بدان نهند، آن سان که پنداری بانگ برآمدن و فروشدن آتش دوزخ را می‌شنوند. صفحه ۲۰۸. *****(۱) همان، خطبه‌ی ۱۹۳.

تفسیر آیات قرآن

در نهج البلاغه مواردی متعدد از تفسیر امیرمؤمنان علی (ع) وارد شده است که تفسیری یگانه و بی‌همتاست. شریف رضی آورده

است که حضرت فرمود: «کفی بالقناعه ملکا و بحسن الخلق نعیمًا. و سئل علیه السلام عن قوله تعالی (فلنحینه حیاه طیه) (۱). فقال: «هی القناعه» (۲). قناعت دولتمندی را بس و خوی نیک نعمتی بود در دسترس. (و حضرتش را از تفسیر آیه (فلنحینه حیاه طیه) (قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات - حقیق - بخشیم) پرسیدند، فرمود: آن قناعت است. امام (ع) در تبیین زهد براساس تفسیری از قرآن کریم فرمود: «الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه: (لکیلا- تاسوا علی ما فاتکم و لا- تفرحوا بما آتاکم) (۳). و من لم یاس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه» (۴). همه‌ی زهد در دو کلمه از قرآن فراهم است، خدای سبحان فرماید: «تا بر آنه از دستتان رفته دریغ مخورید و بدانچه به شما رسیده شادمان مباشید». و آن که بر گذشته دریغ مخورد و به آینده شادمان نباشد از دو سوی زهد گرفته است. علی (ع) در تبیین حاکم شدن ضد ارزشها در جامعه به سبب پشت کردن به فرمانهای الهی و فراموش کردن قواعد زندگی دینی فرموده است: «یاتی علی الناس زمان عضوض، یعض الموسر فیه علی ما فی یدیه و لم یومر (صفحه ۲۰۹) بذلک، قال الله سبحانه: (و لا تنسوا الفضل بینکم) (۵). تهد فیه الاشرار و تستذل الاخیار و بیایع المضطرون و قد نهی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - عن بیع المضطربین» (۶). مردمان را روزگاری رسد بس دشوار، توانگر در آن روز آنچه را در دست دارد سخت نگاه دارد و او را چنین فرموده‌اند، خدای سبحان فرماید: «بخشش میان خود را فراموش مکنید». بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار و خرید و فروش کنند با درماندگان به ناچار (رمدمان بینوا هستی خود را از سر اضطرار و ناچاری به بهایی اندک می‌فروشدند و متمکنان آنان را استثمار می‌کنند) در حالی که رسول خدا از چنین معاملتی نهی کرده است. آموزگار حقیقی قرآن گاهی آیه‌ای از قرآن را تلاوت کرده و آنگاه در امتداد آن به بیان لطایف و حقایقی شگفت پرداخته است. آن حضرت پس از تلاوت آیات (الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر) (۷). (تفاخر به فزون داری شما را به خود مشغول نمود تا با گورها رودرو شوید) فرمود: «یا له مراما ما بعده! و زوروا ما اغفله» و خطرا ما افضعه! لقد استخلوا منهم ای مدکر و تناوشوهم من مکان بعید! اقبصراع آبائهم یفخرون! ام بعدید الهلکی یتکاثرون! یرتجعون منهم اجسادا خوت و حرکات سکنت. و لا یکنونوا عبرا، احق من ان یکنونوا مفتخرا و لان یهبطوا بهم جناب ذله، احجی من ان یقوموا بهم مقام عزه! لقد نظروا الیهم بابصار العشوه و ضربوا منهم فی غمره جهاله و لو استطقوا عنهم عرصان تلک الدیار الخاویه و الربوع الخالیه، لقات: ذهبوا فی الارض لالا و ذهبتم فی اعقابهم جهالا، تطوون فی هامهم و تستنبتون فی اجسادهم و ترتعون فیما لفظوا و تسکنون فیما خربوا و انما الايام بینکم و بینهم بواک و نوائح علیکم. اولئکم سلف عایتکم و فراط مناہلکم، الذین کانت لهم مقاوم العز و حلبات الفخر، ملوکا و سواقا. (صفحه ۲۱۰) سلکوا فی بطون البرزخ سیلا سلطت الارض علیهم فیه، فاکلت من لحومهم و شربت من دمائهم، فاصبحوا فی فجوات قبورهم جمادا لا یمنون و ضمارا لا یوجدون، لا یفرعهم ورود الاهوال و لا یحزنهم تنکر الاحوال و لا یحفلون بالرواجف و لا یاذنون للقواصف. غیبا لا ینتظرون و شهودا لا یحضرون و انما کانوا جمیعا فتشتوا و آلافا فافترقوا و ما عن طول عهدهم و لا بعد محلهم، عمیت اخبارهم و صمت دیارهم و لکنهم سقوا کاسا بدلتهم بالنطق خرسا و بالسمع صمما و بالحركات سکونا، فکانهم فی ارتجال الصفه صرعی سبات. جیران لا یتانسون و احباء لا یتراورون. بلیت بینهم عرا التعارف و انقطعت منهم اسباب الاخاء فکلهم و حید و هم جمیع و بجانب الهجر و هم اخلاء، لا- یتعارفون للیل صباحا و لا لنهار مساء...» (۸). وه! که چه مقصد بسیار دور و چه زیارت کنندگان بیخبر- و در خواب غرور- و چه کار دشوار و مرگبار. پنداشتند که جای مردگان تهی است، در حالی که سخت مایه‌ی عبرتند- لیکن عبرت گیرنده کیست؟- از جایی دور، دست به مردگان یازیدند (۹). - و به آنان نازیدند- آیا بدانجا می‌نازند که پدرانشان خفته‌اند، یا به کسان بسیرای که در کام مرگ فرو رفته‌اند؟ خواهند کالبدهای خفته بیدار شود، و جنبشهای آسوده در کار؟ در حالی که مایه‌ی پند باشند بهتر است تا وسیله‌ی فخر و بزرگواری و اگر به آستانه‌ی تواضع فرود آیند خردمندانه‌تر است تا آنان را قرار دهند وسیله‌ی عزت و سربلندی. با دیده‌ی تار بدانها نگریستند و نابخردانه نگریستند که چیستند و اگر از فراخنای خانه‌های ویران و سرزمینهای تهی از باشندگان می‌پرسیدند، می‌گفتند: آنان به زمین در شدند گمراه و شما که به جای آنانید،

مردمی هستید ناآگاه. برجمجمه‌ی آنان قدم می‌گذارید و بر اجساد آنان زراعت می‌کنید و از آنچه باقی گذاشته‌اند می‌خورید و در کهنه‌خانه‌های آنان سکوت می‌گزینید و روزگاری که ایمان آنان و شماست، بر شما در گریه و عزاست. آنان پیش از شما به جایی که مقصد شماسست رخت کشیدند و زودتر از شما به آبشخورتان رسیدند. پایه‌هایی (صفحه ۲۱۱) داشتند بلند و در جرگه‌هایی بودند سرافراز و ارجمند. پادشاهان یا رعیت راه خویش را تا به درون دوزخ سپردند و رخت به دل زمین بردند. خاک گوستهایشان را خورد و خونهایشان را در خود فرو برد. پس در شکافت گورها بیجان مانده‌اند و نا رویا و نهان و ناپیدا، نه از چیزی بیمناکند و نه از دگرگونیها اندوهناک. نه از زلزله‌ها ترسان و نه بانگ تندرهای را شنوا و از آن هراسان، غایبانی‌اند که انتظارشان را نبرند و حاضرانی که از جمع به درند. فراهم بودند و پراکنیدند و پیوسته بودند و جدا گردیدند. نه از درازی زمان است و نه از دوری مکان که خبرهایشان پوشیده مانده است و خانه‌هایشان خموش گردیده، بلکه جامی به آنان نوشاندند که گویا بودند و گنگ گردیدند، شنوا بودند و از آن پس نشنیدند. جنبان بودند و آرمیدند، گویی چون بی‌هوشان به خاک افتادند و خوابیدند. همسایگانند و باهم نمی‌آرمند و دوستانی‌اند به دیدار هم نمی‌روند. رشته‌های آشنایی‌شان پوسیده، پیوندهای برادری‌شان از هم بریاه. همگی تنهایند و با هم در یکجاییند و از هم دورند ح‌الی که رفقایند. نه برای شب بامدادی می‌شناسند و نه برای روز شامی می‌دانند... «ابن ابی‌الحدید معتزلی» درباره‌ی این خطبه‌ی امام (ع) می‌نویسد: «من به همه‌ی آنچه امتهای بدان سو گند یاد می‌کنند، سو گند می‌خورم که از پنجاه سال پیش تا کنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هرگز نشده است که آن را بخوانم مگر آنکه در درونم لرزش و ترس و موعظه‌ای تازه پیدا شده است و این کلمات بشدت در دل و جانم تاثیر گذاشته و اعضا و جوارحم را به لرزه افکنده است. هرگز نشده است که در این کلمات تامل کنم مگر آنکه به یاد مرگ خانواده، نزدیکان و دوستانم افتاده‌ام و چنان تصور کرده‌ام که گویا من آنم که امام (ع) حالش را توصیف نموده است. و چه بسیار واعظان و خطیبان و سخنوران که در این باب سخن گفته‌اند و من به آن سخنان گوش فرا داده‌ام و مکرر در آن سخنان دقت نموده‌ام، اما در هیچ کدام از آن سخنان تاثیر این کلام را در وجود خویش نیافته‌ام. بنابراین تاثیری که این کلام در من دارد یا به سبب اعتقادی است که من به گوینده‌ی آن دارم، یا نیت صالح و یقین ثابت و اخلاص محض گوینده‌ی کلام باعث شده است که تاثیر سخنش در جانها بیشترین تاثیر را داشته باشد و جریان موعظه‌ی کلامش در دلها بیشترین نفوذ را داشته باشد.» (۱۰). (صفحه ۲۱۲) بر همین سیل امیرمومنان (ع) چون آیات (یسبح له فیها بالغدو و الاصال رحال لا تلهیهم تجاره و لا یبع عن ذکر الله) (۱۱). (در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند، مردانی که نه بازرگانی و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌دارد) را تلاوت کرد فرمود: «ان الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقره و تبصر به بعد العشوه و تنقاد به بعد المعانده و ما برح الله - عزت الاوه فی البرهه بعد البرهه و فی ازمان الفترات، عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم فاستصبحوا بنور یقظه فی الابصار و الاسماع و الافئده، یدکرون بایام الله و یخوفون مقامه، بمنزله الادله فی الفلوات. من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه. و بشروه بالنجاه و من اخذ یمینا و شمالا ذموا الیه الطریق و حذروه من الهلکه و کانوا کذل مصابیح تلك الظلمات و ادله تلك الشبهات. و ان للذکر لاهلا اخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجاره و لا یبع عنه، یقطعون به ایام الحیاه و یهتفون بالزواج عن محارم الله، فی اسماع الغافلین و یامرون بالقسط و یاتمرون به و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه، فکانما قطعوا الدنیا الی الاخره و هم فیها، فشاهدوا ما وراء ذلك، فکانما اطلعوا غیوب اهل البرزخ فی طول الاقامه فیها و حققت القیامه علیهم عاداتها، فکشفوا غطاء ذلك لاهل الدنیا، حتی کانهم یرون ما لا - یری الناس و یسمعون ما لا یسمعون...» (۱۲). همانا خدای سبحان یاد خود را صیقل دلها قرار داده است. دلها بین وسیله از پس ناشنایی به شنوا و از پس نابینایی بینا و از پس ستیزه جویی و سرکشی رام می‌گردند و همواره چنین بوده و هست که خداوند - که بخششهای او بی‌شمار است و نعمتهایش بسیار - در ربره‌های از زمان و در زمانهایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگانی داشته و دارد که در سر ضمیر آنان با ایشانراز می‌گوید و از راه عقلهایشان با آنان تکلم می‌کند. آنان چراغ هدایت را به نور بیداری گوشها و دیده‌ها و

دلها برافروخته‌اند. آنان ایام خدا را فرا یاد مردمان می‌آورند و ایشان را از بزرگی و جلال او می‌ترسانند. همانند نشانه‌هایند که در (صفحه ۲۱۳) بیابانهای بی‌نشان برپایند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مزده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی‌اش برحذر دارند و این چنین، چراغ ظلمتها بوده‌اند و راهنما در شبها. و همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد، آنان را جایگزین زندگی (جهانی فانی) است. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته و نه داد و ستدی یاد خدا را از دل آنان انداخته. روزهای زندگی را بدان می‌گذرانند و نهی و منع خدا را (در آنچه حرام فرموده) به گوش بیخبران می‌خوانند. به داد فرمان می‌دهند و خود از روی دادکار می‌کنند و از کار زشت بازمی‌دارند و خود از زشتکاری به کنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند و آنچه از پس دنیاست دیده‌اند و بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند. پیشوای موحدان چون آیهی (یا ایها الانسان ما عرک بربک الکریم)(۱۳). (ای انسان، چه چیز تو را درباره‌ی پروردگارت مغرور ساخته؟) را تلاوت کرد فرمود: «ادحض مسوول حجه و اقطع مغتر معذره، لقد ابرح جهاله بنفسه. یا ایها الانسان، ما جراک علی ذنبک و ما عرک بربک و ما انسک بهلهکه نفسک؟ اما من دائک بلول، ام لیس من نومتک یقظه؟ اما ترحم من نفسک ما ترحم من غیرک؟ فلربما تری الضاحی من حر الشمس فتظله، او تری المبتلی بالم یمض جسده فتبکی رحمه له! فما صبرک علی دائک و جلدک علی مصابک و عزاک عن البکاء علی نفسک و هی اعز الانفس علیک! و کیف لا یوقظک خوف بیات نومه و قد تورط بمعاصیه مدارج سطواته! فتداو من داء الفتره فی قلبک بعزیمه و من کری الغفله فی ناظرک بیقظه و کن لله مطیعا و بذکره آنسا. و تمثل فی حال تولیک عنه اقباله علیک، یدعوک الی عفوه و یتغمدک بفضله و انت متول عنه الی غیره فتعالی من قول ما اکمره! و تواضعت من ضعیف ما اجراک علی معصیته! (صفحه ۲۱۴) و انت فی کنف ستره مقیم و فی سعه فضله متقلب. فلم یمنعک فضله و لم یهتک عنک ستره، بل لم تخل من لطفه مطرف عین فی نعمه یحدثها لک، او سیئه یسترها علیک، او بلیه یصرفها عنک، فما ظنک به لو اطعته...»(۱۴). حجت شخص گناهکار بی‌پایه‌ترین حجت و عذرش ناپذیرفته‌ترین عذر است و بی‌گمان برای نادان ماندن خود اصرار نموده است. ای انسان، چه چیز تو را بر گناه کردنت دلیر گردانیده و چه چیز تو را به پروردگارت به غرور آورده و چه چیز تو را به تباه کردن خویش مانوس ساخته؟ آیا درد تو را بهبودی یا خواب تو را بیداری نیست؟ تو که بر دیگری مهربانی، چرا در کار خود و ایمانی؟ بسا که یکی را در تابش آفتاب بینی و او را به سایه آری، یا بر گرفتاری گه بیماری وی را گذاخته از روی رحمت اشک باری! پس چه چیز تو را بر درد خود شکیا نموده و در مصیبت توانایی بخشیده و در گریستن بر نفس خویش که نزد تو گرانبهارترین جانهاست، به شکیبایی‌ات امر فرموده؟ و چگونه بیم کفیری بیدارت نمی‌سازد که شبانگاه بر تو بتازد؟ در حالی ه با نافرمانی خدا خود را تباه ساخته‌ای و در پنجه‌ی قهرش انداخته‌ای. پس سستی دل را با پایداری درمان کن و خواب غفلت دیده‌ات را به بیداری. و طاعت خدا را بپذیر و به یاد او انس گیر. و به خاطر آر آنگاه که تو روی از او گردانده‌ای، او روی به تو گرداند و تو را به خواستن بخشایش از خود می‌خواند و جامعه‌ی کرم خویش بر تو می‌پوشاند و تو از او رویگردانی و دیگری را خواهانی. پس چه نیرومندی است و بزرگوار و چه ناتوانی تو و بی‌مقدار و چه گستاخ در نافرمانی پروردگار. در سایه‌ی پوشش او می‌آرامی و در پهنه‌ی بخشایش او می‌خرامی، نه بخشش خویش را از تو بریده و نه پرده‌ی خود را بر تو دریده، بلکه چشم برهم زدنی بی‌احسان او به سر نبرده‌ای، در نعمتی که بر تو تازه گردانیده، با گناهی که بر تو پوشانیده، یا از بلایت رهانیده. (با نافرمانی این چنین به نعمتش اندری) پس چه گمان بدو بری، اگر وی را فرمان بری؟ و آن حضرت در ضم خطبه‌ای درباره‌ی قدرت پروردگار و فضایل قرآن و سفارش به پروا پیشگی برخی آیات را چنین تقسیم کرده است (صفحه ۲۱۵) «و استعملوا اقدامکم و انفقوا اموالکم و خذوا من اجسادکم فجدوا بها علی انفسکم و لا تبخلوا بها عنها، فقد قال الله سبحانه: (ان تنصروا الله ینصرکم و ینصروا انفسکم)»(۱۵) و قال تعالی: (من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر

کریم(۱۶). فلم يستنصرکم من ذل و لم يستنصرکم من قل، استنصرکم و: له جنود السماوات و الارض و هو العزيز الحكيم،(۱۷). و استنصرکم و له خزائن السماوات و الارض و هو الغنی الحمید(۱۸). و انما اراد ان (یلوکم ایکم احسن عملا)(۱۹). فبادروا باعمالکم تکنونوا مع جیران الله فی داره. رافق بهم رسله و ازارهم ملائکته و اکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار ابداء و صان اجسادهم ان تلقی لغوبا و نصبا: (ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم). (۲۰). «(۲۱). قدمهای خود را به کار افکنید و مالهای خویش را (در راه خدا) انفاق کنید. از تن هایتان بگیریید و به جانهایتان ببخشید و در بخشیدن از این بدان بخل مورزید، که خدای سبحان فرموده است: «اگر خدا را یاری کنید، یاری تان می کند و گامهایتان را استوار می دارد» و فرموده است: «کیسیت آن کس که به خدا وامی نیکو دهد، پس برای وی دو چندان گرداند و او را پاداشی بزرگ باشد». خدا از روی خواری از شما یاری نمی خواهد، از تنگدستی وام از شما نمی گیرد. از شما یاری خواسته در حالی که سپاهیان آسمانها و زمین در فرمان اوست و او عزیز و حکیم است. و از شما وام می گیرد در حالی که گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن اوست و او بی نیاز و ستوده است. او خواسته است: «شما را بیازماید تا کار کدامیک از شما بهتر آید». پس با کردارهای خود پیشی گیرید تا در خانه‌ی خدا با همسایگان خدا باشید. پیامبران خود را رفیقان آنان کرده و فرشتگان را به زیارتشان برانگیخته و گوشه‌ایشان را حرمت نهاده است تا بانگ آتش را نشنود و تن هایشان را نگاه داشته است از اینکه رنجی یا سختی‌یی بدان رسد. «این بخشش خداست، به هر کس که خواهد دهد و خدا صاحب بخشش بزرگ است». (صفحه ۲۱۶) امیرمومنان (ع) در ضم خطبه‌ای چنین می فرماید: «لم یوجس موسی خیفه علی نفسه، اشفق من غلبه الجهال و دوله الضلال» (۲۲). هراسی که موسی را (هنگام روبه رو شدن با ساحران) گرفت، به سبب بیم جان خود نبود. بلکه از چیرگی نادانان و به حکومت رسیدن گمراهان اندیشناک شد. این حسن امام در واقع تفسیری است بر آیه زیر: (فاوجس فی نفسه خیفه موسی). (۲۳). و موسی در خود بیمی احساسی کرد. شیخ محمد عبده در شرح کلام امام (ع) یادآور شده است که این بیان بهترین تفسیر برای آیه و والاترین معنا در تبرئه پیام آور حق-موسی (ع) از شک و تردید (و ترس و بیم) در امر رسالت خویش است. (۲۴). ***** (۱) قرآن، نحل ۹۷. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹. (۳) قرآن، حدید ۲۳. (۴) نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹. (۵) قرآن، بقره ۲۳۷. (۶) نهج البلاغه، حکمت ۴۶۸. (۷) قرآن، تکوین ۲-۱. (۸) همان، کلام ۲۲۱. (۹) وانی لهم التناوش من مکان بعید). (و چگونه از جایی چنین دور دست یافتن برای آنان میسر است). قرآن، سبا ۵۲. (۱۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، صص ۱۵۴-۱۵۳. (۱۱) قرآن، نور ۳۷-۳۶. (۱۲) نهج البلاغه، کلام ۲۲۲. (۱۳) قرآن، انفطار ۶. (۱۴) نهج البلاغه، کلام ۲۲۳. (۱۵) قرآن، محمد ۷. (۱۶) قرآن حدید ۱۱. (۱۷) و لله جنود السماوات و الارض و کان الله عزیزا حکیما. (و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا عزیز و حکیم است). قرآن، فتح ۷. (۱۸) (و لله خزائن السماوات و الارض). (و حال آنکه گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدایت). قرآن، منافقون ۷. (۱۹) قرآن، هود ۷. (۲۰) قرآن، حدید ۲۱. (۲۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳. (۲۲) نهج البلاغه: خطبه‌ی ۴. (۲۳) قرآن، طه ۶۷. (۲۴) ن. ک: شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۹۴.

استناد و استشهاد به آیات

امیرمومنان علی (ع) در موارد متعدد در کلمات خود به آیات قرآن کریم استناد و استشهاد کرده است، (۱) که نمونه‌هایی از آن ذکر می شود. آن حضرت در خطبه‌ی مشهور به «شققیه» درباره‌ی قاسطین و ناکثین و مارقین فرموده است: «فلما نهضت بالامر نکث طائفه و مرقت اخری و قسط آخرون کانهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول: (تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقین) (۲). بلی! و الله لقد سمعواها و وعوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها!» (۳). چون بهکار برخاستم گروهی پیمان بسته شکستند و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند و گروهی دیگر به ستمکاری و تباہگری پرداختند. گویا هرگز کلام خدای سبحان را نشنیده بودند که فرماید: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی جویند و راه تبه

کاری نمی‌پویند و پایان کار، ویژه‌ی پروا پیشگان است». آری، به خدا شنیدند و خوب درک کردند، ولی دنیا در دیده‌ی آنان خود را آراست و زر و زیور آن ایشان را فریفت. (صفحه ۲۱۷) امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که صفات خداوند را بیان کرده، فرموده است: «فاتعظوا عبادالله بالعبر النوافع و اعتبروا بالای السواطع و اذرجروا بالنذر البوالغ و انتفعوا بالذکر والمواعظ، فکان قد علقتمکم مخالف المنیه و انقطعت منکم علائق الامنیه و دهمتکم مفضعات الامور و السیاقه الی الورد المورود، ف (کل نفس معها سائق و شهید) (۴)». «سائق یسوقها الی محشرها و شاهد یشهد علیها بعملها». (۵). پس بندگان خدا! از عبرتهای سودمند، پند پذیرید و از نشانه‌های آشکار عبرت گیرید. از آنچه با بیانی رسا شما را ترسانده‌اند، خود را بازدارید و از یادآوریه‌ها و موعظتها سود بردارید، که گویی چنگالهای مرگ بر شما آویخته و رشته‌های آرزویان را هم گسیخته و سختی‌ها (ای واپسین دم زندگی) به ناگاه بر سر شما رسیده و سوق دادن به جایی که همگان بدانجا وار خواهند شد شما را فراگرفته، «و هر کسی را سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای است»: سوق دهنده‌ای که او را تا به محضر وی می‌راند و گواهی دهنده‌ای که بر کرده‌ی وی گواهی می‌دهد و آنچه را کرده است می‌داند. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای درباره‌ی عالم نمایان فرموده است: «و آخر قد تسمى عالما و لیس به، فاقتبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال و نصب للناس اشراکا من حبال غرور و قول زور. قد حمل الكتاب علی آرائه و عطف الحق علی اهوائه یومن الناس من العظام و یهون کبیر الجرائم، یقول: اقف عند الشبهات و فیها وقع و یقول: اعتزل البدع و بینها اضطجع فالصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان، لا یعرف باب الهدی فیتبعه و لا باب العمی فیصد عنه و ذلک میت الاحیاء! (فاین تذهبون؟) (۶)». «و انی توفکون؟» (۷). و الاعلام قائمه و الایات واضحه و المنار منصوبه، فاین یتاه بکم! و کیف تعمهون! و بینکم عتره نیکم و هم ازمه الحق و اعلام الدین و السنه الصدق! فانزلوهم باحسن منازل القرآن و ردوهم و رورد الهمیم العطاش». (۸). (صفحه ۲۱۸) و دیگری که عالمش خوانند بهره‌ای از علم نبرده است، ترهاتی چند از نادانان و مطالبی گمراه کننده از گمراهان به دست آورده و دامهایی از فریب و دروغ بر سر راه مردمان گسترده است. کتاب خدا را به رای خویش تفسیر کند و حق را چنانکه دلخواه اوست تعبیر کند. مردم را از بلاهای سخت ایمن دارد و گناهان بزرگ را اسان شمارد. در کارهای شبهه‌ناک افتاده است و گوید چون شبهه‌ای باشد بازایستم. در بدعتها آرمیده است و گوید اهل بدعت نیستم. صورت او صورت انسان است و قلب او قلب حیوان. نه راه رستگاری را می‌شناسد تا در آن راه رود و نه راه گمراهی را تا از آن بازگردد. چنین کس مرده‌ای است میان زندگان. «پس کجا می‌روید!» و چگونه از حق منحرف می‌شوید؟ که علامتها برپاست و دلایلهای هویداست و نشانه‌ها برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبران میان شماست که زمامداران حق و یقینند و با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند. پس همچون قرآن، نیک حرمت آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، به آنان روی آرید. امام (ع) پس از پایان گرفتن فتنه‌ی جمل خطبه‌ای در بصره ایراد کرد و در ضمن آن به پرسشهایی که از او شد پاسخ گفت و مردمان را از برخی رویدادها و فتنه‌های آینده و آنچه برای بصره پیش خواهد آمد آگاه نمود. (۹) و در ضمن همین مباحث مردی برخاست و گفت: «ای امیرمومنان، ما را از فتنه آگاه ساز! آیا درباره‌ی آن از رسول خدا (ص) پرسشی کردی؟» و امام (ع) گفت: «انه لما انزل الله سبحانه، قوله: (الم احسب الناس ان یتروکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یقتنون) (۱۰). علمت ان الفتنه لا- تنزل بنا و رسول الله- صلی الله علیه و اله- بین اظہرنا. فقلت: یا رسول الله، ما هذه الفتنه التي اخبرك الله تعالى بها؟ فقال: «یا علی، ان امتی سیفتنون من بعدی»، فقلت: یا رسول الله، او لیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من استشهد من المسلمین و حیزت عنی الشهاده، فشق ذلک علی، فقلت لی: «ابشر، فان الشهاده من ورائک؟» فقال لی: «ان ذلک لکذلک، فکیف صبرک اذن؟ فقلت: یا رسول الله، لیس هذا من مواطن الصبر و لکن من (صفحه ۲۱۹) مواطن البشری و الشکر. و قال: «یا علی، ان القوم سیفتنون باموالهم یمنون بدینهم علی ربهم و یتمنون رحمته و یمنون سطوته و یتحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنیذ و السحت بالهدیه و الربا بالبیع، قلت: یا رسول الله، فبای المنازل انزلهم عند ذلک؟ ابمنزله رده، ام بمنزله فتنه؟ فقال: «بمنزله فتنه». (۱۱). چون خدا این آیات را فرستاد: «الف، لام، میم. آیا

مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟» دانستم تا رسول خدا (ص) در میان ماست، فتنه نتواند برخاست. پرسیدم: ای رسول‌خدا، این فتنه‌ای که خدا تو را از آن خبر داده چیست؟ فرمود: «ای علی، امت من پس از من بزودی دچار فتنه گردند.» گفتم: ای رسول‌خدا، روز احد که از مسلمانان گروهی به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نگردید بر من دشوار نمود، گفتم: «ای علی، مژده باد تو را که شهادت به دنبال خواهد بود.» گفتم: «سخن بدین منوال است، شکیبایی تو آن هنگام بر چه حال است؟» گفتم: ای رسول‌خدا، نه جای شکیبایی کردن است، که جان مژده شنیدن و شکرگزاردن است، و گفتم: «ای علی، پس از من، مردم به مالهای خود فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند. رحمت پروردگار آرزو کنند و از سطوت او ایمن زیند. حرام خدا را حلال شمارند با شبهه‌های دروغ و هوسهایی که به غفلت در سر دارند. می‌را نیبند گویند و حلال پندارند. حرام را هدیه خوانند و ربا را معامله دانند.» گفتم: ای رسول‌خدا، آن زمان آن مردم را در چه پایه نشانم؟ از دین برگشتگان، یا فریفتگان؟ فرمود: «فریفتگان.» * * * * * (۱) در نهج‌البلاغه ۱۲۲ مورد استناد به آیات قرآن آمده است. (۲) قرآن قصص ۸۳. (۳) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۴) قرآن، ق ۲۱. (۵) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۵. (۶) قرآن، تکویر ۲۶. (۷) فانی توفکون؟ (پس چگونه از حق منحرف می‌شوید) قرآن، انعام ۹۵. (۸) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۷. (۹) مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۸. (۱۰) قرآن، عنکبوت ۲-۱. (۱۱) نهج‌البلاغه، کلام ۱۵۶.

پیوند و ارتباط غیر مستقیم نهج‌البلاغه با قرآن

اشاره

در این قسم، مطالب برگرفته از روح قرآن کریم است. گاهی ارائه مصادیق آیات و مباحث قرآن است و زمانی توضیح مضامین و مفاهیم وحی الهی و البته قسمت عمده‌ی آنچه در نهج‌البلاغه آمده است و ما آن را پیوند و ارتباط غیر مستقیم با قرآن کریم نامیده‌ایم، مسائل و مباحثی نو و تازه است، اما متأثر از نور وحی و برخاسته از منطقی (صفحه ۲۲۰) الهی و این امری طبیعی است، زیرا علی (ع) فرزند قرآن و ذوب شده در کلام الهی بود و تمام حرکات و اقدامات و مواضع آن حضرت الهی و قرآن، منطبق با اصول و مبانی الهی و نشأت یافته از روح قرآنی بود و این امر در جای جای نهج‌البلاغه، متجلی و قابل مشاهده است. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در ذیل خطبه‌ای که امام (ع) پس از تلاوت آیات (الهاکم التکاثر حتی زرم المقابر) (۱) ایراد کرد، (۲) می‌نویسد: «هر که در این فصل از نهج‌البلاغه تامل و تدبر کند، درستی سخن معاویه را درباره‌ی (ع) درمی‌یابد که گفته است: «به خدا سوگند او بود که فصاحت و سخنوری را میان قریش معمول ساخت.» و اگر تمام سخنوران عرب یکجا در مجلسی گرد آیند و این خطبه‌ی علی (ع) بر آنان خوانده شود، سزاوار است که همگی شان در برابر آن سجده کنند، همانطور که قرآن سوره‌هایی دارد که در آن سوره‌ها آیاتی است که چون خوانده شود باید سجده نمود.» (۳) استاد جوادی آملی گوید این معنی در حضور درس استاد علامه طباطبایی (ره) مطرح شد که چگونه ابن ابی‌الحدید، یک همچو تعبیر بلندی دارد؟ استاد فرمودند: «ابن ابی‌الحدید گزاف نگفته، زیرا اگر سجده است برای کلام خداست و همان محتوای قرآنی است که به صورت خطب علی بن ابی‌طالب (ع) در آمده است و در حقیقت برای کلام خداوند سجده می‌کنند نه برای کلام مخلوق خدا.» (۴) نهج‌البلاغه حقیقتا چنین است، محتوای کلام الهی است در قالب الفاظ علوی. در ذیل به نمونه‌هایی از این بخش بسنده می‌کنیم. * * * * * (۱) قرآن، تکاثر ۲-۱. (۲) نهج‌البلاغه، کلام ۲۲۱. (۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، صص ۱۵۳-۱۵۲. (۴) عبدالله جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج‌البلاغه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش. ص ۲۷.

(هو الاول و الاخر) (۱). اوست اول و آخر. امیرمؤمنان (ع) در خطبه‌ای که در آن به بحث صفات خدای متعال پرداخته است می‌فرماید: «و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. الاول لا شیء قبله و الاخر لا غایه له.» (۲). (صفحه ۲۲۱) و گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، که بی‌انباز است و بی‌همتا. آغاز اوست، که پیش از او چیزی نیست. انجام اوست و نامنتهی است. و آنحضرت در خطبه‌ی «اشباح» که از خطبه‌های شگفت و گرانقدر و درخشان آن حضرت است همین حقیقت را بیان فرموده است. (۳). «الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبله. و الاخر الذی لیس له بعد فیکون شیء بعده.» (۴). اولی است، که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی بود و آخری است، که پایانش نیست تا تصور چیزی پس از او رود. و نیز فرموده است: «الاول الذی لا غایه له فینتهی و لا آخر له فینقضی.» (۵). اول است که نهایتش نیست تا به پایان رسد و آخری ندارد تا سپری گردد. «الحمد لله الاول فلا شیء قبله و الاخر فلا شیء بعده.» (۶). سپاس خدای راست که اول است و چیزی پیش از او نیست و آخر است و پس از او موجودی نیست. «الحمد لله الاول قبل کل اول و الاخر بعد کل آخر و باولیه و جب ان لا اول له و بآخریه و جب ان لا آخر له.» (۷). پیش از هر چیزی است که آن را نخستین انگارند و پس از هر چیزی است که او را آخرین شمارند، چون پیش از او چیزی نیست، بایست که او را ابتدایی نباشد و چون پس از او چیزی نیست او را انتهایی نباشد. «لیس لاولیه ابتداء و لا لآخریه انقضاء. هو الاول لم یزل و الباقی بلا اجل.» (۸). اول او را آغازی نیست و بقای او سپری ناشدنی است. او اول است همیشه و جاودان و پایدار است بی‌مدت و زمان. «الاول قبل الاشیاء بلا اولیه و آخر بعد الاشیاء بلا نهاییه.» (۹). آغاز همه چیزهاست و او را اولیت نیست و آخر است پس از همه‌ی اشیا و او را نهایت نیست. (صفحه ۲۲۲) خداوند اول است و آخر و جز او هر چه هست اعتباری است. ذات حق بر هر آغاز و ابتدایی تقدم دارد و خداوند ازلی است، اما معنای ازلیت حق فقط این نیست که او همیشه بوده است. شک نیست که او همیشه بوده است، اما همیشه بودن یعنی زمانی نبوده که او نبوده اس. ازلیت حق فوق همیشه بودن است، زیرا «همیشه بودن» مستلزم فرض زمان است و ذات حق علاوه بر اینکه با همه‌ی زمانها بوده است، بر همه چیز، حتی بر زمان تقدم دارد و این است معنی «ازلیت» تو. (۱۰). (والظاهر و الباطن) (۱۱). و امیرمؤمنان (ع) فرموده است: «الحمد لله... الظاهر فلا شیء فوقه و الباطن فلا شیء دونه.» (۱۲). سپاس خدای راست که آن چنان آشکار است که چیزی از او آشکارتر نیست و آن چنان مخفی است که چیزی از او مخفی تر نیست. هستی او پیداتر از هستی سایر اشیا است، زیرا که هستی او به خود پیداست و هستی سایر اشیا بدو هویداست، چنانکه می‌فرماید: (الله نور السماوات و الارض) (۱۳). چه نور چیزی را گویند که به خود پیدا و پیدا کننده‌ی سایر اشیا باشد. همه عالم به نور اوست پیدا کجا گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان (۱۴). او هم پیداست و هم پنهان است. او در ذات خود پیداست، اما از حواس انسان پنهان است. پنهانی او از حواس انسان از ناحیه‌ی محدودیت حواس است، نه از ناحیه‌ی ذات او. در جای خود ثابت شده است که وجود مساوی با ظهور اس و هر چه وجود کاملتر و قوی‌تر باشد ظاهرتر است و بر عکس هر چه ضعیف تر و با عدم مخلوط تر باشد، از خود و از غیر پنهانتر است. برای هر چیز دو نوع وجود است: «وجود فی نفسه» و «وجود برای ما» وجود هر چیزی برای ما وابسته است به ساختمان قوای ادراکی ما و به شرایط خاصی که باید باشد و از این رو ظهور نیز بر دو قسم است: «ظهور فی نفسه» و «ظهور برای ما». (صفحه ۲۲۳) حواس ما به حکم محدودیتی که دارد فقط قادر است موجودات مقید و محدود و دارای مثل و ضد را در خود منعکس کند. حواس ما از آن جهت رنگها و شکلها و آواها و غیر اینها را درک می‌کند که به مکان و زمان محدود می‌شوند، در یک جا هستند و در جایی دیگر نیستند، در یک زمان هستند و در زمانی دیگر نیستند ۷ مثلاً- اگر روشنی همیشه و همه جا به طور یکنواخت می‌بود قابل احساس نبود، اگر یک آواز به طور مداوم و یکنواخت شنیده شود هرگز شنیده نمی‌شود. (۱۵). ذات حق که صرف الوجود و فعلیت محض است و هیچ مکان و زمان او را محدود نمی‌کند، نسبت به حواس ما باطن است اما در ذات خود عین ظهور است و همان کمال ظهورش که ناشی از

کمال وجودش است، سبب خفای او از حواس ما است. جهت ظهور و جهت بطون در ذات او یکی است. او از آن جهت پنهان است که در نهایت پیدایی است، او از شدت ظهور در خفا است. یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره (۱۶). حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدایی. (۱۷) بنابراین خدای متعال ظاهر است به ظهور اشیا، اما نه همچون ظهور اجسام به وسیله نورهای محسوس و نه مانند ظهوری چیزی به چیزی و باطن است در اشیا، نه مانند باطن بودن چیزی در چیزی و با این وصف، ظهور حق تعالی به اشیا از پیدایی هر پدیده‌ای شدیدتر است و نهان بودنش در اشیا از پنهانی هر محجوب و مستوری تمام‌تر است. پس خدای سبحان در عین پیدایی نا پیدا و در عین ناپیدایی اش پیداست، (۱۸) همان‌طور که در دعای مبارک ماه رجب از امام زمان (عج) بر آن تصریح شده است: «یا باطنا فی ظهوره و ظاهرا فی بطونه و مکنونه» (۱۹). یا آن که در عین پیدایی اش ناپیداست و در عین ناپیدایی اش پیداست. این مقام، مقام اسما و صفات فعلیه است که ظهور به اسما و صفات ذاتیه است و مرتبه‌ی تجلی به صفات جلالیه و جمالیه است و این مقام، مقام «معیت قیومیه» است. (۲۰). (و هو معکم این ما کنتم) (۲۱). و هر کجا باشید او با شماست. و پیشوای موحدان، امیرمومنان علی (ع) فرموده است: «مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله» (۲۲). با هر چیز هست، اما قرین آن نیست و غیر از هر چیز است، اما از آن جدا نیست. «و انه لیکل مکان و فی کل حین و اوان و مع کل انس و جان» (۲۳). و او در هر جاست و در هر زمان و با آدمیان است و با پریان. «الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته... و الشاهد لا بمماسه و البائن لا بتراخی مسافه و الظاهر لا برویه و الباطن لا بلطافه. بان من الاشیاء بالقهر لها و القدره علیها و بانت الاشیاء منه بالخضوع له و الرجوع الیه» (۲۴). سپاس خدایی را که به آفرینش خویش بر هستی خود راهنماست و آفریده‌های نو به نو بر ازلیت وی گواست... همراه هر چیزی است، نه چنانکه آن را بساید و جدا از آن است، نه آنکه مسافتی در میان آید. آشکار است نه به دیدار و نهان است، نه ناپایدار. از چیزها جداست، چه بر آنها چیره و تواناست و هر چیز جز اوست، که در برابر او خاضع است و بازگشتش به خداست. خدای سبحان در عین آنکه نامحدود و بیکران است. با هر چیزی هست، اما در او حلول نمی‌کند. او نامحدود است، ولی با هر محدود هست. او قیم هر محدود است، ولی با هیچ چیز قرین و متحد نیست. اگر با موجودات نباشد، محدود خواهد بود و اگر با موجودات قرین باشد، باز خواهد بود. پس لازمه‌ی ازلیت حق این که با هر چیز باشد ولی قرین او نباشد و خارج از هر چیز باشد، ولی جدای از آن نباشد. (۲۵). حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دویی عین ضلال است حلول و اتحاد از غیر خیزد ولی وحدت همه از سیر خیزد تعین بود کز هستی جدا شد نه حق شد بنده، نه بنده خدا شد وجود خلق و کثرت در نمود است نه هر چه آن می‌نماید عین بود است (۲۶). (صفحه ۲۲۵) معیت خداوند معیت قیومت است و او قیوم اشیا است. معیت وجود با موجود مانند معی صاحب سایه با سایه است. وجود استقلال برای هیچ موجودی متصور نیست و غیر او وجودی نیست مگر به اعتبار و همه چیز وجودی اعتباری دارد. (۲۷). ما عدم‌هاییم و هستیهای ما تو وجود مطلق فانی نما ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد آنک ناپیداست هر گز گم مباد باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست (۲۸). جلوه‌ها از متجلی جدا نیست، زیرا غیر حق تعالی چیزی نیست. هر چه هست اوست، جلوه هم جلوه‌ی اوست. البته تصورش مشکل است، ولی پس از تصور تصدیقش آسان است و البته نمی‌توان مثالی منطبق پیدا کرد. (۲۹). تو بهاری ما چو باغ سبز خوش او نهان و آشکارا بخششش تو چو جانی ما مثال دست و پا قبض و بسط دست از جان شد روا تو چو عقلی ما مثال این زبان این زبان از عقل دارد این بیان تو مثال شادی و ما خنده‌ایم که نتیجه‌ی شادی فرخنده‌ایم جنبش ما هر دمی خود اشهدست که گواه ذوالجلال سرمدست گردش سنگ آسیا در اضطراب اشهد آمد بر وجود جوی آب ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من (۳۰). امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «اصلا به حسب واقع، غیر حق تعالی چیزی نیست، هر چه هست اوست. جلوه هم جلوه‌ی اوست. نمی‌توانیم یک مثال منطبق پیدا کنیم، «ظلل» و «ذی ظل» ناقص است. شاید نزدیکتر از همه‌ی مثالها، موج دریا باشد، موج نسبت به دریا. موج از دریا خارج نیست.

موج دریاست، نه دریا. این موجهایی که حاصل می‌شود، دریاست که متموج می‌شود، اما وقتی ما به حسب ادراکمان تصور بکنیم کانه به نظر ما می‌آید که دریا و موج (دو چیزند، در حالی که) موج یک معنای عارضی است برای آن. واقع مطلب (این است که) غیر دریا چیزی نیست، موج همان دریاست، عالم یک موجی است. البته مثال باز هم همان‌طور است که قائل گفته است که «خاک بر فرق من و تمثیل من»، مثال ندارد.» (۳۱). (صفحه ۲۲۶) ما همه موج و تو دریای جمالی ای دوست موج دریاست، عجب آنکه نباشد دریا (۳۲). خدای سبحان بر همه چیز احاطه‌ی قیومی دارد و مالکیت حق تعالی بر موجودات مالکیت ذاتیه‌ی حقیقیه حقه است که به هیچ وجه شائبه تباین عزلی در ذات و صفاتش با موجودی از موجودات نیست و مالکیت آن ذات مقدس به همه‌ی عوالم علی السواء است، بدون آنکه با موجودی از موجودات به هیچ وجه تفاوت کند یا به عوالم غیب و مجردات محیط تر و نزدیکتر از عوالم دیگر باشد، زیرا این امر مستلزم محدودیت و بینونت عزلی شود و ملازم با افتقار و امکان گردد. (۳۳). (و نحن اقرب الیه من حبل الوريد.) (۳۴). و ما از شاه‌رگ او به تو نزدیکتریم. و امیر بیان و پیشوای موحدان علی (ع) فرموده است: «قرب فناء و علا فدنا و ظهر فبطن و بطن فعلن.» (۳۵). نزدیک است و دور از دسترس و بالاست و با همه کس. آشکار است و نهان و پنهان است و عیان. «سبق فی العلو فلا شیء اعلی منه و قرب فی الدنو فلا شیء اقرب منه. فلا استعلاوه باعده عن شیء ثمن خلقه و لاقربه ساواهم فی المكان به. لم یطلع العقول علی تحدیده صفته و لم یحجبها عن واجب معرفته، فهو الذی تشهد له. اعلام الوجود. علی اقرار قلب ذلی الجحود تعالی الله عما یقوله المشبهون به و الجاحدون له علوا کثیرا.» (۳۶). در برتری زا همه پیش است و هیچ چیز برتر از او نیست و در نزدیک بودن چنان است که چیزی نزدیکتر از او نیست. پس نه برتر بودن او، وی را از آفریده‌اش دور داشته و نه نزدیک بودنش آفریده‌ها را با او در یک رتبت بداشته. خردها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته و در شناخت خویش تا آنجا که باید بر دیده‌ی آنها پرده نینداخته. اوست که نشانه‌های هستی بر او گواه پیداست و زبان دل منکر بدین حقیقت گویاست و از آنچه مشبهان و منکران درباره‌ی او گویند مبراست. (صفحه ۲۲۷) خدای سبحان در عین حال که در کمال علو و عظمت است، نزدیک است و این چنین نیست که در مقام بلند و عالی باشد و در مقام تنزل و دنو نباشد. آن چنان بلند است که اندیشه هیچ کس به او نمی‌رسد و آن چنان نازل و نزدیک است که هیچ چیز از خدا به انسان یا غیر انسان نزدیکتر نیست. او در عین حال که در مقام علو است و از هر بلندی اعلاست و از هر عالی بلندتر است و علو و بلندی او سابق بر هر اعتلا و علو هر عالی است، با نازلترین موجودات هم هست و به هر موجودی از خود او هم به او نزدیکتر است. چیزی نیست که خدا به او از خود او نزدیکتر نباشد، زیرا لازمه‌ی اطلاق ذاتی و نامحدود بودن، این است. او از هر معلومی، معلوم تر و روشن تر است و از هر معروفی، معروفتر و آشکارتر است. لازمه‌ی نامحدود بودن این است که جایی از او خالی نباشد و لازمه‌ی نامحدود بودن این است که نشود او را آن چنان که هست وصف کرد. (۳۷). (لیس کمثله شیء) (۳۸). چیزی مانند او نیست. (سبحان ربك رب العزه عما یصفون.) (۳۹). منزّه ات پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آنچه وصف می‌کنند. سرور مخلصان، امیرمومنان علی (ع) چنین بیان کرده است: «و اشهد ان من ساواک بشیء من خلقک فقد عدل بک. و العادل بک کافر بما تنزلت به محکّمات آیاتک و نطقت عنه شواهد حجج بیناتک.» (۴۰). و گواهی می‌دهم آن که تو را به چیزی از آفریده‌هایت برابر نهاد، به تو شرک آورد و شرک آورنده به تو کافر است بدانچه آیتهای محکم تو نازل کرد و حجت‌های روشن تو بدان گویاست و بر یکتایی تو گواست. «من وصفه فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله و من قال کیف فقد استوصفه و من قال این فقد حیزه.» (۴۱). آن که وصفش کرد محدودش کرده است و آن که محدودش کند او را به شمار در آورده است و آن که او را به شمار در آورد، ازلیت او باطل کرده است و کسی که بگوید چون است صفت او را زاید بر ذات شناخته و کسی که گوید در کجاست او را در جایی محدود ساخته (صفحه ۲۲۸) «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهاده کل صفة انها غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفة: فمن وف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد

جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار الیه و من اشار الیه فقد حده و من حده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلی منه. کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم» (۴۲). سرلوحه‌ی دین شناختن اوست و درست شناختن او، باور داشتن او و در درست باور داشتن او، یگانه انگاشتن او و یگانه انگاشتن او، او را بسزا اطاعت نمودن، و بسزا اطاعت نمودن او، صفتها را از او زدودن، چه هر صفتی گواه است که با موصوف دوتاست و هر موصوف نشان دهد از صفت جداست: پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند او را با قرینی پیوسته و آن که با قرینش پیوندد، دوتایش دانسته و آن که دوتایش خواند، جزء جزءاش داند و آن که او را جزء جزء داند، او را نداند و آن که او را نداند در جهتش نشاند و آن که در جهتش نشاند، محدودش انگارد و آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش در آرد و آن که گوید فراز چیزی است، دیگر جایها را از او خالی دارد. همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده و وجودی است که سابقه‌ی عدم برای او نیست. «ما وحده من کیفه و لا- حقیقه اصاب من مثله و لا- ایه عنی من شبهه و لا- صمد من اشار الیه و توهمه» (۴۳). یگانه‌اش ندانسته، آن که برای او چگونگی انگاشته و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته و نه بدو پرداخته، آن کس که او را به چیزی همانند ساخته و نه قصد او کرده، آن که بدو اشارت نموده و یا به وهمش در آورده. (صفحه ۲۲۹) هر که بخواهد خداوند را توصیف نماید قهرا به صفاتی توصیف می‌کند که غیر ذات است و اگر صفت غیر ذات باشد، هم ذات و هم صفت محدود می‌شود، زیرا اگر این وصف کمالی غیر از ذات باشد، یعنی ذات فاقد این کمال است و این کمال در مقام ذات نیست، پس هم ذات و هم صفت محدود می‌شود و در نتیجه نه این ذات، ذات خدا خواهد بود و نه این صفت، صفت خدا خواهد بود. در توحید خالص، صفات زاید بر ذات نفی می‌شود: (۴۴) و آن صفتی که زاید بر ذات و محدود است، خود شهادت می‌دهد که غیر از موصوف است، زیرا زاید بر اوست و موصوفی که فاقد صفت است و بعد متصف به این صفت می‌شود، خود شهادت می‌دهد که غیر از صفت است. بنابراین نمی‌شود خدا را به صفتهای زاید بر ذات متصف کرد و صفات او هم چون عین ذات است باید نامحدود باشد و هر که به خدای سبحان اشاره‌ی عقلی هم بکند، خدا را محدود کرده است و اگر خدا محدود شود، واحد عددی می‌شود، زیرا هر موجود محدودی، در کنارش یک موجود محدود دیگر هست، این می‌شود اول و آن دوم. البته اگر مجرد باشد، وحدتش عددی نیست، ولی از وحدت اطلاقی ذات خارج می‌شود، زیرا کسی که خدای سبحان را با اوصاف زاید بر ذات متصف کند، خدا را از ازلت انداخته است و اگر خداوند ازلی نباشد، خدا نیست. لازمه‌ی آن هستی بیکران ازلت است و اگر ازلت نفی شود، حادث خواهد بود. (قل هو الله احمد الله الصمد) (۴۵). بگو: اوست خدای یگانه، خدای صمد. و پیشوای موحدان، علی (ع) فرموده است: «الاحد لا بتاویل عدد» (۴۶). یکتاست ولی نه به معنای یک عددی. «مستشهد بحدوث الاشياء علی ازلته و بما وسمها به من العجز علی قدرته و بما اضطرها الیه من الفناء علی دوامه. واحد لا بعدد و دائم لا بامد و قائم لا بعمد» (۴۷). نو پدید بودن موجودات گواه ازلت اوست و نشان عجزی که در آفریده‌ها نهاده، توانایی او را نموده است و به نیست شدنی که آفریدگان را از آن ناچار ساخته، دلیل آرد که خود پاینده است. یکی است ولی نه به شمار و همیشه هست و به خود پایدار و بر پاست نه با نگاهدار. «کل مسمی بالوحده غیره قلیل» (۴۸). هر چه را واحد نامند اندک و تنهاست، جز او (که یگانه است و بر همه فرمانرواست و در عین وحدت بی انتهاست). «لا یشمل بحد و لا یحسب بعد» (۴۹). نه در حدی در آید و نه در شمار آید. «کل معروف بنفسه مصنوع و کل قائم فی سواه معلول. فاعل لا اضطراب آله، مقدر لا یجول فکره، غنی لا باسفاده. لا تصحبه الاوقات و لا ترفده الادوات، سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء ازله. بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بمضادته بین الامور عرف ان لا ضد له و مقارنته بین الاشياء عرف ان لا قرین له» (۵۰). هر چه به ذات شناخته باشد، ساخته است و هر چه به خود بر پا نباشد، دیگری‌اش پرداخته. سازنده است، نه با به کار بردن ابزار. هر چیز را به اندازه پدید آرد، نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار. بی نیاز است بی آنکه از چیزی سود برد. با زمانها همراه نیست و دست افزارها او را یاری ندهد. هستی او بر زمانها پیش است و وجودش بر عدم مقدم است و ازلت او را آغازی نیست و از

ازل تا به ابد قائم به خویش است. و با نهادن قوه‌ی ادراک (در انسان) معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست، چه ذات او با ادراک، چون دیگر صفات او یکی است. و از اینکه برخی آفریده‌ها را ضد دیگری آفرید، نبودن ضدی برای او دانسته گردید و با سازواری که میان چیزها پدید آورد، دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد. «یکی دیگر از مسائل توحیدی نهج البلاغه این است که وحدت ذات اقدس احدیت، (صفحه ۲۳۱) وحدت عددی نیست. نوعی دیگر از وحدت است. وحدت عددی یعنی وحدت چیزی که فرض تکرر وجود در او ممکن است. هر گاه ماهیتی از ماهیات و طبیعتی از طبایع را در نظر بگیریم که وجود یافته است، عقلا فرض اینکه آن ماهیت فرد دیگر پیدا کند و بار دیگر وجود یابد، ممکن است. در این گون موارد وحدت افراد آن ماهیت، وحدت عددی است این وحدت در مقابل اثینیت و کثرت است. یکی است، یعنی دوتا نیست و قهرا این نوع از وحدت با صفت کمی (قلت) متصف می‌شود ۷ یعنی یک فرد نسبت به نقطه‌ی مقابلش که دثو یا چند فرد است کم است. ولی اگر وجود چیزی به نحوی باشد که فرض تکرر در او ممکن نیست (نمی‌گوییم وجود فرد دیگر محال است، بلکه می‌گوییم فرض تکرر و فرض فرد دیگر غیر آن فرد ممکن نیست، زیرا بی‌حد و بی‌نهایت است و هر چه را مثل او دوم او فرض کنیم یا خود او است و یا چیزی هست که ثانی و دوم او نیست) در این گونه موارد وحدت عددی نیست، یعنی این وحدت در مقابل اثینیت و کثرت نیست و معنی اینکه یکی است، این نیست که دوتا نیست، بلکه این است که دوم برای او فرض نمی‌شود. این مطلب راب یک تمثیل می‌توان روشن کرد: می‌دانیم که دانشمندان جهان درباره‌ی تناهی یا عدم تناهی ابعاد عالم اختلاف نظر دارند، بعضی مدعی لا تناهی ابعاد جهانند و می‌گویند عالم اجسام را حد و نهایی نیست، بعضی دیگر معتقدند که ابعاد جهان محدود است و از هر طرف که برویم بالاخره به جایی خواهیم رسید که پس از آن جایی نیست. مساله‌ای دیگر نیز محل بحث است و آن اینکه آیا جهان جسمانی منحصر اس به جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و یا ی و یا چند جهان دیگر نیز وجود دارد؟ بدیهی است که فرض جهان جسمانی دیگر غیر از جهان ما، فرع بر این است که جهان جسمانی ما محدود و متناهی باشد. تنها در این صورت است که می‌توان فرض کرد مثلا دو جهان جسمانی و هر کدام محدود و به ابعادی معین وجود داشته باشد. اما اگر فرض کنیم جهان جسمانی ما نامحدود است، فرض جهانی دیگر غیر ممکن است، زیرا هر چه را جهانی دیگر فرض کنیم، خود همین جهان و یا جزئی از این جهان خواهد بود. فرض وجودی دیگر مانند وجود ذات احدیت با توجه به اینکه ذات حق وجود محض و آیت صرف و واقعیت مطالعه است، نظیر فرض جهان جسمانی دیگر در کنار جهان جسمانی غیر متناهی است، یعنی فرض غیر ممکن است. (صفحه ۲۳۲) در نهج البلاغه مکرر در این باره بحث شده است که وحدت ذات حق وحدت عددی نیست و او با یکی بودن عددی توصیف نمی‌شود و تحت عدد در آمدن ذات حق ملازم است با محدودیت او.» (۵۱). وحدت ذات اقدس احدیت، وحدت حقه‌ی حقیقه است و وحدت او همان عظمت و ازلیت او و عدم تصور ثانی و مثل و مانند برای او و وحدت وجود است. که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو (۵۲). ***** (۱) قرآن، حدید ۳. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۵. (۳) «مسعه بن صدقه» از امام صادق (ع) نقل کرده است که امیرمومنان (ع) این خطبه را بر منبر کوفه از آن رو ایراد کرد که شخصی از امام (ع) خواست خدا را آن چنان برایش وصف نماید که گویی آشکارا او را می‌بیند تا بر محبت معرفتش افزوده شود. امام (ع) از این سخن در خشم شد و اعلام کرد همه حاضر شوند. مسجد از جمعیت پر شد و امام (ع) همچنان بر آشفته بر منبر رفت و این خطبه‌ی بی نظیر را ایراد کرد. ر. ک: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، التوحید، صححه و علق علیه السید هاشم الحسینی الطهرانی، مکتبه الصدوق، تهران و کتابفروشی کتبی نجفی، قم، ۱۳۹۱ ق. ص ۴۹. (۴) آن شخص گمان می‌کرد که می‌شود خدای سبحان را با اوصاف آفریدگان و مفاهیمی که در آنان است وصف نمود و از امام (ع) چنین درخواستی داشت و از این رو امام (ع) بر آشفته. ن. ک: القاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، شرح توحید الصدوق، صححه و علق علیه نجفقلی حبیبی، الطبعة الاولى، موسسه الطباعة و النشر و زاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، طهران، ۱۴۱۵ ق. ج ۱، ص ۲۴۹. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱. (۶) همان، خطبه‌ی ۹۴. (۷) همان، خطبه‌ی

۹۶. (۸) همان، خطبه‌ی ۱۰۱. (۹) همان، خطبه‌ی ۱۶۳. (۱۰) مان، نامه‌ی ۳۱. (۱۱) سیری در نهج البلاغه، ص ۶۵. (۱۲) قرآن، حدید ۳. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۶. (۱۴) قرآن، نور ۳۵. (۱۵) محمد بن مرتضی المدعو ملامحسن الفیض الکاظمی، کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمه و المعرفه، صححه و علق علیه عزیز الله العطار، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش. ص ۸. (۱۶) ن. ک: همان، ص ۹. (۱۷) ملاهادی السبزواری، شرح منظومه، مکتبه المصطفوی، قم، قسمت فلسفه، ص ۵. (۱۸) سیری در نهج البلاغه، صص ۶۷-۶۵. (۱۹) مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۰. (۲۰) رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، اقبال الاعمال، الطبعة الثانیه، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۰ ق. ص ۶۴۶. (۲۱) امام روح الله خمینی، چهل حدیث چاپ ششم، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش. ص ۵۹۸. (۲۲) قرآن، حدید ۴. (۲۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱. (۲۴) همان، خطبه‌ی ۱۹۵. (۲۵) همان، خطبه‌ی ۱۵۲. (۲۶) حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۹۱. (۲۷) سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، انتشارات طهوری، ۱۳۶۱، ش. ص ۴۹. (۲۸) ن. ک: السید حیدرالاملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات و مقدمه‌ی هائری کرین و عثمان یحیی، چاپ دوم، انجمن ایرانشناسی فراسنه و شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش. صص ۳۱۲-۳۰۸، ملاهادی السبزواری، شرح الاسماء، شرح دعاء الجوشن الکبیر و تحقیق نجفقلی حبیبی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش. صص ۴۱۲-۴۱۱. (۲۹) مثنوی معنوی، دفتر اول، صص ۲۷-۲۶. (۳۰) امام روح الله خمینی، تفسیر سوره‌ی حمد، چاپ اول، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵ ش. صص ۱۶۰-۱۵۹. (۳۱) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۷۶. (۳۲) تفسیر سوره‌ی حمد، ص ۱۶۰. (۳۳) امام روح الله خمینی، دیوان امام، مجموعه‌ی اشعار امام خمینی، چاپ چهارم، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳ ش. ص ۴۳. (۳۴) امام روح الله خمینی، آداب الصلوه، چاپ چهارم، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ش. ص ۲۷۰. قرآن، ق ۱۶. (۳۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵. (۳۶) همان، کلام ۴۹. (۳۷) حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، صص ۹۸-۹۲. (۳۸) قرآن، شوری ۱۱. (۳۹) قرآن، صافات ۱۸۰. (۴۰) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱. (۴۱) همان، خطبه‌ی ۱۲۵. (۴۲) همان، خطبه ۱. (۴۳) همان، خطبه‌ی ۱۸۶. (۴۴) ر. ک: صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدرالمتألهین)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (الاسفار الاربعه)، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۷۸ ق. ج ۶، صص ۱۱۸-۱۱۰. (۴۵) قرآن، اخلاص ۲-۱. (۴۶) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۲. (۴۷) همان، خطبه‌ی ۱۸۵. (۴۸) همان، خطبه‌ی ۶۵. (۴۹) همان، خطبه‌ی ۱۸۶. (۵۰) همان. (۵۱) سیری در نهج البلاغه، صص ۶۲-۶۰. (۵۲) سید احمد هاتف اصفهانی، دیوان اشعار، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ ششم، کتابخانه‌ی ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷، ش. ص ۱۶.

سیرت نبوی

(لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً). (۱). هر آینه شما را در (خصلتها و روش) رسول خدا نمونه و سرمشقی نیکو و پسندیده است برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدای را بسیار یاد می‌کند. خدای متعال پیامبر اکرم (ص) را منبعی معرفی کرده است که مسلمانان می‌توانند آن حضرت را الگویی تام و تمام بگیرند و همه‌ی اعمال و رفتار و وظایف خود و راه و روش زندگی خویش را در همه‌ی وجوه از آن استخراج کنند و بدو تاسی نمایند و به سلامت، قوت، عزت و عظمت دست یابند. هر که عشق مصطفی سامان اوست بحر و بر در گوشه‌ی دامان اوست (۲). امیرمومنان علی (ع) رد موارد متعدد الگو بودن پیامبر اکرم (ص) به عنوان الگویی تام و تمام را مطرح کرده و راه و رسم و سیرت آن حضرت را تبیین نموده است. «و لقد کان فی رسول الله- صلی الله علیه و اله- کاف لک فی الاسوه. و ذلیل لک علی ذم الدنیا و عیبه و کثره مخازیها و مساویها، اذ قبضت عنه اطرافها و وطئت لغيره اکنافها و فطم عن رضاعها و زوی عن زخارفها». (۳). برای تو بسنده است رسول خدا (ص) را مقتدا گردانی و راهنمای شناخت بدی و یعبهای دنیا و بسیاری خواری و زشتیهای فراوانش بدانی، که چگونه (صفحه ۲۳۳)

دل بستگی های آن از او گرفته شده و برای غیر او گسترده شده. از نوش آن نخورد، و از زیورهایش بهره نبرد. «فتاس بنییک الاطیب الا-ظهر- صلی الله علیه و اله- فان فيه اسوه لمن تاسی و عزاء لمن تعزی. و احب العباد الی الله المتاسی بنییه و المقتص لاثره. قضم الدنیا قضمًا و لم یعرفها طرفًا. اهضم اهل الدنیا کشحًا و اخصمهم من الدنیا بطنًا. عرضت علیه الدنیا فابی ان یقبلها و علم ان الله سبحانه ابغض شیئا فابغضه و حقر شیئا فحقره و صغر شیئا فصغره. و لو لم یکن فینا الا-حبنا ما ابغض الله و رسوله و تعظیمنا ما صغر الله و رسوله، لکفی به شقاقا لله و محاده عن امر الله.» (۴). از پیامبر پاک و پاکیزهات پیروی کن، زیرا راه و رسمش سرمشقی (نیکو) است برای کسی که بخواهد تاسی جوید و انتسابی است (عالی) برای کسی که بخواهد منتسب گردد و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیمبرش سرمشق گیرد و قدم در جای قدم او گذارد. از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و بدان ننگریست چندان که گوشه‌ی چشم بدان افکند. تهیگاه او از همه‌ی مردم دنیا لاغرتر بود و شکم او از همه خالی تر. دنیا را به او نشان دادند، آن را نپذیرفت و- چون- دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت (و ترک آن گفت) و چیزی را که خار شمرده است، آن را خوار انگاشت و چیزی را که کوچک شمرده است، آن را کوچک داشت و اگر در ما نبود جز دوستی آنچه خدا و رسول، آن را دشمن می‌دارند و بزرگ دیدن آنچه خدا و رسول، ن را خرد می‌شمارند، برای نشان دادن مخالف ما با خدا کافی بود و سرپیچی ما را از فرمانهای او آشکار می‌نمود. «و لقد کان- صلی الله علیه و آله و سلم- یاکل علی الارض و یجلس جلسه العبد و یخصف یبده نعله و یرقع بیده ثوبه و یرکب الحمار العاری و یردف خلفه و یكون الستر علی باب بیته فتکون فیها لتصاویر فیقول: «یا فلانه- لاحدی ازواجه- غیبیه عنی، فانی اذا نظرت الیه ذکرت الدنیا و زخارفها.» (صفحه ۲۳۴) فاعرض عن الدنیا بقلبه و امات ذکرها من نفسه و احب ان تغیب زینتها عن عینه، لکیلا- یتخذ منها ریاشا و لا- یعتقدها قرارا و لا- یرجو فیها مقاما، فاخرجها من النفس و اشخصها عن القلب و غیبها عن البصر و کذلک من ابغض شیئا ابغض ان ینظر الیه و ان یذکر عنده.» (۵). او که درود خدا بر وی و خاندانش باد، روی زمین غذا می‌خورد و همچون بندگان می‌نشست و به دست خود پای افزار خویش را پینه می‌زد و جامه‌ی خود را وصله می‌کرد و بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر ترک خود سوار می‌کرد پرده‌ای بر در خانه‌ی او آویخته بود که نقش و نگار داشت، یکی از زنان خویش را گفت: «این پرده را از نظرم پنهان کن که هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم.» آن حضرت با تمام قلب خویش از دنیا روی برگرداند و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست داشت که زینت دنیا از او نماند تا زیوری از آن بر ندارد. دنیا را پایدار نمی‌دانست و در آن امید ماندن نداشت. پس آن را از وجود خود بیرون کرد و دل از آن برداشت و دیده از آن برگرفت. آری چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد بدان بنگرد یا نام آن نزد وی بر زبان رود. «و لقد کان فی رسول الله- صلی الله علیه و آله- ما یدلک علی مساوی الدنیا و عیوبها: اذ جاع فیها مع خاصته و زویت عنه زخارفها مع عظیم زلفته. فلینظر ناظر بعلقه: اکرم الله محمدا بذلک ام اهانه! فان قال: اهانه، فقد کذب- و الله العظیم- بالافک العظیم و آن قال: اکرمه، فلیعلم ان الله قد اهان غیره حیث بسط الدنیا له و زواها عن اقرب الناس منه. فتاسی متاس و اقتص اثره و ولج مولجه و الا فلا یامن الهلکه.» (۶). در زندگی رسول خدا (ص) برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتیها و عیبهای دنیا راهنماست و چه او با نزدیکان خویش گرسنه به سر می‌برد و با منزلتی بزرگ که داشت زینتهای دنیا از او دور بود و آنها را به کار نمی‌برد. پس باید بیننده با چشم خرد بنگرد که آیا خدا، محمد (ص) را به داشتن چنین صفتها (صفحه ۲۳۵) (و این گونه زیستن) گرامی داشته و اکرام کرده است یا خوار کرده و کوچک شمرده است؟ اگر بگوید: او را خوار کرده، دروغ گفته است و بهتانی بزرگ آورده است و اگر بگوید خدا او را گرامی داشته، پس باید بداند که خداوند غیر آن حضرت را خوار کرده که دنیا را به او ارزانی داشته و آن را از کسی که نزدیکتر از همه بدوست، دور کرده است. پس باید پیروی کننده، پیامبر حق را پیروی کند و بر پی او رود و پای بر جای او نهد و گرنه از تباهی ایمن نبود. «فان الله جعل محمدا- صلی الله علیه و آله- علما للساعة و مبشرا بالجنه و منذرا بالعقوبه. خرج من الدنیا خمیصا و ورود الاخره سلیمًا. لم یضع حجرا علی حجر، حتی مضی لسبیله و اجاب داعی ربه. فما اعظم

منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفا نتبعه و قائدا نطا عقبه!» (۷). همانا خداوند محمد (ص) را نشانه‌ای قرار داده است برای قیامت و مژده دهنده به بهشت و ترسانند از عقوبت. با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت به سرای دیگر وارد شد. سنگی بر سنگی نهاد تا جهان را ترک گفت و دعوت پروردگارش را پذیرفت. پس چه بزرگ است منتی که خدا بر ما نهاده و چنین نعمتی به ما داده. پیشرویی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که پای بر جای پای او نهیم. پیامبر اکرم (ص) هیچ دلبستگی به دنیا نداشت و ساده زیستن را سخت پاس می‌داشت و همین وارستگی و سادگی و بی‌پیرایگی آن حضرت در رفتار، معاشرت، نشست و برخاست و وجوه گوناگون زندگی هر کسی را شیفته و ارادتمند او می‌ساخت. رسول خدا (ص) برترین آفریده‌ی حق و سیرت او بهترین سیرت‌هاست تا با پیروی از آن، زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی مردمان به کمال مطلوبش برسد. (و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا). (۸). و ما تو را جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردمان نفرستادیم. (یاایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی اللهباذنه و سراجا منیرا و بشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا). (۹). (صفحه ۲۳۶) ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک. و مومنان را مژده ده که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود. (انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکره و اصیلا). (۱۰). ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده‌ای فرستادیم تا به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید و خدا را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستاید. والاترین نمونه‌ی تربیت شده مدرسه‌ی پیامبر (ص) علی (ع) در این باره فرموده است: «حتی بعث الله محمدا- صلی الله علیه و آله- شهیدا و بشیرا و نذیرا، خیر البریه طفلا و انجبها کهلا و اطهر المطهرین شیمه و اجود المستمطین دیمه». (۱۱). تا اینکه خداوند محمد (ص) را برانگیخت، گواه و بشارتگر و هشدار دهنده. بهترین آفریدگان، به هنگام کودکی و بزرگ‌ترین مردمان در بزرگسالی. اخلاق نیکوی او از همه‌ی پاکان پاکتر بود و بخشش و رحمت و جودی او از رحمت و بخشش مورد انتظار مردمان از باران فزونتر بود. «امین و حیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نعمته». (۱۲). امین و وحی اوست و خاتم فرستادگان، رحمت او را بشارت دهد و از کیفر او ترساننده. بلغ عن ربه معذرا و نصح لامته منذرا و دعا الی الجنه مبشرا و خوف من النار محذرا». (۱۳). رسالت پروردگار را چنان رساند، که برای کسی جای عذر نماند و امت خود را اندرز گفت و ترساند و مژده‌ی بهشتشان داد و بدان خواند و مردمان را از دوزخ بیم داد و از آن بر حذر نمود. «و اشهد ان محمدا- صلی الله علیه و آله- عبده و رسوله، ارسله لانفاذ امره و انهاء عذره و تقدیم نذره». (۱۴). (صفحه ۲۳۷) و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی اوست. او را فرستاد برای روان ساختن فرمان و بستن راه عذر بر مردمان و بیم دادن از کیفر آن جهان. آن حضرت در راه تحقق رسالت خویش چون پدری مهربان و پزشکی دلسوز، مردمان را به حق و سعادت فراخواند و از گرایش به باطل و شقاوت بیم داد و راه عدالت و سیر به سوی حقیقت هستی را بر آنان هموار ساخت. «طیب دواره بطبه، قد احکم مراهمه و احمی مواسمه، یضع ذلک حیث الحاجه الیه، من قلوب عمی و آذان صم و السنه بکم، متتبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره، لم یستضیوا باضواء الحکممه و لم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبه». (۱۵). او طیبی بود که به وسیله‌ی طب و معالجه‌ی خویش (برای بهبود امراض مهلک و بیماریهای گوناگون در میان مردم) همواره گردش می‌کرد و مرهمایش را بخوبی آماده ساخته و ابزارها را سرخ کرده و تافته بود. آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی می‌نهاد که (از دیدن حقیقت) نابینا بود و گوش‌هایی که (بر شنیدن حق) ناشنوا بود و زبان‌هایی که (در بیان حق) گنگ بود. با داروی خود دل‌هایی را می‌جست که در غفلت و حیرت فرورفته بود: کسانی که از چراغ حکمت بهره‌ای نیندوختند و آتشنه‌ی علم را برای روشنی جان نیفروختند. پیامبر اکرم (ص) در راه انجام دادن رسالت هدایت مردمان و رساندن آنان به سعادت حقیقی، بی‌پیرایه و بی‌تکلف، با رحمت و محبت و با استواری و استقامت عمل کرد و مردمان را به حریت، عدالت و اخوت فراخواند و در بیان راه هیچ سستی نشان نداد. «ارسله داعیا الی الحق و شاهدا علی الخلق. فبلغ رسالات ربه غیر و ان و لا مقصر و جاهد فی الله اعداءه غیر واهن و لا معذر. امام من اتقی و بصره من اهتدی». (۱۶). او را

فرستاد تا حق را دعوت کننده‌ی راه باشد و بر آفریدگان گواه باشد. او پیامهای پروردگارش را رساند. نه سستی کرد و نه بازماند و در راه خدا با (صفحه ۲۳۸) دشمنان او جهاد کرد، نه ناتوان شد و نه عذری آورد. پیشوای هر که پروا پیشگی گزیند و دیده‌ی هر که هدایت پذیرد. (الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید). (۱۷). الف، لام، راء. کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردمان را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری، به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده. رسالت کتاب این است که مردمان را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آورد: از بت پرستی به خدا پرستی، از گستاخی به پروا پیشگی، از خود خواهی به از خود گذشتگی، از گمراهی به راه یافتگی، از قساوت به رحمت، از جهالت به بصیرت، از رقیت به حریت و از ذلت به عزت. «فبعث الله محمدا- صلی الله علیه و آله- بالحق لیخرج عباده من عباده الاوثان الی عبادته و من طاعه الشیطان الی طاعته، بقرآن قد بینه و احکمه، لیعلم العباد ربهم اذ جهلوه و ليقروا به بعد اذ حجدوه و لیشبوه بعد اذ انکروه. فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یکنونوا راوه بما اراهم من قدرته و خوفهم من سطوته و کیف محق من محق بلمثلات و احتصد من احتصد بالنقمات!» (۱۸). پس خدا، محمد (ص) را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او وادار و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند با قرآنی که معنی آنرا آشکار نمود و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان بدانند-بزرگی- پروردگار خود را که دانای آن نبودند و بدو اقرار کنند، از پس آنکه بر انکار می‌افزودند و او را نیک بشناسند، از آن پس که خود را نا آشنا بدو می‌نمودند. پس خدای سبحان، در کتاب خویش- قرآن- بی آنکه او را ببینند خود را به ایشان آشکار گرداند، بدانچه از قدرتش به آنان نمایاند و از قهر خود ترسانند. و اینکه چگونه با کیفرها، آن را که باید نابود گردانید و با داس انتقام خرم هستی‌شان را دروید. (صفحه ۲۳۹) «اضاءت به البلاد بعد الضلاله المظلمه و الجهاله الغالبه و الجفوه الجافیه و الناس یستحلون الحریم و یستذلون الحکیم. یحیون علی فتره و یموتون علی کفره!» (۱۹). شرها به نور هدایت او روشن گشت، از آن پس که در گمراهی تیره بود و نادانی بر همه جا چیره و درشتخویی و ستمکاری را همگان پذیره. مردم حرام را حلال می‌شمردند و خردمند ا خوار می‌گرفتند. می‌زیستند، بی داشتن پیامبران و می‌مردند، خداناشناس و بی‌ایمان. **** (۱) قرآن، احزاب ۲۱. (۲) محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه‌ی احمد سروش، کتابخانه‌ی سنائی، تهران، ۱۳۴۳ ش. ص ۱۹۲. (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰. همان. (۴) همان. (۵) همان. (۶) همان. (۷) همان. (۸) قرآن، سبا ۲۸. (۹) قرآن، احزاب ۴۷-۴۵. (۱۰) قرآن، فتح ۹-۸. (۱۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۵. (۱۲) همان، خطبه‌ی ۱۷۳. (۱۳) همان، خطبه‌ی ۱۰۹. (۱۴) همان، خطبه‌ی ۸۳. (۱۵) همان. خطبه‌ی ۱۰۸. (۱۶) همان، خطبه ۱۱۶. (۱۷) قرآن، ابراهیم ۱. (۱۸) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷. (۱۹) همان، خطبه‌ی ۱۵۱.

بازگشت جاهلی

(و ما محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین). (۱). و محمد، جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده‌اند و) گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده‌ی خود بر می‌گردید؟ و هر کس از عقیده‌ی خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و بزودی خداوند شاکران را پاداش می‌دهد. امیرمؤمنان علی (ع) درباره‌ی تحولات پس از پیامبر (ص) و تجدید نظر در راه و رسم نبوی و بازگشت به ارزشهای جاهلی، حقایقی بیان کرده است که خود از والاترین آموزشهای سیاسی و درسهایی در آفت شناسی انقلابهاست. «حتی اذا قبض الله رسوله- صلی الله علیه و آله- رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و اتکلوا علی الولا ئج و وصلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته و نقلوا البناء عن رص اساسه، فبنوه فی غیر موضعه. معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمره. قد ماروا فی الحیره و ذهلوا فی السکره، علی سنه من آل فرعون: من منقطع الی الدنیا راکن، او مفارق للذین مابین». (۲). (صفحه ۲۴۰) و چون خداوند فرستاده‌ی خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته برگردیدند و با پیمودن راههای گوناگون به

گمراهی رسیدند و به دوستانی که خود گزیدند پیوستند و از خویشاوند گسستند. از وسیلتی که به دوستی آن مامور بودند جدا افتادند و بنیان را از بن برافکندند و در جای دیگر بنا نهادند. (آنان) معادن هرگونه گناهان و درگاه همه‌ی گمراهان و عقیده‌مندان به باطلند. از این سو بدان سو سرگردان، رد غفلت و مستی به سنت فرعونیان، یا از همه بریده و دل به دنیا بسته و یا پیوند خود را با دین گسسته. «الا و انکم قد نفضتم ایدیکم من حبل الطاعه و ثلمتم حصن اللهاالمضروب علیکم، باحکام الجاهلیه. فان الله سبحانه قد امتن علی جماعه هذه الامه فیها عقد بینهم من حبل هذه الالفه التي ینتقلون فی ظلها و یاوون الی کنفها، بنعمه لا یعرف احد من المخلوقین لها قیمه، لانها ارجح من کل ثمن و اجل من کل خطر. و اعلموا انکم صرتم بعد الهجره اعرابا. و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه و لا یعرفون من الایمان الا رسمه. تقولون: النار و لا العار! کانکم تریدون ان تکفثوا الاسلام علی وجهه انتهاکا لحریمه و نقضا لمیثاقه الذی وضعه الله لکم حرما فی ارضه و امنا بین خلقه. و انکم ان لجاتم الی غیره حاربکم اهل الکفر، ثم لاجرائیل و لا میکائیل و لا مهاجرون و لا انصار ینصرونکم الا المقارعه بالسیف حتی یحکم الله بینکم.» (۳). هان! بهوش باشید که دست از ریسمان اطاعت بر گرفته‌اید و با تجدید رسوم جاهلیت، دژ محکم الهی را درهم شکسته‌اید. خداوند بر این امت منت نهاد و به الفت آنان را با یکدیگر پیوند داد، پیوندی که در سایه‌ی آن زندگی کنند و در پناه آن بیارامند. این نعمتی است که هیچ از آفریدگان بهایش را نمی‌داند، زیرا بهای الفت و یگانگی از هر بهایی گرانقدرتر و از هر چیز پر ارزشی، باارزشتراست. و بدانید که شما پس از هجرت - و ادب آموختن از شریعت - به خوی بادیه‌نشین بازگشتید و پس از پیوند دوستی دسته‌دسته شدید. با اسلام جز به نام آن (صفحه ۲۴۱) بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی‌شناسید. گویا می‌خواهید اسلام را واژگون کنید با دریدن پرده‌ی حرمتش و شکستن پیمان‌ش، پیمانی که خداوند آنرا برای شما در زمین خود پناه و در میان آفریده‌هایش ایمنی و آسایشی قرار داده است و اگر شما به چیزی جز اسلام پناه ببرید، کافران با شما پیکار خواهند کرد، آنگاه نه جبرئیل ماند و نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کنند. راهی جز زد و خورد با شمشیر نخواهید داشت تا اینکه خداوند میان شما داوری کند. امیرمومنان (ع) پس از آنکه بیعت عمومی با وی صورت گرفت، در ضمن نخستین خطبه‌ی حکومتی خود به بازگشت جاهلی مسلمانان اشاره کرد و فرمود: «الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه.» (۴). هشیار باشید که بلیه و آزمایش کنونی شما به وضع و سامان همان روزی برگشته است که خدا پیامبرش را برانگیخت (تا آن اوضاع را دگرگون کند). علی (ع) درباره‌ی فتنه‌های ارتجاعی و دگرگون کردن دین و دینداری با تعبیری شگفت فرمود: «ایها الناس، سیاتی علیکم زمان یکفا فیہ الاسلام کما یکفا الاناء بما فیہ.» (۵). ای مردم! بزودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن خالی نمایند، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه درون دارد تهی سازند. قرآن ناطق در خطبه‌ای که از حادثه‌های بزرگ خبر داده، درباره‌ی بازگشت جاهلی و ویژگیها و نشانه‌های آن چنین فرموده است: «رایه ضلال قد قامت علی قطبها و تفرقت بشعبها، تکلیکم بصاعها و تخبطکم بیاعها... فعند ذلک اخذ الباطل ماخذه و ركب الجهل مراکبه و عظمت الطاغیه و قلت الداعیه. و صال الدهر صیال السبع العقور و هدر فنیق الباطل بعد کظوم و تواخی الناس علی الفجور و تهاجروا علی الدین و تحابوا علی الکذب و تباغضوا علی الصدق. فاذا کان ذلک کان الولد غیظا و المطر قیظا و تفیض (صفحه ۲۴۳) اللثام فیضا و بتغیض الکرام غیضا و کان اهل ذلک الزمان ذنابا و سلاطینه سباعا و اوساطه اکالا و فقراوه امواتا و غار الصق و فاض الکذب و استعملت الموده باللسان و تشاجر الناس بالقلوب و صار الفسوق نسبا و العفاف عجبا و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا.» (۶). درفش گمراهی - چون درختی تناور - بر پای مانده و شاخه‌ها به هر سوی دوانده، به پیمان‌های خود به شما می‌پیماید و هر ستم که تواند به شما می‌نماید... در این هنگام است که باطل بر جای استوار شود و نادانی بر طبیعت‌ها سوار و کار ستمکار بزرگ گردد و دعوت - به حق - اندک و کم خریدار و روزگار چون درنده‌ی دیوانه حمله آورد و باطل آرمیده برخیزد و چون شتر نر بانگ بردارد. مردم در گناه برادر و یار شوند و در کار دین جدایی پذیرند و در دروغ با هم دوست باشند و در راست یکدیگر را دشمن گیرند. و چون چنین شود، فرزند - با پدر - کینه توزد و باران، کشت را سوزد،

فرومایگان درم افشانند و جوانمردان تهیدست مانند. مردم این زمان گرگانند و زمامدارانشان درندگان و فرودستان طعمه‌ی آنان و مستمندان-چون- مردگان. سرچشمه‌ی راستی خشک شود و از آن دروغ جوشان. دوستی را به زبان به کار برند و به دل با هم دشمنان. گناه و نافرمانی وسیلت پیوند گردد و پارسایی عجب- و موجب ریشخند- و اسلام پوستین باژگونه پوشد- و کس سخن حق نیوشد. (صفحه ۲۵۳) ***** (۱) قرآن، آل عمران ۱۴۴. (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۹۲. (۴) همان، کلام ۱۶. (۵) همان، خطبه‌ی ۱۰۳. (۶) همان، خطبه‌ی ۱۰۸.

صورت شناسی نهج البلاغه

جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه

نهج البلاغه جلوه‌ای است از جمال و جلال مظهر همه‌ی اسما و صفات الهی- علی علیه‌السلام- و صورت نهج البلاغه جلوه‌ای از صورت علی علیه‌السلام که در اوج فصاحت و بلاغت به فعلیت در آمده است ناموس هستی بر موزونی و زیبایی است و کتاب تکوینی (هستی)، کتاب تدوینی (قرآن) و کتاب عینی (معصوم) جلوه‌ی تام و تمام بلاغت الهی است. همه‌ی کائنات و هستی‌ها، از کوچک و بزرگ، بر پایه‌ی دقیق‌ترین اصول و نوامیس پدید آمده‌اند و بر پایه‌ی همان اصول و نوامیس، حیات و هستی همه ادامه می‌یابد. آفریننده‌ی حکیم خود چنین قرار داده است. یکی از این نوامیس، تاثیر شی ملایم و متناسب در نفس انسانی. انسان از هر چیز خوب و زیبا و متناسب خوش می‌گردد و به سوی آن جذب می‌شود. یکی از این چیزها لفظ فصیح و شیرین و کلام بلیغ و متناسب است. این جعل و آفرینش الهی است که لفظ خوب، در جانها و دلها می‌نشیند و اثر می‌کند. بر عکس، لفظ ناهنجار و کلام غیر بلیغ کمترین نقشی و تاثیری ندارد و خستگی و بی‌زاری می‌آورد. خداوند خود نیز، مطابق ناموس و قانونی که قرار داده است، عمل فرموده و کتاب خویش، قرآن، را در کاملترین صورت فصاحت و زیبایی و بلاغت نازل کرده است... جهات کمالی‌ی قرآن مجید منحصر به فصاحت و بلاغت نیست. اما همه‌ی آن جهات و معانی و هدایات، در قالب بلیغ‌ترین و بالاترین نوع ممکن سخن ادا شده است. پس ناموس لاغت در آن، به حد اعلا، رعایت و معمول گشته است. بدین گونه قرآن، به جز (صفحه ۲۵۶) دیگر جهات و جنبه‌های بسیار مهم آن، از نظر لفظ و بلاغت و زیبایی و فصاحت و وفور عنصر ادبی در آن، نمونه‌ای مانند ناپذیر است. و رعایت حکمت بلاغت در آن اصلی است بنیادی و استوار. خلفای خدا در زمین نیز، از قانون الهی و حکمت بلاغت پیروی کرده‌اند، بلکه این امر در وجود آنان مفتور بوده است.» (۱). نهج البلاغه- اخ القرآن- نازله‌ی فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مخلوق خدا، علی مرتضی است و جلوه‌های بلاغت الهی در آن ملایم و متناسب، زیبا و فریبا، موج و خروشان می‌درخشد و فصاحت (۲) و بلاغت (۳) را در اوج به نمایش می‌گذارد و همین جلوه‌های بلاغت پیوسته اهل معرفت و حکمت و شیفتگان عدالت و خدمت و دوستداران بینایی و زیبایی را- از هر مذهب و مرامی- مجذوب خود ساخته و به تامل و تعمق در آن واداشته است. صفحه ۲۵۶. ***** (۱) ادبیات و تعهد در اسلام، صص ۳-۲. (۲) «فصاحت» در اصل پاک شدن چیزی است از آنچه آلوده‌اش می‌کند و درباره شیر پاک و خالص استعمال می‌شده است، چنانکه گویند: «فصیح اللبن و افصح فهو مفصح و فصیح» یعنی شیر از سر شیر و کف روی شیر پاک شد و خالص و صافی آن باقی ماند و ب معنای واضح و آشکار شدن و روشن شدن و پرده برداشتن از چیزی به کار می‌رود، چنانکه گویند: «افصح الامر» یعنی آن کار واضح و آشکار شد و «افصح الصبح» یعنی هوای صبح روشن شد و «افصح عن الشی» یعنی از آن چیز پرده برداشت و آن را آشکار کرد و «یوم فصیح» و «یوم مفصح» یعنی روز بدون ابر. و به طور استعاره درباره‌ی انسان به کار رفته است، چنانکه گویند: «فصح الرجل» یعنی آن مرد زبانش گویا و روان شد و «کلام فصیح» یعنی سخن روان و بدون تعقید و پیچیدگی. «فصاحت» در اصطلاح ادب به معنی روان بودن سخن، روان کلام، تیز زبانی و زبان آوری است. و فصاحت بر سه قسم

است: فصاحت کلمه، فصاحت کلام، فصاحت متکلم. فصاحت کلمه عبارت است از سلامت آن از تنافر حروف، غرابت استعمال، مخالفت قیاس صرفی و کراهت در شنیدن. فصاحت کلام عبارت است از خلوص آن از تنافر کلمات، ضعف تالیف، تعقید لفظی و تعقید معنوی و برخی خلوص آن را تکرار و تابع اضافات نیز شرط کرده‌اند. فصاحت متکلم عبارت است از توانایی متکلم بر تالیف کلام فصیح هر چند به کلام فصیح تکلم نکند و بدون داشتن این قوه فصیح نیست هر چند بر حسب اتفاق به کلام فصیح تکلم کند. ر. ک: ابوالحسین احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، بتحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، شرکه مکتبه و مطبعة الحلبي، مصر، ۱۳۸۹ ق. ج ۴، صص ۵۰۷-۵۰۶، المفردات، ص ۳۸۰، مجد الدین ابوالسعادات المبارک بن محمد الجزری المعروف بابن الاثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم، افست انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴. ج ۳، ص ۴۵۰، لسان العرب، ج ۱۰، صص ۲۷۰-۲۶۹، سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، المطول و بهامشه حاشیه السید مسیرشریف، مکتبه الداوری، قم، صص ۲۴-۱۵، السید احمد الهاشمی، جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، الطبعة السادسة، دارالکتب العلمیه، بیروت، صص ۲۷-۵. (۳) «بلاغت» در اصل لغت به معنی انتهای هدف و مقصد رسیدن و یا انجام دادن کاری در پایان زمان و مکانی مشخص و نیز به معنی به پایان رسیدن است، چنانکه گویند: «بلغ الثمر» یعنی میوه رسید و «تبالغ الدباغ فی الجلد» یعنی داروی دباغی کاملاً در پوست اثر کرد و «الابلغ» یعنی آنچه که نهایت کوشش در آن شده است. «بلاغت» همچنین به معنی بلیغ شدن، چیره زبانی، شیوا سخنی و زبان آوری است. «بلاغت» در اصطلاح معانی بیان، رسیدن به مرتبه‌ی منتهای کمال در ایراد کلام به رعایت مقتضای حال و آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت است. ر. ک: معجم مقاییس اللغه، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۱، المفردات، ص ۶۰، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۲. لسان العرب، ج ۱، صص ۴۸۷-۴۸۶، المطول، صص ۳۲-۲۵، جواهر البلاغه، صص ۳۲-۲۸، فرهنگ معین، ج ۱، صص ۵۶۴-۵۶۳. با توجه به آنچه گفته شد «بلغ الرجل» یعنی آن مرد توانست مراد خود را با الفاظی بیان کند که نه ایجاز مخل باشد و نه اطناب ممل. پیشوای بزرگ بلاغت علی بن ابی طالب (ع) درباره‌ی بلاغت فرموده است: «آیه البلاغه قلب عقول و لسان قائل». نشانه‌ی بلاغت دلی است آکنده از خرد و هشیاری و زبانی توانا بر گفتار. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۶ در این سخن امام، خردمندی و هوشیاری (عاملی اصلی شناخت و تجربه)، جزو عناصر اصلی بلاغت شمرده شده است. و در تعبیر «قلب عقول» نکته‌ای نهفته است، تعقل و هوشیاری و خردمندی را به قلب (دل) نسبت داده است، یعنی خردی روئیده در زمینه‌ی احساس عاطفی، نه در زمینه‌ی ذهن حسابگر. یعنی نویسنده و گوینده‌ی شایسته و صادق، همه چیز را با قلب خویش تجربه و درک می‌کند، نه با ذهن خشک و حسابگر. نیز: «البلاغه النصر بالحجه و المعرفه بمواضع الفرصه. و من البصر بالحجه، ان يدع الافصاح بها الى الكنايه عنها، اذا كان الافصاح او عر طريقه و كانت الكنايه ابلغ في الدرك و احق بالظفر». شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۵. بلاغت آن است که دلیل آوری و پیروز گردی و فرصت استوار سازی و مراد خویش نیک بشناسی. و گاه بینایی در حجت آوری به آن است که صراحت به کار نداری و مقصود خویش در پرده‌های سخن (کنایه) پیچی، هر گاه صریح گویی درشتناک آید و کنایه بلیغ تر باشد و پیروز بخش تر. امام جعفر صادق (ع) نیز فرمود است: «لیست البلاغه بحده اللسان و لا کثره الهذیان و لكنها اصابه المعنی وقصد الحجه». تحف العقول، ص ۲۳۰. بلاغت آن نیست که زبانی تیز و تند داشته باشی و همی یاوه گویی. بلاغت آن است که بشایستگی ادای مقصود کنی و دلیل در خور آوری. ادبیات و تعهد در اسلام، صص ۸۶-۸۵.

زیبایی شناسی سید رضی

سید رضی خود نخستین کسی است که به کلام زیباترین جلوه‌ی جمال الهی نگاهی زیباشناسانه نموده و بر این اساس نازلات وجودی او را گزینش کرده است. سید رضی خود در مقدمه‌ی نهج البلاغه هنگام بیان انگیزه‌ی تالیف خویش به این حقیقت اشارت

دارد که نهج البلاغه طراز فصاحت و بلاغت خواهد بود و همه‌ی اسرار بلاغت و شگفتیهای فصاحت را در بر خواهد داشت. (۱) وی در موارد متعدد به این ام توجه داده و شگفتی بی‌حد و زیبایی بی‌حصر در کلام امام (ع) را یادآور شده است که به این موارد می‌پردازیم. سید رضی در مقدمه‌ی خطبه‌ی ۴ می‌نویسد که این خطبه از شیواترین سخنان امام (ع) است که در آن مردم را اندرز می‌دهد و آنان را از گمراهی به راه هدایت می‌کشاند و گفته‌اند که این خطبه را پس از کشته شدن طلحه و زبیر ایراد فرمود: «بنا اهتدیتم فی الظلماء و تسنمتم ذوره العلیاء و بنا افجرتم عن السرار. وفر سمع لم یفقه الواعیه و کیف یراعی النباه من اصمته الصحیه؟ ربط جنان لم یفارقه الخفقان. ما زلت انتظر بکم عواقب الغدر و اتوسمکم بحلیه المغترین، (صفحه ۲۵۷) حتی سترنی عنکم جلباب الدین و بصرنیکم صدق النیه، اقامت لکم علی سنن الحق فی جواد المضله، حیث تلتقون و لا- دلیل و تحتفرون و لا تمیهون..» (ای مردم) به وسیله‌ی ما از تاریکیهای جهالت و گمراهی هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و صبح سعادت شما در پرتو وجود ما درخشیدن گرفت. کرباد گوشی که بانگ بلند هشدار دهنده را نشنوند، که آن کسی که بانگ بلند را نشنود، آوای نرم در او چگونه اثر کند؟ دلی که از ترس خدا لرزان است، پایدار و با اطمینان است. پیوسته پیمان شکنی شما را می‌پاییدم و نشان فریفتگی را در چهره‌تان می‌دیدم. راه دینداران را می‌پیمودید و آن را نبودید که می‌نمودید. به صفای باطن، درون شما را می‌خواندم و بر شما حکم ظاهر می‌راندم. بر راه حق ایستادم و آن را از راههای گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم. حالی که می‌پیمودید و راهنمایی نمی‌دیدید، چاه می‌کندید و به آبی نمی‌رسیدید... شریف رضی در ذیل قسمتی از کلام ۱۶ که بخشی از خطبه‌ی مفصل امام (ع) پس از بیعت با آن حضرت در مدینه است، می‌گوید: «به نظر من زیبایی این سخن کوتاه نه چندان است که بتوان گفت و هیچ تحسین و استحسانی بیانگر کمترین مورد زیبایی آن نیست و بی‌گمان بهره‌ی شیفتگی به آن از بهره‌ی بالیدن به آن بیشتر است. در این کلام علاوه بر این خصوصیات از فصاحت و نکاتی از بلاغت است که نه زبانی از عهده‌ی وصفش بر آید و نه انسانی را قدرت آن است که ژرفای آن را دریابد. و حقیقت آنچه را بیان کردم تنها کسی درک می‌کند که در میدان صنعت بیان، با بصیرت رکابی زده و با خوی و سجه‌ی بلاغت در این جولانگاه به تاخت و تاز آمده باشد (و ما یعقلها الا العالمون) (۲) و این حقیقت را جز دانشوران در نیابند.» این دری که هیچ هنرمندی را یارای سفتن آن نیست و هیچ زبان آوری را یارای گفتن آن نیست و سخن شناس را در برابر آن جز بهت و حیرت و درماندگی و شیفتگی راهی نیست، چنین است: «الا- و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار، الا- و ان التقوی مطایا ذلل، حمل علیها اهلها و اعطوا ازمتها، فاورددهتم (صفحه ۲۵۸) الجنه. حق و باطل و لکل اهل، فلئن امر الباطل لقتدیم فعل و لئن قل الحق فلربما و لعل و لقلما ادبر شیء فاقبل! هان ای مردم! خطاکاریها چون اسبهای بد رفتارند و خطا کارند بر آن سوار، عنان گشاده می‌تازند تا سوار خود را به آتش در اندازند. های ای مردم! پروا پیشگی مرکبهایی را ماند رام، سواران بر آنها عنان به دست و آرام، می‌رانند تا سواران خود را به بهشت در آرند. از دیرباز حق و باطل- در پیکارند- هر یک را گروهی خریدار. اگر باطل پیروز شود شیوه‌ی دیرین اوست و اگر حق اندک است، روزی، قدرت قرین اوست. کم اتفاق افتد که آنه پشت کرده، بار دیگر روی بنماید. شریف رضی در خطبه‌ی ۲۱، عبارتی از خطبه‌ی امام (ع) را نقل کرده است که از جهت بار معنا و نا پیدایی ژرفا مسحور کننده است: «فان الغایه امامکم و ان وراءکم الساعه تحذوکم. تخففوا تلحقوا، فاننا ینتظر باولکم آخرکم.» منزلگاه آخرین پیشاپیش شماست و مرگ سرود خوانان در پس. سبکباران باشید تا زودتر برسید، که پیش رفتگان را نداشته‌اند و در انتظار رسیدن شما نگاه داشته‌اند. رسید رضی در ذیل این کلام می‌نویسد: «پس از کلام خدا و سخنان محمد مصطفی، این سخنان را با هر گفتار بسنجند، از آن بیش باشد و در مسابقه پیش و چون جمله‌ی «تخففوا تلحقوا» هیچ کلامی اندک لفظ و بسیار معنی نیست. جمله‌ای است دو رنگ، که آکنده از معرفت است و سرشار از حکمت و ما در کتاب الخصائص (۳) به بزرگی قدر و شرافت گوهر آن اشارت کرده‌ایم.» شریف رضی در ذیل عبارتی از خطبه‌ی ۲۳ که از جمله خطبه‌هایی است که امیرمومنان (ع) در نماز جمعه ایراد می‌کرده است، (۴) یادآور نیکویی و زیبایی این

عبارت شده و توجه همگان را بدان معطوف داشته است: «الا لا يعدلن احدكم عن القرابه یری بها الخصاصه ان یسدها بالذی لا یزیده ان (صفحه ۲۵۹) امسکه و لا ینقصه ان اهلکه و من یقبض یدیه عن عشیرته، فانما تقبض منه عنهم ید واحده و تقبض منهم عنه اید کثیره و من تلن حاشیته یستدم من قومه الموده.» اگر یکی از شما خویشاوند خود را درویش بیند، مبادا یاری خود را از او دریغ دارد و از پای نشیند. آن همه به چیزی که اگر نبخشد بر مال او نیفزاید و اگر نبخشد کاهش در مالش پدید نیاید. کسی که یاری خود را از کسانش دریغ دارد، یک دست را از آنان بازداشته و دستهایی را از یاری خود برداشته و آن که با اطرافیان طریق نرمی گیرند، پیوسته از کسان خویش مودت بیند. از دیگر خطبه‌هایی که نگاه زیبا شناسانه‌ی شریف رضی در آن متوقف شده و خوانندگان را به غور در زیبایی و شیوایی و بلندی معانی و تاثیر نهانی آن یادآور گشته، خطبه‌ی ۲۸ است که شیواترین سخن در بر انگیختن به پارسایی است: «اما بعد، فان الدنیا ادبرت و ادبرت و آذنت بوادع و ان الاخره قد اقبلت و اشرفت باطلاع، الا و ان الیوم المضممار و غدا السباق و السبقه الجنه و الغایه النار، افلا تائب من خطیئته قبل منیه! الا عامل لنفسه قبل یوم بوسه! الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله و لم یضره اجله. و من قصر فی ایام امله قبل حضور اجله، فقد خسر عمله و ضره اجله. الا فاعلموا فی الرغبه کما تعملون فی الرهبه. الا و انی لم ار کالجنه نام طالبها و لا کالنار نام هاریها. الا و انه من لا ینفعه الحق یضره الباطل و من لا یستقیم به الهدی یجر به الضلال الی الردی. الا و انکم قد امرتم بالظعن و دلتم علی الزاد و ان اخوف ما اخاف علیکم اثنتان: اتباع الهوی و طول الامل، فتزودوا فی الدنیا من الدنیا ما تحرزون به انفسکم غدا.» اما بعد. همانا دنیا پشت کرده و اعلام وداع کرده است و آخرت روی آورده و آثار و مقدماتش از هر جانب سرکشیده است. بدانید که امروز روز ریاضت است و فردا گاه مسابقت و گوی سبقت بهشت است و آن که بدان نرسد، برایش (صفحه ۲۶۰) غایت آتش است. آیا کسی نیست که پیش از آنکه مرگش در رسد، از خطای خود توبه کند؟ آیا کسی نیست که پیش از روز بیچارگی و شوربختی، برای خویش بکوشد و کاری کند؟ بدانید که شما در روزهایی به سر می‌برید که فرصت ساختن برگ است و از پس این روزها مرگ است. آن که اجل نارسیده، ساز خویش برگیرد، سود آن بیند و از مرگ آسیب نپذیرد و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند، حاصل کارش خسران است و مرگ او موجب زبان. در خوشی و آسایشی به عمل کوشید، چنانکه در سختی و هراس می‌کوشید! متوجه باشید، من مطلوبی چون بهشت ندیدم که طالبش سستی کند و بخوابد و منفوری چون آتش دوزخ ندیدم که گریزان از آن به خواب رفته باشد. آگاه باشید، کسی که حق سودش نرساند، باطل بیقین زینش رساند و کسی که هدایت او را به راه مستقیم ندارد، حتما گمراهی به پرتگاهش کشاند. شما را فرموده‌اند که بار بر بندید و توشه برگیرید. من بر شما از دو چیز بیشتر بیم دارم: از دنبال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پروردن پس تا در این جانید، از آن چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاهداشتن توانید. سید رضی در ذیل این خطبه‌ی امام (ع) می‌نویسد: «به نظر من اگر سخنی توان یافت که مردمان را به پارسایی و زهد ورزی در دنیا کشاند و به کار آخرت ناچار گرداند. همین سخن است و بس. سخنی است کافی برای بریدن پیوندهای وابستگی به آرزوهای دنیایی و بر افروختن شعله‌ی پند پذیری و خودداری از معاصی. و شگفت‌ترین جمله‌های آن این است که آن حضرت می‌فرماید: «الا و ان الیوم المضممار و غدا السباق و السبقه الجنه و الغایه النار.» (بدانید که امروز روز ریاضت است و فردا گاه مسابقت و گوی سبقت بهشت است و آن که بدان نرسد، برایش غایت آتش است). چه در این سخن گذشته از فخامت لفظ و عظمت معنی و تمثیل راست و تشبیه حقیقی و بی کم و کاست. سری عجیب و معنایی بس لطیف نهفته است که امام (ع) فرماید: «و السبقه الجنه و الغایه النار» که در اینجا دو لفظ مختلف آورده، زیرا معنا مختلف است و نگفته است: «السبقه النار» بلکه گفت: «السبقه الجنه»، چون مسابقه فقط به سوی چیزی محبوب و غرضی مطلوب است و آن بهشت است نه دوزخ- که از شر آن به خدا پناه می‌بریم- و روا نبود (صفحه ۲۶۱) که گوید: «و السبقه النار»، بلکه گفت: «و الغایه النار» چون غایت چیزی است که خواه ناخواه کار بدان منتهی می‌شود، خواه منتهی شونده بدان مسرور نباشد و خواهد مسرور باشد، لذا می‌توان به کلمه‌ی غایت از هر دو حال تعبیر کرد. غایت

در اینجا مانند کلمه‌ی «مصیر» یا «مال» است، چنانکه خدای متعال فرموده است: «قل تمنعوا فان مصیرکم الی النار» (۵). (بگو بهره گیرید تا می‌توانید، چه سرنوشت نهایی شما به سوی آتش است)، که باطنی بس عجیب و ژرفای بس عمیق و لطیف دارد و بیشتر سخنان امام (ع) چنین است. «امیر بیان علی (ع) پیش از آغاز چنگ جمل سخنی به «ابن عباس» فرمود آن گاه که او را نزد «زبیر» فرستاد تا وی را به فرمانبرداری خویش بازگرداند که سخنی شگفت و بی‌نظیر است: «لا تلقین طلحه، فانک، ان تلقه تجده کالثوره عاقطاً قرنه، یرکب الصعب و یقول: هو الذلول، ولكن التی الزبیر، فانه الین عریکه، فقل له: یقول لک ابن خالک: عرفنتی بالحجاز و انکرنتی بالعراق، فما عدا مما بدا» (۶). هرگز با طلحه دیدار مکن، چه اگر با او برخوردی، او را چون گاو نر بی‌باکی می‌یابی که (در حال غضب و حمله سرش را به زیر آورده) شاخهای پیچاپیچش را به روی طرف خود راست می‌کند (به هر مشکلی تن می‌دهد). بر هر مرکب سرکشی سوار می‌شود و آن را رام می‌خواند، ولی با زبیر دیدار کن، که طبیعتش نرمتر است. پس به او بگو: دایی‌زاده‌ات می‌گوید: در حجاز مرا شناختی در عراق نرد بیگانگی باختی، چه شد که بر من تاختی؟ سید رضی در ذیل این سخن امام (ع) درباره جمله کوتاه و پر معنای «فما عدا مما بدا» یادآوری می‌شود که این عبارت (شگفت) برای نخستین بار از امام (ع) شنیده شده است. به کار گرفتن واژه‌ها نزد امیرمومنان (ع) در رساندن معنا تا عمق جان انسانها پیوسته سخن شناس و سخنوری چون شریف رضی سا مسحور ساخته است، (۷) و از آن جمله است سخن امام (ع) در وصف دنیا: (صفحه ۲۶۲) «ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء! فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب. من استغنی فیها فتن و من افتقر فیها حزن و من ساعاها فاته و من قعد عنها واتته و م ابصر بها بصرته و من ابصر الیها اعتمه» (۸). چه بگویم درباره‌ی سرایی که آغاز آن رنج بردن است و پایان آن مردن. در حلال آن حساب است و در حرام آن عقاب. آن که خود را در آن بی‌نیاز بیند، در فتنه و فریب افتد و آن خود را در آن نیازمند بیند، افسرده و اندوهبار شود. آن که در پی آن کوشید بدان نرسی و آن که به دنبال آن نرفت. او رام وی گردید. آن که بدان نگریست (و آن را وسیله دید) حقیقت را به وی نمود و آن که در آن نگریست (و آن را هدف دید) دیده‌اش را بر هم دوخت. شریف رضی در ذیل این سخن امام (ع) می‌گوید: «اگر تامل کننده در گفته‌ی امام «من ابصر بها بصرته» نیک بیندیشد، معنای بس شگفت و مقصودی والا در آن می‌یابد که به نهایت آن نمی‌توان رسید و ژرفای آن را نمی‌توان دید، بویژه اگر با گفته‌ی آن حضرت مقارن شود که «و من ابصر الیها اعتمه» که ف‌ع‌ر ق میان «ابصر بها» و «ابصر الیها» تا کجاست و این سخن تا چه اندازه آشکار و درخشان و شگفت و خیره کنان است.» تاثیر شگفت سخن امیر بیان و رساندن معنا به عمق جان و منقلب ساختن مردمان چنان است که شریف رضی در ذیل خطبه‌ی مشهور به «غرا» که با این جمله آغاز می‌شود «الحمد لله الذی علا بحوله و دنا بوطله» (۹). (سپاس خدایی را که برتر است به قدرت و نزدیک است از جهت عطا و نعمت) بگوید: «در خبر است که چون امیرمومنان (ع) این خطبه را ایراد می‌کرد، بدن‌ها از شنیدن آن می‌لرزید و دیده‌ها باران اشک می‌بارید و دل‌ها از بیم می‌تپید.» هر سخنی از امام (ع) در بر گیرنده و جوهی بی‌شمار از رسایی و شیوایی است آن حضرت در یکی از روزهای پیکار صفین، چون فرزندش حسن (ع) را دید که به جنگ شتابان است چنین فرمود: «املکوا عنی هذا الغلام لا یهدنی، فانی انفس بهذین (یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام) علی الموب لثلا- ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» (۱۰). (صفحه ۲۶۳) این جوان را نگه دارید و به آمدن با منش مگذارید (که به چنگ شتاب نکند و کشته نشود) تا با مرگ خود پشت مرا نشکند. دریغم آید که این دو (یعنی حسن و حسین (ع)) را مرگ در رسد و با کشته شدن آنان دودمان رسول خدا (ص) به سر رسد. شریف رضی در ذیل این سخن امام گوید: «و گفته‌ی آن حضرت: «املکوا عنی هذا الغلام» از برترین گفتار و فصیح‌ترین سخنان است.» امام (ع) پس از بازگشت از صفین وصیتی درباره‌ی اموال خود نوشت که در آن وصیت در جمله‌ای به وصی خود چنین سفارش می‌کند: «و الا بیع من اولاد نخیل هذه القرى و دیه حتی تشکل ارضها غراسا» (۱۱). دیگر اینکه نهالهای آن قریه‌ها را نفروشد تا به قدری فراوان گردد که شناختن نخلستانها برای کسی که آنها را پیش از این دیده دشوار باشد. سید رضی در ذیل این وصیت گوید: «سخن امام (ع) که می‌گوید از

نخلها «ودیه» را نفرشند: «ودیه نهال نخل است و جمع آن «ودی» است و آنجا که می‌فرماید «حتی تشکل ارضها غراسا» از فصیح‌ترین سخنان است و مقصود این است که نخلها چنان بسیار شود که کسی که آن را پیش از این به گونه‌ی دیگر دیده است، اکنون شناختش برای او دشوار باشد و ندارد که زمینی دیگر است.» امیرمومنان (ع) در سخنی شگفت در پایان شورای عمر بن خطاب و به خلافت رسیدن عثمان بن عفان فرمود: (۱۲). «لنا حق فان اعطیناه و الا رکبنا اعجاز الابل و ان طال السری.» (۱۳). ما را حقی است که اگر داند بستانیم و گرنه ترک شتران سوار شویم و برانیم هر چند شب روی به درازا کشد. سید رضی در ذیل این سخن امام (ع) می‌نویسد: «این سخن از سخنان لطیف و فصیح است و معنی آن این است که اگر حق ما را ندادند، ما در زمره‌ی خوار شدگان باشیم، زیرا بنده و اسیر و امثال آنان را بر سرین شتر می‌نشانند یعنی پشت سر آن که شتر رامی راند.» (صفحه ۲۶۴) امیر بیان (ع) در سخنی کوتاه و شگفت فرمود: «لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه.» (۱۴). زبان خردمند در پس دل او ست و دل بی‌خرد پس زبان او. شریف رضی ذیل این بیان گوید: «این از معانی شگفت و شریف است و مقصود امام (ع) این است که خردمند زبان نمی‌گشاید مگر پس از آنکه با اندیشه و فکر خود مشورت کند و بی‌خرد سخنان بیهوده‌اش بر فکر و تامل و اندیشه‌اش پیشی گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل بی‌خرد پیرو زبان اوست.» امیرمومنان (ع) در سخنی که بی‌رنگ‌ترین ادیبان در برابرش سر به سجده فرود آورده‌اند فرموده است: «قیمه کل امری ما یحسنه.» (۱۵). انسان را آن بهاست که در دیده‌اش زیباست. شریف رضی در ذیل این کلام امام (ع) گوید: «این سخنی است که آن را بها نتوان گذاشت و هیچ سخن حکمت آمیزی همسنگ آن نتوان یافت و هیچ کلامی را همتای آن نتوان دانست.» پیش از شریف رضی امام ادیبان عرب «ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ» (۱۶). در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، درباره‌ی این سخن امام (ع) در کتاب البیان و التبین خود که «ابن خلدون» آن را از قول شیوخ خود یکی از ارکان چهارگانه علم ادب می‌داند، (۱۷). چنین گوید: «اگر از این کتاب (البیان و التبین) جز همین کلام را نداشتیم، بی‌تردید آن را بسنده و کفایت کننده و بی‌نیاز کننده می‌یافتیم، بلکه آن را افزون از کفایت و منتهی به غایت می‌دیدیم و نیکوترین سخن آن است که اندک آن تو را از بسیار بی‌نیاز سازد و معنای آن از ظاهر لفظ پدید آید و خدای عزوجل بر حسب نیت صاحب آن و تقوای گوینده‌ی آن، آن را جامه‌ی جلالت پوشاند و به نور حکمت آراسته نماید، پس چون والایی معنا و شیوایی لفظ در سخنی گرد آید و آن سخن سازوار و خوشگوار و بسمان و روان بود، در دلها چنان تاثیری ایجاد کند که باران در زمین بار آورد پدید آورد. و هرگاه سخنی (صفحه ۲۶۵) بدین نهج البلاغه پایان گیرد و بر این صفت بر زبان گوینده جاری شود، خداوند توفیقی همراه آن کند و تاییدی پشتیبان آن سازد که سینه‌ی گردنگشان در تعظیمش به اقرار آید و خرد نادان اندر فهم به تکاپو آید و بدان تسلا یابد.» (۱۸). پس از شریف رضی «ابن عبدالبر قرطبی» پیشوای محدثان روزگار خویش، (۱۹) در گذشته به سال ۴۶۳ هجری، درباره‌ی این کلام امام (ع) می‌نویسد: «این سخن از کلمات شگفت‌آور و والا قدر است و مردمان همه بدان توجه نموده‌اند و عده‌ای از شاعران آن را به نظم آورده و شگفتی خود را نسبت به آن بیان کرده و نیکوییهای آن را بازگو کرده‌اند.» (۲۰). امیر بیان علی (ع) در سخنی که امام باقر (ع) روایت کرده، چنین فرموده است: «کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رف احدهما، فدونکم الاخر فتمسکوا به: اما الامان الذی رفع فهو رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و اما الامان الباقی فالاستغفار. قال الله تعالی: (و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون).» (۲۱) «(۲۲). دو چیز در زمین مایه‌ی امان از عذاب خدا بود، یکی از آن دو برداشته شد، پس دیگری را بگیرد و بدان چنگ زیند: اما امانی که برداشته شد رسول خدا (ص) بود. و اما امانی که مانده است طلب آمرزش است. خدای متعال فرماید: «و تا تو در میان آنانی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کننده‌ی ایشان نخواهد بود.» سید رضی در ذیل این حکمت والا گوید: «این بیان از نیکوترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباطها (از آیات قرآن) است.» سید رضی آورده است که امام (ع) در پاسخ مردی که از او خواست تا اندرزش دهد، چنین فرمود: «لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل و یرجى التوبه بطول الامل، یقول

فی الدنيا بقول الزاهدين و يعمل فيها بعمل الراغبين، ان اعطى منها لم يشع و ان منع منها لم يقنع يعجز عن شكر ما اوتى بيتغى الزيادة فيما بقى ينهى و لا (صفحه ۲۶۶) ينتهى و يامر بما لا ياتى، يحب الصالحين و لا يعمل عملهم و يبغض المذنبين، و هو احدهم، يكره الموت لكثرة ذنوبه و يقيم على ما يكره الموت من اجله، ان سقم ظلل نادمان و ان صح امن لاهيا، يعجب بنفسه اذا عوفى و يقنط اذا ابتلى ان اصابه بلاء دعا مضطرا و ان ناله رخاء اعرض مغترا، تغلبه نفسه على ما يظن و لا يغلبها على ما يستيقن، يخاف على غيره بادنى من ذنبه و يرجو لنفسه باكثر من عمله ان ساتغنى بطر و فتن و ان افتقر قنط و وهين، يقصر اذا عمل و يبالح اذا سال، ان عرضت له شهوه اسلف المعصيه و سوف التوبه و ان عرته محنه انفرج عن شرائط المله. يص العبره و لا يعتبر و يبالح فى الموعظه و لا يتعظ فهو بالقول مدل و من العمل مقل ينافس فيما يفنى و يسامح فيما يبقى. يرى الغنم مغرما و الغرم مغنما، يخشى الموت و لا يبادر القوت، يستعظم من معصيه غيره ما يستقل اكثر منه من نفسه و يستكثر من طاعته ما يحقره من طاعه غيره، فهو على الناس طاعن و لنفسه مداهن، اللهم مع الاغنياء احب اليه من الذكر مع الفراء، يحكم على غيره لنفسه و لا يحكم عليها لغيره، يرشد غيره و يغوى نفسه، فهو يطاع و يعصى و يستوفى و لا يوفى و يخشى الخلق فى غير ربه و لا يخشى ربه فى خلقه. «(۲۳). همانند آن کس مباش که بی آنکه کاری کرده باشد به آخرت امید می‌بندد و به آرزوی دراز خود توبه را واپس می‌اندازد. گفتارش به گفتار پارسایان ماند و کردارش به کردار دنیاپرستان. هر چه از دنیا بهره‌اش دهند، سیر نشود و اگر از آن بازش دارند به بهره خویش خرسند نگرند. از شکر آنچه بدو داده‌اند ناتوان است و بازهم فزونی را خواهان است. از کار بد بازمی‌دارد و خود باز نمی‌ایستد و بدانچه خود نمی‌کند، فرمان می‌دهد. نیکان را دوست می‌دارد ولی عمل نیکان ندارد و گنهکاران را دشمن می‌دارد ولی خود را در زمره‌ی ایشان نگاه می‌دارد. مرگ را خوش نمی‌دارد، چون گناهانش بسیار است و بدانچه به خاطر آن از مردن می‌ترسد در کار است. چون بیمار شود پیوسته در پشیمانی است و چون تندرستی خویش بازیابد سرگرم خوشگذرانی. چون عافیت یابد (صفحه ۲۶۷) به خود بالان است و چون گرفتار بلا شود نومید و نالان. هرگاه بلایی به او رسد، خدا او را به زاری خواند و هرگاه آسایشی یابد، مغرور وی برگرداند. هوای نفس او را در امور دنیا به انجام دادن آنچه گمان دارد وادار می‌کند ولی او در امور آخرت بدانچه یقین دارد اعتنا نمی‌کند. اگر دیگران گناهی کنند، خردتر از گناه او، بر آنان بیمناک شود و برای خویش بیشتر از آنچه عمر کرده امید دارد. اگر بی‌نیاز شود، سرمست گردد و مغرور و اگر بینوا شود، نومید و ناتوان و رنجور، چون کار کند در کار کوتاهی ورزد و چون چیزی خواهد فرونخواهی نماید. چون شهوت بر او دست یابد، گناه را مقدم سازد و توبه را واپس اندازد و چون رنج و محنتی بدو رسد از راه شرع و ملت برون تازد. آنچه را مایه‌ی عبرت است وصف کند و خود عبرت نگیرد و در اندرز دادن مبالغه کند و خود اندرز نپذیرد. و در گفتن، بسیار گفتار و در عمل اندک کردار. در آنچه ناپدیدار است با دیگران رقابت کند و در آنچه پایدار است به مسامحت بگذرد. غنیمت را غرامت پندارد و غرامت را غنیمت انگارد. از مرگ بیم دارد و فرصت را و می‌گذارد. گناه جز خود را بزرگ می‌انگارد و بیشتر از آن را که خود کرده، خرد می‌شمارد و از طاعت خود آن را بسیار می‌داند که ماندش را از جز خود ناچیز می‌پندارد. بر مردم طعن می‌زند خویشان را می‌ستاید. در نزد او لذتجویی و لهو با توانگران دوست داشتنی‌تر است از ذکر خدا با فقیران. به زبان دیگران و سود خود داوری کند ولی به سود دیگران و زیان خود داوری نمی‌کند. دیگران را راه می‌نماید ولی خود را به گمراهی می‌کشاند. می‌خواهد که همگان فرمانبردار او باشند و ال آنکه خود همواره راه عصیان در پیش می‌گیرد. حق خود را به کمال می‌ستاند و حق دیگری را به کمال نمی‌دهد. از مردمان در آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی از خدا ستم کردن بر مردمان نمی‌ترسد. سید رضی در ذیل این حکمت نورانی و کلام ربانی گوید: «اگر در این کتاب جز این گفتار نبود، برای اندرز سودمند و حکمت رسا و بینایی بیننده و پند دادن نگرنده‌ی اندیشنده کافی بود.» (صفحه ۲۶۸) ***** (۱) مقدمه نهج‌البلاغه، صص ۸۶-۸۵. (۲) قرآن، عنکبوت ۴۳. (۳) خصائص امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) ص ۸۷. (۴) واقعه صفین، ص ۱۰. (۵) قرآن، ابراهیم ۳۰. (۶) نهج‌البلاغه، کلام ۳۱. (۷) ن. ک: توضیحات سید رضی در یل خطبه‌ی ۴۸، کلام ۵۹، کلام ۷۰

نهج البلاغه. (۸) نهج البلاغه کلام ۸۲. (۹) همان، خطبه‌ی ۸۳. (۱۰) همان، کلام ۲۰۷. (۱۱) همان، نامه‌ی ۲۴. (۱۲) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۶، ابومنصور محمد بن احمد الزهری، تهذیب اللغة، حقه جماعه من العلماء، الدار المصریه للتالیف و الترجمة، مصر، ۱۳۸۴ ق. ج ۱، ص ۳۴۱. (۱۳) نهج البلاغه، حکمت ۲۲. (۱۴) همان، حکمت ۴۰. (۱۵) همان، حکمت ۸۱. (۱۶) ن. ک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۹. (۱۷) تاریخ ابن خلدون، ج ۱ (مقدمه)، ص ۷۶۳. (۱۸) البیان و التیین، ج ۱، ص ۸۷. (۱۹) ن. ک: وفیات الاعیان، ج ۷، ص ۶۶. (۲۰) یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبی المالکی، جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایتہ و حملة، الطبعة الاولی، اداره الطباعة المنیریة، مصر، ج ۱، ص ۹۹. (۲۱) قرآن، انفال ۳۳. (۲۲) نهج البلاغه، حکمت ۸۸. (۲۳) همان، حکمت ۱۵۰.

زیبایی شناسی ابن ابی‌الحدید معتزلی

ابن ابی‌الحدید معتزلی در جای جای شرح نهج البلاغه خویش با نگاهی زیباشناسانه جلوه‌های بلاغت و شگفتیهای حکمت کلام علی (ع) را مورد توجه قرار داده است. وی گاهی در برابر عظمت کلام علی (ع) که محتوایی قرآنی دارد گوید که سزاوار است تمام سخنوران عرب در برابر آن سجده کنند، چنانکه در ذیل یکی از خطبه‌های شگفت نهج البلاغه، (۱) چنین می‌گوید، (۲) و مکرر خواننده را به برتری کلام علی (ع) - پس از کلام خدا و رسول - بر همگان، توجه می‌دهد، (۳) و در موارد متعدد به بیان زیباییها و شگفتیهای نهج البلاغه می‌پردازد و اثبات می‌کند که هیچ کتابی - پس از قرآن کریم - با آن قابل قیاس نیست و لطایف و دقایق سخن علی (ع) معجزه‌ی قولی است. (۴). ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل خطبه‌ی «جهادیه» (۵) یادآور می‌شود که بسیاری در تشویق و تحریک به جهاد و فراخواند به آن خطبه ساخته‌اند و همگی ایشان سخن خود را از کلام امیرمؤمنان (ع) اقتباس کرده‌اند و بهترین آنها خطبه‌ی جهادیه‌ی «ابن نباته» است که به حق فاصله‌ی آن با خطبه‌ی امام فاصله‌ی زمین تا آسمان است: «سخن ابن نباته در حسیض خاک است و کلام امیرمؤمنان در بلندای آسمان». (۶). خطبه‌ی جهادیه‌ی امام (ع) با این عبارت آغاز می‌شود: «اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنة، فتحته الله لخاصه اولیائه و هو لياس التقوى و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه. فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذی و شمله البلاء و دیت بالصغار و القماء و ضرب علی قلبه بالاسهاب و ظادیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف». (۷) اما بعد، جهاد، دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیده‌ی دوستان خود گشوده است و جامعه‌ی تقواست که بر تن آنان پوشیده است. زره استوار الهی است که آسیب نیند و سپر محکم اوست (که تیر در آن ننشیند). هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خدا جامعه‌ی خواری برتن او پوشاند و فوج بلا برسرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند. دل او در پرده‌های گمراهی نهان و حق از او روی گردان. به خواری محکوم و از عدالت محروم. (صفحه ۲۶۹) نهج البلاغه در اوج رسایی و شیوایی و زیبایی است، چنانکه ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح عبارات زیر از خطبه‌ی «غرا» یادآور شده است. «اولی الابصار و الاسماع و العافیه و المتاع، هل من مناص او خلاص، او معاذ او ملاذ، او فرار او محار! ام لا؟ (فانی توفکون!) (۸) ام این تصرفون! ام بماذا تغترون! و انما حظ احدکم من الارض ذات الطول والعرض. قید قده متعفرا علی خده. الان عبادالله و الخناق مهمل و الروح مرسل، فی فینه الارشاد و رواجه الاجساد و باحه الاحشاد و مهمل البقیه و انف المشیه و انظار التوبه و انفساح الحوبه قبل الضنک و المضیق و الروع و الزوق و قبل قدوم الغائب المنتظر و اخذه العزیز المقتدر». (۹). ای خداوندان دیده‌های بینا و گوشهای شنوا و تندرستی و مال و متاع این جهانی! آیا گریز گاهی هست؟ یا راه نجاتی؟ یا جای امنی؟ یا پناهگاهی؟ یا به دنیا بازگشتی؟ یا نه چنین است؟ پس کی باز می‌گردید؟ و به کجا می‌روید؟ و فریفته‌ی چه هستید؟ حالی که بهره‌ی هر یک از شما از زمین پر طول و عرض، همان اندازه است که با گونه‌ی خاک آلود بر آنخفته است! هم اکنون بندگان خدا! که طناب مرگ بر گلو سخت نیست، روان ازاد است و وقت ارشاد باقی است و تنها در آسایش است و هنگام گرد آمدن و کوشش است و اندک زمانی دارید از ماندن

و مجالی برای اراده کردن و فرصت برای توبت و فراخی برای عرض حاجت بکشید پیش از تنگی و در سختی به سر بردیم و بیم داشتن و مردن و پیش از در آمدن مرگ غایبی که منتظر رسیدن آنید و گرفتار شدن به خشم خدای بزرگ و توانا، که گریختن از آن نتوانید. ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از این جملات گوید که شیخ ما «ابوعثمان» که خدایش رحمت کند از «ثمامه» نقل کرد که «جعفر بن یحیی» - فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین سخنوران روزگار خود - گفته است که کتابت عبارت است از پیوند دادن لفظی با الفاظ همسان و همخوان و برادرش، آیا نشنیدی که شاعری به شاعری دیگر در مقام تفاخر گوید: من از تو شاعرترم، زیرا من هر بیت شعر را با بیتی که برادر آن است همراه می‌کنم، در حالی که (صفحه ۲۷۰) تو هر بیت را با پسر عمویش همساز می‌کنی. وی سپس گفته است که برای دیدن اوج نیکویی و زیبایی در این باب باید به این سخن علی بن ابی‌طالب (ع) گوش فرا داد: «هل من مناص او خلاص، او معاذ او ملاذ، او فرار او محار». (۱۰). ابن ابی‌الحدید معتزلی آنگاه اضافه می‌کند که «ابوعثمان» می‌گفت «جعفر بن یحیی» از این عبارت علی (ع) نیز همواره ابراز شگفتی می‌نمود: «این من جد و احتهد و جمع و احتشد و بنی فشید و فرش فمهد و زخرف فنجد» و می‌گفت: آیا نمی‌بینی که هر واژه‌ای از این سخن دست در گردن قرین خود دارد و آن را به خود می‌خواند و ذاتا بر قرین خود دلالت می‌کند؟ «ابوعثمان» نقل می‌کرد که «جعفر بن یحیی» امام (ع) را فصیح قریش می‌نامید. (۱۱) سپس ابن ابی‌الحدید معتزلی فصلی درباره‌ی سخن رسا و شیوا و ویژگیها و نشانه‌های آن نگاشته و علی (ع) را پیشوا و بنیانگذار این عرصه معرفی کرده است. وی می‌نویسد: «در اینکه علی (ع) فصیح‌ترین سخنگو به زبان عربی در میان پیشینیان و پسینیان است و فقط کلام خدا و رسول خدا (ص) بر کلام او پیشی دارد، جای هیچ شک و تردیدی نیست و دلیل این امر آن است که برتری سخنور و نویسنده در سخنوری و نویسندگی بر پایه‌ی دو چیز است: مفردات الفاظ و ترکیب آنها. مفردات باید سهل و سلیس باشد و زانها نهنجاری و تقید پاک باشد و تمام الفاظ کلام علی (ع) چنین است، اما ترکیب الفاظ عبارت است از نیکویی معنا و سرعت نشانیدن مقصود در فهم ها و اشتمال آن بر صفاتی که به اعتبار آن صفات کلامی بر کلام دیگر رجحان و برتری می‌یابد و این صفات صنایع ادبی است که متاخران آنرا علم بدیع نام نهاده‌اند و از جمله آن است: مقابله، مطابقه، حسن تقسیم، رد آخر کلام به آغازش، ترصیع، تسهیم، توشیح، مماثله، استعاره، لطافت استعمال مجاز، موازنه، تکافو، تسمیط و مشاکله و بی گمان مجموعه‌ی این صفات بتمامه در جای جای سخن علی (ع) و در خطبه‌ها و نامه‌های آن حضرت پخش و پراکنده است، تا آنجا که این نیکویی مفردات و شگفتی ترکیبات را در کلام هیچ کس جز او نمی‌توان یافت. آنگاه که علی (ع) از سر عمد و در پس اندیشه، دقت خویش را در نظم دادن به کلمات و ساختن عبارات به کار گرفته، از او شگفتیها سرزده است و باید او را پیشوای همگان در این فنون دانست، زیرا آن حضرت مبتکر و بنیانگذار این فنون بوده و پیش از (صفحه ۲۷۱) او کسی را بدین فنون راه نبوده است. و زمانی که بی تعدد و بی‌درنگ و از سر داهت و سلاست سخن بر زبان جاری کرده و تنها از سر جوشش طبع و سرریز کردن وجود خود سخن رانده، شگفتیهای دو چندان و باور نکردنی شده است و در هر دو حالت کلام او آشکار و روشن و رسا و روان بوده و سخنوران را در رفتن راه او مجالی نبوده و این طریق بر آنان بسته بوده است.» (۱۲). علی (ع) در هر وادی سخن رانده، کلام او را به اوج رسانده و گوی سبقت از همگان ربوده و در جایی پرواز کرده که اندیشه‌ی تیز تک هیچ اندیشمند و سخنوری بدانجا راه ننموده است. ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل آن بخش از خطبه‌ی «اشباح» (۱۳) که امام (ع) به توصیف فرشتگان پرداخته و آخرین جملات آن حضرت از باب نمونه در زیر آمده، درباره‌ی زیباییها و شگفتیهای کلام امام (ع) توضیحاتی نیکو داده است. «لا یقطعون امد غایه عبادته و لا یرع بهم الاستهتار بلزوم طاعته، الا- الی مواد من قلوبهم غیر منقطعه من رجائه و مخافته، لم تنقطع اسباب الشفقه منهم، فینوا فی جدهم و لم تاسرهم الاطماع فیوثرها و شیک السعی علی اجتهادهم. لم يستعظمو ما مضی من اعمالهم و لو استعظمو ذلك لنسخ الرجاء منهم شفقات و جلهم و لم یختلفوا فی ربهم باستحواذ الشیطان علیهم. و لم یفرقههم سوء التقاطع و لا تولاهم غل التحاسد و لا تشعبتهم مصارف الریب و لا اقتسمتهم اخیاف الهمم، فهم اسراء ایمان لم یفکهم من ربقتة زیغ و لا عدول و لا ونی و لا فتور و لیس فی اطباق السماء موضع

اهاب الا و علیه ملک ساجد او ساع حافد یزدادون علی طول الطاعه بریهم علما تزداد عزه بریهم فی قلوبهم عظما» (۱۴). پرستش او را نهایتی ندانند و آنچه آنان را شیفته‌ی طاعت وی کرده، تخم محبت است که در دل پروراند و هیچ گاه دل از بیم و امید او برندارند. ریشه‌ی بیم در آنان نبرد تا در کوشش سست شوند و آزمندی آنان را از راه نبرد، تا سعی اندک را بر کوشش بسیار ترجیح دهند. کرده‌ی خود را بزرگ نشمارند که اگر چنین کنند امیدوارند و امید نگذارد تا از پرورگار بیمی در دل آرند. شیطان بر (صفحه ۲۷۲) آنان چیره نشده تا در پروردگار خود اختلاف آرند و راه جدایی نگیرند، چه برخوردی بد با یکدیگر ندارند. نه کینه و رشک بر آنان دست یافته و نه دودلی و خواهشهای نفسانی از هم جدایشان کرده وصف وحدتشان را شکافته. بندگان ایمانند و پیوسته در بند آند. نه عدول از حق، نه برگشتن از راه درستی، نه درنگ کردن و نه سستی هرگز نتواند آنان را از بند ایمان رها کند. در آسمانهای تو بر تو جایی اندازه‌ی پوستی گستریده یافت نشود، جز آنکه فرشته‌ای بر آتن سجده کنان است یا چالاک در راه پرستش روان. درازی مدت فرمانبرداری بر معرفت آنان بفرزاید و عزت پروردگار عظمت او را در دلهایشان بیشتر می‌نماید. ابن ابی‌الحدید معتزلی گوید که چون این کلام ربانی و این الفاظ قدسی به زیان آمد فصاحت عرب از پای در آمد و اینجا باید آن مثل را آورد که گفته‌اند: «اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل» (۱۵). (آب که آمد تیمم برخاست). (۱۶). باید گفت نسبت کلام سخنوران عرب با این خطبه‌ی امام (ع)، نسبت خاک است با زر ناب و اگر فرض کنیم که عرب قادر بوده است که سخن فصیح مناسب یا نزدیک به این الفاظ بگوید، عرب آن الفاظ را برای بیان کدام مفاهیم و معانی به کار می‌گرفته است؟ سخنوران عصر جاهلی و حتی اصحاب معاصر رسول خدا (ص) چگونه می‌توانستند این مفاهیم و معانی پیچیده و والای آسمانی را در وصف فرشتگان دریابند تا بتوانند آن را در قالب الفاظ بکشانند؟ فصاحت سخنوران عصر جاهلی در حد توصیف شتر و اسب و گورخر و گاو وحشی یا وصف کوه و دشت و مانند اینها جلوه داشت و نهایت فصاحت آن دسته از اصحاب پیامبر که مشهور به سخنوری بودند از بیان دو یا سه سطر تجاوز نمی‌کرد که آن هم بیان موعظه‌ای بود متضمن یاد مرگ و نکوهش دنیا، یا تشویق به جنگ و جهاد و بیم دادن از پشت کردن بدان. اما سخن درباره‌ی فرشتگان و اوصاف آنان و صور و عبادات و تسبیح ایشان و معرفتشان به خالق و محبت و شیفتگی شان بدو و دیگر مفاهیم و مضامین موجود در خطبه‌ای بدین تفصیل هرگز نزد هیچ یک از اصحاب پیامبر (ص) شناخته شده نبود. آری، آنچه آنان در این باره می‌دانستند، مجملی از ویژگیهای فرشتگان بود که از قرآن کریم شنیده بودند و آن هم نه با این تقسیم بندی و (صفحه ۲۷۳) ترتیب. آنان که مختصر دانشی بدین امور داشتند عبارت بودند از «عبدالله بن سلام» و «امیه بن ابی‌صلت» و برخی دیگر که هیچ یک از آنان را توان گفتن چنین مفاهیمی و در این مرتبه از فصاحت نبوده است و قطعا بیان چنین امور دقیق و پیچیده در این مرتبه از فصاحت جز از علی (ع) بر نیامده است. (۱۷). امیر بیان علی (ع) در هر وادی و درباره‌ی هر موضوعی سخن رانده، کلام را به غایت قسوی آن رسانده و کلام همه‌ی پیشینیان و پسینین را در برابر کلام خود بی مقدار نموده است. در خطبه‌ی «اشباح» در وصف زمین و گستردن آن بر آب چنین سخن رانده است: «کبس الارض علی مور امواج مستفحله و لجاج بحار زاخره، تلتطم اوادی امواجها و تصطفق متفاذفات اثباچجها و ترغو زبدا کالفحول عند هیاجها، فخصع جماع الماء المتلاطم لثقل حملها و سکن هیچ ارمائه اذ وطئته بکلکله و ذل مستخذیا، اذ تمعکت علیه بکواهلها، فاصبح بعد اصطخاب امواجه، ساجیا مقهورا و فی حکمته الذل منقادا اسیرا و سکت الارض مذحوه فی لجه تیاره و ردت من نخوه باوه و اعتلائه و شموخ انفه و سمو غلوائه و کعمته علی کظه جریده، فهمد بعد نزقاته و لبد بعد زیفان و ثباته. فلما سکن هیچ الماء من تحت اکنافها و حمل شواق الجبال الشمخ البذخ علی اکتافها، فجر ینایع العیون من عزاین انوفها و فرقها فی سهوب بیدها و اخادیدها و عدل حرکاتها بالرسیات من جلامیدها و ذوات الشناخیب الشم من صیاخیدها، فسکت من میدان لرسوب الجبال فی قطع ادیمها و تغلفها متسربه فی جوبات خیاشیمها و رکوبها اعناق سهول الارضین و جراثیمها...» (۱۸). زمین را به موجهای بزرگ خروشنده و کوه‌های دریای جوشنده در پوشاند. موجهایی که بالای آن به هم می‌خورد و هر یک با شانه و پشت، موج دیگر را از جای می‌برد. چون نر شتران

مست، فریادکنان و کف آورده به دهان. پس، سرکشی موجب آب برهم کوبنده، از گرانباری زمین فرونشست و هیجان به هم خوردن آن آرام گشت، که زمینش با برخورد سینه‌ی خویش به هم می‌مالاند و چندانش در خاک خود غلطاند که سست و آرامش گرداند تا پس از آنکه (صفحه ۲۷۴) موجهای آخروشان بود، آرام و خوار شد و در لگام اسیر و فرمانبردار. و زمین از برخورد با کوه‌های موج آب، آرام بگسترید و خودبینی و ناز و سرکشی و بلند پروازی و گردان فرازی موجها را فروکشید. و موج را با خروشنده‌گی و تندی که داشت مهار کرد، تا از سبکسری و نازش و جهش و جوشش و جست و خیزش بازداشت و به آرامش باز آورد. چون جوشش و جست و خیزش باز داشت و به آرامش باز آورد. چون جوشش آب در گوشه و کنار زمین بایستاد و کوههای بلند سر به آسمان کشیده را بر دوش آن نهاد، جویها و چشمه‌ها از فراز کوهها بیرون آورد و در شکاف بیابانها و زمینهای هموار روان کرد و جنبش زمین را منظم گرداند با صخره‌های استوار و کوههای سر برافراشته‌ی پایدار. پس، زمین آرام گردید و بر خود نجیبید، که بن کوهها در جای جای آن درون رفته بود و در سوراخهای آن خزیده و بر زبر همواری و پستیهای آن ایستاده و سرکشیده. ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل این بخش از خطبه‌ی اشباح فصولی گشوده و در فصلی به زیباییهای شگفت آن پرداخته است و از جمله گوید که علی (ع) پیشوای ارباب صنایع بدیع است... آیا نمی‌بینی چگونه امواج را به نر شتران مستی تشبیه کرده است که در حال بلوغ جنسی فریادکنان و کف آورده به دهانند؟ سپس امواج دریا را سرکشانی توصیف کرد که به خضوع می‌گریند و برای زمین سینه‌ای تصویر نمود که امواج بدان می‌کوبند و آب را به آرامی و خواری توصیف کرد، آنگاه که زمین آن را در خاک خود غلطاند، آن چنان که الاغ و اسب بر زمین می‌غلطند و برای زمین شانه‌هایی فرض کرد و برای نشان دادن اسارت و فرمانبرداری موجهای خروشان لگامی به تصویر کشید و آب را در لگام خواری اسیر و فرمانبردار و بی حرکت و مقهور مطرح نمود. آب را چونان گردن فراز گردنگش برتری جوید توصیف کرد که سرانجام زمین آن را فروکشید و رام و فروتن نمود و باد دماغش را خالی کرد و خودبینی و ناز و گردن فرازی‌اش را سرکوب نمود و تندی و خروشنده‌گی‌اش را مهار نمود و آب را شکمباره‌ای توصیف کرد که چون آزمندی سیری ناپذیر درون خویش از خوردنیها آکنده و سرکشها نموده است، ولی پس از آن جنب و جوشها و خیزشها از هیجان باز ایستاد و فروکش کرد و آرام گرفت... (۱۹). (صفحه ۲۷۵) ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از آنکه درباره‌ی این فصل از کلام علی (ع) که مشحون از استعارات شگفت و دیگر انواع صنعت بدیع است، سخن می‌گوید، اضافه می‌کند که به خدا سوگند موجب شگفتی است که مردمانی گمان کرده‌اند که سبب برتری کلامی بر کلام دیگر این است که آن کلام مشتمل بر مواردی از صنعت بیان و بدیع باشد و اگر دو یا سه نمونه از آن را در صد برگ از کتابی یافته‌اند، قیامتی برپا ساخته‌اند و در نفخ صور دمیده و در وصف نیکوییها و زیباییهای آن کتابها پرداخته‌اند، اما همین مردمان از کنار این خطبه‌ی علی (ع) براحتی گذشته‌اند، حال آنکه این خطبه مشحون از جلوه‌های بلاغت و صنایع ادبی است، آن هم در لطیف‌ترین وجه و آراسته‌ترین صورت و شیواترین عبارت و دقیق‌ترین معنا و نیکوترین هدف. با وجود این، زمانی که به زیباییها و نیکوییهای کلام این و آن پرداخته‌اند، هوای نفسو تعصب آنان را واداشته است تا درباره‌ی برتری (بی چون و چرای) کلام علی (ع) سکوت اختیار کنند و در برتر معرفی کردن دیگران درنگ نکرده‌اند. به هر حال (درباره‌ی زیباییها و نیکوییهای این خطبه) جای شگفتی نیست که این سخن علی (ع) است و بهره‌ی سخن به میزان بهره‌ی سنجی اوست و از کوزه همان تراود که در اوست. (۲۰) سخن نماینده‌ی روح است و کلام نورانی بیانگر مرتبه‌ی والای وجود است که زبان ترجمان درون آدمی است و از مراتب باطنی خبر می‌دهد و گوهر وجود هر کس در سخن او جلوه می‌یابد، چنانکه امیربیان، علی (ع) می‌فرماید: «المرء مخبوء تحت لسانه». (۲۱) آدمی نهفته در زیر زبان خویش است. آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان چون که بادی پرده را درهم کشید سر صحن خانه شد بر ما پدید کاند در آن خانه گهر یا گندم است گنج زر یا جمله مار و کژدم است یا در گنج است و ماری بر کران زان که نبود گنج زر بی پاسبان (۲۲). در همین خطبه‌ی اشباح امیرمؤمنان (ع) در اوج رسایی و شیوایی با لطیف‌ترین و آراسته‌ترین الفاظ و معانی درباره‌ی

علم باری تعالی سخنی مفصل دارد که نخستین جملات آن این است: (صفحه ۲۷۶) «عالم السر من ضمائر المضمین و نجوی المتخافین و خواطر رحم الظنون و عقد عزیمات یقین و سمارق ایماض الجفون و ما ضمنته اکنان القلوب و غیابات الغیوب و ما اصغت لاستراجه مصائخ الاسماع...» (۲۳). دانای هر رازی است که رازداران در دل نهان دارند و آگاه از سخن پنهان گویندگان و آنچه در دلها گذرد از گمان و یقین که در دل نشیند و آنچه پلک چشمها دزدیده بیند و آنچه پرده‌های دل آن را پوشاند و اعماق غیب آن را نهان دارد و آنچه گوشها دزدیده نیوشد... ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح این سخن امیر بیان (ع) گوید که اگر «ارسطو» که خدای متعال را دانای به جزئیات امور نمی‌دانست. این سخن امام (ع) را می‌شنید، قلبش می‌لرزید و موی بر اندامش راست می‌شد و افکارش پریشان می‌گردید. آیا نمی‌بینی که این سخن از چه زیبایی و شکوهمندی و والایی و سهمگینی و استواری و محکمی در عین شیرینی و نیکویی و نرمی و روانی برخوردار است؟ من کلامی شبیه بدان نمی‌شناسم جز آنچه کلام خدای سبحان باشد و این سخن نیز از کلام الهی سرچشمه گرفته است و شاخه‌ای است از آن درخت (تناور) و جویباری است از آن دریای (بیکران) و اخگری است از آن آتش (فروزان) و گویا این سخن امام (ع) شرح این آیه است که خدای متعال فرموده است: (و عند مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و ینزل ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض الا رطوب لا یابس الا فی کتاب مبین.) (۲۴) و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او (کسی) آن را نمی‌داند و آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر (اینکه) آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ‌تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن (ثبت) است. از جمله خطبه‌های شگفت و حیرت آور امیرمؤمنان علی (ع) خطبه‌ای است مشهور به «خطبه‌ی زهرا» (۲۵) که بحق درخشان‌ترین گوهر آسمان سخن است و با جملات زیر آغاز می‌شود: (صفحه ۲۷۷) «کل شیء خاشع له و کل شیء قائم به غنی کل فقیر و عز کل ذلیل و قوه کل ضعیف و مفرع کل ملهوف. من تکلم سمع نطقه و من سکت علم سره و من عاش فعلیه رزقه و من مات فالیه منقلبه.» (۲۶). هر چیز برابر او افتاده و خوار است و همه بدو ایستاده و برقرار. بی‌نیازی هر تهیدستی است و عزت هر خوار. نیروی هر ناتوان و پناه هر اندوه بار. هر که سخن گوید، سخن او شنود و هر که خاموش باشد نهان او داند. هر که زنده باشد، روزی با اوست و هر که بمیرد، بازگشتش بدوست. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح این خطبه یادآور شده است که هر کس بخواهد فصاحت و بلاغت بیاموزد و برتری سخنان را نسبت به یکدیگر بشناسد، باید که در این خطبه تامل و دقت نماید، زیرا نسبت این خطبه با هر کلام فصیح دیگر - غیر از کلام خدا و رسول - چونان نسبت ستارگان درخشان به سنگهای تیره‌ی زمین است. آنگاه باید در ارزش و درخشش آن و زیبایی و نیکویی آن و طراوت و لطافت آن دقت نماید و ترس و وحشت و اضطراب و خشیتی را که در شنونده ایجاد می‌نماید مورد توجه قرار دهد که این خطبه به گونه‌ای است که اگر بر کافر زندیقی که سخت منکر رستاخیز و قیامت است، خوانده شود، قلب او را به لرزه می‌کشانند و اعتقادش را متزلزل می‌کند. خداوند به گوینده‌ی این خطبه از جانب اسلام برترین پاداش را که ویژه‌ی اولیایش قرار داده است نصیب گرداند. خداوند بدین انسان (علی علیه‌السلام) چپدر توفیق داده است! گاهی به دست او و شمشیر او، گاهی به زبان و بیان او و گاهی به قلب و اندیشه‌ی او. اگر پای جنگ و جهاد در میان باشد، او سالار مجاهدان و جنگجویان است و اگر بحث و عطف و اندرز باشد، او سرور و اعظان و اندرز دهندگان است. اگر از فقه و تفسیر سخن رانده شود، او پیشوای فقیهان و مفسران است و آنگاه که پای عدل و توحید به میان آید، او امام اهل عدالت و پیشوای موحدان است: و لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد (۲۷). از «نوف بکالی» روایت شده است که امیرمؤمنان علی (ع) در کوفه در حالی که بر سنگی ایستاده بود که «جعفده بن هبیره مخرومی» (خواهر زاده‌ی امام (ع)) آن را بر پا داشته بود و (صفحه ۲۷۸) جامه‌ای پشمین بر تن داشت و بند شمشیرش از لیف خرما بود و پای افزایش از لیف خرما به پای داشت و نشان سجده بر پیشانی‌اش چون پینه‌های زانوی شتر پیدا بود، خطبه‌ای ایراد کرد. جملات نخست این خطبه - که آخرین خطبه ایستاده‌ی امام (ع) پیش از شهادت است - (۲۸) چنین است: «الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق و عواقب الامر. نحمده علی عظیم

احسانه و نیز برهانه و نوامی فضل و امتنانه، حمدا یکون لحقه قضا و لشکره اداء و الی ثوابه مقربا ولحسن مزیده موجبا. و نستعین به استعانه راج لفضلہ، مومل لنتفعه واثق بدفعه، معترف له بالطول، مدعن له بالعمل و القول و نومن به ایمان من رجاه موقنا و اناب الیه مومنان و خنع له مدعنا و اخلص له موحدنا و عظمه ممجدا و لاذ به راغبنا مجتهدنا» (۲۹). ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشت آفریدگان و پایان کارهای جهان. او را سپاس می‌گوییم بر احسان وی که فراوان است و بر برهان او که رخشان است و بخشش او که افزون است و نعمت او که از اندازه برون است. ستایشی که حق او را گزارد و سپاس او را به ج ای آرد و به پاداش او نزدیک کننده باشد و فزونی نعمت او را سبب شونده و از او یاری می‌خواهیم، یاری خواستن آن کس که فضل او را امیدوار است و بخشش او را در انتظار و دفع زیان را بدو اعتماد دارنده و فزونی نعمت او را اقرار آورنده به گفتار و کردار برابر او فروتن و خوار و بدو می‌گرویم، گرویدن آن کس که با یقین بدو ایمان دارد و با ایمان، روی به او آرد و برابر او خوار باشد و بی‌ریایش به یکتایی پرستند و به بزرگی بستاید و با کوشش به پناه او آید. ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از شرح بخشی از این خطبه‌ی شگفت که امام (ع) به بحث درباره‌ی ستارگان و هستی بخش آفریدگار و علم خدای منان پرداخته، یادآور شده است که این بخش از کلام امام (ع) از سخنان رسا و شیوا و از نوادر چنین سخنانی است. (۳۰) وی همین زیبایی شناسی را در موارد متعدد دیگر اظهار داشته و کلام امیرمومنان علی (ع) را از هر سخنی برتر معرفی کرده و رسایی و شیوایی بین او را بی‌نظیر اعلام نموده است. (۳۱). (صفحه ۲۷۹) نامه‌های امیرمومنان علی (ع) نیز هر یک معجزه‌ای قوی و گنجینه‌ای از حکمت نورانی و در نهایت رسایی و شیوایی است. امام (ع) در نامه‌ای به «عبدالله بن عباس» پس از شهادت «محمد بن ابی‌بکر» چنین نوشته است: «اما بعد، فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی‌بکر - رحمه الله - قد استشهد، فعندالله نحتسبه، ولدا ناصحا و عاملا کادحا و سیفا قاطعا و رکنا دافعا و قد کنت حثت الناس علی لحاقه و امرتهم بغیائه قبل الوقعه و دعوتهم سرا و جهرا و عودا و بداء. فمنهم الاتی کارها و منهم المعتل کاذبا و منهم القاعد خاذلا. اسأل الله ان يجعل لی منهم فرجا عاجلا. فوالله لولا طمعی عندلقائی عدوی فی الشهاده و توطینى نفسى علی المنیه لاحببت الا بقى مع هولاء یوما واحدا، ولا التقى بهم ابدًا.» (۳۲) اما بعد، مصر گشوده شد و محمد بن ابی‌بکر - که خدایش بیامرزد - به شهادت رسید. پاداش او را از خدای می‌خواهم. فرزندی خیرخواه و کارگزارى کوشا و شمشیری برنده و رکنی باز دارنده بود. من مردم را بر انگیختم تا در پی او روند و آنان را فرمودم تا به فریاد وی رسند پیش از آنکه (شامیان) کار او را پایان دهند و آنان را نهان و آشکار، فراوان نه یک بار، فراخواندم. بعضی با ناخوشایندی آمدند و بعضی به دروغ بهانه آوردند و بعضی خوار بر جای نشستند. از خدا می‌خواهم که بزودی از ایشان رهایی ام دهد. به خدا سوگند اگر آرزوی شهادتم به هنگام رویارویی با دشمن نبود و دل نهادم بر مرگ خویش نمی‌نمود، دوست داشتم یک روز با اینان به سر نبرم و هرگز دیدارشان نکنم. ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل این نامه‌ی امام (ع) می‌گوید: بنگر که فصاحت چگونه مهار را بدین مرد واگذارده و زمام امور خویش را به دست او وا نهاده است! در شگفتی فرو رو که چگونه این واژه‌های منصوب یکی پس از دیگری در پی هم براحتی و سهولت می‌جوشند و چگونه چون زنجیره‌ای نرم و روان بدون هیچ سختی تکلفی از آغاز تا انجام سخن جاری می‌شوند. تو و هر زبان آور دیگری اگر به نوشتن نامه‌ای یا ایراد خطبه‌ای پردازی، قراین و فواصل آن، گاه مرفوع شوند و گاه منصوب و اگر کسی قصد (صفحه ۲۸۰) کند که جملات خود را با اعرابی یکپارچه بیان کند، تکلف در کلام او آشکارا خود را می‌نماید و این فن در علم بیان یکی از اقسام اعجاز در قرآن کریم است که «عبدالقاهر» (۳۳) آن را یادآور شده و گفته است: به سوره‌ی نساء بنگر، آنگاه در سوره‌ی مائده دقت کن و بین که در سوره‌ی نساء فواصل همه منصوبند و در سوره‌ی مائده حتی یک فاصله‌ی منصوب وجود ندارد و اگر این دو سوره را درهم بیامیزی، اختلاط و امتزاج نمی‌یابند و نشانه‌های ترکیب و تالیف آشکارا خود را می‌نمایند. در این دو سوره تک تک فواصل با سیاقی روان به مقتضای بیان طبیعی و بدون هیچ تکلفی در پی یکدیگر چون رشته‌ای نظام یافته می‌آیند. حال به این نامه‌ی امام (ع) دقت کن و بین که چگونه قراین و فواصل را می‌آورد: «ولدا ناصحا»، «عاملا کادحا»، «سیفا قاطعا»، «رکنا دافعا» و اگر به جای

آن گفته می‌شد: «ولدا کادحا» و «عاملا ناصحا» و به همین ترتیب در مورد باقی، نه درست بود و نه به مقتضای بیان بود و نه قدر و قیمت کنونی را داشت. سبحان الله از امتیازهای گرانمایه و ویژه‌گیهای بزرگوارانه که خداوند مختص این مرد قرار داده است... (۳۴). (فتبارک الله احسن الخالقین). (۳۵). آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. ***** (۱) همان، کلام ۲۲۱. (۲) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳. (۳) همان، ج ۱، ص ۲۴، ج ۶، ص ۲۷۸، ج ۷، ص ۲۰۲. (۴) ن. ک: همان، ج ۶، ص ۲۴۳. (۵) نهج البلاغه، خطبه ۲۷. (۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۸۴. (۷) نهج البلاغه، خطبه ۴۷. (۸) قرآن، عنکبوت ۶۱، زخرف ۸۷. (۹) نهج البلاغه، خطبه ۸۳. (۱۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۷۷. (۱۱) همان، صص ۲۷۹ - ۲۸۷. (۱۲) نهج البلاغه، خطبه ۹۱. (۱۳) ابواحمد بن محمد النیسابوری (المیدانی)، مجمع الامثال، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الثالثة، دارالفکر، بیروت ۱۳۹۳ ق. ج ۱، ص ۸۸. (۱۴) «یاقوت حموی» آورده است که «نهر معقل» منسوب به «معقل بن یسار مزنی» بوده و آن نهری معروف در بصره بوده است و «واقدی» یادآور شده است که «عمر» به «ابوموسی اشعری» فرمان داد تا نهری در بصره حفر گردد و مجری حفر این نهر «معقل بن یسار مزنی» بوده و از این رو این نهر به او منسوب شده است. نهج البلاغه ج ۵، صص ۳۲۴ - ۳۲۳. این مثل در جایی استعمال می‌شود که چیزی اصیل و حقیقی بیاید و آنچه فرعی و بدلی بوده است بی‌اعتبار گردد. این مثل نظیر این مثل در فارسی است: «آب که آمد تمیم برخاست» یعنی چون اصلی آمد بدل و فرعی را مکاتبی نماند، نظیر: تمیم باطل است آنجا که آب است. علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، چاپ نهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش. ج ۱، ص ۱۳. (۱۵) امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۰. (۱۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، صص ۴۵۲ - ۴۵۱. (۱۷) نهج البلاغه، خطبه ۹۱. (۱۸) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، صص ۴۵۲ - ۴۵۱. (۱۹) همان، ص ۴۵۲. (۲۰) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸ و نیز حکمت ۳۹۲. (۲۱) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۲۵. (۲۲) نهج البلاغه، خطبه ۹۱. (۲۳) قرآن، انعام ۵۹. (۲۴) ن. ک: العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۲۷. (۲۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹. (۲۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۴۰. (۲۷) همان، ج ۱، صص ۳۳۵ و ۳۰۲ و ۲۳۷ و ۲۱۱، ج ۲، صص ۱۷۵ و ۸۴ - ۸۲، ج ۶، صص ۲۷۹ - ۲۷۸ و ۲۴۳، ج ۷، ص ۲۱۴، ج ۱۳، صص ۱۱۴ و ۱۰۰ و ۹۴ و ۷۴، ج ۱۵، ص ۱۹۴. (۲۸) نهج البلاغه، نامه ۳۵. (۲۹) «ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی» در گذشته به سال ۴۷۱ هجری، از پیشوایان علم لغت و تدوین‌کننده اصول بلاغت و بنیانگذار علم بیان است. از جمله آثار اوست: «اسرار البلاغه»، «دلایل الاعجاز»، «الجمال»، «التممه» و «اعجاز القرآن». ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، صص ۴۳۳ - ۴۳۲، فوات الوفيات، ج ۲، صص ۳۷۰ - ۳۶۹. طبقات السبکی، ج ۵، صص ۱۵۰ - ۱۴۹، النجوم الاهره، ج ۵، ص ۱۰۸. (۳۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۱۴۶ - ۱۴۵. (۳۱) قرآن، مومنان ۱۴.

زیبایی شناسی جرج جرداق مسیحی

جرج جرداق مسیحی ادیب بلند پایه لبنانی نیز نهج البلاغه را معجزه‌ی قولی و اعجاز ادبی دانسته و با نگاهی زیباشناسانه جلوه‌های بلاغت و شگفتی حکمت آنرا در معرض دیده و دل قرار داده است. (۱) او در فصلی از کتاب خود که به شگفتیهای نهج البلاغه پرداخته است چنین می‌نویسد: او پیشوایی بزرگ در ادب بود، همچنان که در اثبات حقوق و تعلیم و راهبری نیز امامی بی‌مانند بود. و نشانه‌ی اعجاز ادبی امام کتاب نهج البلاغه است که براساس بلاغت عرب برخاسته، چنانکه قرآن هم در استوایی برتر چنین بلاغتی را حائز گردیده است. سبک و اسلوب بلاغت عربی طی سیزده قرن بر همین بنیان برخاسته و از فروزش این روش رسای ممتاز فرو گرفته و از بیان سحرانگیزش بهره یافته است. (صفحه ۲۸۱) علی، بلاغت بیان عربی را از گذشته به روزگار خویش پیوند داد و زیباییهای سبک روشن پیش از اسلام را که با سلامت فطرت صحرائی عرب همراه بود با روش پاک و مصفای ادب اسلامی که متضمن پاکیزگی فطرت دینی و منطق استوار آسمانی است بدون هیچ گونه جدایی و گسستی هماهنگ ساخت و آن چنان بلاغت

پیشینه‌ی عرب را با جذبه‌ی سخن پیامبر در آمیخت که سخنش بدانجا رسید که گفتند بیان او فروتر از کلام خالق و فراتر از سخن مخلوق است. در این مورد جای هیچ گونه شگفتی نیست، زیرا برای علی همه‌ی وسایل این بلاغت برین و ممتاز آماده بود، بدان جهت که او در محیطی پاک و سالم و صافی رشد یافت و با پیامبر که حکمتی والاتر از همگان داشت زیست کرد و رسالت راستین پیامبر را در والاترین مدار گرمی و نیرو دریافت و استعداد توانا و خدادادی‌اش را بر این امتیازات بیفزود و همه‌ی امکانات برتری اجتماعی و فطری و خانوادگی برایش فراهم آمد. اما تیزبینی و ذکاوت سرشار او در همه‌ی عبارات نهج‌البلاغه تأثیر عمیق به جا گذاشت، ذکاوتی زنده، توانا، گسترده و ژرف که هیچ گونه تعمقی را رها نکرد و آنچنان همه‌جانبه و نامتناهی بود که هیچ جانبی را خالی نگذاشت و هیچ کم و بیشی در سخنش ناگفته نماند. او در عمیق‌ترین مسائل انسانی فرو رفت و پیچیده‌ترین رموز را دریافت و در نهان گاه اسرار حیات نفوذ کرد و نتایجی راستین از کاربرد این همه ابزار دقیق در نزدیکترین و دورترین چشم اندازهای معنوی به دست آورد. از امتیازات این تیزبین نادر و بی مانند علوی پیوستگی منطق استواری است که در سخنش مشهود است، چنانکه پیوند اندیشه‌اش را در ابعاد گونه‌گون نشان می‌دهد و نتایجی متحد و طبیعی از پیوست حلقه‌های علت و معلول درک و بیان و ابراز می‌دارد، آنکه افکارش از بحثی به دیگر بحث گرده خورده و انسجامی تام جای هر گونه انفصالی را گرفته و هر یک به دیگری تکیه کرده است و این دلیل گسترش اندیشه و نظری اس که الفاظ را چنان به استخدام کشیده که تامل و ژرف‌اندیشی را به همراه می‌آورد و هر عبارت آن آفاق تازه را در ورای افقهای فکری می‌گشاید. از چه چشم‌انداز گسترده‌ای در روشهای عمیق اندیشه می‌توان به کشف حقیقتی چون گفتار علی دست یافت آنجا که گوید: (صفحه ۲۸۲) «الناس اعداء ما جهلوا». (۲). مردم با آنچه نمی‌دانند دشمنند. «قیمه‌کل امری ما یحسنه». (۳). انسان را آن بهاست که در دیده‌اش زیباست. «الفجور دار حصن ذلیل». (۴). بدکاری قلعه‌ی پستی و خواری است. یا کدام سخن کوتاه، این چنین اعجاز انگیز است که گفت: «تخففوا تلحقوا». (۵). سبکبار باشید تا زودتر برسید. و کدام عبارتهای بلند و ممتازی است که همچون گفتار علی الفاضلی را دربر گیرد که با قالبی تنگ مفهومی گسترده یابد و همچون الهامی بر جان سخن فرود آید. کدام تیزبین و ژرف‌اندیشی است که بتواند روان حسود و خاصیت روحی او را بکاود و حقیقت حالش را باز نماید و درباره‌اش این چنین بگوید: «ما رایت ظالما اشبه بمظلوم من الحاسد: نفس دائم و قلب هائم و حزن لازم. مغتاط علی من لا ذنب له الیه، بخیل بما لا یملکه». (۶). من هیچ ستمگری را شبیه‌تر به مظلوم از مرد حسود نیافتم که همیشه غمگین و اندوهگین باشد و بر کسی که بدو گناهی نکرده است خشم آورد و به آنچه به دست نمی‌آورد بخیل باشد. اندیشه‌های تازه همچنان در نهج‌البلاغه از نهاد فکرتهای والایش می‌زاید و انسان در برابر مجموعه‌ای بی‌پایان قرار می‌گیرد، ولی نه مطالبی که روی هم انباشته باشد، بلکه سخنانی پیوند یافته و مرتب که در مراتبی والا پیش می‌روند و در هر گام هماهنگ همد و هرگز جدایی و فرقی بین نوشته‌های علی و گفته‌های ارتجالی بلیغش نیست. پس چشمه همان چشمه است که شب و روز می‌جوشد و فرق و اختلافی در جریان شب و روزش نیست. در خطبه‌های ارتجالی او معجزاتی از اندیشه‌های شکل یافته و خردی حکیمانه و منطقی استوار پدیدار است، چنانکه در برابر چنین گفتار مستحکم و منضبط (صفحه ۲۸۳) دچار شگفتی بزرگی می‌شویم، خاصه وقتی که بدانیم این سخنان بدون هیچ گونه آمادگی و اندیشه‌ی قبلی ایراد شده و حتی چند دقیقه و لحظه هم برای بیان آنها از فرصتی برای تهیه استفاده نشده است. بلکه شور و جوشی بوده که در ذهن امام پدید آمده و بر زبانش بدون هیچ رنج و کوششی جریان یافته است، همچون برقی که می‌درخشد بی‌آنکه درخشیدنش را پیش آگهی باشد و مانند صاعقه‌ای ک بغرد و خود را برای بانگ و غرض آماده نسازد و یا تنیدی بادی که می‌وزد و می‌شکند و می‌توفد تا مسیرش پایان یابد و سپس به مدارش باز گردد و هیچ چیز نمی‌تواند که او را از وزیدن باز دارد. از نمودارهای ذکاوت نیرومندی که در نهج‌البلاغه به کار رفته مرزبندیهای مستحکمی است که علی به کمک آن اندوه و اسف عمیق خود را که در جانش آشوبی بزرگ برمی‌انگیخت مهار می‌کرد و نمی‌گذاشت که امواج آن تاثرات و عواطف سخت او را به کام بکشد و بر حکومت عقل چیرگی یابد. دیگر از امتیازات تیزبینی و

درست اندیشی علی در نهج‌البلاغه به کار رفته است گونه‌گونی مباحث و سخنان اوست که در هر کدام نهایت استحکام بیان را رعایت کرده و کم و کاستی در بحث روا نداشته است. او با منطقی استوار و آگاهانه درباره‌ی دگرگونی‌های دنیا و شئون مردم و سرشت افراد و گروه‌ها سخن گفته و گاهی رعد و برق و آفرینش آسمان و زمین را توصیف کرده و هم به تفصیل درباره پدیده‌های زنده‌ی طبیعت ابراز نظر کرده و اسرار خلقت خفاش و مورچه و طاووس و ملخ را بیان داشته است و در عین حال برای مردم، فرمانهای اخلاقی و اجتماعی وضع کرده و همچنین از آفرینش و زیباییهای وجود سخن گفته است، چنانکه در ادبیات عرب هرگز چنین توعی در مباحث مختلف، آن چنان که در نهج‌البلاغه به میان آمده سابقه نداشته است و زیباییهای شگفت‌انگیزی از اندیشه‌ی درست و منطقی استوار که با اسلوبی بی‌مانند در این بزرگ بیان شده از هر جهت نادر و بی‌همتاست، اما قدرت خیال و هنر ترسیم معانی هم در نهج‌البلاغه میدانی گسترده دارد و بالهای زیبای خود را در افق گفتاری استوار گشوده است و علی به نیروی این امتیاز بزرگ که خردمندان روزگار و اندیشمندان بزرگ از آن بی‌بهره بوده‌اند توانسته است معانی و مفاهیمی خاص پدید آورد و به زیباترین رنگ و روی آنها را به درخشش آورد و به هر کدام چهره‌ای تازه و رنگین بخشید، چنانکه پیچیده‌ترین مسائل عقلی و فلسفی که (صفحه ۲۸۴) دچار شگفتی بزرگی می‌شویم، خاصه وقتی که بدانیم این سخنان بدون هیچ گونه آمادگی و اندیشه‌ی قبلی ایراد شده و حتی چند دقیقه و لحظه هم برای بیان آنها از فرصتی برای تهیه استفاده نشده است. بلکه شور و جوشی بوده که در ذهن امام پدید آمده و بر زبانش بدون هیچ رنج و کوششی جریان یافته است، همچون برقی که می‌درخشد بی‌آنکه درخشیدنش را پیش آگهی باشد و مانند صاعقه‌ای که بغرد و خود را برای بانگ و غرش آماده نسازد و یا تند بادی که می‌وزد و می‌شکند و می‌توفد تا مسیرش پایان یابد و سپس به مدارش باز گردد و هیچ چیز نمی‌تواند که او را از وزیدن باز دارد. از نمودارهای ذکاوت نیرومندی که در نهج‌البلاغه به کار رفته مرزبندیهای مستحکمی است که لی به کمک آن اندوه و اسف عمیق خود را که در جاننش آشوبی بزرگ بر می‌انگیخت مهار می‌کرد و نمی‌گذاشت که امواج آن تاثرات و عواطف سخت او را به کام بکشد و بر حکومت عقل چیرگی یابد. دیگر از امتیازات تیزبینی و درست‌اندیشی علی که در نهج‌البلاغه به کار رفته است گونه‌گونی مباحث و سخنان اوست که در هر کدام نهایت استحکام بیان را رعایت کرده و کم و کاستی در بحث روا نداشته است. او با منطقی استوار و آگاهانه درباره‌ی دگرگونی‌های دنیا و شئون مردم و سرشت افراد و گروه‌های سخن گفته و گاهی رعد و برق و آفرینش آسمان و زمین را توصیف کرده است و هم به تفصیل درباره پدیده‌های زنده‌ی طبیعت ابراز نظر کرده و اسرار خلقت خفاش و مورچه و طاووس و ملخ را بیان داشته است و در عین حال برای مردم، فرمانهای اخلاقی و اجتماعی وضع کرده و همچنین از آفرینش و زیباییهای وجود سخن گفته است، چنانکه در ادبیات عرب هرگز چنین توعی در مباحث مختلف، آن چنان که در نهج‌البلاغه به میان آمده سابقه نداشته است و زیباییهای شگفت‌انگیزی از اندیشه‌ی درست و منطقی استوار که با اسلوبی بی‌مانند در این کتاب بزرگ بیان شده از هر جهت نادر و بی‌همتاست، اما قدرت خیال و هنر ترسیم معانی هم در نهج‌البلاغه میدانی گسترده دارد و بالهای زیبای خود را در افق فتاری استوار گشوده است و علی به نیروی این امتیاز بزرگ که خردمندان روزگار و اندیشمندان بزرگ از آن بی‌بهره بوده‌اند توانسته است معانی و مفاهیمی خاص پیدا آورد و به زیباترین رنگ و روی آنها را به درخشش آورد و به هر کدام چهره‌ای تازه و رنگین بخشید، چنانکه پیچیده‌ترین مسائل عقلی و فلسفی که (صفحه ۲۸۵) از اندیشه‌ی علی گذشته پر و بالهایی زیبا از آنها روید و خشکی و جمودش را از دست داده و به حرکت و حیات گراییده است. ولی قدرت تخیل علی که نمودار بلوغ و نبوغ اندیشه‌ی اوست بر مبنای واقعیت پا گرفته و از پایگاهی واقعی و طبیعی برخاسته و تجلی کرده است و آن چنان به رنگهای زیبا زیور یافته که حقیقت را بروشی نشان می‌دهد و جویای واقعیت را به مقصدش می‌رساند. علی با نگرش نادر و دریافت گسترده و جوشانش از دیگران امتیاز یافته و چون دوران گذاری زندگانی‌اش به حوادثی برخورد کرده که مکر فریبکاران و کینه‌ی ستیزه‌جویان را برانگیخته و یا وفای پاکمردان و فداکاری مخلصان را جذب کرده است، از این رهگذر تخیل نوپردازش نیرو گرفته و تجربتهای خود را به

خدمت گرفته و تابلوهای زیبا و زنده‌ای از رسم و خط واقعیتها به نقش کشیده است و بر ریشه‌ی همان واقعیتها است که علی شاخه‌هایی پر برگ و بار از شناخت و بیداری و سازندگی به بار آورده است. در همین جاست که می‌توان عناصر نیرومند خیال را در نهج البلاغه با ترسیمی مشهود و رنگین به نظر آورد و شدت واقعیت و پنهی روشن و خطوط نمایان حقایق را به آشکارایی ملاحظه کرد. زیبایی تخیل علی را می‌توان در سخنانی ه با نهایت اسف پس از جنگ جمل به مردم بصره گفت بخوبی احساس کرد، آنجا که فرمود: «لتغرقن بلكم حتى كاني انظر الى مسجدها كجوجو طير في لجة بحر.» (۷). شهر شما در امواجی بی‌امام غرق خواهد شد، چنانکه گویی هم اکنون می‌بینم که مسجد آن مانند سینه‌ی مرغی بر تلاطم دریا قرار گرفته است. و یا مثل این تشبیه سحرانگیز که گفت: «فتن كقطع الليل المظلم.» (۸). فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تاریک. یا این تصویر و ترسیم زنده و متحرک که فرمود: «و انما انا قطب الرحي، تدور على و انا بمكاني.» (۹). من (همچون) قطب آسیایم که سنگ آن بر گرد من می‌چرخد و من همچنان استوار برجای ایستاده‌ام. (صفحه ۲۸۶) یا این تابلوی شکوهمندی که از خانه‌های مردم بصره ترسیم می‌کند و می‌گوید: «ويل لسكككم العامرة و الدور المزخرفة التي لها اجنحة كاجنحة النسور و خراطيم كخراطيم الفيلة.» (۱۰). وای بر خیابانهای آبادان و خانه‌های زراندود و پر تجمل شما که کنگره‌هایش همچون بالهای عقاب گسترده و ناودانه‌هایش به مانند خرطوم فیل دراز و طولانی است. از مزایای تخیل قوی در ادبیات نیروی تمثیل است و این امتیاز در ادب امام از فروغ حیات پرتو می‌گیرد که نمونه‌اش نشان دادن حالت کسی است که همنشین زمامداری قدرتمند است و همگان ارزومند رسیدن به پایگاه والای اویند، ولی او به موقعیت خطرناکش آگاه است و می‌داند که هرگاه امکان دارد که مورد خشم قرار گیرد و بناگاهان زندگانی‌اش پایان یابد. اکنون به سخن علی در این باره توجه کنیم که چگونه موقعیت او را ترسیم می‌کند آنجا که می‌گوید: «صاحب السلطان كراكب الاسد، يغبط بموقعه و هو اعلم بموضعه.» (۱۱). همنشینی زمامدار همچون کسی است که بر شیر سوار باشد، همگان به پایگاه او رشک می‌برند، ولی خود می‌داند که در چه جای خطرناکی نشسته است. در مثال دیگر وضع و حال کسی را ترسیم می‌کند که به سوی دشمنی زیان بخش پیش می‌رود و می‌کوشد تا خود را به او برساند. در این باره امام می‌فرماید: «انما انت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه.» (۱۲). تو همچون کسی هستی که خویشتن را سرزنش می‌کند که چرا کسی را که در ردیف او بر مرکبش سوار بوده کشته است. و دیگر این مثال زیبا که درباره‌ی دوستی با دروغگویان بیان شده و گفته است: «اياك و مصادقه الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب.» (۱۳). از دوستی با دروغگو بپرهیز که او به مانند سراب است و دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نماید. (صفحه ۲۸۷) از دیگر سوی اعجاز هنرمندی در فن ادب آن است که هنرمند بتواند صحنه‌های ترسناک طبیعی را به کمک هنر خویش بخوبی جلوه دهد و اینک می‌بینیم که پسر ابی‌طالب در این مورد هنرمندی را به کمال رسانیده و چهره‌ی هولناک مرگ را با قلمی زیبا نقاشی کرده و سخنی در این باره بیان داشته که از عاطفه‌ای عمیق برخاسته و از تخیلی خرم الهام گرفته است، ترسیمی که نمایانگر هنری بسر بزرگ است و هیچ کس نتواند به پایه و مایه‌ی این فن برسد، هنرمندان بزرگ و نابغه‌ی اروپا هم از تصویر چهره‌ی هولناک مرگ با رنگ آمیزی زیبای نغمه و شعر ناتوانند. امام پس از آنکه مرگ را به زندگان یادآوری می‌کند و رو آنان را به چنین سرنوشتی پیوند می‌دهد، با بیدارگری شگفت‌انگیزی نزدیک مرگ را به انسانها آگهی می‌دهد و از گودال وحشتزای گور و تنهایی بی‌امان قبر رنگی سیاه و آهنی اندوهبار به وجود می‌آورد، آنجا که می‌گوید: «فكان كل امری منكم قد بلغ من الارض منزل وحدته... فياله م بيت وحده و منزل وحشته و مفرد غربه.» (۱۴). گویا هم اکنون هر کدام شما به فرودگاه خود در زمین رسیده است... و وای بر او از خانه‌ی تنهایی و فرودگاه ترس و وحشت و جایگاه دوری و غربت. آنگاه امام مردم را به حقیقت سرنوشتی که به سوی او می‌شتابند و از آن نا آگاهند آگهی می‌دهد و عبارتهایی بریده و جدا و پشت سرهم بر ایشان می‌سراید که کیا صدای طبلهایی است که به آهنگ خود آنها را می‌ترساند و چنین فرماید: «ما اسرع الساعات في اليوم و اسرع الايام في الشهر و اسرع الشهور في السنة و اسرع السنين في العمر.» (۱۵). چه با شتاب ساعتها در روزها می‌گذرد و روزها در ماهها با سرعت پیش

می‌رود و ماهها در سالها شتابان گذر می‌کند و سالها در روزگار عمر پرشتاب می‌گذرد. پس از آن ترسیمی زیبا که خرد را برمی‌انگیزد و عاطفه را شعله‌ور می‌سازد در ذهن مردم رها می‌کند و حقیقتی خیال‌انگیز را تجسم می‌بخشد و حرکاتی پیاپی در بیانش (صفحه ۲۸۸) پدید می‌آورد که از چشمان اشکبار و آهنگهای ناله‌گر و پیکرهای خاک‌شده سخن می‌راند و چنین می‌گوید: «و انما الایام بینکم و بینهم بواک و نوائح علیکم» (۱۶). همان روزگار بین شما و آنان گریان است و برای شما نوحه‌گری می‌کند. آنگاه عاطفت خیال‌انگیزیش، عنان رها کرده و زنده‌ترین تابلوهای جاوید را به صورت لوحه‌ای از شعر زنده شکل می‌بخشد و می‌فرماید: «و لکنهم سقوا کاسا بدلتم بالنطق خرسا و بالسمع صمما و بالحرکات سکونا. فکانهم فی ارتجال الصفه صرعی سبات. جیران لا یتانسون و احباء لا یتزاورون. بلیت بینهم عری التعارف و انقطعت و نقطعت منهم اسباب الاخاء. فکلهم وحید و هم جمیع. و بجانب الهجر و هم اخلاء. لا یتعارفون للیل صباحا و لا لنهار مساء. ای الجدیدین ظعنوا فیه کان علیهم سرما» (۱۷) اما آنان از جامی نوشیدند که از گویایی به گنگی و از شنوایی به کری و از جنبش به ایستایی افتادند و ناگهان به خوابی گران فرورفتند. همسایگانی که همدم یکدیگر نیستند و دوستانی که به دیدار هم نمی‌روند. جامه‌ی شناختشان پوسید و رشته‌ی برادرش‌شان از هم گسیخت. همگی تنهاوند با آنکه فراهمند و دوستانی که از یکدیگر دور افتاده‌اند. برای شب سحرگاهی و برای روز شامگاهی نمی‌شناسند. در شب و روز کوچیدند و به روزگاری ابدی پیوستند. سپس این سخن ترسناک را به زبان می‌آورد و می‌گوید: «یا یعرفون من اتاهم و لا یحفلون من بکاهم و لا یجیبون من دعاهم» (۱۸). کسی را که به دیدارشان می‌رود نمی‌شناسند و با نوحه‌گران خویش همنشین نیستند و توان پاسخگویی به کسی ندارند. آیا این نوپردازی بدیع در تصویر هراس مرگ و هول‌گور و وضع خفتگان در قبور، تکان‌دهنده نیست که می‌گوید: «جیران لا یتانسون و احباء لا یتزاورون» (همسایگانی که همدم هم نیستند و دوستانی که به دیدار یکدیگر نمی‌روند) و کدامین هنرمند می‌تواند (صفحه ۲۸۹) چهره‌ی ترسناک ابدی مرگ را همچون علی‌ترسیم کند و بگوید: «ای الجدید م ظعنوا فیه کان علیهم سرما» (در کدامین شب و روز کوچیدند که بر ایشان همیشگی باشد) و همانند چنین تصویرهایی زیبا در نهج‌البلاغه فراوان است. این تیزی بی‌ظنیر و این بیان خیال‌انگیز و پر تکان در ادب امام پیوندی طبیعی دارند که عاطفه‌ی پر جوش و فریاد آنها را به فروغ گرم حیات می‌کشاند و خونی گرم و پر فوران در رگهای اندیشه می‌دواند و شعور و احساس به میزان نیروی خرد به سخن می‌آید و عاطفه‌ای گرم از مهار عقل رها می‌شود و هم عنان خرد می‌گردد. چون دشوار است که انسان در میدان ادب و دیگر هنرهای والا بدون همپایی فعال عاطفه از آثار اندیشه و خیال، تاثیر پذیرد و ابعاد انسان بدون ترکیب فکر و عاطفه ارضا نمی‌گردد و ما چنین تاثیر مرکبی را به صورتی تام و کامل در نهج‌البلاغه می‌یابیم و به هنگام سیر در نهج‌البلاغه با امواجی خروشان از عواطفی جوشان برخورد می‌کنیم. آیا مهربانی و عاطفت در جانما گسترش نمی‌یابد هنگامی که از علی بشنویم که می‌گوید: «لو احببنا جیل لثهافت» (۱۹). اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاشیده می‌شود. «فقد الاحبه غربه» (۲۰). از دست دادن دوستان تنهایی می‌آورد. و در این شکایت که به درگاه خدا می‌آورد و عرضه می‌دارد: «اللهم انی استعذیک علی قریش، فانهم قد قطعوا رحمی و اکفواوائی... و قالوا: الا ان فی الحق ان تاخذ و فی الحق ان تمنعه فاصبر مغموا او مت متاسفا. فنظرت فاذا لیس لی رافدا و لا ذاب و لا مساعد الا اهل بیتی» (۲۱). بار خدایا از تو در برابر قریش یاری می‌جویم که آنها پیوند خویشاوندی را بریدند و جام را لبریز کردند... و گفتند حق تو آن بود که می‌گرفتی و اکنون که از تو باز داشته‌اند باید تسلیم شوی، پس با اندوه شکیبایی کن و یا از غصه بمیر. در آن هنگام نظر کردم و جز خاندانم یاور و نگهبان و همراهی نیافتم. (صفحه ۲۹۰) و به این کلام بلند باید توجه کرد که به وقت دفن همسر و الایش فاطمه خطاب به پیامبر گفت: «السلام علیک یا رسول‌الله عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک و السریعه اللحاق بک. قل یا رسول‌الله عن صفیتک صبری و رق عنها تجلیدی. الا ان لی فی التاسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد الی ان یختار الله لی دارک التی انت بها مقیم» (۲۲). درود بر تو ای پیامبر خدا از سوی من و دخترت که اینک در جوارت فرود آمد و از هر کس زودتر به تو پیوست. ای

پیامبر خدا، از مرگ دختر برگزیده‌ات شکیبایی‌ام به پایان رسید و توانایی‌ام اندک شد، ولی پس از مصیبت بزرگ مرگ تو و دوری از دیدارت در برابر این مصیبت نیز شکیباییم... ولی اندوهم همیشه است و شبهایم به بیداری می‌گذرد تا اینکه خداوند مرا در جوار تو در آن سرای جای دهد. اکنون از زبان «نوف بکالی» بشنویم که درباره‌ی یکی از خطبه‌های امام چنین گفت: امیرالمومنین علی‌السلام بر روی سنگی که خواهرزاده‌اش «جعده بن هبیره مخرومی» نهاد. ایستاد ردایی پشمین بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما به میان بسته بود و نعلینش نیز از لیف خرما بود و آنگاه چنین گفت: «الا، انه قد ادبر من الدنيا ما كان مقبلا- و اقبل منها ما كان مدبرا و ازمع الترحال عباد الله الاخيار و باعوا قیلا من الدنيا لا یبقی بکثیر من الاخره لا ینفی. ما ضر اخواننا الذین سکفت دماوهم و هم بصفین الا یکنونوا الیوم احیاء؟ یسیغون الغصص و یشربون الرنق. قد و الله لقوا الله فوفاهم اجورهم و احلهم دار الامن بعد خوفهم. این اخوانی الذین ركبوا الطريق و مضوا علی الحق؟ این عمار؟ و ابن التیهان؟ و ای ذوالشهادتین؟ و این نظراوهم من اخوانهم الذین تعاهدوا علی المنیه؟» (۲۳). آگاه باشید، پیرویهایی که در دنیا فرمایش داشتید به شما پشت کرد و (صفحه ۲۹۱) گذشته‌های سیاه دوران جاهلی را به شما روی آورد و بندگان نیکوکار خدای آماده کوچ به سرای دیگر شدند. آنان کالای اندک و ناپایدار دنیا را به نعیم فراوان و پایدار آخرت فروختند. برادران ما که خونشان در میدان نبرد صفین ریخته شد، هرگز زیان نکردند که امروز زنده نیستند و غصه‌ای گلوگیر ندارند و جام اندوه را نمی‌نوشند. به خدا سوگند که آنان خدا را دیدار کردند و خدای به آنان پاداشی بزرگ بخشید و پس از ترس و وحشت به جایگاه امن و آسایش جایشان داد. کجایند برادرانم، آنان که بر توسن شهادت نشستند و به پایگاه حق رسیدند؟ کجاست عمار؟ و کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانندان که به پیمان خویش وفا کردند؟ (نوف بکالی گفت: آنگاه علی دست به محاسن شریفش کشید و مدتی دراز گریست. «ضرار بن ضمیره ضبایی» می‌گوید من امام را می‌دیدم که در سکوت و تاریکی شب محاسنش را به دست گرفته بود و به خود می‌پیچید و اندوهناک می‌گریست و می‌گفت: «یا دنیا، یا دنیا، الیک عنی! ابی تعرضت؟ ام الی تشوقت؟ لا حان حینک، هیهات! غری غیری، لا- حاجته لی فیک. قد طلقک ثلاثا لا رجعه فیها! فعیشک قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر! آهمن قله الزاد و طول الطريق و بعد السفر و عظیم المورد.» (۲۴). ای دنیا، ای دنیا، آیا آهنگ مرا کرده‌ای و به من رو آورده‌ای و به من اشتیاق داری؟ هنگام، هنگام تو نیست، دور است دور، دیگری را فریب ده، مرا به تو نیازی نیست. من تو را سه بار رها کرده‌ام و دیگر بازگشتی در آن نیست. زندگانی تو کوتاه است و جاهت ناچیز و آرزویت کوچک. آه از توشه‌ی اندک و درازی راه و دوری سفر و مقصد بزرگ و خطرناک. این دریافت و عاطفت داغی که امام در روزگار حیاتش شناخت مرا لازم می‌دارد که به نهج‌البلاغه روی آورم و در مسیرش پویا شوم، چه در آن سوی که برداشتی از بار خشم و اندوه دارد و چه در سویی که مهربانی و خشنودی را برمی‌انگیزد. حتی آنگاه که (صفحه ۲۹۲) خواری و پستی بارانش را در حمایت از حکومت حق در برابر یاری دیگران با اسلحه جان از تباهی باطل مشاهده کرد و دلش به درد آمد و زبانش به شکایت افتاد و به سرزنش و توبیخ پرداخت و با سختی و فریاد بانگ زد و همچون رعد در شب تیره غرید، کافی است که خطبه‌ی جهادش را بخوانی که چنین آغاز سخن کرد: «ایها الناس المجتمعه ابدانهم، الختلفه اهواهم. کلامکم یوهی الصم الصلاب.» (۲۵). ای مردمی که پیکرهایتان به هم نزدیک و اندیشه و آرزوهایتان از یکدیگر دور است و سخنان فریب آمیزتان سنگهای سخت را نرم می‌کند. آنگاه در می‌یابی که کدامین حساسیت دردناک و پرانگیزه‌ای، همچون عاطفه شعله‌ور علی است که نبض حیات و اضطراب روحی را به هیجان آورد. برماست که نمونه‌های والای آثار امام را در بیان عاطفت و مهرورزی و احساس پاک و گرمش از خلال گفتار و عمل و نوشته‌هایش دریابیم و آنها را مقیاسهایی بنیانی در مسیر دریافت و احساس خود قرار دهیم. در این صورت باید کتاب نهج‌البلاغه را بگشاییم رنگهایی روشن و زیبا از عواطف پسر ابی‌طالب را به چشم آوریم، عاطفه‌ای نیرومند و جهنده و عمیق و جاویدان. (۲۶) این موارد گوشه‌هایی از زیباییها و شگفتیهای نهج‌البلاغه است که نهج‌البلاغه بتمامه چنین است و جلوه‌های بلاغت و چشمه‌های حکمت آن بی‌بدیل

است. *****(۱) ن. ک: جرداق، روائع نهج البلاغه، الطبعه الثانيه، مرکز الغدير للدراسات اسلاميه، ۱۴۱۷ ق. صص ۱۶-۹. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸. (۳) همان، حکمت ۸۱. (۴) همان، خطبه‌ی ۱۵۷. (۵) همان، خطبه‌ی ۲۱ و ۱۶۷، عبارتی که «جرج جرداق» آورده بدین صورت است: «من تخفف لحق» (سبکباران به آرمان می‌رسند) که در نهج البلاغه و دیگر منابع روایی از علی (ع) چنین وارد نشده است، از این رو به همان عبارت نهج البلاغه که این جمله مفهوم آن است تغییر داده شد. (۶) محمد بن علی بن عثمان الکرآجکی، کنز الفوائد، تحقیق عبدالله نعمه، دارالاضواء بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، ص ۱۳۶. (۷) نهج البلاغه، کلام، ۱۳. (۸) همان، خطبه‌ی ۱۰۲. (۹) همان، کلام ۱۱۹. (۱۰) همان، کلام ۱۲۸. (۱۱) همان، حکمت ۲۶۳. (۱۲) همان، حکمت ۲۹۶. (۱۳) همان، حکمت ۳۸. (۱۴) همان، خطبه‌ی ۱۵۷. (۱۵) همان، خطبه‌ی ۱۸۸. (۱۶) همان، خطبه‌ی ۲۲۱. (۱۷) همان. (۱۸) همان، خطبه‌ی ۲۳۰. (۱۹) همان، حکمت ۱۱۱. (۲۰) همان، حکمت ۶۵. (۲۱) همان، کلام ۲۱۷. (۲۲) همان، کلام ۲۰۲. (۲۳) همان، خطبه‌ی ۱۸۲. (۲۴) همان، حکمت ۷۷. (۲۵) همان، خطبه‌ی ۲۹. (۲۶) جرج جرداق، شگفتیهای نهج البلاغه، ترجمه و نگارش فخرالدین حجازی، انتشارات بعثت، صص ۱۵۵-۱۴۲.

صنایع ادبی در نهج البلاغه

اشاره

نهج البلاغه گنجینه‌ای است از صنایع ادبی که در بهترین صورت و والاترین قامت و به دور از هرگونه تکلف و تصنع گرد آمده است که سخن امیر بیان، علی (ع) مشحون از صنایع ادبی و ظرافتها و لطافت‌های کلامی است، به گونه‌ای که صورت سخنان آن حضرت را جلوه‌ای خاص است و صنایع ادبی چونان آبی روان و درخشان در جویبارهایی زیبا جاری و ساری گشته و کام تشنگان معرفت و حکمت و حقیقت را در قالبهایی بس زیبا سیراب می‌سازد م این منظر از نهج البلاغه خود از عوامل شگفتی این کتاب و به تنهایی (صفحه ۲۹۳) دریایی موج و بی‌کران از گوهرهای ادبی است که هر چه درباره‌ی آن گفته آید کم باشد. (۱) در اینجا تنها به ذکر چند صنعت ادبی و نمونه‌هایی از کلام امیر بیان (ع) بسنده می‌شود. *****(۱) ن. ک: منهاج البراعه الخوئی، ج ۱، صص ۱۰-۲۱۵.

سجع

اشاره

«سجع» در لغت به معنی بانگ کردن قمری و کبوتر و یا نالیدن شتر است و در اصطلاح علم بدیع عبارت است از توقف دو فاصله از نصر بر حرف آخر و مراد از فواصل، لماتی است ه در مقاطع عبارت و آخرت فقرات واقع شده باشد و گفته‌اند «سجع» در نثر مانند قافیه است در شعر، بنابراین «سجع» مختص به نثر است، (۱) و به سخن دیگر عبارت از هم وزن آوردن کلمات آخر جمله و کلام امیر بیان، علی (ع) سراسر مسجع است. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه خویش فصلی درباره‌ی کلام مسجع امام (ع) گشوده و یاد آور شده است که برخی از ارباب علوم ادبی گویند که «سجع» جزو معایب کلام است و از این رو خطبه‌های مسجع امیر مومنان (ع) را نیز مخدوش دانسته‌اند و مدعی شده‌اند که کلام عرب، تهی از سجع و عاری از تکلف و تصنع بوده است، چنانکه خطبه‌ی پیامبر (ص) در حجه الوداع این گونه است... وی سپس پاسخ می‌دهد: بدان که اگر «سجع» از معایب کلام شمرده شود، پس باید کلام خدای سبحان که کلامی مسجع است و تمام آن دارای فواصل و قراین است معیوب انگاشته شود و همینکه کلام خدای سبحان مسجع است کافی است در اینکه این ادعا، سخنی بیشتر خطبه‌های آن حضرت مسجع است، (۲) مانند این سخن: «ان

مع العز ذلا و ان مع الحياه موتا و ان مع الدنيا آخره و ان لكل شیء حسابا و ل كل حسنه ثوابا و لكل سيئه عقابا و ان على كل شیء رقیبا و انه لا بد لك من قرین یدفن معك هو حی و انت میت فان كان کریم اکرمك و ان كان لثیما اسلمك ثم لا يحشر الا معك و لا تبعث الا- معه و لا- تسال الا عنه، فلا تجعله الا صالحا، فانه ان صلح آنست به و ان فسد لم تستوحش الا منه و هو عمل» (۳). (همانا ارجمندی را خواری به همراه است و زندگی را مرگ قرین است و دنیا را آخرتی است و براستی هر چیزی را حسابی است و هر نیکی را پاداشی و هر بدی را سزایی است و بر هر چیز مراقبتی است و تو را بی تردید همنشین است که با تو دفن گردد که تو می میری و او زنده است پس اگر بزرگوار باشد، (صفحه ۲۹۳) با تو بزرگوار کند و اگر فرومایه باشد تو را فروگذار سپس او جز به همراه تو محضور نگردد و تو جز به همراه او از قبر بر نخیزی و بجز از جانب او مسئولیتی نداری، پس همنشینی شایسته‌ای برای خود بگزین که اگر شایسته باشد با او مانوس خواهی بود و اگر ناشایست باشد جز از او از هیچ وحشت نخواهی کرد و آن کردار توست). مشاهده می شود که بیشتر این کلام مسجع است و همین گونه است تمام خطبه‌های بلند رسول خدا (ص)، اما در مورد سخنان کوتاه آن حضرت چون اقتضای سجع نداشته است: غیر مسجع است که البته این در مورد کلام امیرمومنان (ع) هم صادق است. اما اینکه گفته‌اند «سجع» در کلام، بر تکلف آن دلالت می کند و از این رو امری نکوهیده است، باید دانست که آن سجعی نکوهیده است که بر گوش گران و بر ذوق سلیم ناگوار آید و گرنه سجعی که نیکو و دلنشین باشد، چه ایرادی بر آن وارد است که بسی ستوده و مطلوب است. (۴) موجب شگفتی است که «احمد امین مصری» در نهج البلاغه تردید روا می دارد از این رو که به سجع آراسته است و در آن صنایع لفظی به کار رفته است! (۵) درست است که در آن عصر قواعد فصاحت و بلاغت مدون نبوده است، اما استعمال سخنان و اشعار فصیح و دارای سجع و قافیه از امتیازات بزرگ مردم آن عصر شمرده می گردد. علی بن ابی طالب (ع) در آغوش فصاحت و بلاغت و تحت تربیت پیامبر اکرم (ص) رشد یافت و البته قواعد فصاحت و بلاغت را باید از سخنان وی استخراج نمود، نه اینکه از وجود آن در شگفت شد. اگر به کار رفتن فصاحت و بلاغت و صنایع ادبی مانند سجع عیب شمرده شود، باید نخست به قرآن کریم ایراد کرد و متعرض احادیث شریف نبوی شد. در حالی که قرآن مشحون از چنین اموری است. سوره‌های ذاریات، طور، نجم، قمر، الرحمن و واقعه را بخوانید و به سجعی که در آخر آیات آمده است توجه کنید، آنگاه خواهید دانست که چنین سخنانی ایرادهایی تا چه اندازه نابخاست و وجود قرآن کریم برای اثبات وجود سجع و صنایع لفظی معنوی در کلام علی (ع) کافی است، (۶) چنانکه در سخنان پیامبر (ص) نیز از این نمونه‌ها فراوان یافت می شود. (۷). همان طور که در نمونه‌های باقیمانده از ادب عصر جاهلی (۸) و خطبه‌های موجود از صحابه دیده می شود. (۹). (صفحه ۲۹۴) «ابوهلال عسکری» لغوی و ادیب و فاضل برجسته در گذشته بعد از سال ۳۹۵ هجری. (۱۰) می گوید که نثر تا مزدوج و مسجع نباشد نیکو و با حلاوت نخواهد بود و کلامی که از این امر خالی باشد از بلاغت به دور است و اگر کلامی یافت شد که بلیغ باشد و در عین حال از مزدوج و مسجع بی نیاز باشد، هر آینه قرآن کریم است، زیرا در نظم از کلام مخلوق بیرون است و البته در آن نیز مزدوج و مسجع بسیار آمده است. (۱۱). دکتر زکی مبارک نیز یاد آور شده است که در قرآن کریم هم به سجع سخن رانده شده است، زیرا سجع فنی از فنون اعراب عصر جاهلی به شمار می آمده است و در سخنان پیامبر (ص) نیز سجع فراوان یافت می شود. (۱۲) بنابراین قرآن کریم و کلام نبوی مشحون از سجع و دیگر صنایع ادبی است و علی (ع) شاگرد مکتب قرآن و تربیت شده پیامبر عظیم الشان اسلام است و چه چیز شایسته تر و سزاوارتر از اینکه از قرآن و پیامبر، حتی در اسلوب کلام و تعبیر و ساخت و بافت سخن پیروی کند؟ بی تردید امیرمومنان (ع) تحت تاثیر این دو منبع نورانی بوده، زیرا مودب به ادب آن دو بوده است و فراوانی سجع در کلام آن حضرت امری طبیعی بلکه عین وجود اوست که جلوه‌ی قرآن کریم و مظهر تربیت نبوی است و به بیان ابن ابی‌الحدید معتزلی آن حضرت پیشوای ارباب صنایع بدیع است. (۱۳). *****(۱) کتاب العین، ج ۲، ص ۷۹۱، الشریف علی بن محمد الجرجانی، التعریفات، تحقیق عبدالرحمن عمیره، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۷ ق. صص ۱۱۸-۱۱۷، السید علی صدرالدین ابن معصوم المدنی، انوار الربیع فی انواع البدیع، حقه ترجم

لشعرانه شاکر هادی شکر، الطبعة الاولى، مطبعة النعمان، النجف، ۱۳۸۹-۱۳۸۸، ق. ج ۶، ص ۲۴۹، فرهن معین، ج ۲، ص ۱۸۳۹، علی اکبر دهخدا، لغتنامه‌ی دهخدا، چاپ اول، سازمان لغتنامه‌ی دهخدا، ۱۳۵۲-۱۳۲۵ ش. ذیل واژه‌ی «سجج»، کریم زمانی جعفری، در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷ ش. ص ۹. (۲) ن. ک: المجازات النبویه، صص ۴۳۳-۱۳، موسی الزنجانی، مدینه البلاغه فی خطب النبى رکتبه و مواعظه و وصایاه و احتجاجاته و ادعیه و قصار کلماته، راجعه ابراهیم الانصاری الطبعة الاولى، مطبعة مروی، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، صص ۵۶۳-۳۱. ج ۲، صص ۵۷۷-۶. (۳) در منابع شیعه: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، معانی الاخبار، عنی بتصحیحه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران ۱۳۷۹ ق. ص ۲۳۳، همو، الخصال، صححه علق علیه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران، ۱۳۸۹، ق. ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۴، با مختصر اختلاف در لفظ. (۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۱۲۹-۱۲۶. (۵) فجر الاسلام، ص ۱۴۹. (۶) ن. ک: جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، معترک الاقرآن فی اعجاز القرآن، الطبعة الاولى، ضبطه و صحههوه کتب فهارسه احمد شمس‌الدین، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، صص ۵۴-۳۵، سید جعفر الحسینی، اسالیب البیان فی القرآن، الطبعة الاولى، موسسه الطباعة و النشر وزراه الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۳، ق. صص ۱۸۹-۱۶۵. (۷) ن. ک: تاریخ الادب العربی لشوقی ضیف، ج ۲، صص ۴۰-۳۹. (۸) ن. ک: السید جعفر الحسینی، تاریخ الادب العربی، الادب الجاهلی نقد و تحلیل، الطبعة الاولى، منشورات انوار الهدی و الاعتصام، قم ۱۴۱۴ ق. صص ۶۲-۶۱. (۹) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۵۸-۱۵۵. (۱۰) ن. ک: الاعلام، ج ۲، ص ۱۹۶. (۱۱) ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل العسکری، کتاب الصناعین: الکنایه و الشعر، تحقیق علی محمد الجبایوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، داراحیاء الکتب العربیه، القاهره، ۱۳۷۱ ق. ص ۲۶۰. (۱۲) ن. ک: النشر الفنی فی القرن الرابع، ج ۱، ص ۷۹. (۱۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵۱.

نمونه‌هایی از سجج در کلام امیر

۱. امیرمومنان علی (ع) در سخنی که به نکوهش مخالفان پرداخته است و چنین می‌نماید که این خطبه را دربارهی طلحه و زبیر و اصحاب جمل گفته باشد، (۱) چنین می‌فرماید: «اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم، فظنر باعینهم و نطق بالسنتهم، فرکب بهم الزلل و زین لهم الخطل فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه». (۲). شیطان را پشتوانه‌ی خود گرفتند و او از آنان دامها یافت، در سینه‌هایشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می‌دیدند شیطان بدیشان می‌نمود و آنچه می‌گفتند سخن او بود. به راه خطایشان برد و زشت را در دیده‌ی آنان آراست. شریک او شدند و کردند و گفتند، چنانکه او خواست. (صفحه ۲۹۵) ۲. امیر بیان (ع) در نکوهش بصره و مردم آن پس از جنگ جمل چون وارد بصره شد سخنی ایراد کرده، (۳) که در آن سجج به زیباترین و روان‌ترین صورت آمده است: «کنتم جند المرآه و اتباع البهیمه رغا فاجبتم و عقر فهربتم. اخلاقکم دقاق و عهدکم شقاق و دینکم نفاق و ماوکم زعاق و المقیم بین اظهرکم مرتهن بذنبه و الشاخص عنکم متدارک برحمه من ربه». (۴). سیاه زن بودید و از چهارپا پیروی نمودید! بانگ کرد و پاسخ گفتید، پی شد و گریختید. خوی شما پست است و پیمانتان دستخوش شکست. دو رویی‌تان شعار است و آبتان تلخ و ناگوار. آن که میان شما به سر برد، به کیفر گناهِش گرفتار و آن که شما را ترک گوید، مشمول آمرزش پروردگار. ۲. امیرمومنان (ع) در خطبه‌ای که پس از جنگ جمل در نکوهش بصره و مردم آن در میان ایشان ایراد کرده چنین فرموده است: (۵). «الرضکم قریبه من الماء، بعیده من السماء. خفت عقولکم و سفهت حلولکم. فانتم غرض لنا بل و اكله لاکل و فريسه لصال». (۶). سرزمین شما به آب نزدیک است و دور از آسمان. خرده‌ایتان اندک است و سفاهت در شما نمایان. نشانه‌ی تیر بلائید و طعمه‌ی لقمه ربایان و شکار حمله‌کنندگان. ۴. امیر بیان (ع) در ضمن خطبه‌ای دربارهی روزگار و مردم که آن را در مسجد کوفه و در برابر عموم مردم ایراد کرده،

(۷) چنین فرموده است: «ایها الناس، انا قد اصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود، يعد فيه المحسن مسیئا و یزداد الظالم فيه عتوا. لا ننتفع بما علمنا و لا- نسال عما جهلنا و لا نتخوف قارعه حتی تحل بنا.» (۸). مردم! ما در زمانه‌ای کینه توز و روزگاری پر کفران واقع شده‌ایم. زمانه‌ای که نیکوکار در آن بد کردار به شمار آید و ستمگر در آن سرکشی افزایش یابد. از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم و از بلا و فتنه‌ها، تا بر سرمان نیامده نمی‌ترسیم. (صفحه ۲۹۶) مشاهده می‌شود که چگونه سجع در کلام امام (ع) روان و بی‌پیرایه و مطلوب و مناسب جاری می‌گردد. ۵. امیر بیان (ع) در خطبه‌ای در پاسخ به خوارج معترض به حکمیت در میدان جنگ صفین چنین می‌فرماید: (۹). «و لقد کنا مع رسول الله- صلی الله علیه و آله- تقتل آباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا: ما یزیدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما و مضیا علی اللقم و صبرا علی مضض الالم و حدا فی جهاد العدو و لقد کان الرجل منا و الاخر من عدونا یتصاولان تصاول الفحلین، بتخالسان انفسهما: ایهما یسقی صاحبه کاس المنون، فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا. فلما رای الله صدقنا انزل بعدونا الکبت و انزل علینا النصر، حتی استقر الاسلام ملقیًا جزانه و متبونا اوطانه. و لعمری لو کنا ناتی ما اتیم ما، قام للذین عمود و لا- اخضر الایمان عود. و ایم الله لتحتلبنها دما و لتتبعنا ندما.» (۱۰). ما (در میدان کارزار) با رسول خدا (ص) بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می‌کشتیم و این امر جز بر ایمان و تسلیم و شکیبایی در سختیها و کوشایی مان در جهاد با دشمن نمی‌افزود. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می‌جستند و چون دو گاو نر سر و تن هم را می‌خستند. هر یک می‌خواست جام مرگ را به دیگری بپیماید و از شربت مرگ سیرابش نماید. گاه نصرت از آن ما بود و گاه دشمن گوی پیروزی را می‌ربود. چون خداوند (ما را آزمود) و صدق ما را مشاهده فرمود، دشمن ما را خوار ساخت و رایت پیروزی ما را برافراخت. چندان که اسلام به هر شهر و دیار رسید و حکومت آن در آفاق پایدار گردید. به جانم سوگند که اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین برجای بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما. سوگند به خدا که از این پس خون خواهید خورد و پشیمانی خواهید برد. در این خطبه‌ی امام (ع) دو نوع سجع به کار رفته است: میان واژه‌ی «اللقم» و «الالم» سجع متوازی، (۱۱). (صفحه ۲۹۷) ۶. ایمرمومنان (ع) در خطبه‌ای که صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (ص) را تعلیم داده، (۱۲) چنین فرموده است: «اللهم داحی المدحوات و داعم المسموکات و جابل القلوب علی فطرتها: شقیها و سعیدها. اجعل شرائف صلواتک و نوامی برکاتک، علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق و المعلمن الحق بالحق و الدافع جیشات الاباطیل و الدماغ صولات الاضالیل، کما حمل فاضطلع، قائما بامرک، مستوفزا فی مرضاتک، غیر ناکل عن قدم لا- واه فی عزم و اعیان لوحیک، حافظا لعهدک، ماضیا علی نفاذ امرک، حتی اوری قبس القابس و اضاء الطريق للخابط و هدیت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام و اقام بموضحات الاعلام و نیرات الاکام، فهو امینک المامون و خازن علمک المخزون و شهیدک یوم الدین و بعیشک بالحق و رسولک الی الخلق.» (۱۳). بار خدایا، ای گستراننده هر گستره و ای برافرازننده آسمانهای بالا برده، ای آفریننده دلها، بر وفق سرنوشت، بدبخت بود و یا نیکو سرشت. بهترین درودها و پربرترین برکتها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیامبران پیشین است. و گشاینده درهای بسته (رحمت بر مردم زمین). آشکار کننده حق با برهان، فروشاننده طغیان و درهم کوبنده شوکت گمراهان. چنان که او بار رسالت را نیرومندانه برداشت (و حق آن را چنانکه باید بگذاشت). در انجام دادن فرمانت برپا و در طلب خشنودی‌ات پویا، نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی سست و ناتوان. وحی تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان و در راه اجرای فرمان تو روان. چندان که چراغ جویندگان حق را فروغ بخشید و بر سر راه گمراهان چون خورشیدی بدرخشید و دلهای فرورفته در موجهای شبهت، به راهنمایی او رخت به کنار کشید. نشانه‌های روشن را برپا داشت و احکام را (چون موکلانی) بر مردمان گماشت. او تو را امانتداری است درستکار و گنجینه‌ی علم تو را پاسدار. گواه توست در روز قیامت و برانگیخته‌ی توبه رسالت و فرستاده‌ی تو بر آفریدگان و امت. (صفحه ۲۹۸) ۷. امیر بیان (ع) در تبیین دنیا و پرهیز از دل بستگی بدان در کلامی پیچیده به سجع های نیکو چنین فرموده است: «دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه، لا- تدوم احوالها و لا- یسلم نزالها. احوال مختلفه و تارات متصرفه العیش فیها

مذموم و الامان منها معدوم و انما اهلها فیها اغراض مستهدفه، ترمیهم بسامها و تفتنیهم بحمامها. و اعلموا عبادالله انکم و ما انتم فیہ من هذه الدنيا علی سبیل من قد مضی قبلکم، ممکن کان اطول منکم اعمارا و اعمر دیارا و ابعث آثارا، اصبحت اصواتهم هامده و یاحهم راکده و اجسادهم بالیه و دیارهم خالیه و اثارهم عافیہ. فاستبدلوا بالقصور المشیده و النمارق الممهده الصخور و الاحجار المسنده و القبور اللالطه الملحده، التي قد بنی علی الخراب فناوها و شید بالتراب بناوها، فمحلها مقرب و ساکنها مغرب، بین اهل محلہ موحشین و اهل فراغ متشاغلین، لا یستانسون بالاطوان و لا یتواصلون تواصل الجیران، علی ما بینهم من قرب الجوار و دنو الدار. و کیف یكون بینهم تزاور و قد طحنهم بکلکله ابلی و اکلتهم الجنادل و الثری! و کان قد صرتم الی ما صاروا الیه و ارتهنکم ذلک المضجع و ضکمک ذلک المستودع. فکیف بکم لو تناهت بکم الامور و بعثت القور: (هنالک تبلو کل نفس ما اسفلت و ردوا الی الله مولاہم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون)(۱۴). دنیا خانه‌ای است فراگرفته‌ی بلا، شناخته به بی‌وفایی و دغا. نه به یک حال پایدار است و نه مردم آن از سلامت برخوردار. دگرگونی پذیرد، رنگی دهد و رنگ دیگر گیرد. زندگی در آن ناباب است و ایمنی در آن نایاب و مردم دنیا نشانه‌هایند، که آماجشان سازد. تیرهای خود به آنان افکنند به کام مرگشان دراندازد. و بندگان خدا، بدانید که شما و آنچه در آنید، به راه آنان که پیش از شما بودند روانید که زندگی‌شان از شما درازتر بود و خانه‌هایشان بسازتر و یا در کارهایشان دیر بازتر. کنون آوایشان نهفته شد و بادهایشان فروخته. (صفحه ۲۹۹) تن‌هایشان فرسوده گردید، خانه‌هایشان تهی و نشانه‌هایشان ناپدید. کاخهای افراشته و بالشهای انباشته رابه جان نهادند و زیر خرسنگها و درون گورهای به هم چسبیده فتادند، جایی که آستانه‌اش را ویرانی پایه است و استواری بنایش را خاک، مایه. جای آن نزدیک است و باشنده‌ی آن دور و به کنار، میان مردم محل‌های ترسان، به ظاهر آرام و در نمان گرفتار. نه در جایی که وطن گرفته‌اند، انس گیرند و نه چون همسایگان یکدیگر را پریدند. با آنکه نزدیک به هم آرامیده‌اند خانه‌ی هم را ندیده‌اند و چه سان یکدیگر را دیدار کنند که فرسودگی‌شان خرد کرده است و سنگ و خاک آنان را در کام فروبرده. گویی شما هم به جایی رفته‌اید که آنان رفته‌اند و آن خوابگاه به گروتان برداشته و آن امانت جای شما را در کنار خود داشته. پس چگونه خواهید بود اگر کار شما به سر آید و گورها سر گشاید؟ «آن هنگام آزموده می‌شود هر کس بدانچه پیشاپیش فرستاده و بازگردانیده می‌شوند به سوی خدا که مولای راستین آنهاست و به کارشان نیاید آنچه به دروغ برمی‌یافتند». ۸. امیرمؤمنان علی (ع) در سخنی که در نکوهش شامیان و پیروان معاویه ایراد کرده، چنین فرموده است: «جفاه طعام و عبید اقزام. جمعوا من کل اوب و تلقطوا من کل شوب، ممن ینبغی ان یفقه و یودب و یعلم و یدرب و یولی علیه یوخذ علی یدیه». (۱۵). درشتخویانی دون پایه و بندگانی فرومایه. از هر گوشه گرد آورده و از این سو و آن سو چیده. مردمی که بایستی کام دینشان اندوزند و ادبشان بیاموزند و تعلیمشان دهند و کار آزموده‌شان کنند و بر آنان سرپرست بگمارند و دستشان گیرند و به کارشان وا دارند ***** (۱) منهاج البراعه الخوئی، ج ۳، ص ۱۵۱. پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۵. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷. (۳) ن. ک: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، عیون الاخبار، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۲۱۷، ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، الطبعة الاولى، داراحیاء الکتب العربیہ، القاہرہ، ۱۹۶۰ م. ص ۱۵۱، ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالمفید، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق السید علی میر شریفی، الطبعة الاولى، مکتبه الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق. ص ۴۰۷. (۴) نهج البلاغه، کلام ۱۳. (۵) الجمل، ص ۴۰۷. (۶) نهج البلاغه، کلام ۱۴. (۷) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۹۰. (۸) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰. (۹) واقعه صفین، ص ۵۲۰، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۳. (۱۰) نهج البلاغه، کلام ۵۶. (۱۱) «سجع متوازی» چنان است که در آخر دو جمله کلماتی آورند که فقط در حرف روی یکی باشند، مانند «هر نفسی که فرو می‌رود مد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.» (گلستان). فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۸۳۹. (۱۲) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، صص ۱۳۵-۱۳۴. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۲. (۱۴) قرآن، یونس ۳۰. (۱۵) همان، کلام ۲۳۸.

تشبیه

اشاره

«تشبیه» در لغت به معنی چیزی را به چیزی مانند کردن و شبیه گردانیدن و همانند کردن است: (۱) و در اصطلاح علم بیان مانند کردن چیزی به چیز دیگر است در صفتی که میان (صفحه ۳۰۰) هر دو مشترک باشد، (۲) و گفته‌اند که تشبیه وصفی است که به وسیله‌ی آن یکی از دو موصوف به وسیله‌ی ادات تشبیه جانشین دیگری گردد، خواه نایب مناب باشد، خواه نباشد، (۳) و آن شامل چهار رکن است که آنها را ارکان تشبیه گویند: الف. مشبه: چیزی که آن را تشبیه کنند، ب. مشبه به: چیزی که مشبه را بدان مانند کنند، ج. وجه شبه: مری که میان مشبه و مشبه به مشترک است، د. اداب تشبیه: کلماتی که دال بر تشبیه است، مانند: مثل، چون همچون، بسان، همانند، مانند. مثلاً: «گونه‌ی یار در سرخی همچون برگ گل سرخ است.» گونه‌ی بار مشبه، برگ گل سرخ، مشبه به، سرخی، وجه شبه است. (۴). اداب تشبیه در عربی عبارتند از: کاف، کان، مثل، شبه و جز اینها هر چه بر تشبیه دلالت نماید، اعم از آنکه حرف باشد، یا اسم یا فعل و نیز آنچه از نظر معنا مفهوم تشبیه دارد، هر چند که این الفاظ حذف شده باشد. (۵) البته طرفین تشبیه به اعتبار حسی و عقلی بودن چهار صورت دارد: یا هر دو حسی‌اند، یعنی با یکی از حواس پنجگانه قابل ادراکند، یا هر دو عقلی‌اند و به وسیله‌ی ادراک عقلی دریافت می‌شوند، یا مشبه حسی و مشبه به عقلی است و یا مشبه عقلی و مشبه به حسی است. (۶).

«عبدالقاهر جرجانی» ادیب و دانشمند بزرگ قرن پنجم و نخستین کسی که کتابهایی مدون در علم بلاغت تالیف کرده است، (۷) گوید که تشبیه و تمثیل و استعاره مهمترین اصل در نیکو ساختن کلام است - اگر نگوییم که همه‌ی نیکوییهای کلام به تشبیه و تمثیل و استعاره برمی‌گردد - و اینها همچون قطبهایی‌اند که معانی پیرامون آنها می‌گردند. (۸) تشبیه از زیباترین جلوه‌های لفظی و صنایع ادبی است که به وسیله‌ی آن وصف و حال و مقدار و میزان و چگونگی مشبه بیان می‌شود و در شفاف نمودن مقصود و نزدیک کردن معانی دور از ذهن و افزون ساختن زیبایی و نیکویی معانی مطلوبتری صورت است و این صنعت زیبا و نیکو در والاترین مرتبه و در بهترین جامه و در تمام اقسام آن در کلام امیر بیان علی (ع) آمده است. ***** (۱) معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۴۳، لويس معلوف اليسوعي، المنجد، الطبعه الحاديه و العشرون، دارالمشرق، بيروت ۱۹۷۳ م. صص ۳۷۳-۳۷۲، فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۰۸۴. (۲) النوار الربيع، ج ۵، ص ۱۹۵. (۳) كتاب الصناعتين، ص ۲۳۹. (۴) فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۰۸۴. (۵) جواهر البلاغه، ص ۲۱۷. (۶) همان، صص ۲۰۲-۲۰۱. (۷) ن. ک: الاعلام، ج ۴، صص ۴۹-۴۸. (۸) عبدالقاره بن عبدالرحمن بن محمد الجرجانی، اسرار البلاغه، شرح و تعليق و تحقيق محمد عبدالمنع خفاجی، عبدالعزيز شرف، الطبعه الاولى، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۱ ق. ۴۲-۴۱.

نمونه‌هایی از تشبیه در کلام امیر

۱. از جمله زیباترین و نیکوترین تشبیهات عبارتی است که امیر مومنان (ع) در آغاز خطبه‌ی «ششقیه» ایراد کرده و در آن تشبیه معقول به معقول و محسوس به محسوس و معقول به محسوس را جلوه داده است، آنجا که می‌فرماید: «اما و الله لقد تمصصها فلان و انه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الریح.» (۱). آری، به خدا سوگند فلان جامه‌ی خلافت را، بدون اینکه اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد، با آنکه بخوبی می‌دانست که جایگاه من نسبت به خلافت، جایگاه قطب است نسبت به آسیا. در اینجا امام (ع) جایگاه خویش را نسبت به خلافت، به جایگاه قطب نسبت به آسیا تشبیه کرده است، بدین معنا که خلافت جز او را نشاید که سنگ آسیا فقط گرد قطب استوانه به گردش در آید و این تشبیه خود شامل تشبیهات سه گانه زیر در ادب عرب است: الف. تشبیه

جایگاه خویش به جایگاه قطب استوانه نسبت به سنگ آسیا از نوع تشبیه معقول به معقول است، زیرا جایگاه قطب یعنی نظام دهنده‌ی اوضاع و احوال و حرکات و سکناات آسیا، امری معقول است. ب. تشبیه خویش به قطب آسیا که از نوع تشبیه محسوس به محسوس است. ج. تشبیه خلافت به سنگ آسیا که از نوع تشبیه معقول به محسوس است. (۲). ۲. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای پس از رحلت رسول خدا (ص)، زمانی که «عباس» و «ابوسفیان» نزد او آمدند تا با وی به خلاف بیعت کنند، فرموده است: «و محنتی الثمره لغیره وقت ابناها کالزارع بغیر ارضه». (۳). آن که میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گیرند. امام (ع) با این بیان یادآور شده است که اکنون زمان مطالبه‌ی حکومت - به دلیل نداشتن یار و یاور - نیست و آن حضرت خواهان حکومت در چنین وضعی را کنایه از میوه چینی دانسته است که در وقت نامناسب بخواد میوه چیند، زیرا میان میوه چین و (صفحه ۳۰۲) خواهان حکومت وجه مشترکی است و آن این است که دستیابی به خواسته، موجب التذاذ می‌شود و امام (ع) کسی را که بخواد در وقت نامناسب میوه بچیند، به کشاورزی تشبیه کرده است که در زمین دیگری کشت کند و وجه شبه در این تشبیه آن است که در هر دو مورد سود و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود، زیرا کشاورزی که در زمین دیگری کشت کند، بیم آن می‌رود که مانع تصرف او شوند و تلاش او بی ثمر شود و از کارش سود نبرد و همین گونه است وضع کسی که در وقت نامناسب میوه چیند که از تلاش خود سودی نمی‌برد. خواهان حکومت در آن اوضاع و احوال نیز مانند این دو شخص است که به دلیل نامناسب بودن اوضاع و احوال از تلاش خود نتیجه‌ای نمی‌گیرد. (۴). ۳. از تشبیه‌های زیبا امام (ع) سخنی است که آن حضرت رد پاسخ پیشنهاد تعقیب نکردن «طلحه» و «زبیر» - پس از پیمان شکنی و فتنه‌گری آنان - ایرد کرده، (۵) و فرموده است: «و الله لا- اکون کالضبع تنام علی طول اللدم، حتی یصل الیطالبها و یختلها راصدها». (۶). به خدا سوگند، چون کفتار نباشم که به آهنگ به خوابش کنند و فریض دهند و شکارش کنند. گفته‌اند که شکارچیان کفتار برای شکار آن در سردر لانه‌اش سنگ می‌گذارند و دست می‌زنند و صداهایی موزون در می‌آورند و کفتار به گمان اینکه این صداها از حیوانی است که می‌تواند آن را شکار کند و به گمان اینکه آن سنگ شکار مطلوب است، از لانه بیرون می‌آید و شکار می‌شود، (۷) یا به سبب آن صداها به خواب می‌رود و شکار می‌گردد. (۸). امام (ع) در اینجا پیشنهاد تعقیب نکردن «طلحه» و «زبیر» و تاخیر انداختن جنگ با ایشان را با بیان تشبیه‌ی رد می‌کند و مفهوم تشبیه این است که اگر آنان تعقیب نشوند و این امر به تاخیر افتد، موجب آمادگی بیشتر دشمن می‌شود و در این صورت کاری مانند کار کفتار خواهد بود که در تمام مدت حیل شکارچی همچنان آرام بماند و به خواب رود تا شکار شود. (۹). (صفحه ۳۰۳) ۴. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که اندک پس از جنگ «نهروان» ایراد کرده و در آن یاران خود و مردم کوفه را به علت سستی در دفاع و اظهار بی‌میلی در جهاد با دشمنان سرزنش کرده، (۱۰) فرموده است: «اذا دعوتکم الی جهاد عدوکم دارت اعینکم کانکم من الموت فی غمره و من الذوهول فی سکره یرتج علیکم حواری فتعمهون و کان قلوبکم مالوسه فانتم لا تعقلون». (۱۱). هرگاه شما را به جهاد ا دشمنان می‌خوانم، چشمانتان در کاسه می‌گردد، که گویی به گرداب مرگ اندرید و یا در فراموشی و مستی به سر می‌برید. در پاسخ سخنانم در می‌مانید، حیران و سرگردانید، گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه‌اید. نمی‌دانید و از خرد بیگانه‌اید. امام (ع) در این بیان حالت یاران خود و مردم کوفه در گردش چشمان و کاسه‌ها و سرگردانی در کار، به حالت بیهوشی در حین مردن تشبیه کرده است، که در چنین حالی شخص خود را از یاد می‌برد و به دردی که گرفتار آن شده است مشغول می‌گردد و این سخن مانند این فرموده‌ی خدای متعال است: (ینظرون الیک تدور اعینه کالذی یغشی علیه من الموت). (۱۲). (و چون خطر فرا رسد آنان را می‌بینی که) مانند کسی که مرگ او را فرا گرفته، چشمانشان در کاسه می‌گردد (و) به سوی تو می‌نگرند. سپس امام (ع) حالت یاران خود و مردم کوفه را به هنگام فراخواندن به جهاد به حال کسی تشبیه کرده که دچار آشفتگی عقلی شده است، بدین معنی که در اجابت کردن دعوت امام (ع) به سرگردانی و تردید گرفتار شده‌اند. (۱۳). ۵. امیرمؤمنان علی (ع) در ضمن سخنی حال و موقعیت خود را در زمانی که زمام امور را به دست گرفت، (۱۴) چنین بیان فرموده است: «کالجبل لا- تحرکه القواصف و لا تریله

العواصف» (۱۵). همانند کوهی - ایستاده بودم - که تندرش نتواند جنباند و گردبار نتواندش لرزاند. (صفحه ۳۰۴) عبارت «کالجبل» مانند کوه، تشبیهی است روشن برای بیان ثبات و پایداری و استقامت در راه حق، همان طور که تندرها و گردبادها و طوفانها نمی‌توانند کوه را از جای بلرزانند و برکنند، امام (ع) را نیز امیال این و آن و هیاهوی مخالفان در پی مطامع از پیمودن راه درست باز ندارد و پیرو خواسته‌های ناحق و نفسانی آنان نگردد و خلافت سنت خداوند و شریع الهی کاری انجام ندهد، بلکه همواره بر قانون عدل و موافقت امور با فرمان الهی ثابت و پایدار بماند. (۱۶). ۶. امیرمومنان (ع) در سخنی درباره‌ی «کوفه» فرموده است: «کافی بک یا کوفه، تمدین مد الادیم العکاظی، تعرکین بالنوازل و ترکیب بالزلزال» (۱۷). ای کوفه، می‌بینم چون چرم عکاظی (۱۸) گسترده شوی، درهای سختی به رویت گشاده و بار سنگین بلا بر سرت افتاده. امام (ع) گسترده‌گی ستم‌مگران را که بر کوفه و کوفیان روا می‌گردد، به چرم عکاظی تشبیه کرده است در حالی که از هر طرف کشیده شود و وجه شبهه، شدت ستم و بلا و مصیبت است، چنانکه پوست دباغی محکم نهایت کشش و گسترش را تحمل می‌کند. آن حضرت واژه‌ی «عرک» به معنی خوب مالش دادن را به مناسبت همین تشبیه استفاده کرده است و نیز واژه‌ی «رکوب» از آن رو آورده شده است که بیانگر شقاوت و ستمگری متجاوزان بدانجاست و واژه‌ی «زلزل» به مشابهت ستمهایی به کار رفته است که گریبانگیر مردمان می‌شود و حال ساکنان زمین را مضطرب و هراسناک می‌سازد. (۱۹). ۷. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای در توصیف دنیا آن را چنین تشبیه کرده است: «فلم یبقی منها الا سلمه کسمله الادواه، او جرعه کجرعه المقله، لو تمزها الصدیان لم ینقع» (۲۰). از آن جز اندکی نماند، چون اندکی آبی که در آوند ماند، یا جرعه‌ای که تشنه آن را به گلو رساند و تشنگی او را نشاناند. امام (ع) در اینجا ناچیزی و اندکی دنیا را همانند مختصر آبی که در ته ظرف باقی مانده (صفحه ۳۰۵) باشد یا جرعه‌ای که تشنگان در وقت کم آبی میان خود تقسیم کنند - که کسی بدان سیراب نشود و تشنگی او برطرف نگردد - تشبیه کرده است. امام (ع) این امر را به «مقله» تشبیه کرده است و «مقله» ریگ یا سنگی است که وقت کم آبی که جز اندکی آب ندارند، آن را در ظرف آبی نهند و بر آن آب ریزند تا اندازه‌ی نوشیدن آب برای هر کس مشخص گردد و کسی بیش از آن مقدار آب که سنگ را پوشانده آب ننوشد. (۲۱) وجه شبه در این تشبیه زیبا و شگفت امام (ع) این است که اگر تشنه‌ای ته مانده‌ی ظرف آب را بیاشامد سیراب نمی‌شود و تشنگی او برطرف نمی‌گردد، یعنی همان طور که تشنه با مختصر آب «مقله» سیراب نمی‌شود و تشنگی‌اش برطرف نمی‌گردد، طالب دنیا و تشنه‌ی لذتهای آن نیز اگر باقیمانده‌ی عمر خود را به چشیدن لذتهای آن و بهره گرفتن از خوشیهای آن بگذرانند، تشنگی‌اش برطرف نمی‌شود و دردش درمان نمی‌گردد. پس سزاوار آن است که از دنیاطلبی و شهوت جویی در دنیا دست کشد. (۲۲). ۸. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای در سرزنش یاران خود و توبیخ آنان که به یاری حق بر نمی‌خیزند و از برابر دشمن می‌گریزند، فرموده است: «کلما اطل علیکم منس من مناسر اهل الشام اغلق کل رجل منکم بابه و انجحر انجحر الضبه فی حجرها و الضیع فی و جرها» (۲۳). هرگاه دسته‌ای از سپاهیان شام عنان گشاید و بر سرتان آید به خانه می‌روید و در به روی خود می‌بندید و چون سوسمار در سوراخ می‌خزید و یا چون کفتار در لانه می‌آرمید. امام (ع) در این بیان ترس و هراس فراریان از دفاع و جهاد را به خزیدن سوسمار در سوراخ و آرامیدن کفتار در لانه تشبیه کرده است که به هنگام دیدن شکارچی یا آنچه موجب ترس و هراس آنها می‌شود، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و در سوراخ و لانه خویش می‌خزند. (۲۴). ۹. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای چون از آینده خبر می‌دهد و از تباهی مردم آن دوران و فتنه‌های آن زمان و پشت کردن ایشان به دین و ایمان سخن می‌راند، (۲۵). چنین می‌فرماید: (صفحه ۳۰۶) «ایها لناس، سیاتی علیکم زمان یکفا فیه الاسلام کما یکفا الاناء بما فیه» (۲۶). ای مردم! بزودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن بپردازند، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه در درون دارد تهی سازند. امام (ع) دگرگونی زمانه را به واژگونی ظرف با تمام محتوایش تشبیه کرده است و وجه شبه در این بیان آن است که همان طور که ظرف پس از واژگونی، فایده‌ی خود را از دست می‌دهد، اسلام هم پس از آنکه مردم عمل به آن را ترک می‌کنند از انتفاع خارج می‌شود و این بیان از نیکوترین تشبیهات

است، که زمان برای اسلام مانند ظرف برای آب است. (۲۷). ۱۰. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای از آینده چنین خبر می‌دهد: «و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا». (۲۸) و اسلام پوستین باژگونه پوشد و کس سخن حق نپوشد. این بیان زیباترین و نیکوترین و شیواترین تشبیه است. «مشبه به» پوشیدن پوستین و «وجه شبه» وارونه بودن آن است. منظور آن است که هدف اسلام اصلاح و تهذیب باطن است تا در نتیجه قلب از اسلام بهره گیرد و فواید ایمان در آن جلوه یابد، اما منافقان این هدف را دگرگون می‌کنند و بدون اینکه اسلام را در قلب خود جای دهند، آن را فقط بر زبان جاری می‌نمایند که این اسلام چون پوستینی وارونه پوشیده شده باشد گرمی ندارد و منافقان با اسلام چنین کنند. (۲۹). ۱۱. امیرمؤمنان (ع) در سخنی که مردم را به سبب پریشانی دلها و خفتگی عقلها نکوهش کرده، فرموده است: «اظارکم علی الحق و انتم تنفرون عنه نفور المعزی من وعوعه الاسد». (۳۰). شما را بمهربانی به سوی حق می‌کشانم و شما از حق می‌رمید همچون بزغالگان از بانگ شیران غران. امام (ع) رمیدن مردمان را از حق به رمیدن بزغالگان از بانگ شیر غران تشبیه کرده است و این تشبیه به سبب شدت رمندگی آنان از حق بوده است. (۳۱). (صفحه ۳۰۷) ۱۲. امیرمؤمنان (ع) در حکمتی نورانی فرموده است: «کن فی الفتنه کابن اللبون، لا- ظهر فیرکب و لا- ضرع فیحلب». (۳۲). هنگام فتنه چون شتر دوساله باش، نه پشتی تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش دوشند- چنان زی که در تو طمع نبندند. امام (ع) در اینجا به یاران خود سفارش می‌کند که در هنگام فتنه و آشوب مانند شتر دوساله باشند و با عبار «لا ظهر...» به وجه شبه اشاره کرده است و آن اینکه در زمان فتنه هیچ امکانی برای سوء استفاده نداشته باشند و در چنین اوضاعی گمنام و ناتوان و کم ثروت باشند تا برای کمک به ستمگران و فتنه گران به جان و مال شایستگی نداشته باشند و بیدادگران نتوانند از ایشان در جهت مقاصدشان بهره گیرند. (۳۳). ۱۳. امیرمؤمنان علی (ع) در پی جنازه‌ای می‌رفت، شنید مردی می‌خندد، پس فرمود: «کان الموت فیها علی غیرنا کتب و کان الحق فیها علی غیرنا وجب و کان الذی نری من الاموات سفر عما قلیل الینا راجعون! نبوئهم اجدائهم ناکل تراثهم، کانا مخلدون بعدهم! ثم قد نسینا کل واعظ و واعظه و رمینا بکل فادح و جائحه!» (۳۴). گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشته‌اند و گویا حق را در آن برعهده‌ی جز ما هشته‌اند و گویی آنچه از مردگان می‌بینم مسافرانند که بزودی نزد ما بازمی‌آیند و آنان را در گورهایشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم، پنداری ما از پس آنان جاودان به سر می‌بریم. سپس پند هر پند دهنده را فراموش می‌کنیم و نشانه‌ی قهر بلا و آفت می‌شویم. امام (ع) در اینجا سه تشبیه آورده است: الف. تشبه مرگ به چیزی که برای دیگران مقرر شده است. ب. تشبیه حقی که بر انسان واجب است به حقی که فقط بر دیگران واجب است نه بر او. ج. تشبیه مردگانی که انسان به چشم خود می‌بیند به مسافرانی که بزودی بازمی‌آیند. (صفحه ۳۰۸) و وجه شبه در هر سه مورد کم اهمیت دادن به مرگ و بی‌اعتنایی به ادای حق واجب است که خداوند بر مردمان مقرر داشته و عبرت نگرفتن ایشان است از کسانی که می‌میرند. (۳۵). ۱۴. امام (ع) در دعا هنگام باران خواستن با بیانی رسا و شیوا و شکفت‌انگیز فرموده است: «الله اسقنا ذلل السحاب دون صعابها». (۳۶). خدایا ما را سیراب ساز به ابرهای رام به فرمان، نه ابرهای سرکش و خروشان. شریف رضی در ذیل این بیان امام (ع) آورد است که این سخن از سخنان فصیح و عجیب است، زیرا آن حضرت ابرهای با رعد برق همراه با باده‌ها و آذرخشها را به شتران سرسخت تشبیه کرده است که بار از پشت بیفکنند و در سواری دادن سرکشی کنند و ابرهای تهی از رعد و برق ترسناک را به شتران رام تشبیه کرده است که شیرشان را به آرامی می‌دوشند و به آسانی بر پشتشان نشینند. (۳۷). * * * * * (۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۴. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. (۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۷۸. (۵) قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبه الله بن الحسن الراوندی (القطب الراوندی) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تحقیق عبداللطیف الکوهمردی، الطبعه الاولی، مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، ص ۱۴۸. (۶) نهج البلاغه، کلام ۶. (۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۱. (۸) شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۹۴. (۹) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۱. (۱۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۱۹۳ - ۱۹۲. (۱۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴. (۱۲) قرآن، احزاب ۱۹. (۱۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۷۹. (۱۴) پرتوی از

نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۰. (۱۵) نهج البلاغه، کلام ۳۷. (۱۶) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۹۵. (۱۷) نهج البلاغه، کلام ۴۷. (۱۸) «عکاظ» بازاری بوده است در حدود «مکه» که عرب جاهلی هر سال به مدت یک ماه در آنجا گرد می‌آمدند و بر یکدیگر فخر می‌فروختند و شاعران جاهلی به ارائه اشعار خود و بیان فضائل خویش می‌پرداختند و داد و ستد می‌کردند و سپس پراکنده می‌شدند. از جمله کالاهایی که در آن بازار عرضه می‌شد «چرم عکاظی» بود که در آنجا به فروش می‌رسید. ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین البیهقی المعروف به قطب الدین الکیذری، حقائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، تحقیق عزیزالله العطاردی، الطبعه الاولی، دهلی ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۳۴۰، معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۴۲. (۱۹) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۲۴. (۲۰) نهج البلاغه، خطبه ۵۲. (۲۱) علی بن ناصر السرخسی، اعلام نهج البلاغه، ضبط و نصح و حقق متنه عزیزالله العطاردی، الطبعه الاولی، مؤسسه الطباعة و النشر الثقافه و الارشاد الاسلامی، نشر عطار، ۱۴۱۵ ق. ص ۷۳. (۲۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۴۰. (۲۳) نهج البلاغه، کلام ۶۹. (۲۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۸۹. (۲۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲۰ و ۳. (۲۶) نهج البلاغه خطبه ۱۰۳. (۲۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲۰ و ۳. (۲۸) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. (۲۹) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۹. (۳۰) نهج البلاغه، کلام ۱۳۱. (۳۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۴۹. (۳۲) نهج البلاغه، حکمت ۱. (۳۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۳۸. (۳۴) نهج البلاغه، حکمت ۱۲۲. (۳۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳۰۷ و ۵. (۳۶) نهج البلاغه، حکمت ۴۷۲. (۳۷) نهج البلاغه، حکمت ۴۷۲.

استعاره

اشاره

«استعاره» در لغت به معنی عاریت گرفتن و به عاریت خواستن است، (۱) و در اصطلاح علم بیان به کرا گرفتن لفظی است در غیر معنای اصلی خود به علاقه‌ی مشابهت، یعنی واژه‌ای در هنگام وضع لغت معنایی شناخته شده داشته باشد و شواهدی دلالت کند که به هنگام وضع بدان معنی اطلاق می‌شده است، سپس این واژه در غیر آن معنی اصلی به کار گیرند و معنی را به آن لفظ منتقل نمایند و در واقع عاریت گیرند. (۲) به بیان «لابوهلال عسکری» استعاره منتقل کردن عبارتی است از موضع استعمالش در اصل لغت به منظوری خاص به معنایی دیگر و آن منظور یا برای شرح معنی و روشن نمودن آن است یا برای تاکید و مبالغه و یا برای اشاره کردن به آن با لفظی اندک یا نیکو ساختن عبارتی که در آن قرار می‌گیرد و تمام این ویژگیها در استعاره یافت می‌شود. (۳) مثلاً در جمله‌ی «رایت اسدا یرمی» واژه‌ی «اسد» یعنی شیر که برای حیوانی عظیم الجثه و قوی وضع شده است به خاطر مشابهتی که شخص شجاع در صفت شجاعت با شیر دارد برای وضع استعمال شده است. بنابراین استعاره مبتنی بر تشبیه است که از ارکان آن فقط «مشبه به» (صفحه ۳۰۹) را ذکر کنند و باقی را حذف نمایند و در واقع مثال یاد شده چنین بوده است: «رایت رجلا شجاعا کالاسد یرمی» که «مشبه» و ادات تشبیه و «وجه شبه» را حذف کرده‌اند و «اسد» را باقی گذاشته‌اند و آن را قرینه «یرمی» آورده‌اند تا دلالت کند بر اینکه مراد از «اسد»، «رجل شجاع بوده است». (۴) **** (۱) فرهنگ معین، ج ۱، ص ۲۵۱. (۲) اسرار البلاغه، ص ۴۴. (۳) کتاب الصناعین، ص ۲۶۸. (۴) النوار الربع، ج ۱، ص ۳۴۳، در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، ص ۲۱.

نمونه‌هایی از استعاره در کلام امیر

۱. از جمله زیباترین و لطیف‌ترین استعاره‌ها عبارتی است که امیر مومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای شگفت ایراد کرده است، آنجا که می‌فرماید: «فطر الخلائق بقدرته و نشر الریاح برحمته». (۱). به قدرتش مخلوقات را بیافرید و به رحمتش بادها را پراکند. مراد از

اینکه مخلوقات را به قدرتش بیافرید، نسبت دادن مخلوقات به قدرت خداوند است و چون واژه‌ی «فطر» در حقیقت به معنای شکافته شدن اجسام است، نسبت دادن «فطر» به خلق در اینجا از باب استعاره است. (۲). ۲. امام (ع) در تبیین جایگاه اوصیای پیامبر (ص) و پیشوایان حق فرموده است: «هم موضع سره و لجا امره و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحاء ظهره و اذهب رتعاد فرائضه». (۳). آل محمد (ص) امینان اسرار خداوند و پناهگاه فرامین او و معدن علم او و مرجع حکمت او و خزانه کتابهای او و قله‌های رفیع دین اویند. قامت خمیده‌ی دین به پایمردی آنان راستی گرفت و لرزش اندامهایش به نیروی ایشان آرامش یافت. در اینجا واژه‌ی «عیبه» استعاره است برای نفوس شریف امامان و وجه شبه نیز روشن است، زیرا «عیبه» در لغت به معنی «صندوق» است و همان طور که شان «عیبه» حفظ و نگهداری «ودیع» از نابودی و آلودگی است، اذهان و اندیشه‌های امامان نیز حافظ و نگهبان دانش و معارف ربانی از نابودی و الوده شدن آن به وسیله‌ی اذهان و اندیشه‌های ناشایستگان است. بنابراین استعاره آوردن «عیبه» برای اذهان و اندیشه‌های امامان، استعاره‌ای بس نیکو و زیباست. همچنین استعاره آوردن «کهوف» شبیه استعاره آوردن (صفحه ۳۱۰) «عیبه» است و مراد از اینکه پیشوایان حق، قله‌های رفیع دین خداوندند این است که مردمان از وساوس شیاطین و تبدیل و تحریف دین به آنان پناه می‌برند. همان طور که برای رستن از خطرات به کوه و قله‌های بلند پناه می‌برند و این عبارت نیز استعاره‌ای زیبا و نیکو در شان خاندان پیامبر (ص) است. (۴). ۳. امیرمومنان (ع) در وصف دشمنان خاندان پیامبر (ص) استعاره‌ای شگفت بیان کرده و فرموده است: «زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور». (۵). تخم گناه کشتند و آب فریب به پای آن هشتند و هلاکت و فلاکت دروی دند. در اینجا استعاره‌ای زیبا و لطیف به کار آمده است، زیرا «فجور» عبارت است از خروج از ملکه‌ی پاکدامنی و پارسایی و فراتر رفتن از مرزهای پارسایی و «زرع» عبارت است از افشاندن دانه در زمین و امام (ع) لفظ «زرع» را برای افشاندن بذر «فجور» در زمین دلها استعاره آورده است. همچنین لفظ «سقی» را که ویژگی خاص ب است برای ادامه‌ی فریب استعاره آورده است، زیرا هرگاه تخم گناه در دلها کشته شود در ادامه با آب غفلت و فریب آبیاری می‌گردد و نتیجه نهایی چنین کشتی هلاکت و فلاکت است و ناگزیر نتیجه‌ی «فجور» با نتیجه‌ی زراعت شباهت یافته است و امام (ع) لفظ «حصاد» را که نتیجه‌ی نهایی زراعت است برای هلاکت و فلاکت آنان استعاره آورده و آنان را درو کردن هلاکت و فلاکت نسبت داده است. (۶). ۴. امیرمومنان (ع) درباره جایگاه رفیع و موقعیت بی‌بدیل خود فرموده است: «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر». (۷). چشمه‌های فضایل و معارف، سرشار و سیل آسا، از دامنه‌ی کوه وجود من فرومی‌ریزد و پرنده (همتهای بلند) به قله‌ی شامخ من نرسد. امام (ع) در اینجا دو استعاره به کار برده است، یکی سرازیر شدن سیل فضایل و معارف دامنه‌ی کوه وجود خود که سیل از دامنه‌ی کوهها و جایگاههای بلند جاری می‌شود (۸) و دیگر دست نیافتن پرندگان تیز پرواز به قله‌ی شامخ وجود او و این استعاره‌ای ملیح است. (۹). (صفحه ۳۱۱) ۵. امیرمومنان (ع) درباره‌ی حوادث پس از پیامبر (ص) و صبر پیشه کردن خود فرموده است: «و طقفت ارتتی بین ان اصول بید جذا، او اصبر علی طخیه عمیاء». (۱۰). پس از آن که میان دو کار بسی اندیشیدم که با دست بریده (و یاران دست بسته) برای مطالبه‌ی حق حمله آرم، یا بر آن تاریکی کوری افزا شکیبایی ورزم. امام (ع) در اینجا صفت «جذا» را که به معنای بریده یا شکسته است برای بیان بی‌یاوری خود استعاره آورده است و وجه شبه در این استعاره این است که دست بریده یا دست شکسته قدرت گرفتن و تسلط بر چیزی ندارند و یاوری نداشتن به منزله‌ی دست بریده یا شکسته است و این استعاره‌ای است بس نیکو و زیبا. (۱۱). ۶. امیرمومنان (ع) در رد پیشنهاد فتنه‌گرانه‌ی «ابوسفیان» برای بیعت با آن حضرت (پس از رحلت پیامبر (ص) و ماجرای سقیفه) و کشاندن جامعه به درگیری و تباهی، فرمود: «ایها الناس، شقوا امواج الفتن بسفن النجاه». (۱۲). مردم! از گردابهای بلا- با کشتی‌های نجات برون شوید. امام (ع) در این سخن فتنه را به دریای خروشان تشبیه کرده و از این رو لفظ امواج را برای آن استعاره آورده است و این بیان را به عنوان کنایه از به پا خاستن فتنه گفته است و وجه شبه روشن است، زیرا همان طور که دریا به هنگام خروش فروروندگان در خود را غرق می‌سازد، امواج فتنه‌های نیز به هنگام هجوم روندگان در خود را به کام هلاکت فرو

می‌کشد. و کشتی نجات نیز استعاره‌ای است برای هر وسیله‌ی نجات بخش از هجوم فتنه‌ها. (۱۳). به تعبیر «ابن ابی‌الحدید معتزلی» این سخن امام (ع) از نیکوترین و بهترین استعاره‌هاست. (۱۴). ۷. امیرمومنان (ع) در سخنی درباره‌ی آنان که شیطان را ملاک امر خود می‌گیرند، فرموده است: (صفحه ۳۱۲) «و اتخذهم له اشراکاً» (۱۵). شیطان از آنان دامها بافت. امام (ع) در این بیان واژه‌ی «اشراک» - جمع «شرک» یعنی دام صید - را برای پیروان شیطان استعاره آورده است و این استعاره‌ی بس نیکو و زیباست، زیرا فایده‌ی دام شکاری است که شکارچی قصد شکار آن را کرده است و گروهی که امام (ع) نکوهششان می‌کند، چون خود را تحت تسلط شیطان قرار داده‌اند و شیطان در اندیشه‌ی آنان نفوذ کرده و در ایشان تصرف نموده است و آنان به فرمانهای او عمل می‌کنند، وسیله‌ای شده‌اند در خدمت شیطان تا توسط آنان دیگر مردمان را به مخالفت حق و مقابله با امام وقت و خلیفه‌ی خداوند در زمین وادارد. پس آنان به دامی شباهت دارند که شیطان به وسیله‌ی اموال و زبان ایشان مردم را فریب می‌دهد و به باطل می‌کشاند. (۱۶).

۸. امام (ع) در ادامه‌ی همین بیان فرموده است: «فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجوهم» (۱۷). شیطان در سینه‌هایشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. در اینجا واژه‌های «بیض» یعنی تخم نهادن و «افراخ» یعنی جوجه گذاشتن در معنایی استعاری به کار گرفته شده است و وجه شبه آن است که پرنده هرگاه آشیانه‌ای مناسب بیابد در آن تخم می‌نهد و جوجه می‌گذارد. شیطان نیز به همین صورت هرگاه سینه‌های مردمان را جایگاه مناسبی برای خود بیابد در آن سینه‌ها جای می‌گیرد و در کنارشان پرورش می‌یابد و تنگاتنگ آنان می‌شود و همراه یکدیگر می‌شوند. (۱۸). ۹. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای به مناسبت جنگ جمل و در پاسخ سخنانی که فتنه‌گران جمل بیان کرده و هیاهو به پا ساخته بودند، (۱۹) فرموده است: «وقد اعدوا و ابرقوا و مع هذین الامیرین الفضل» (۲۰). چون برق درخشیدند و چون تندر خروشیدند با این همه کاری نکردند واپس خزیدند. امام (ع) واژه‌های «ارعاد» و «ابراق» را برای تهدید و ترساندن از جن از جانب طلحه و زبیر، استعاره آورده است و وجه استعاره در این بیان آن است که تهدید و ترساندن از (صفحه ۳۱۳) امور ناراحت‌کننده و پریشان‌کننده است، همان‌طور که رعد و برق اسباب ناراحتی و پریشانی انسان است. (۲۱). ۱۰. امیرمومنان (ع) در شان جهاد و جایگاه رفیع آن در استعاره‌ای زیبا و نیکو فرموده است: «و هو لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه» (۲۲). جهاد جامه‌ی تقواست که بر تن آنان پوشیده شده است و زره استوار الهی است که آسیب نبیند و سپر محکم اوست که تیر در آن ننشیند. امام (ع) واژه‌های «لباس» (جامه)، «درع» (زره) و «جنته» (سپر) را برای جهاد به عنوان استعاره آورده است و وجه مشابهت جهاد به اوصاف یادشده این است که همان‌طور که انسان با پوشیدن لباس، خود را از رنج گرما و سرما حفظ می‌کند، با جهاد است که انسان از شر دشمنان و یا عذاب آخرت حفظ می‌شود و نیز با زره و سپر است که انسان خود را در برابر آسیبه‌های دشمن حفظ می‌کند. (۲۳). ۱۱. امیرمومنان (ع) در سخنی راهنما فرموده است: «فکونوا منابئنا الاخره و لا تکنوا من ابنا الدنیا، فان کل ولد سیلحق بامه یوم القیامه» (۲۴). از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنی نباشید، که روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود پیوندد. این جملات از لطایف سخنان امام (ع) است که آن حضرت واژه‌ی «ابناء» را برای مردمان و نیز «ام» را برای دنیا و آخرت استعاره آورده است و مناسبت استعاره این است که شان فرزند تمایل و گرایش به والدین است، خواه این تمایل و گرایش غریزی باشد و خواه از سر تصر منفعت و گروهی از مردم خواهان دنیا و گروهی خواهان آخرتند و هر گروه به مراد و مقصود خود میل می‌کند: فرزندان دنیا به دنیا و لذات آن و فرزندان آخرت به آخرت و سعادت آن. امام (ع) در این سخن مردم را به کناره‌گیری از دنیا و گرایش به آخرت فرامی‌خواند و یادآور می‌شود که در روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود و آنچه مقصودش بوده است می‌پیوندد. (۲۵). (صفحه ۳۱۴) ۱۲. امیرمومنان (ع) هنگام پیکار صفین پس از آنکه سپاه شام راه آب فرات را در اختیار گرفتند و اب را از سپاه عراق منع کردند، (۲۶). خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود: «قد استطعموکم القتال» (۲۷). آنان کارزار با شما را طلب می‌کنند. امام (ع) واژه‌ی «استطعم» یعنی طعام طلبیدن را به منظور آماده کردن و تهییج سپاهیان خود برای جنگ استعاره آورده است. (۲۸). ۱۳. امیرمومنان (ع) در سفارشی نورانی به فرزند خود حسن (ع) در ضمن نامه‌ی تربیتی خود

به وی چنین فرموده است: «و اعلم یا بنی ان من كانت مطيته الليل و النهار، فانه يسار به و ان كان واقفا و يقطع المسافه و ان كان مقيما و ادعا» (۲۹). بدان پسرکم، کسی که مرکب سواری اش روز و شب است، او را می‌برند، هر چند به ظاهر ایستاده باشد و راه را بپیماید، هر چند که بر جای بود و راحت نماید. امام (ع) در این سخن شگفت، واژه‌ی «مطیه» (مرکب سواری) را برای روز و شب استعاره آورده است، با این عنایت که روز و شب اجزای اعتباری زمانند و یکدیگر می‌آیند و با پایان یافتن این اجزا، زمان برای انسان پایان می‌یابد و شخص بر حسب آن اجزا به جایگاهایی منتقل می‌شود که مدتش برای وی مشخص شده است تا این مرحله از حیات پایان یرد و فر آخرت آغاز شود، همان‌گونه که انسان در این جهان نازلی را طی می‌کند تا سفرش پایان پذیرد و به سرمنزله رسد. همچنین آن حضرت، واژه‌ی «المسافه» را استعاره گرفته است برای مدتی معین که انسان در این جهان زندگی می‌کند، با این عنایت که گذشت زمان نسبت به انسان گذشتنی اعتباری است و هر چند که انسان به حسب ظاهر و به نحو متعارف ایستاده باشد، فاصله‌ی خود را تا لحظه‌ی اجل و سر رسید معین - با وجود آنکه در امن و راحت و در حالت آرامش حسی باشد - طی می‌کند. (۳۰). ۱۴. امیرمومنان (ع) در حکمتی نورانی و شگفت فرموده است: (صفحه ۳۱۵) «العین و کاء السه» (۳۱). چشم به مثابه‌ی سربند نشستگاه است. شریف رضی در ذیل این سخن گوید این از استعاره‌های شگفت است. گویی نشستگاه به ظرفی تشبیه کرده که چشم، سربند آن ظرف است و چون سربند باز شود، هر چه در ظرف است بریزد. (۳۲). امام (ع) واژه‌ی «وکاء» را که به معنی بند مشک است برای چشم استعاره آورده است و در واقع چون چشمها به خواب روند بند رها شود و اختیار از انسان برود. (۳۳).

**** (۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱. (۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۱۶. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲. (۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، صص ۲۴۶-۲۴۵. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲. (۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، صص ۲۴۷-۲۴۶. (۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۸) در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، ص ۲۳. (۹) معارج نهج البلاغه، ص ۸۱. (۱۰) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۱۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۵. (۱۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. (۱۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۷۷. (۱۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۱۵. (۱۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷. (۱۶) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۲. (۱۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷. (۱۸) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۲. (۱۹) الجمل، ص ۳۳۱. (۲۰) نهج البلاغه، کلام ۹. (۲۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۴. (۲۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷. (۲۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۴. (۲۴) نهج البلاغه خطبه‌ی ۴۲. (۲۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، صص ۱۰۹-۱۰۸. (۲۶) واقعه صفین، ص ۱۶۰. (۲۷) نهج البلاغه، خطبه ۵۱. (۲۸) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۳۵. (۲۹) نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱. (۳۰) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۴. (۳۱) نهج البلاغه، حکمت ۴۶۶. (۳۲) همان. (۳۳) ن. ک: شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۶۲.

کنایه

اشاره

«کنایه» در لغت به معنی ترک تصریح و پوشیده سخن گفتن است چنانکه معنی آن صریح نباشد، (۱) و در اصطلاح علم بیان این است که چیزی را با لفظی غیر صریح و مبهم بیان کنند، (۲) یعنی لفظی را استعمال کنند و به جای معنی اصلی یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند، (۳) و به عبارتی ذکر ملزوم و اراده‌ی لازم، یا ذکر لازم و اراده‌ی ملزوم کنند، مانند «طویل النجاد» که در اصل به معنی کسی است که حمایل و بند شمشیرش بلند است، اما آن را کنایه گرفته‌اند از بلندی قد و قامت و از این لفظ طول قامت را که لازم معنی اصلی یعنی بلندی حمایل و بند شمشیر است اراده کرده‌اند، (۴) و گفته‌اند که کنایه (نیکو) از هر تصریحی رساتر و شیوا

تر است. (۵). ***** (۱) فرهنگ معین، ج ۳، ص ۳۰۸۳. (۲) کتاب الصناعین، ص ۳۶۸. (۳) فرهنگ معین، ج ۳، ص ۳۰۸۳. (۴) لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۹، در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، ص ۵۳. (۵) عبدالقاهر الجرجانی، دلائل الاعجاز، قراه و علق علیه محمود محمد شاکر، الطبعة الثانية، مکتبه الخانجی، القاهرة، ۱۴۱۰ ق. ص ۷۱.

نمونه‌هایی از کنایه در کلام امیر

۱. از جمله زیباترین و لطیف‌ترین کنایه‌ها عبارت آغازین خطبه‌ای است که امیرمومنان علی (ع) در «رحبه کوفه» ایراد کرده و در آن دقایقی جوش سینه و درد دل خود را چون آتشفشانی بیرون ریخته و فرموده است: (۱). «اما و الله لقد تمصها فلان». (۲). آری به خدا سوگند، فلان خلافت را، بدون اینک اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد. مقصود از کلمه‌ی «فلان» در سخن امام (ع) «ابوبکر» است، چنانکه در برخی نسخه‌های (صفحه ۳۱۶) نهج البلاغه بدان تصریح شده است و آنحضرت واژه‌ی «قمیص» (پیراهن) را در باب «تفعل» به صورت «تممص» کنایه از در بر کردن جامه‌ی خلافت، بدون آنکه اندامش متناسب آن باشد، استعمال کرده است. (۳). (۲). امیرمومنان (ع) در همین خطبه درباره‌ی شان و جایگاه خود فرموده است: «ولا یرقی الی الطیر». (۴). پس دامن از خلافت درچیدم. این سخن کنایه است از دورماندن از خلافت و رها کردن آن و طلب نکردنش. (۵). (۴). امام مستحقان محروم، علی (ع) در همین خطبه درباره‌ی صبر و استقامت خوی فرموده است: «فصبرت و فی العین قذی و فی الحق شجا». (۶). پس صبر پیشه کردم، صبر کسی که در چشمش خاری خلیده و در گلویش استخوانی جای گرفته است. هر دو جمله‌ی امام (ع) کنایه از شدت غمو اندوهی است که به سبب ربوده شدن حق از جایگاه اصلی‌اش درون امام فراهم شده است که آن حضرت خود را (به سبب ویژگیهایش) شایسته خلافت می‌دانست و معتقد بود که به دست دیگران دین به انحراف می‌گراید. (۷). (۵). امیرمومنان (ع) در خطبه‌ای پس از ماجرای سقیفه از اوضاع اجتماعی و روحیه‌ی عرب شکوه کرد و فرمود: «هنوز روحیه‌ی عرب با اسلام نضج نگرفته است و عقولشان در اسلام رسیده نگشته، حکومت من، حکومت بهره‌برداری از عقول و افکار و فضایل است (صفحه ۳۱۷) و هنوز زمان آن نرسیده، حال اگر اقدامی برای مطالبه‌ی حق کنم زحمات گذشته مثمر نخواهد شد. گرفتاری من با این مردم کمتر از پیشامد خلافت نیست، مردمی بدخو و بهانه جو که اگر دم زخم گویند چه بر ملک آزدارد! و اگر دم در کشم گویند از مرگ می‌هراسد، آیا من و ترس از مرگ؟» (۸) آنگاه فرمود: «هیئات، بعد اللتیا و التی و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بشدی امه!» (۹). این گمان چه خطاست و از من دور است، بعد از آن نشیب و فراز (میدانهای مرگبار آن جنگهای خونین) به خدا سوگند پسر ابوطالب به مرگ مانوس تر است از طفل به پستان مادر! در واژه‌ی «اللتیا» و «التی» کنایه از سختیها و مصیبتهای بزرگ و کوچک است. اصل این ضرب المثل آن است که مردی با زنی کوتاه قامت و کم سن و تندخو و بد اخلاق ازدواج کرد و از دست او رنج و مرارت بسیار دید، ناگزیر او را طلاق داد و با زنی بلند قامت ازدواج و از قضا تندخویی و بد اخلاقی این زن به مراتب بیشتر و آزار دهنده تر از زن قبلی بود و آن مرد از ناحیه‌ی این زن رنج و مرارتی بیشتر تحمل کرد. بناچار او را نیز طلاق داد و پس از آن گفت: «بعد اللتیا و التی لا اتزوج ابدا» پس از آن زن کوتاه قامت و این زن بلند قامت هرگز با کسی ازدواج نخواهم کرد. (۱۰) این سخن بعدها به صورت ضرب المثل برای بیان گرفتاریها و سختیهای کوچک و بزرگ در آمد. منظور امام (ع) از این کنایه این است که پس از آن همه سختی و گرفتاری کوچک و بزرگ مرا به ترس از مرگ متهم می‌کنند و این گمان تا چه اندازه خطا و چقدر از من دور است. (۱۱). (۶). امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای که در روز جنگ نهروان ایراد کرده و در آن نهروانیان را از اقدام بدون بینه و برهان و عمل کور بیم داده، (۱۲). فرموده است: «قد طوحت بکم الدار». (۱۳). دنیا شما را به دام خود گرفتار کرده و برای هلاکت بدین سرزمیتان کشانده است. (صفحه ۳۱۸) در اینجا واژه‌ی «دار» کنایه از دنیا است و مراد حضرت آن است که گرایش آنان به دنیا سبب هلاکت و نابودی ایشان است. یعنی آنان از هواهای باطل نفسانی خود پیروی کرده و دچار سرگستگی

شده و از رحمت خدا دور گشته و از اطاعت خدا بیرون رفته و به هلاکت افتاده‌اند. (۱۴). ۷. امیرمومنان (ع) در ضمن سخنی درباره شناساندن این جهان و آن جهان، (۱۵). «وان الیوم عمل و لاحسابو غدا حساب و لا عمل.» (۱۶). بدانید که بی گمان امروز فقط روز عمل است نه حساب و فردا روز حساب است نه عمل. امام (ع) واژه‌ی «الیوم» (امروز) را کنایه از مدت عمر و حیات و واژه‌ی «غدا» (فردا) را کنایه از عالم پس از مرگ آورده است. (۱۷). ۸. پیشوای عدالت خواهان، علی (ع) در سخنی درباره‌ی خوارج پیش از جنگ، زمانی که به آن حضرت گفته شد که آنان از پل نهروان عبور کرده‌اند، (۱۸). فرمود: «مصارعهم دون النطفه.» (۱۹). کشتارگاه آنان این سوی آب است. شریف رضی در ذیل این سخن گوید که مقصود از «نطفه» آب رودخانه (نهروان) است و این فصیح‌ترین کنایه از آب است، هر چند آب بسیار باشد. (۲۰). ۹. پیشوای موحدان، علی (ع) در بخشی از خطبه‌ی «غراء» آنجا که ویژگی‌های صراط و خطرات آن را بیان می‌کند و به پروا پیشگی سفارش می‌نماید، می‌فرماید: «واعلموا ان مجاز کم علی الصراط و مزالق دحضه و اهاویل زللہ و تارات احواله.» همان، خطبه‌ی ۹. ۸۳ بدانید که گذر شما بر صراط است که جایگاههای لغزیدن است و بیمهای این لغزش را داشتن و پیاپی ترسیدن. «مزالق الصراط» کنایه از جایهایی است که انسان در معرض انحراف و کژی از اعتدال، (صفحه ۳۱۹) یعنی طرف افراط، یا تفریط، که سخت نکوهش شده است، قرار می‌گیرند و این جایها عبارت است از شهوات و خواهشهای نفسانی و لغزشگاههای هولناکی که لازمه‌ی عبور از آنها کشیده شدن به افراط و تفریط و در نتیجه رو به رو شدن با کیفرهای سخت اخروی است. ۱۰. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای که درباره‌ی رویدادهای دشوار آینده ایراد کرده، فرموده است: «فتن قطع اللیل المظلم، لا- تقوم لها قائمه ولا- ترد لها رایه. تاتیکم مزومه مرحوله: یحفرها قائدها و یجهدھا راکبھا... و سیبتلی اهلک بالموت الاحمر و الجوع الاغبر!» (۲۱). فتنه‌هایی چون تاریکی شب، نه نیرویی تواند با آن بستیزد و نه شکست خورد و بگریزد. چون شتر مهار کرده و پالان نهاده، به شما روی آرد و کشنده‌ی آن وی را به شتافتن وادارد و سوارش آن را براند تا آنجا که توان دارد... و بزودی ساکنانت به مرگ سرخ گرفتار آید و گرسنگی شان از پای در آورد. در اینجا «مزومه» (شتر مهار کرده) و «مرحوله» (شتر پایان نهاده) کنایه از فراهم شدن کامل فتنه و آشوب و کمال آمادگی و آراستگی فتنه است، چنانکه شتر مهار کرده و پالان نهاده آماده‌ی سواری است و «حفر» و «جهد» کنایه از شتاب آنان در به راه انداختن فتنه است. و «الموت الاحمر» (مرگ سرخ) کنایه از شدت و سختی مرگ است، یعنی مردم این شهر (بصره) به کشتاری سخت و شدید گرفتار می‌شوند، که شدیدترین و سخت‌ترین مرگها آن است که با ریختن خون انسان صورت پذیرد. (۲۲). ۱۱. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که مردمان را به پارسایی و دوری از تباهی و آلودگی سفارش کرده، درباره‌ی دشمن‌ترین مردمان نزد خدا فرموده است: «سائرا بغیر دلیل.» (۲۳). بی راهنما گام برمی‌دارد و راه می‌پیماید. در اینجا «دلیل» کنایه است از پیشوایان هدایت و راهنمایان به خدا و البته کتاب و سنت (صفحه ۳۲۰) نیز از جمله این راهنمایانند و بی گمان هر کس در راه خدا و سلوک با بندگان او، بی راهنما و دلیل سیر کند، در زمره‌ی تباہ شدگان و هلاکت یافتگان است. (۲۴). ۱۲. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای که به توصیف منافقان پرداخته و از آنان پرهیز داده، درباره‌ی مقابله عرب با پیامبر (ص) در آغاز اسلام، فرموده است: «و خلعت الیه العرب اعنتھا، و ضربت الی محاربتہ بطون رواحلھا.» (۲۵) و عرب به رشته‌ی طاعت او گردن نهاد و از هر سو برای جنگ با وی به راه افتاد. این دو جمله کنایه از شدت شتاب عرب در جنگ با پیامبر (ص) است، زیرا هنگامی که لجام اسب یا شتر رها شود: «خلعت الیه العرب اعنتھا» از هر وقت دیگر تیز پا تر می‌شود و نیز زمانی که زیر شکم اسب یا شتر بکوبند: «ضربت الی محاربتہ بطون رواحلھا» از هر وقت ویدرگ تندروتر می‌شود و مراد آن است که عرب با تمام قوا و از هر سو با شتاب تمام برای جنگ با پیامبر (ص) حرکت کرد. (۲۶). ۱۳. امیر بیان، علی (ع) در سخنین سرشار از زیباییهای کلامی و مایه‌ی شگفتی فرموده است: «فجعلت اتباع ماخذ رسول الله- صلی الله علیه و آله- فاذا ذکره، حتی انتهیت الی العرج.» (۲۷). در پی رسول خدا (ص) افتادم و پا بر جای پای او نهادم و هر جا خبر او پرسیدم تا به «عرج» (۲۸) رسیدم. شریف رضی در ذیل این سخن امام (ع) گوید که عبارت «فاذا ذکره» (به یاد او گام نهادم) از گفته‌هایی است که در

نهایت ایجاز ادا شده است و مراد حضرت این است که از هنگام بیرون شدنم از «مکه» تا به «عرج از پیامبر (ص) خبر می‌گرفتم و خبرهای او به من داده می‌شد و علی (ع) این مطلب را با چنین کنایه‌ی شگفتی بیان کرده است. (۲۹). ۱۴. پیشوای موحدان، علی (ع) در سخنی که یاران خود را به جهاد تشویق کرده، فرموده است: (صفحه ۳۲۱) «فشدوا عقد المآزر و اطووا فضول الاخواصر و لا تجتمع عزیمة و ولیمة» (۳۰). پس میان را استوار ببندید و زیادت دامن را برای کار درچینید، که نتوان هم نقش مهمتری بر صفحه‌ی اندیشه بست و هم بر خوان مهمانی آسوده نشست. این سخن امام (ع) از نظر فصاحت و بلاغت در نهایت درجه‌ی رسایی و شیوایی است و حمله‌ی «فشدوا عقد المآزر» (بندها را محکم ببندید) کنایه از آمادگی و مهیا کردن خود برای کار و تلاش است، زیرا سکی که اهتمام به امری دارد، باید خود را مهیا سازد و بندهای لباس خود را محکم بندد تا در راه رفتن به سوی مقصد مزاحمش نشود. و جمله‌ی «و اطووا فضول الخواصر» (دامنها را به کمر زنید) کنایه از ترک زیادی دنیا و استفاده از امکانات دنیا به اندازه‌ی رفع نیاز و کفاف است، زیرا ممکن است انسان به زیادی بهره گرفتن از امکانات خون گیرد و بیش از حاجت خود استفاده نماید و در نتیجه آمادگی خود را برای سیر به سوی حق و مسابقه در این امر از دست بدهد، پس سالک حق باید زیادتی از حاجت را ترک نماید. جمله‌ی «لا- تجتمع عزیمة و ولیمة» (به مقامهای والا- رسیدن با خوشگذرانی سازگار نیست) کنایه از این است که نمی‌توان با خوشگذرانی و عافیت جویی و شادخواری به فضایل و کمالات و مقامات علی دست یافت، زیرا تحصیل فضایل و کمالات مستلزم تحمل ریاضت و مشقت است که با راحت و عافیت سازگار نیست. (۳۱) اینها نمونه‌هایی اندک از دریای بی‌کران جلوه‌های صنایع ادبی در کلام امام علی (ع) و چشمه‌ی خورشید است، کتابی که ظاهر آن زیبا و فریبا و باطن آن ژرف و ناپیداست، کتابی که عجایب آن سپری نگردد و غرایب آن به پایان نرسد و تاریکیها جز بدان زدوده نشود. (۳۲). (صفحه ۳۳۷) * * * * * (۱) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۸. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۴. (۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۵) شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۵۵. (۶) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۶. (۸) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۰. (۹) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. (۱۰) معارج نهج البلاغه، ص ۸۷، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، صص ۲۷۹-۲۷۸. (۱۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۷۹. (۱۲) الزبیر بن بکار، الموفقیات تحقیق سامی مکی العارفی، الطبعه الاولى، افست منشورات الشرف الرضی، قم ۱۴۱۶ ق. صص ۳۲۶-۳۲۵. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۶. (۱۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۹۱. (۱۵) واقعه صفین، ص ۳. (۱۶) نهج البلاغه، کلام ۴۲. (۱۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۳۹. (۱۸) ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر الثمالی الازدی المعروف بالمبرد، الکامل فی اللغه والادب، الطبعه الاولى، موسسه المعارف، بیروت، ج ۲، ص ۱۳۹. (۱۹) نهج البلاغه، کلام ۵۹. (۲۰) همان. (۲۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۰۲. (۲۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۴. (۲۳) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۰۳. (۲۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۷. (۲۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۴. (۲۶) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۷. (۲۷) نهج البلاغه، کلام ۲۳۶. (۲۸) «عرج» نام چندین محل است و اینجا مراد محلی است میان مکه و مدینه که علی (ع) در سخن خویش ماجرای هجرت خود را در پی پیامبر از مکه به مدینه بیان کرده است. ر. ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۹. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۳. (۲۹) نهج البلاغه، کلام ۲۳۶. (۳۰) همان، کلام ۲۴۱. (۳۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۶. (۳۲) ن. ک: نهج البلاغه، کلام ۱۸.

روش شناسی نهج البلاغه

روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه

برای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه و سیر در معارف والای آن می‌توان به یکی از سه روش زیر با ترکیبی از آنها عمل کرد: ۱. روش ترتیبی ۲. روش تجزیه‌ای ۳. روش موضوعی هر یک از این روشها، ویژگیها و مزیت‌هایی خاص دارد که در زیر بدانها اشاره می‌شود.

روش ترتیبی

هدف از روش ترتیبی، مرور رو غوری است به ترتیب از ابتدای نهج البلاغه تا انتهای آن و بررسی ترتیبی خطبه‌ها، نامه‌ها و همته‌ها، چنانکه شارحان بزرگ نهج البلاغه بدین روش نهج البلاغه را شرح کرده‌اند، شارحانی چون: قطب الدین راوندی، در گذشته به سال ۵۷۳ هجری در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، قطب الدین کیدری، از عالمان قرن ششم، در الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، در گذشته به سال ۶۷۹ هجری، در شرح نهج البلاغه خود و میر حبیب الله خوئی، در گذشته به سال ۱۳۲۴ قمری، در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه. این شارحان گرانقدر هر یک به شرح و تفسیر و جوهی از این مجموعه‌ی بی‌بدیل پرداخته‌اند و با توجه به بینش، گرایش و قوت‌های علمی خود برخی از وجوه را گسترده‌تر (صفحه ۳۴۰) مطرح نموده‌اند. بعضی از آنان به جنبه‌های اخلاقی، کلامی و فلسفی بیشتر عنایت کرده و بعضی بیشتر به جنبه‌های تاریخی، سیاسی و حکومتی پرداخته‌اند، همچنین روی کرد به وجوه دیگر کلام امام (ع). سخنان امیر بیان، علی (ع) وجوه گوناگون و جلوه‌های و جاذبه‌های بی‌شمار دارد و طبیعی است هر کس با توجه به مرتبه‌ی وجودی و بینش و گرایش و جایگاه علمی خویش جوهی را ببیند و آن را برجسته نماید و مورد بررسی قرار دهد و شرح کند. البته برای درک بهتر و مفیدتر نهج البلاغه، حق آن است که تا حد امکان هر مطلب از زوایای مختلف دیده شود و از جنبه‌های گوناگون آن مورد بررسی قرار گیرد، از جمله: ۱. از جنبه‌ی لغت و ادب و جلوه‌های بلاغت ۲. از جنبه‌ی شان صدور ۳. از جنبه‌ی تاریخی ۴. از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی ۵. از جنبه‌ی حقوقی ۶. از جنبه‌ی اعتقادی ۷. از جنبه‌ی کلامی، فلسفی و عرفانی ۸. از جنبه‌ی تربیتی و تعلیمی ۹. از جنبه‌ی روانشناسی فردی و اجتماعی ۱۰. از جنبه‌ی اقتصادی ۱۱. از جنبه‌ی حکومتی ۱۲. از جنبه‌ی فقهی ۱۳. از جنبه‌ی تفسیری ۱۴. از جنبه‌ی اخلاقی و از جوانب دیگر که هر بخش از کلام امام غدار ای جنبه‌هایی از موارد یاد شده و یاد نشده است. البته این روش، روشی است زمان بر و طولانی و مفید اشراف به همه‌ی مباحث و موضوعات نهج البلاغه. (صفحه ۳۴۱)

روش تجزیه‌ای

در روش تجزیه‌ای، بخشی از نهج البلاغه، یا برخی از خطبه‌ها، یا نامه‌ها، یا حکمتها مورد بررسی و شرح قرار می‌گیرد. این روش، روشی بخشی نگر و جزئی نگر است و طبعی است که بخش یا جزء انتخاب شده را می‌توان از وجوه گوناگون و جهات مختلف مورد تامل و دقت و بررسی قرار داد و درس آموخت و هدایت یافت. مزیت عمده‌ی این روش آن است که می‌توان، خطبه، نامه، حکمت، یا بخش مورد نیاز را مطالعه و غور کرد و زمانی طولانی برای مرور کامل نهج البلاغه نیاز نیست. این روش، پیوسته مورد توجه اندیشمندان و هدایت جویان بوده است، چنانکه بسیاری به شرح عهدنامه‌ی مالک اشتر، (۱) نامه امام (ع) به فرزندش حسن (ع)، (۲) خطبه‌ی همام، (۳) خطبه‌ی قاصعه، (۴) حکمت امام (ع) خطاب به کمیل بن زیاد (۵) و جز اینها پرداخته‌اند که در بخش کتابشناسی بدین‌ها پرداخته می‌شود. **** (۱) نهج البلاغه، نامه ۵۳. (۲) همان، نامه ۳۱. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۹۳. (۴) همان، خطبه‌ی ۳. (۵) همان، حکمت ۱۴۷.

روش موضوعی

در این روش، موضوعی خاص مورد نظر قرار می‌گیرد و به نهج البلاغه عرضه می‌شود و کلیه‌ی مطالبی که مستقیم یا غیر مستقیم،

موضوع مورد نظر را تبیین می‌کند، استخراج می‌شود و پس از بررسی دسته‌بندی می‌گردد و سپس جمع‌بندی آن مطالب ارائه می‌شود. بدین ترتیب مباحث مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی، اعتقادی و جز اینها می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. از مزایای این روش آن است که بحث کمتر دچار پراکندگی می‌شود و یک کل‌نگری نسبت به موضوع مورد بررسی حاصل می‌گردد و نیز جوانب مختلف یک امر لحاظ می‌شود و تبیینی کامل نسبت بدان صورت می‌پذیرد. در این روش می‌توان به نظریات امام (ع) درباره‌ی یک موضوع خاص یا سیره‌ی آن حضرت در مواردی مشخص دست یافت. ر این روش سخنان امام (ع) که در مواضع گوناگون بیان شده است، یکدیگر را معنا می‌کند و جهت صحیح را دربرداشت از نهج‌البلاغه نشان می‌دهد، زیرا نهج‌البلاغه پیکری واحد است که سراسر آن هماهنگ و ابتدا و انتهای آن یکسان است و همه‌ی آن از یک سرچشمه‌ی زلال جوشیده است و نازلات یک روح است و بتمامه دارای یک سبک و (صفحه ۳۴۲) طرز و از نظر سیاق و بافت و منطق یکپارچه است. (۱) این ویژگی نهج‌البلاغه زمینه‌ی لازم را برای مراجعه‌ی موضوعی و مطرح نمودن درد و مکمل و گرفتن درمان و راه حل آماده ساخته است. طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چون درد در تو نبیند که را دوا بکند (۲). با توجه به محدودیتهای زمانی و موضوعی روشهای ترتیبی و تجزیه‌ای، روش موضوعی از جنبه‌های مختلف کار او مفید است (۳) و از مزایای آن این است که با رعایت مقدمات و آداب، مانع برداشتهای نادرست می‌شود. البته باید در نظر داشت که روش موضوعی بی‌نیاز از دو روش دیگر نیست و آن روشها به عنوان ابزارهایی اساسی این روش را مدد می‌دهند. بر این سیاق آثاری وجود دارد و تلاشهایی مفید انجام شده است و تالیفاتی درباره‌ی موضوعات معرفتی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی، تاریخی و اقتصادی و جز اینها در نهج‌البلاغه صورت گرفته است که در بخش کتابشناسی معرفی می‌شوند. (صفحه ۳۴۵) ***** (۱) ن. ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، صص ۱۲۹- ۱۲۸. (۲) دیوان حافظ شیرازی، ص ۷۳. (۳) ر. ک: محمد باقر الصدر، المدرسة القرآنیة، دارالتعاریف للمطبوعات، بیروت، صص ۳۸- ۷ (در مرجحات روش موضوعی).

کتابشناسی نهج البلاغه

تالیف درباره نهج البلاغه

والایی و شگفتی و پر محتوایی بی‌بدیل نهج‌البلاغه سبب شده است که از عصر تالیف آن در سال ۴۰۰ هجری تاکنون صدها کتاب درباره‌ی آن تالیف شود. (۱) اندیشمندان و پژوهندگان، از ملیتها و مذاهب و مرامهای گوناگون، این کتاب شگفت را مورد توجه قرار داده و آثار مختلفی درباره‌ی آن نگاشته‌اند. شیخ آقا بزرگ تهرانی، کتابشناس بی‌نظیر معاصر، در این باره می‌نویسد: «از آنجا که خدر عظمت و بلاغت به اعلا درجات رسیده است و فهم بسیاری از طبقات مردم از درک مزایای آن عاجز بوده است، توضیح و شرح و بیان و ترجمه‌ی آن به دیگر زبانها، چه به نظم و چه به نثر، ضرورت یافته است تا نفع آن عاید نوع انسان و تمام افراد گردد.. خدای بزرگ گروهی از بزرگان مسلمانان را اعم از عرب و غیر عرب و سنی و شیعه و جز اینان را توفیق داده است تا با همه‌ی امکانات و وسع و تلاش و توفیق و سعادت که دارا بوده‌اند به این امر مهم اهتمام نمایند. برخی از این بزرگان تمام نهج‌البلاغه را شرح کرده‌اند و برخی بر تمام آن حاشیه زده‌اند یا فقط مشکلات آن را شرح داده‌اند، یا تنها خطبه‌ها را شرح کرده‌اند، یا تمام نامه‌های آن را، یا تمام کلمات قصار را، یا بعضی از این بخشها را شرح نموده‌اند. برخی دیگر نیز تمام نهج‌البلاغه یا قسمتی از آن را به به زبانهای دیگر ترجمه کرده‌اند، یا همگی یا بخشی از آن را به شعر فارسی با زبانی دیگر برگردانده‌اند، یا درباره‌ی بعضی از آنچه به نهج‌البلاغه متعلق بوده است، کتاب نوشته و تعداد خطبه‌ها و نامه‌ها یا فهرست الفاظ آن را برشمرده‌اند، یا در شناسایی آن قلم زده‌اند و نظایر اینها از این گونه تالیفات.» (۲). (صفحه ۳۴۸) البته هر چه درباره‌ی نهج‌البلاغه و با استفاده از آن به قلم آمده است

در برابر دریای بیکران نهج البلاغه شماره‌ای نیست. صفحه ۳۴۸. *****(۱) ر. ک: مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۴-۵۱۳، در پیرامون نهج البلاغه، صص ۷۳-۶۹ الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۶۱-۱۱۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۰۲، رضا استادی، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۵۹، ش. صص ۶۷-۵. (که ۳۷۰ کتاب معرفی شده است). (۲) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

اقسام تالیف درباره نهج البلاغه

اقسام تالیفاتی را که درباره‌ی نهج البلاغه صورت گرفته است، می‌توان تحت عناوین زیر قرار داد: ۱. کتاب لغت نهج البلاغه ۲. ترجمه‌ی نهج البلاغه یا بخشی از آن ۳. شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن ۴. منتخب نهج البلاغه ۵. مستدرک نهج البلاغه ۶. مدارک و اسناد نهج البلاغه ۷. فهرست و معجم نهج البلاغه ۸. موضوعات نهج البلاغه ۹. آشنایی با نهج البلاغه ۱۰. متفرقات نهج البلاغه در ذیل مروری در هر یک از این اقسام می‌نماییم.

کتاب لغت نهج البلاغه

الفاظ نهج البلاغه از چنان زیبایی و شگفتی و طراوت و حلاوت برخوردار است که پیوسته مورد توجه و سرچشمه‌ی ادب و مایه‌ی جوشش فرهنگ اسلامی بوده است. شیخ محمد عبده درباره‌ی لغات نهج البلاغه در مقدمه‌ی شرح خویش می‌نویسد: «باید توجه داشت که در این کتاب به علت دور بودن آن از زمان ما و جدا شدن اهل زبان از ریشه‌ی اصلی آن، الفاظی می‌یابی که در عین آنکه وحشی نیست و جمله‌ها پیچیدگی ندارد، به نظر ما غیر مانوس و با ترکیبهای پر مغز و مشکل است که بسا فهم و دریافت استفاده کنندگان از این کتاب شریف در هنگام رسیدن به مفهوم پاره‌ای از (صفحه ۳۴۹) مفردات و مضامین بازماند و متوقف شود که این امر مربوط به ضعفی در لفظ یا سستی در معنا نیست، بلکه فقط به علت کوتاهی فهم خواننده از دریافت آن است.» (۱). همین سهل ممتنع بودن الفاظ نهج البلاغه سبب شده است که شارحان نهج البلاغه در ابتدا به شرح لغات و مشکلات الفاظ و تبیین شگفتیهای این گوهرهای دریای نهج البلاغه پردازند و البته کتابهای لغت خاص نهج البلاغه کمتر تدوین شده است، ولی در هر صورت این کار امری ضروری است و از جمله این آثار کتابهای زیر است: ۱. حل لغات نهج البلاغه، تالیف مولوی اعجاز حسین هندی. (۲). ۲. قاموس، تالیف محمد علی شریقی، در چهار مجلد که براساس اشتقاق لغات تنظیم شده و واژه‌ها به یاری کتابهای لغت و شروح نهج البلاغه توضیح داده شده است. (۳). ۳. سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه، تالیف کریم زمانی جعفری، که واژه‌ها براساس ترتیب الفبایی متداول و نه اشتقاقی معنا شده است. (۴). صفحه ۳۴۹. *****(۱) شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۱۳. (۲) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۹. (۳) ن. ک: محمد علی شرقی، قاموس نهج البلاغه، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶ ش. ج ۱، ص ۷. (۴) ن. ک: کریم زمانی جعفری، سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷، ش. تذکرات مولف در آغاز کتاب.

ترجمه نهج البلاغه یا بخشی از آن

اشاره

تاکنون ترجمه‌های مختلفی از نهج البلاغه، به طور کمال یا بخشی از آن، صورت گرفته است که هر یک دارای ویژگیهایی است و از جهاتی قابل توجه است. البته باید در نظر داشت که کلام امیرمؤمنان علی (ع) در اوج فصاحت و بلاغت و در نهایت حکمت و

معرفت است و برگرداندن آن به زبانی دیگر، به طوری که همان ویژگیها حفظ شود امری ناممکن است، ولی تلاش برای نزدیک شدن به معانی بلند نهج البلاغه و حفظ صنایع ادبی آن در ترجمه امری ضروری برای انتقال مفاهیم و زیباییهای آن است. اینکه ترجمه‌ی نهج البلاغه به زبان فارسی از چه دوره‌ای آغاز شده است و اینکه از چه زمانی فارسی زبانان عربی دان به این مهم پرداخته‌اند، امری مبهم است و هنوز نمی‌توان در این باره بروشنی سخن گفت، ولی قدر مسلم آن است که پس از شیوع مذهب تشیع و ترویج معارف شیعه به طور رسمی، نیاز به ترجمه و شرح نهج البلاغه به زبان فارسی احساس شده است و بزرگانی بدین امر اهتمام کرده‌اند. استاد ارجمند آقای دکتر سید جعفر شهیدی در این باره می‌نویسد: «از آن وز که مجموعه‌ی فراهم آورده‌ی شریف رضی در دسترس طالبان سخنان (صفحه ۳۵۰) امام (ع) قرار گرفت، سالها بلکه قرنها گذشت تا فارسی زبانان عربی دان بر آن شدند که این اثر پر ارج را به زبان فارسی برگردانند تا کسانی که از بیت طرفی نبسته‌اند از برکت سخنان علی (ع) بی بهره نمانند. از چه سال یا کدام سده‌ی هجری دست به چنین کاری زده‌اند، معلوم نیست. بسیاری از پژوهندگان، بر آن بودند که نخستین ترجمه‌ی فارسی نهج البلاغه در سده‌ی دهم از هجرت و در حکومت صفویان صورت گرفته است. و دیرینه‌ترین ترجمه‌ای که نشان آن را داشتند، شرح و ترجمه‌ی و شرح ملا فتح الله کاشانی متوفی به سال ۹۸۸ که آن را تنبیه الغافلین نامیده است و از آن پس شرحها و ترجمه‌های دیگر... اما اخیرا همکار دانشمند من آقای دکتر جوینی استاد زبان و ادب فارسی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران که مشغول تصحیح ترجمه‌ای از نهج البلاغه هستند، درباره‌ی آن نوشته‌اند: این نسخه‌ی گرانبها را شاه عباس صفوی در سال ۱۱۰۷- درست یک سال پس از طلا کاری گنبد مطهر- وقف حرم کرده است. مترجم ناشناخته و نامعلوم است، فقط روی قراین واژگون و سبک نگارش و موارد دستوری و سایر خصوصیات می‌توان حدس زد که وی می‌باید هم زمان با ابوالفتح رازی باشد یا اندکی از وی جلوتر یعنی در قرن پنجم و ششم می‌زیسته است. (۱) حدس آقای دکتر جوینی تا چه اندازه با واقعیت منطبق گردد، پس از بررسی دقیق و اظهار نظر سبک شناسان مشخص خواهد شد. اما دور نماید که پس از گذشت پنجاه یا صد سال از گردآوری نهج البلاغه در بغداد، فارسی زبانی در خراسان آن را به زبان خود بگرداند، چه گذشته از صعوبت دسترسی به متن عربی آن در این مدت کوتاه، چنانکه می‌دانیم تا سده‌ی هشتم از هجرت مذهب رایج در خراسان، مذهب حنفی بوده است و از زمان الجایتو و پس از مناظره‌ی علامه‌ی حلی در حضور وی با علمای سنی و گردن نهادن الجایتو به مذهب امامیه بود که شیعیان اندک اندک نیرو گرفتند و مذهب تشیع در خراسان شیوع یافت. باری چنانکه نوشتیم- پس از انتشار این کتاب- و اظهار نظر قطعی سبک شناسان، زمان ترجمه دقیقاً معلوم خواهد شد. به حال قرنهای آشنایی با ترجمه‌ی نهج البلاغه خاص خواص از مردم ایران بود و می‌توان گفت رواج کامل ترجمه‌ی فارسی نهج البلاغه و بهره‌ی عموم ایرانیان از این اثر، در نیم قرن اخیر صورت گرفت و تنی چند از فضلان از نو به ترجمه‌ی این کتاب پرداختند. (۲)». (صفحه ۳۵۱) اکنون ترجمه‌هایی فراوان از نهج البلاغه در دسترس علاقه‌مندان است که بدانها اشاره می‌شود و نمونه‌ای از این ترجمه‌ها نیز ارائه می‌گردد. **** (۱) نهج البلاغه، ترجمه‌ی فارسی حدود قرن پنجم و ششم، به تصحیح عزیزالله جوینی، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش. ج ۱، مقدمه، ص دو. (۲) نهج البلاغه ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، مقدمه، صص یح- ک.

نهج البلاغه ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم

به تصحیح عزیزالله جوینی. چنانکه مصحح محترم در مقدمه‌ی خود یادآور شده است، تاریخ کتابت این ترجمه سال ۹۷۳ هجری است و ترجمه‌ای است تحت اللفظی که گاهی در بعضی جاها از حدود آن خارج شده و برای رفع ابهام، شرح بیشتر داده شده است. (۱). نمونه‌ی ترجمه (و من کلام له علیه السلام لابنه محمد بن الحنفیه لما اعطاه الرايه يوم الجمل) «تزلو الجبال و لا تزل! عض علی ناجذک. اعر الله جمجتک تد فی الارض قدمک. ارم ببصرک اقصى القوم و غض بصرک و اعلم ان النصر من عندالله

سبحانه» (۲). (و از کلام آن حضرت علیه‌السلام است که به پسر خود محمد بن حنفیه گفته آنگاه که بداد او را رایت روز جمل) بدان که زایل شود کوهها و زایل نشوی تو، به دندان گیر بر دندان خرد. عاریت ده خدا را کاسه‌ی سر خود را. ثابت دار در زمین قدم خود را. بینداز چشم خود را (بر) دورترین قوم، فرو گیر چشم خود را و بدان بدرستی که یاری از نزد خداست تعالی و تقدس. (۳). ***** (۱) نهج البلاغه، ترجمه‌ی فارسی حدود قرن پنجم و ششم، ج ۱، مقدمه، ص دو. (۲) نهج البلاغه، کلام ۱۱. (۳) نهج البلاغه، ترجمه‌ی فارسی حدود قرن پنجم و ششم، ج ۱ ص ۳۳.

تنبیه الغافلین و تذکره العارفین

ترجمه و شرح مولی فتح الله کاشانی، در گذشته به سال ۹۸۸ هجری. وی از عالمان برجسته و از فقیهان و متکلمان و مفسران گرانقدر در دوره‌ی شاه طهماسب صفوی است. از جمله آثار اوست: تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین و خلاصه‌ی این تفسیر به نام خلاصه المنهج، زبده التفاسیر، کشف الاحتجاج در شرح الاحتجاج طبرسی، ترجمه‌ی قرآن و تنبیه الغافلین و تذکره العارفین، ترجمه و شرح فارسی نهج البلاغه (۱). نمونه‌ی ترجمه «من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و لیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مودبها اق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم» (۲). کسی که نصب نمود نفس خود را برای مردمان امام و پیشوا، یعنی هر که خود را پیشوای مردمان گردانید، پس واجب است بر او که ابتدا کند به تعلیم دادن و آموختن نفس خود را به آداب و احکام اسلام پیش از تعلیم دادن غیر خود را، تا تعلیم او بر وفق قوانین شریعت باشد و باید که باشد ادب ساختن و تعلیم دادن او غیر خود را به سیرت و فعل جمیل خود پیش از ادب کردن او به زبان خود، زیرا که فرمان بردن مردمان به افعال بیشتر است از فرمان بردن ایشان به اقوال. و آموزاننده‌ی نفس خود و ادب کننده‌ی آن سزاوارتر است به تعظیم و تکریم از آموزاننده‌ی مردمان و ادب کننده‌ی ایشان به مکارم اخلاق و محاسن اعمال. (۳). ***** (۱) ریاض العلماء ج ۴، صص ۳۱۹-۳۱۸ روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۳۱-۳۳۰، فوائد الرضویه، ص ۳۴۵. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۷۳. (۳) مولی فتح الله کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفین، ترجمه و شرح فارسی نهج البلاغه، تصحیح و توضیح منصور پهلوان، چاپ اول، انتشارات میقات، ۱۳۶۶-۱۳۶۴، ش. ج ۳، صص ۳۱۷-۳۱۶.

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه

از سید میر حبیب الله بن محمد خوئی، در گذشته به سال ۱۳۲۴ هجری. وی پس از تحصیلات مقدماتی عازم نجف اشرف شد و نزد استادانی بزرگ همچون میرزا حبیب الله رشتی و میرزای شیرازی صاحب فتوای تنباکو تحصیل علم کرد. از جمله آثار و تالیفات این عالم بزرگ است: شرح العوامل فی النحو، تعلیقه علی فرائد الاصول للشیخ الانصاری، رسائل فی الاصول و الفقه، تحفه الصائمین فی شرح ادعیه الثلاثین، رساله فی رد الصوفیه و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه که مهمترین اثر میرزا حبیب الله خوئی است. (۱) وی در این شرح بزرگ که به عربی بر نهج البلاغه نگاشته، ترجمه‌ای از نهج البلاغه نیز ارائه کرده است. نمونه‌ی ترجمه (و من خطبه له علیه السلام و هی کلمه جامعه له، فیها تسویغ قتال (صفحه ۳۵۳) المخالف و الدعوه الی طاعه الله الترقی فیها لضمان الفوز) «و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ایهان. فاتقوا الله عبادالله و فروا الی الله من الله و امضوا فی الذی نهجه لکم و قوموا بما عصبته بکم، فعلی ضامن لفلکم آجلا، ان لم تمنحوه عاجلا» (۲). (از جمله خطب شریفه‌ی آن حضرت است در اظهار ثبات قدم خود در محاربه‌ی جماعت طاغیه و رد قول کسی که قایل به مداهنه‌ی اوست در محاربه و ترهیب مردمان از تمرد و عصیان و ترغیب ایشان به طاعت خداوند عالمیان) قسم به زندگانی خود که نیست بر من از مقاتله‌ی مخالفین حق و شریع و سالکین طریق ضلالت هیچ مدارا کردن و سستی نمودن، پس بترسید از خدا ای بندگان خدا و بگریزید به سوی رحمت خدا از

غضب خدا و بروید در آن راهی که روشن ساخته است آن را از برای شما و قیام نمایید به آنچه باز بسته است آن را به شما. و هرگاه این طور حرکت نمایید پس علی بن ابی طالب ضامن است بر رستگاری شما در آخرت اگر داده نشوید فیروزی و به مرداد خود نرسید در دنیا. (۳). صفحه ۳۵۳. **** (۱) آغا بزرگ الطهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، تعلیقات السید عبدالعزیز الطباطبائی، الطبعة الثانية، دارالمرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۳۶۲، الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳-۱۲۲ منهاج البراعه الخوئی، ج ۱، مقدمه صص د- و. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۴. (۳) منهاج البراعه الخوئی، ج ۳، ص ۳۴۷.

سخنان علی (ع) از نهج البلاغه

ترجمه‌ی جواد فاضل، در گذشته به سال ۱۳۴۰ شمسی. این اثر ترجمه‌ای است آزاد و نهج البلاغه و در بسیاری موارد برداشتی است از کلام امام (ع). روانی این اثر درخور توجه بوده و پیوسته سبب اقبال به آن بوده است. این ترجمه در طی سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۴۳۰ شمسی انجام گرفته و چاپ شده است و در واقع پاسخی بوده است به نیاز زمان به ترجمه‌ای روان از کلام امیرمؤمنان (ع). (۱). نمونه‌ی ترجمه «ان اعظم الحسرات یوم القیامه حسره رجل کسب مالا- فی غیر طاعه الله، فورثه رجل فانفق فی طاعه الله سبحانه، فدخل به الجنة و دخل الاول به النار». (۲). (صفحه ۳۵۴) به روز رستاخیز توانگران حسرت فراوان برند، زیرا بینند که از مکتب آنان خانه‌ها روشن شده خانواده‌ها در نور و نعمت فرورفته و رضای ایزد متعال به دست آمده، اما ثواب آن بهره‌ی دیگران است، زیرا خود با دست خویش درهمی نیفشانده و دیناری نبخشیده‌اند و گذاشتند که وارث درهم و دینار را دامن دامن در راه پروردگار پخش کند و از مزد آن، خویشان نصیب گیرد. اینجاست که کیفر گردآورنده‌ی مال دوزخ و پاداش بخشاینده‌ی آن مینوی جاویدان خواهد بود. (۳). صفحه ۳۵۴. **** (۱) ن. ک: سخنان علی (ع) از نهج البلاغه، ترجمه‌ی جواد فاضل، به اهتمام حسن سادات ناصری، چاپ بیست و یکم حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ش. مقدمه‌ی مترجم، صص ه- ز. (۲) نهج البلاغه، حکمت، ۴۲۹. (۳) سخنان علی (ع) از نهج البلاغه ص ۵۱۲.

نهج البلاغه منظوم

ترجمه‌ای است با مختصر توضیح میان دو هلال، همراه با ترجمه و شرح منظوم نهج البلاغه از محمد علی انصاری قمی که مجلد نخست از مجلدات دهگانه‌ی آن در سال ۱۳۲۷ شمسی به چاپ رسیده است. نمونه‌ی ترجمه (فی صفه الزهاد) «کانوا قوما من اهل الدنیا و لیسوا من اهلها، فکانوا فیها کمن لیس منها، عملوا فیها بما یبصرون و بادروا فیها ما یحذرون، تقلب ابدانهم بین ظهرانی اهل الاخره. و یرون اهل الدنیا یعظمون موت اجسادهم و هم اشد اعظاما لموب قلوب احیاءهم». (۱). (در تعریف پارسایان) نیکان مردمانی هستند که از اهل دنیا نیستند و با اینکه در آن زندگی می‌کنند، گویی در آن نمی‌باشند (مکانشان در جهان، لکن مرغ جانشان برای آشیانی دیگر به پرواز است). در دنیا عملشان برای چیزی است که آن را می‌نگرند و به دفع عذابی که از آن ترسانند می‌شتابند. (با اینکه با جهانیان به آمیزشند) بدنهایشان بین اهل آخرت در گردش است. جهانیان را می‌نگرند که مرگ ابدانشان را بزرگ شمارند، ولی آنها مرگ دل‌های زنده‌ی خویش را بزرگتر شمارند (صفحه ۳۵۵) (همواره گریزان از گناه و مواظبند مبادا آئینه‌ی پاک و مصفای دلشان را زنگ گناه تیره سازد). هلا زهاد نیکو مردمانند که با اینکه همه اهل جهانند به دنیا جملگی دارند منزل ولی کنده به آسانی از آن دل تو گویی اهل این دنیا نباشند در آند از آن اندر تحاشند از این گلخن سرای تنگ ناسوت به فکر گلشن پر نور لاهوت عمل آرند چیزی را کزین دار چو بیرون گشته بنمایند دیدار همواره از عذاب حق هراسان به کوشش از برای دوری از آن ار چه بوده بین اهل دنیا به گردش بوده در گلزار عقبا چو در اهل زمانه بنگریدند که آنها مرگ تن را سخت دیدند مهم دانسته آنان مرگ دل را زده تن فکر جسم و آب و گل را مواظب بوده کان آئینه پاک نگیرد گردی از این توده‌ی

خاک از جامی که مه و خور خیره گردد مباد از زنگ عصیان تیره گردد بدورند از همه دل مردگی‌ها بحق از جان نموده بندگی‌ها (۲). صفحه ۳۵۵. *****(۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۰. (۲) محمد علی انصاری قمی، نهج البلاغه منظوم، ترجمه‌ی شرح و نظم، چاپ اول، کتابفروشی محمد علی علمی، ۱۳۲۹-۱۳۲۷، ش. ج ۶، ص ۴۷.

ترجمه و شرح نهج البلاغه

به قلم سید علی نقی قیض الاسلام، در گذشته به سال ۱۳۶۴ شمسی. این ترجمه نخستین ترجمه‌ای از نهج البلاغه است که مقبول همگان افتاد و این کتاب بی نظیر را از دایره‌ی عربی دانان بیرون آورد و در اختیار فارسی زبانان قرار داد. این ترجمه در خور فهم هر فارسی زبان است و کلمات و جملاتی که به شرح نیاز داشته، مختصراً میان دو هلال (که با متن آمیخته نشود) شرح شده است. نمونه‌ی ترجمه (و من کلام له علیه السلام فی امر البیعه) «لم تکن بیعتکم ایای فلتة و لیس امری و امرکم واحدا. انی اریدکم لله و انتم تریدونتنی لانفسکم، ایها الناس، اعینونی علی انفسکم و ایم الله لا نصفن المظلوم من ظالمة ولا قودن الظالم بخزامتة، حتی آورده منهل الحق ان کان کارها» (۱). (صفحه ۳۵۶) (از سخنان آن حضرت علیه السلام است: برای اصحابش فرمود که منظورشان از بیعت با آن بزرگوار به دست آوردن ریاست و متاع دنیا بود نه ترویج دین مقدس اسلام) بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود (بلکه همه اجتماع کرده از روی فکر و اندیشه‌ی درست اقدام بر این امر نمودید، پس بنای هیچ یک از شما نقض بیعت کرده یا پشیمان شوید و این مانند بیعت با ابی بکر نبود که بی اندیشه انجام دادید و عمر گفت: ان بیعه ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت با ابی بکر بی اندیشه انجام گرفت، خدا از شر آن نگاه دارد، پس اگر دیگری به مانند آن باز گردد او را بکشید) و کار منو شما یکسان نیست (زیرا من شما را برای خدا (ترویج از قواعد دین) می‌خواهم و شما را برای (به دست آوردن بهره‌های دنیای) خود می‌خواهید! ای مردم مرا بر نفس اماره‌ی خودتان یاری کنید (از هوای نفس پیروی نکرده مطیع و فرمانبردار من باشید). سوگند به خدا برای گرفتن حق ستم‌دیده از ستمگر از روی عدل و انصاف حکم می‌کنم و ستمکار با حلقه‌ی بینی او می‌کشم (مانند شتر که در بینی‌اش حلقه کنند و مهارش را بکشند) تا اینکه او را به آب‌خور حق وارد سازم اگر چه به آن بی میل باشد (ستمگر را ذلیل و خوار گردانم تا حق ستم‌دیده را از او بستانم). (۲). صفحه ۳۵۶. *****(۱) نهج البلاغه، کلام ۱۳۶. (۲) ترجمه و شرح فیض الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۹.

نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی

از خلیل صمیری کمره‌ای که ترجمه و شرحی موضوعی است و مترجم و شارح بر آن بوده است که نهج البلاغه را در موضوعات بیست و چهارگانه‌ی زیر ترجمه و شرح نماید: خلقت، جنگ، بیعت، قرآن مجید، اسرار احکام و حقوق، معاد، خلافت امامت، سیاست، دستور ایالات، تشکیلات مالی، حقوق رعیت، اجتماعیات، اخلاق، عمران و آبادی، آتیه دنیا و امم و پیشامدهای آن، مواعظ، علم النفس، ضبط النفس، عاقبت اندیشی، حقیقت شناسی، بیداری و هشیاری، عرفان، توحید و لا هوت مناجات و رازداری با سر مقدس جهان (۱). (صفحه ۳۵۷) از این مجموعه دو مجلد نخست آن (نهج البلاغه و آسمان و جهان و نهج البلاغه و جنگ) در سال ۱۳۲۵ شمسی به چاپ رسیده است. نمونه‌ی ترجمه «و فرض علیکم حج بیتة الحرام، الذی جعله قبله للانام، یردونه و ورود الانعام، و یالھون الیه و لوه الحمام و جعله سبھانه علامه لتواضعهم لعظمتہ و اذعانهم لعزتہ...» (۲) و بر شما حج خانه‌ی حرم خود را فرض کرده، همان که او را قبله‌ی مردمان قرار داده. از آفاق دور دست مردمان همی بیتاب و سراسیمه، چونان تشنه کامان و اله در مورد هجوم بر آب‌شخور، تشنه‌ی وصل به آن بوده، بدان وارد می‌شوند. و بسان کبوتران واله و شیدا، با دل و جان، با شیفتگی برای عبادت به سوی آن آشیان می‌گیرند، خدای سبحان آن را علامت تواضعشان در برابر عظمت خویش و اذعان و اعتراف آنها به

عزت خودش قرار داده. (۳). صفحه ۳۵۷. *****(۱) خلیل صمیری کمره‌ای، نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی، ج ۱، آسمان و جهان، چاپخانه‌ی علمی، طهران، ۱۳۲۵ ش. مقدمه، ص ۲۱. (۲) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱. (۳) نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی، ج ۱، آسمان و جهان، ص ۸۲.

پرتوی از نهج البلاغه

پژوهش و برگردان و ویراستاری از سید محمد مهدی جعفری، با استفاده از ترجمه‌ی آیه الله سید محمود طالقانی، ترجمه‌ای است گرانقدر از نهج البلاغه با نقل منابع و تطبیق با روایت مآخذ دیگر که مجلد اول آن تا خطبه‌ی ۸۱ نهج البلاغه را در بر گرفته است. پژوهشگر و مترجم و ویراستار محترم متنی دقیق و مطابقه شده با چهار نسخه‌ی معتبر، نوشته‌ی دانشمندی از قرن دهم، معروف به ابن شدقم را برگزیده و ترجمه‌ی آیه الله طالقانی از ۸۱ خطبه‌ی نهج البلاغه را به عنوان درست‌ترین ترجمه‌ها انتخاب نموده و از آنجا که ترجمه‌ی مذکور در سال ۱۳۲۵، شمسی صورت گرفته است، با اجازه‌ی آن شادروان، ترجمه‌ی ایشان را - بدون آنکه در اصل آن تغییر بدهد - ویراستاری و اصلاح نموده است. (۱). مرحوم آیه الله طالقانی در مقدمه‌ی خود بر ترجمه‌ی مذکور درباره‌ی سب خویش چنین نوشته است: «در ترجمه‌ی این کتاب سعی نمودیم که از ترجمه‌ی مفید تجاوز نکنیم و متن عبارات را بدون کم و زیاد به قالب فارسی در آوریم و اگر برای توضیح و یا از جهت تردید در (صفحه ۳۵۸) مفهوم به عبارت بیشتری محتاج شدیم آن را با علامت ذکر می‌نماییم. این قدر دقت در این کتاب لازم است، اگرچه در بعضی موارد عبارات شیوایی خود را از دست بدهد، چون این کتاب پس از قرآن مدرک بزرگ اسلامی است، معارف دین پس از قرآن از آن باید گرفته شود و اختلافات مذهبی و مسلکی مسلمانان به وسیله‌ی این کتاب باید حل شود، پس باید چنان ترجمه شود که اعتبار آن از دست نرود و خواننده از اصل متن بتواند استفاده نماید.» (۲). نمونه‌ی ترجمه (و من کلام له علیه السلام فی معنی قتل عثمان) «لو امرت به لکن قاتلا او نهیت عنه لکن ناصر، غیر ان من نصره لا تسنطیع ان یقول، خذله من انا خیر نه و من خذله لا یستطیع ان یقول: نصره من هو خی منی. و انا جامع لکم امره: استاثر فاساء الاثره و جزعتم فاستم الجزع و لله حکم واقع فی المستاثر و الجازع.» (۳). (از سخنان آن حضرت است درباره‌ی کشته شدن عثمان) اگر به کشتن عثمان امر کرده بودم بی‌شک قاتل او بوده‌ام و اگر از کشتن او نهی کرده بودم یقین یاورش بوده‌ام. آنچه مسلم است، یقین کسی که او را یاری کرده نمی‌تواند بگوید: من از کسی که او را یاری نکرد برترم و کسی که او را یاری نکرد و خوارش داشت نمی‌تواند بگوید: کسی که او را یاری و پشتیبانی کرده از من بهتر است. من پیشامد عثمان را با تعریف جامعی برای شما می‌گویم: عثمان خودخواهی و خودسری پیش گرفت تا آنجا که این خوی در او قوی شد و از حد تجاوز کرد، شما هم به هراس آمده بیتابی کردید و کارتان از حد تجاوز کرد. خدای را درباره‌ی آن خودپرست و این بیتابی حکمی است. (۴). (صفحه ۳۵۹) *****(۱) ن.ک: پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۰-۱۹. (۲) همان، ص ۶۰. (۳) نهج البلاغه، کلام ۳۰. (۴) پرتوی، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۷۹.

نهج البلاغه مولا علی بن ابی طالب امیر المومنین (ع)

ترجمه‌ی اسدالله مبشری، در گذشته به سال ۱۳۶۹ شمسی. این اثر ترجمه‌ای روان و سلیس از نهج البلاغه است که از روی نسخه‌ی صبحی صالح با توجه به سایر نسخه‌های معتبر ترجمه شده است. (۱). مترجم درباره‌ی سبک این ترجمه چنین نوشته است، «از ترجمه‌ی سخنان آن مولا، هر چند به طرز نارسا، بی‌نیاز نیستیم. و امید است که در ترجمه‌های مکرر از طرف صاحب نظران و ارباب قلم هر روز اثری رساتر و گویاتر و زیباتر پدید آید و انوار آن افکار را بیشتر بر آینه‌ی دلها بتاباند. چون غرض از ترجمه آن است که عبارات اصل یا حفظ معنای دقیق و شیوه‌ی نگارش حفظ و جمال سخن متن، آن سان به ترجمه نقل شود که خواننده، منظور را

دریابد و از سبک نویسنده نیز بی‌خبر نماند. پس تبدیل آن دسته از کلمات عربی که در طول قرن‌ها و معنایی خاص در اذهان ما جای گرفته و در حقیقت فارسی گردیده است و از حیث قاعده‌ی دستوری نیز تابع زبان فارسی است و در عربی هم به معنایی که در فارسی از آن مراد است به کار نمی‌رود، یا در فارسی معادل دقیق ندارد یا معادل آن نا زیبا و بد آهنگ و نامانوس است و شاید به همین علت از بازار زبان رانده شده باشد، به کلمه‌های فارسی ضروری نیست که این قبیل کلمات نه تنها به زبان فارسی زبانی نمی‌رساند، که آن را توانگر می‌سازد. بخصوص کلمات خاص مولا- که قرن‌هاست در ذهن ما جای گرفته و همنفس جان ما شده است. (۲). نمونه‌ی ترجمه (و من کتاب له علیه السلام الی عبدالله بن العباس) «اما عبد فانک لست بسابق اجلک و لامرزوق ما لیس لک و اعل بان الدهر یومان: یوم لکو یوم علیک. و ان الدنیا دار دول. فما کان منها لک اناک علی ضعفک و ما کان منها علیک لم تدفعه بقوتک.» (۳). (صفحه ۳۶۰) (نامه‌ی امام (ع) به عبدالله بن عباس) اما بعد، همانا که بر مرگ خویش پیشی‌نگیری و از روزی نهاده نصیب بر‌نگیری. بدان که روزگار دو روز است، روزی که در آن سود یابی و روزی که در آن زیان بینی. دنیا سرای نوبت است و دولت آن دست به دست می‌گردد. اگر از دنیا سودی نصیب و باشد، با همه‌ی ناتوانی که داشته باشی آن سود به تو می‌رسد اگر زبانی، با همه‌ی توانایی برتافتن آن نتوانی. (۴). صفحه ۳۶۰. *****(۱) نهج‌البلاغه مولا علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین (ع)، ترجمه‌ی اسدالله مبشری، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش. ص ۲۲. (۲) همان. (۳) نهج‌البلاغه، نامه ۷۲. (۴) نهج‌البلاغه مولا علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین (ع)، ج ۳، ص ۲۸۷.

سخنان جاویدان یا نهج‌البلاغه

ترجمه‌ی داریوش شاهین، بدون متن عربی. نمونه‌ی ترجمه «یرحم الله خباب بن الارت، فلقد اسلم راغباً و هاجر طائعاً و قنع بالكفاف و رضی عن الله و عاش مجاهداً.» (۱). خدا خباب بن ارت را قرین رحمت خویش گرداند. او با میل و رغبت اسلام آورد و به خاطر دین و اطاعت از امر خدا جلای وطن نمود. از ثروت دنیا به حد قناعت کفایت می‌کرد و در هر حال شکر خدای را به جای می‌آورد و راضی و خشنود بود و همه‌ی عمر، در راه خدا جهاد نمود. (۲). *****(۱) نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳. (۲) سخنان جاویدان یا نهج‌البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، چاپ هفتم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷ ش. ص ۷۵۸.

نهج‌البلاغه در سخنان علی (ع)

ترجمه‌ی محسن فارسی، بدون متن عربی. نمونه‌ی ترجمه «ایها الناس، الزهاده قصر الامل و الشکر عندالنعم و التورع عندالمحارم، فان زعب ذلك عنکم فلا یغلب الحرام صبرکم و لا تنسوا عند النعم شکرکم، فقد اعذر الله الیکم بحجج مسفره ظاهره و کتب بارزه العذر واضحه.» (۱). وارستگی همانا کاستن آرزوها و سپاسگزاری برای نعمتها و خودداری از تبه‌کاریهاست. ولی اگر نتوانستید جلو آرزوهایتان را بگیرید، بکوشید هنگامی (صفحه ۳۶۱) که در نعمت و نازید سپاسگزاری یادتان نرود و نادرستی و حرام پرشکیبایی و بردباری شما چیره نشود. چه، خدا با فرستادن پیمبران برجسته و کتابهای خجسته، درهای بهانه را از هر سو به رویتان بسته است. (۲). صفحه ۳۶۱. *****(۱) نهج‌البلاغه، کلام ۸۱. (۲) نهج‌البلاغه، در سخنان علی علیه‌السلام، ترجمه‌ی محسن فارسی، چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، صص ۷۸-۷۷.

نهج‌البلاغه امیرالمومنین علی (ع)

ترجمه‌ی احمد سپهر خراسانی، ابتدا متن کامل ربی براساس نسخه‌ی صبحی صالح آورده شده و سپس ترجمه به طور کامل آمده است. در مقدمه بحثی مفصل در فن خطابه و تاریخ آن آورده شده و در انتها چند فهرست برای استفاده‌ی بهتر از ترجمه ضمیمه

گردیده است. نمونه‌ی ترجمه «یا اسری الرغبه اقصروا، فان المعرج علی الدنيا لا یروعه منها الا صریف انیاب الحدثان. ایها الناس، تولوا من انفسکم تادیبها. و اعدلوا بها عن ضراوه عاداتها.» (۱). ای اسیران هوا و هوس، رشته‌ی آرزوها را کوتاه کنید، چه وابسته به دنیا را هیچ چیزی از آن نمی‌ترساند، مگر لرزش دندانهای حوادث ناگوار که بر او فرود آید و دندان نشان دهد. ای مردم، خود برای ادب کردن نفس خویش برپا خیزید و آنها را از زیان عاداتهای بدشان روگردان نمایید. (۲). ***** (۱) نهج البلاغه، حکمت ۳۵۹. (۲) نهج البلاغه امیرالمومنین علی (ع)، ترجمه‌ی احمد سپهر خراسانی، چاپ سوم، موسسه‌ی نشر اشرفی، ۱۳۷۵ ش. ج ۲، ص ۱۰۰۲.

نهج البلاغه از فرمایشات مولی الموحدین امیرالمومنین علی (ع)

«ترجمه‌ی سید نبی الدین اولیائی» نمونه‌ی ترجمه «فی التزهید من الدنيا و الترغیب فی الاخره» «ایها الناس، انما الدنيا دار مجاز و الاخره دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم و لا تهتکوا استارکم عند من یعلم اسرارکم و اخرجوا من الدنيا قلوبکم من قبل ان تخرج منها ابدانکم، ففیها اخترتم و لغيرها خلقتم. ان المرء اذا هلک قال (صفحه ۳۶۲) الناس: ما ترک؟ و قالت الملائکه: ما قدم؟ الله آباوکم! فقدموا بعضا یکن لکم قرضا و لا تخلفوا کلا فیکون فرضا علیکم.» (۱). (درباره‌ی ناپایداری دنیا) ای مردم، حقیقت جز این نیست که جهان سرائی است گذرنده و آخرت خانه‌ای است پاینده. پس، از این ممر، برای آن مقر توشه بگیرید و پرده‌های خویش را در نزد آن که به رازهایتان آگاه است مدیریت و پیش از آنکه بیکرهای شما را از جهان به در برند، دل از جهان بر کنید، که شما در دنیا در معرض آزمایش بوده و برای جز آن آفریده شده‌اید. هر آنگاه که مردی مرد، مردم گویند: چه گذاشت؟ و فرشتگان گویند: چه پیش فرستاده؟ خدا پدرانتان را بیامرزد، سهمی از ثروتتان را به سود خویش پیش فرستید و همه‌ی آن را باز نگذارید، که به زیانتان است. (۲). صفحه ۳۶۲. ***** (۱) نهج البلاغه، کلام ۲۰۳. (۲) نهج البلاغه از فرمایشات مولی الموحدین امیرالمومنین علی علیه‌السلام، سید نبی الدین اولیائی، چاپ دوم، انتشارات زرین، ۱۳۷۶ ش. صص ۶۳۹-۶۳۸.

نهج البلاغه میراث درخشان امام علی (ع)

ترجمه و نگارش محمد مقیمی. نمونه‌ی ترجمه «انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و اکام تبتدع، یخلاف فیها کتاب الله و یتولی علیها رجال رجالاته، علی غیر دین الله. فلو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتدین و لو ان الحق خلص من لبس الباطل، انقطعت عنه السن المعاندین، ولكن یوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان! فهنالک یتولی الشیطان علی اولیائه و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی» (۱). (۲) سپیده‌ی هر فتنه و تباهی، ریشه‌ی هر فساد و بدبختی در میان انسانها پیروی از خواسته‌ی نفس است. خواهشهای دور و دراز احکام نوینی را به بار می‌آورد که مخالف با کتاب خداست. چه ملتها و انسانهایی که از این احکام آغشته به گناه پیروی نمودند و گام در راهی گذاشتند که خلاف آیین اسلام بود. پس اگر زشت و زیبا، نیک و بد، حق و باطل با هم در نمی‌آمیختند، راه نیکو شناختن سهل و (صفحه ۳۶۳) آسان بود. و اگر شمع حق در دل ظلمت ناحق نمی‌مرد، دشمنان جرات ابلهانه نمی‌کردند تا درباره‌ی آن سخن ناروا گویند. ولیکن چون چنین دردهایی دامن بشریت را فراگرفت، شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا می‌کند و برای اضرار گمراهی فرصتی به دست آورده باطل را در نظر خواهان، حق جلوه می‌دهد و راه بدگویی را برای دشمنان دین باز می‌کند. ولی بر دلهایی که لطف پروردگار جای دارد، آنها فریب نمی‌خورند و رستگار می‌گردند. (۳). صفحه ۳۶۳. ***** (۱) برگرفته از: قرآن، انبیاء ۱۰۱. (۲) نهج البلاغه، کلام ۵۰. (۳) نهج البلاغه میراث درخشان امام علی علیه‌السلام، ترجمه و نگارش محمد مقیمی، چاپ دوم، کتابفروشی سعدی، ۱۳۵۴ ش. ۲۱۳.

نهج البلاغه امام علی بن ابی‌طالب (ع)

ترجمه‌ی مصطفی زمانی، براساس نسخه‌ی ابن ابی‌الحدید و صبحی صالح که طی سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ شمسی انجام گرفته و دارای فهرستهای موضوعی، اشخاص، اماکن و زمانهای حساس است. «اللهم انی اعوذ بک من ان تحسن فی لامعه العیوم علانیتی و تقبح فیما ابطن لک سریرتی محافظا علی رثاء الناس من نفسی بجمیع ما انت مطلع علیه منی، فابدی للناس حسن ظاهری و افضی الیک بسوء عملی، تقربا الی عبادک و تباعدا من مرضاتک.» (۱). بار خدایا به تو پناه می‌برم که ظاهرم در نظر مردم خوب باشد و کارهای مخفیانه‌ام که از آن آگاهی قبیح (که به تو پناه می‌برم که) حال من این باشد که در نظر مردم خود را حفظ کنم و خودنمایی نمایم به آنچه از من به آن آهی. کار من این باشد که خودم را خوب جلوه دهم و کارهای بدم پیش تو آید. تمام هدفم از این روش این باشد که به مردم نزدیک شوم (اما) از خشنودیهای تو دور گردم. (۲). *****(۱) نهج‌البلاغه، حکمت ۲۷۶. (۲) نهج‌البلاغه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، چاپ چهارم انتشارات پیام اسلام، قم، ۱۳۶۹ ش. صص ۹۶۵-۹۶۴.

ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج‌البلاغه

به قلم محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی زیر نظر ناصر مکارم شیرازی. ترجمه‌ای است روان از نهج‌البلاغه براساس نسخه‌ی صبحی صالح همراه با توضیحاتی در انتها (صفحه ۳۶۴) درباره‌ی مباحث ادبی، تاریخی، فلسفی و کلامی نهج‌البلاغه در موارد لازم به توضیح و نیز شان صدور سخنان و مدارک آنها و تفسیر لغات مشکل آن. نمونه‌ی ترجمه (و من خطبه له علیه‌السلام و فیها ینهی عن الغدر یحذر منه) «ایها الناس، ان الوفاء توام الصدق و لا اعلم جنه اوقی منه و ما یغدر من علم کیف المرجع و لقد اصبحنا فی زمان قد اتخذ اکثر اهله الغدر کیسا و نسهم اهل الجهل فی الی حسن الحیله. ما لهم! قاتلهم الله! قد یری الحول القلب وجه الحیله و دونها مانع من امر الله و نهیه، فیدعها رای عن بعد القدره علیها و ینتهز فرصتها من لا حریجه له فی الدین.» (۱). (در این خطبه از پیمان شکنی و حیل گری نهی می‌کند و انسانها را از آن برحذر می‌دارد.) این مردم! وفا همزاد راستگویی است، سپری محکمتر و نگه دارنده تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از وضع رستاخیز آگاه باشد، خیانت نمی‌کند. در زمانی به وجود آمده‌ایم که بیشتر مردم خیانت و حیل گری را کیاست و عقل می‌شمارند و نادانان آنها را اهل تدبیر می‌خوانند، چگونه فکر می‌کنند؟ خداوند آنها را بکشد! چه بسا شخصی به تمام پیشامدهای آینده آگاه است و طریق مکر و حیل را خوب می‌داند، ولی فرمان الهی و نهی پروردگار مانع او است و با این قدرت بر انجام آن دارد، آن را بروشنی رها می‌سازد، ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا ندارد، از همین فرصت استفاده می‌کند. (۲). صفحه ۳۶۴. *****(۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۱. (۲) ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۵.

ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه

اثر محمد تقی جعفری. ترجمه و شرحی است مفصل بر نهج‌البلاغه که متن آن براساس نسخه‌ی صبحی صالح است و تلاش شده است که ترجمه‌ای روان و روشن ارائه گردد. مترجم و شارح محترم درباره‌ی سبک ترجمه‌ی خویش چنین نوشته است: «جای تردید نیست که هیچ ترجمه‌ای هر اندازه هم دقیق بوده باشد، نمی‌تواند معنایی (صفحه ۳۶۵) را از زبانی به زبان دیگر چنان منتقل نماید که هیچ‌گونه تغییر و تصرفی در آ معنا صورت نگیرد، زیرا خصوصیات کلمات و اشکال جمله‌بندی و مفاهیمی که از حروف گوناگون در یک زبان متداول است، مستند به ریشه‌های روانی و اجتماعی و محیطی و تاریخی مردمی می‌باشد که با آن زبان سخن می‌گویند. همچنین از نظر فصاحت و زیبایی، گاهی یک یا چند جمله با کلمات و حروف خاص در زبانی مثلا در عربی گفته می‌شود و معنای منظور را با فصاحت و زیبایی ادا می‌کند، در صورتی که اگر همان چند جمله با خصوصیات مزبور به زبان فارسی

ترجمه شود، اگر چه اصل معنا منتقل به لغات فارسی می‌گردد، ولی فصاحت و زیبایی را که در عربی داشت از دست می‌دهد. به عنوان مثال: در خطبه‌ی یکم «الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن». اگر ما بخواهیم عین این دو جمله را به فارسی ترجمه کنیم، چنین می‌شود: «آن خداوندی که همتهای دور یا دوری همتها او را درک نمی‌کند و فرورفتن هشیاریها به او نایل نمی‌گردد». درست است که معنای منظور از دو جمله‌ی مزبور در این ترجمه آمده است، ولی زیبایی و فصاحت بسیار عالی که در آن دو جمله و حتی نکته‌ای که در کلمه «بعد» وجود دارد، از بین رفته است. لذا ما مجبور شدیم در عین حال که معنای منظور از جملات امیرالمومنین (ع) را به طور کامل در فارسی منعکس می‌نماییم، گاهی یک کلمه یا یک حرف را اضافه یا منها نمودیم و یا تغییری در شکل جمله‌بندی، تا حدی که لطف و فصاحت جملات نهج البلاغه را هم از دست ندهیم صورت دادیم، مثلاً دو جمله‌ی فوق را به ترتیب زیر ترجمه کردیم: (و همتهای دور پرواز آدمیان را از درک و احاطه به مقام شامخش نارسا و حوزه‌ی اعلا‌ی ربوبی‌اش از نفوذ هشیاری هشیاران به دور). (۱). نمونه‌ی ترجمه «ال و ان الشیطان قد جمع حزبه و استحلب خيله و رجله و ان بمعنی لبصیرتی: ما لبست علی نفسی و لا لبس علی. و ایم الله لافرطن لهم حوضاً انا ما تحه! لا یصدرون عنه و لا یعودون الیه». (۲). آگاه باشید که شیطان، سواران و پیادگان خود را جلب و بسیج نموده است. من بینایی‌ام را با خود دارم، هرگز امری را بر خود مشتبه نساختم‌ام و کسی نتوانسته است واقعیتی را بر من مشتبه بسازد. سوگند به خدا، حوضی برای آنان بر (صفحه ۳۶۶) خواهم کرد که ساقی آن خودم باشم که اگر وارد آن حوض شوند نتوانند بیرون روند و اگر از آن بگریزند نتوانند برگردند. (۳). * * * * * (۱) محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷-۱۳۷۶ ش. ج ۱، صص ۴-۳. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰. (۳) ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۳، صص ۱۹۶-۱۹۲.

کتاب شریف نهج البلاغه

ترجمه‌ی علی اصغر فقیهی، براساس نسخه‌ی محمد عبده و مراجعه به چند نسخه‌ی معتبر دیگر، (۱) همراه با متن عربی شرح عبده بر نهج البلاغه و نیز به ضمیمه‌ی چند فهرست راهنما. نمونه‌ی ترجمه «انما المرء فی الدنیا غرض تتنصل فیہ المنایا و نهب تبادره المصائب، مع کل جرعه شرق و فی کل اكله غصص. و لا ینال العبد نعمه الا بفراق اخری و لا یرتقب یوما من عمره الا بفراق آخر من اجله. فحن اعوان المنون و انفسنا نصب الحتوف، فمن این نرجو البقاء و هذا اللیل و النهار لم یرفعا من شیء شرفا، الا اسرعا الکره فی هدم ما بنیا و تفریق ما جمعا؟!». (۲). همانا انسان در دنیا، هدف و نشانه‌ای است که تیرهای مرگ به طرف او پرتاب می‌شود و در وی نفوذ می‌کند و همچون چپاول شده‌ای است که مصیبتها و رنجها به سوی او پیشدستی و شتاب می‌نمایند، با هر جرعه آبی که می‌نوشد، گلوگیر می‌گردد و هر لقمه نانی که می‌خورد در گلویش می‌ماند (با هر لذتی، رنجی همراه است). بنده‌ی خدا به نعمتی نمی‌رسد، جز با جدا شدن نعمتی از او. در برابر یک روز از شمار عمرش قرار نمی‌گیرد، مگر با از میان رفتن روزی دیگر از مدت عمر او. بنابراین، ما یاران مرگ هستیم (زیرا با هر گامی و هر نفسی، مرگ را به خود نزدیک می‌سازیم) و جانهای ما در برابر مرگها است. پس ما از کجا و چگونه می‌توانیم به بقای خود امید داشته باشیم، در حالی که این شب و روز، هیچ بنایی را بالا نبردند، جز اینکه در ویران ساختن آنچه بنا کرده بودند و در پراکنده ساختن هر چه گرد آورده بودند، شتاب کردند و به آن هجوم آوردند. (۳). (صفحه ۳۶۷) * * * * * (۱) ن. ک: کتاب شریف نهج البلاغه، ترجمه‌ی علی اصغر فقیهی، چاپ دوم، انتشارات صبا، ۱۳۷۶ ش. مقدمه، صص هشت تا ده. (۲) نهج البلاغه، حکمت، ۱۱. (۳) کتاب شریف نهج البلاغه، ص ۶۹۴.

نهج البلاغه ترجمه شوقی

ترجمه‌ی محمد علی شرقی: نمونه‌ی ترجمه «ان الله افترض علیکم فرائض، فلا تضيعواها و حدلکم حدودا، فلا تعتدوها و نهاکم

عناشیاء، فلا تتنهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا، فلا تتکلفواها» (۱). بحقیقت خداوند واجب کرده بر شما واجباتی را، ضایع نکنید آنها را و تعیین کرده برای شما حدهایی را، تجاوز نکنید از آن و نهی کرده شما را از چیزهایی، ندرید آنها را و ساکت شده برای شما از چیزهایی و ترک نکرد آنها را از روی فراموشی و خود را به رنج نیندازید برای آنها. (۲). ***** (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵. (۲) نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد علی شرقی، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ ش. ص ۳۸۶.

نهج البلاغه ترجمه شهیدی

ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی بر اساس نسخه‌ی محمد عبده و تطبیق با نسخه‌ی ابن ابی‌الحدید و صبحی صالح. این اثر زیباترین و رساترین ترجمه‌ای است که از نهج البلاغه صورت گرفته و در عین رعایت امانت در ترجمه، صنایع ادبی و آرایشهای لفظی کلام حفظ شده، بویژه سجع و موازنه‌ی جملات در برگردان فارسی تا حد امکان جلوه یافته است. مترجم محترم درباره‌ی سبک ترجمه‌ی خویش چنین نوشته است: «کوشش مترجم بر این بوده است که تا حد ممکن صناعت‌های لفظی را نیز در ترجمه رعایت کند، اما بر این دقیقه آگاه بوده است که نباید معنی فدای آرایش لفظ گردد. بدین رو در حد توانایی کوشیده است هر دو جنبه رعایت شود» (۱). این ترجمه دارای تعلیقاتی سودمند در روشن ساختن وضع اشخاص و یا اجتماع و یا معنی واژه‌ها و کاربرد آن‌ها یا تاثیر گفتار امام در سراینندگان و نویسندگان است، (۲) و نیز چند فهرست راهنما ضمیمه‌ی آن است. نمونه‌ی ترجمه «رحم الله امرا سمع حکما فوعی و دعی الی رشاد فدنا و اخذ بحجزه هاد (صفحه ۳۶۸) فنجا. راقب ربه و خاف ذنبه، قدم خالصا و عمل صالحا. اکتسب مذخورا و اجتنب محذورا و رمی غرضا و احرز عوضا. کابر هواهو کذب مناه. جعل الصبر مطیه نجاته و التقوی عده وفاته. ركب الطریقه الغراء و لزم المحجه البیضاء. اغتم المهل و بادر الاجل و تزود من العمل» (۳). خدا امر زد مردی را که حکمی را شنید و نیک فهم کرد و به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد و در پی راهنمایی افتاد و رهید و خود را حاضر دید و از گناه ترسید. توشه پیش فرستاد و کرده‌ی نیک برای ذخیرت ورزید. و از آنچه پرهیز باید، دوری گزید. در پی حق رفت و بدان رسید، آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید، شکیبایی را مرکب نجات ساخت و پرهیزگاری را برگ روز وفات. راه روشن را پیش گرفت و طریق راست را مسیر خویش گرفت. فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد. (۴). صفحه ۳۶۸. ***** (۱) نهج البلاغه، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، مقدمه، ص کج. (۲) همان. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۶. (۴) نهج البلاغه، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، ص ۵۶.

نهج البلاغه سخنان امیرالمومنین علی (ع)

ترجمه‌ی محمد جواد شریعت، بر اساس نسخه‌ی صبحی صلح که ترجمه‌ای روان است. آرایش اثر به صورت مزجی است یعنی ترجمه‌ی فارسی هر صفحه در کنار متن عربی در همان صفحه آمده است. نمونه‌ی ترجمه (و من خطبه له علیه‌السلام لما عزموا علی بیعه عثمان) «لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى و والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه. التماسا لاجر ذلک و فضله و زهدا فیما تنافستموه م زخرفه زبرجه» (۱). (و از خطبه‌های آن حضرت است که بر او درود باد، زمانی که مردم قصد بیعت با عثمان را کردند) شما بخوبی می‌دانید که من از هر کس دیگری به خلافت سزاوارترم. و سوگند به (صفحه ۳۶۹) خدای بزرگ که من خلافت را زمانی به دیگری واگذار می‌کنم که امور مسلمین منظم و مرتب باشد و آن زمان که بر هیچ کس جور و ستمی نباشد مگر بر فردی خاص (چون خود من) و آن هم برای به دست آوردن اجر ثواب آن است و همچنین به جهت بی میلی به مال و زینت دنیا است که شما مشتاق آن هستید و بر سر آن جنگ و نزاع می‌کنید. (۲). صفحه ۳۶۹. ***** (۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۴. (۲) نهج البلاغه سخنان امیرالمومنین علی علیه‌السلام، ترجمه‌ی محمد جواد شریعت، چاپ دوم، انتشارات

اساطیر. ۱۳۷۶ ش. ص ۱۰۲.

نهج البلاغه خورشید بی غروب

ترجمه و تالیف عبدالمجید معادی خواه، بر اساس متن برگزیده‌ی فیض اسلام. این اثر ترجمه‌ای روان و روشن است و به ضمیمه‌ی آن فهرست‌هایی دهگانه آورده شده تا راهنمای استفاده‌ی مطلوبتر از نهج البلاغه باشد. نمونه‌ی ترجمه (و من دعاء له علیه السلام) «اللهم انک نس الانسین لاولیائک و احضرم بالکفایه للمتوکلین علیک. تشاهدم فی سرائرهم و تطلع علیهم فی ضمائرهم و تعلم مبلغ بصائرهم. فاسرارهم لک مکشوفه و ثقلوبهم الیک ملهوفه. ان او حشتم الغربه آنسهم ذکرک و ان صبت علیهم المصائب لجووا الی الاستجاره بک، علما بان ازمه الامور بیدک و مصادرها عن قضائک.» (۱). (نیایشی است از آن حضرت) بار خدایا، تو خود یاران خویش را آشناتر همدمی و هم برای آنان که بر پشتیبانی تو تکیه دارند، در خلوت رازهایشان گواه آنانی و از درونشان آگاه و بر میدان دیدشان دانا! بدین سان، اسرار آن برایت هویدا و قلبهایشان در پیشگاهت شیفته و شیدا است. اگر تنهایی به هراسشان افکند، با یاد تو انس گیرند و اگر از هر سو بر سرشان بلا-بارد به، حضرتت پناه آورند با این آگاهی کامل که رشته‌ی تمامی جریانها در دست تو انمند تو باشد و مجاری صدور امورشان جز به قضای تو نباشد. (۲). (صفحه ۳۷۰) **** (۱) نهج البلاغه، دعای ۲۲۷. (۲) نهج البلاغه خورشید بی غروب، ترجمه و تالیف عبدالمجید معادی خواه، چاپ اول، نشر ذره، ۱۳۷۴ ش. ص ۲۵۸.

نهج البلاغه ترجمه آیتی

ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی که ترجمه‌ای است روان و روشن و سلیس. نمونه‌ی ترجمه (و من کلام له علیه السلام کان کثیرا ما ینادی اصحابه) «تجهزوا رحمکم الله! فقد نودی فیکم بالرحیل و اقلوا العرجه علی الدنیا و انقلبوا بصالح ما بحضرتکم من الزاد. فان امامکم عقب کوودا و منازل مخوفه مهلوه، لابد من الورد علیها و الوقوف عندها. و اعلموا ان ملاحظ النیه نحوکم دانیه و کانکم بمخالبها و قد نشبت فیکم و قد ذهمتکم فیها مفضعات الامور و معضلات المحذور. فقطعوا علائق الدنیا و ساتظهروا بزاد التقوی.» (۱). (سخنی است از آن حضرت همواره در میان اصحاب خود چنین ندا می‌کرد) مهیا شوید- خدایتان رحمت کند- که در میان شما بانگ رحیل در داده‌اند. درنگ خویش در دنیا کمتر سازید و همراه توشه‌های نیکویی که با خود برداشته‌اید، بازگردید، زیرا رویاروی شما گردنه‌ای است که از آن بسختی توان گذشت. منزلهایی است وحشتناک و هول‌انگیز، که بناچار بر آنها داخل خواهید شد و در آنجا درنگ خواهید کرد. بدانید، که مرگ از نزدیک به گوشه‌ی چشم در شما می‌نگرد و چنانکه پنداری، در چنگالهای آن گرفتار آمده‌اید، ناخن در تتان فرو برده است. کارهای بس دشوار و رنجهای کمر شکن آن شما را در بر گرفته. پس پیوند خود با دنیا ببرید و به توشه‌ی تقوا پشت خود قوی سازید. (۲). **** (۱) نهج البلاغه، کلام ۲۰۴. (۲) نهج البلاغه، ترجمه‌ی ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۲۱۴.

نهج البلاغه ترجمه احمدزاده

ترجمه‌ی ناصر احمدزاده. نمونه‌ی ترجمه «لا مال اعوذ من العقل و لا وحده او حش من العجب و لا عقل کالتدبیر و لا (صفحه ۳۷۱) کرم کلاتقوی و لا قرین کحسن الخلق و لا میراث کالادب و لا قائد کلاتوفیق و لا تجارهم کالعمل الصالح و لا ربح کالثواب و لا ورع کالوقوف عند الشبهه و لا زهد کالزهد فی الحرام و لا علم کالتفکر و لاعباده کاداء الفرائض و لا ایمان الحیاء و الصبر و لا حسب کالتواضع و لا شرف کالعلم و لا عز کالحلم و لا مظاهره اوثق من المشاوره.» (۱). هیچ مالی سومندتر از خردمندی نیست و هیچ تنهایی و وحشتناکتر از خودپسندی و هیچ خردی چون تدبیر نیست و هیچ بخشش و بزرگواری مانند پرهیزگاری نیست و هیچ

همنشینی بسان خوشخویی و هیچ میراثی همچون ادب نیست و هیچ رهبری مانند موفقیت و هیچ تجارت و سودایی چون نکوکاری و هیچ بهره‌ای چونان ثواب اندوزی و هیچ پارسایی به از تردید و درنگ و هیچ زهدی چون خودداری از حرام و هیچ دانشی بهتر از پژوهیدن و هیچ پرستشی همچون واجبی را انجام دادن و هیچ ایمانی مثل شرم و شکیبایی و هیچ حسب و افتخاری بالاتر از فروتنی نیست و هیچ شرافتی به از دانایی و هیچ عزتی برابر بردباری و هیچ پشتیبانی مطمئن تر از رای زنی نیست. (۲). صفحه ۳۷۱. ****

(۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳. (۲) نهج البلاغه، ترجمه‌ی ناصر احمد زاده، چاپ اول، انتشارات اشرفی، ۱۳۷۷ ش. صص ۳۴۲-۳۴۱.

شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن

اشاره

مفاهیم بلند و معانی عمیق و وجوه گوناگون نهج البلاغه که چون معجزه‌ای قولی، شیفتگان حقیقت را پیوسته مسحور خود کرده است، علت رویکرد اندیشمندان برای شرح آن بوده است و از همان عصر تالیف این ضرورت پیدا شده و بزرگانی بدین امر خطیر کمر همت بسته و تلاش کرده‌اند این کتاب شگفت را یا بخشهایی از آن را شرح کنند. اینکه چه کسی نخستین شرح را بر نهج البلاغه نگاشته است، دقیقاً مشخص نیست، اما به احتمال زیاد نخستین شارح نهج البلاغه، ابونصر احمد بن محمد بن مسعود و بری حنفی از عالمان بزرگی است که پیش از سال ۵۵۲ هجری می‌زیسته است و کتابی در شرح مشکلات نهج البلاغه تالیف کرده و از آنچه پیشگامان شرح نهج البلاغه در قرن ششم از وی نقل کرده‌اند، مشخص است که او دانشمندی کم مانند و متکلم و فیلسوف و ادبی برجسته بوده است. (۱) چنانکه ظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به (صفحه ۳۷۲) فرید خراسان، در گذشته به سال ۵۶۵ هجری، در شرح نهج البلاغه خود (معارج نهج البلاغه) که آن را در سال ۵۵۲ هجری به پایان برده است هفتاد و یک مورد از شرح نهج البلاغه و بری نقل مطلب کرده است، (۲) و نیز علی بن ناصر سرخسی، از عالمان قرن ششم، در شرح نهج البلاغه خود (اعلام نهج البلاغه) از امام و بری مطالبی نقل کرده است. (۳) البته شیخ آقا بزرگ تهرانی بر این است که نخستین شرح را بر نهج البلاغه، خود سید رضی نوشته که در واقع تعلیقاتی بر نهج البلاغه بوده است، (۴) و پس از او سید مرتضی، در گذشته به سال ۴۳۶ هجری، شرحی بر خطبه‌ی «ششقیه» نوشته بوده است. از عصر تالیف نهج البلاغه تا کنون بیش از دویست شرح بر تمام نهج البلاغه یا بخشی از آن نوشته شده که متأسفانه بسیاری از شرحهای متقدم از دست رفته است. در زیر به تعدادی از آنها اشاره می‌شود. (۵). **** (۱) ن. ک: الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۵، معارج نهج البلاغه، مقدمه‌ی، ص ۳. (۲) ن. ک: معارج نهج البلاغه، مقدمه صص ۶۹ و ۳۵. (۳) ن. ک: اعلام نهج البلاغه، صص ۶۹ و ۳۵. (۴) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۶. (۵) ن. ک: الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۶۰-۱۱۳: الغدیر، ج ۴، صص ۱۹۳-۱۸۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۰۳: ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، صص ۸۹-۶۶، حسین جمعه‌العاملی، شروح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، مطبعة و زنگراف الفکر، بیروت ۱۴۰۳ ق. صص ۱۱۱-۳۵.

شرح نهج البلاغه

از ابونصر احمد بن محمد بن مسعود و بری حنفی که پیش از سال ۵۵۲ هجری می‌زیسته است و دانشمندی جامع الاطراف و کم مانند بوده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۵، الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۶، ابن یوسف شیرازی، نهج البلاغه چیست، چاپ دوم، چاپخانه‌ی مجلس، ۱۳۵۷ ق. صص ۳۱-۱۲، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۶۶.

معارج نهج البلاغه

از ظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به فرید خراسان، در گذشته به سال ۵۶۵ هجری. وی از عالمان برجسته و مورخان و متکلمان بزرگ قرن ششم هجری است. وی در سبزواری نواحی بیهق دیده به جهان گشود و علوم مختلف فقه و ادبیات و کلام و فلسفه و ریاضیات را فراگرفت و سر آمد شد و به نقاط مختلف سرزمینهای اسلامی سفر کرد و آثاری متعدد تالیف نمود که از آن جمله است: تتمه دمیة القصر، مشارب التجارب و غرائب الغرائب، تاریخ حکماء الاسلام، تفاسیر العقاقیر، امثله الاعمال النجومیه، اسرار الحکم، کتاب السموم، احکام قرآت و تاریخ بیهق (۱). بیهقی شرح خود را بر نهج البلاغه، با وجود آنکه به دفعات از شرح وبری نقل مطلب کرده است ۷ نخستین شرح بر نهج البلاغه معرفی می‌کند که شاید نظرش بر کامل بودن آن است که پیشینیان او شرحی کامل بر نهج البلاغه نوشته بوده‌اند. (۲). (صفحه ۳۷۳) **** (۱) الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۰: معارج نهج البلاغه، مقدمه، صص ۷۰-۶۵ و نیز ن. ک: الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۳۹-۱۳۷، ج ۲۱، ص ۱۸۴، ج ۲۲، ص ۱۲۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۵. (۲) معارج نهج البلاغه، ص ۴.

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه

از قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبه الله بن حسن راوندی معروف به قطب راوندی، در گذشته به سال ۵۷۳ هجری. وی از عالمان برجسته و از محدثان و ادیبان و فقیهان بزرگ شیعه است که دارای تالیفاتی بسیار بوده است، از جمله: فقه القرآن، ضیاء الشهاب، علامات النبی و الائمه علیهم السلام، عیون المعجزات، الدلائل و الفضائل، الناسخ و المنسوخ من الایات فی جمیع القرآن، ام القرآن، رساله الفقهاء. احکام الاحکام، تهافت الفلاسفه، الخرائج و الجرائح، قصص الانبیاء و اسباب النزول. (۱) وی در سال ۵۵۶ هجری شرح خود بر نهج البلاغه (منهاج البراعه) را تالیف کرد که شرحی ادبی و لغوی است. (۲). **** (۱) منهاج البراعه الراوندی، مقدمه، صص ۶۵-۵۰. و نیز ن. ک: الریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۶، ج ۲۱، ص ۱۷۸، ج ۲۳، ص ۱۵۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۰۷. (۲) معارج نهج البلاغه، مقدمه، ص ۳.

حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه

از ابوالحسن محمد بن حسین بیهقی نیشابوری معروف به قطب الدین کیزری. وی از عالمان بزرگ شیعه در قرن ششم شمرد می‌شود و محدث و ادیب و متکلم و شاعری برجسته بوده که تالیفات بسیار وی دلالت بر کثرت دانش او و تبحر او در علوم و معارف اسلامی است. از جمله آثار اوست: انوار العقول فی اشعار وصی الرسول، الحدیقه الانیقه، بصائر الانس بحضائر القدس، الاصباح فی الفقه، مباحث المہج فی مناہج الحجج، لب اللبات فی بعض مسائل الکلامیه، الدرر فی دقائق علم النحو و شریعه الشریعه. (۱) وی در سال ۵۷۶ هجری شرح خود بر نهج البلاغه (حدائق الحقائق) را به پایان برده است. (۲) قطب الدین کیزری در شعر خود به مباحث گوناگون کلامی، ادبی، تاریخی و دیگر علوم اشاره دارد و از شرح وبری و بیهقی و قطب راوندی بهره‌ها برده و در واقع شرح او مکمل این شروح و جمع‌کننده اقوال ایشان است. (۳). **** (۱) حدائق الحقائق، ج ۱، مقدمه، صص ۷۲-۷۱ و نیز ن. ک: الذریعه، ج ۲، ص ۱۱۸، ج ۶، ص ۲۸۵، ج ۱۴، ص ۱۴۶، ج ۱۹، ص ۴۶، ج ۲۲، ص ۳۴۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۹. (۲) حدائق الحقائق، ج ۱، مقدمه، ص ۷۴. (۳) حدائق الحقائق، ج ۱، مقدمه، ص ۷۴-۷۳.

اعلام نهج البلاغه

از علی بن ناصر سرخسی. وی از عالمان بزرگ قرن ششم و از متکلمان برجسته‌ی دوره به شمار میرفته، چنانکه از نامه‌ی فخرالدین

رازی به او این امر آشکار است. وی در شرح خود به شرح مشکلات عبارات نهج البلاغه و تفسیر معضلات و توضیح برخی کلمات همت گماشته است. (۱) البته برخی به اشتباه او را معاصر سید رضی و نخستین شارح نهج البلاغه معرفی کرده‌اند که مسلماً چنین نیست و وی در شرح خود از شرح وبری و قطب راوندی و قطب الدین کیندری بهره گرفته است. (صفحه ۳۷۴) ***** (۱) اعلام نهج البلاغه، مقدمه، صص ۲۴-۲۵.

شرح نهج البلاغه افضل الدین ماه آبادی

از افضل الدین حسن بن علی ماه آبادی، از عالمان قرن ششم. (۱) ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۰.

شرح نهج البلاغه صاحب التفسیر الکبیر

از فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر رازی، مفسر مشهور اهل سنت، صاحب التفسیر الکبیر، در گذشته به سال ۶۰۶ هجری. (۱) ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۶۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۱۱-۲۱۰.

شرح نهج البلاغه ابوالفضل ظافر بخاری

از ابوالفضل یحیی بن ابی طی حمید بن ظافر بخاری از شاگردان ابن شهر آشوب در گذشته به سال ۶۳۰ هجری. (۱) ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۵۴-۱۵۳، مصادر نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۱۱.

شرح نهج البلاغه رضی الدین صاغانی حنفی

از رضی الدین ابوالفضل حسن بن محمد بن حسن صاغانی حنفی، در گذشته به سال ۶۵۰ هجری. وی محدث و فقیهی برجسته و لغت شناس بی نظیر عصر خود بوده و آثاری متعدد برجای گذاشته است، از جمله: الاضداد، مشارق الانوار، مجمع البحرین، الشوارد فی اللغات، التکمله، العباب، شرح صحیح البخاری و فعال. (۱) ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۵۸، الاعلام، ج ۲، ص ۲۱۴، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۶.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی

از عزالدین عبدالحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید معتزلی مدائنی. وی در اول ذی حجه سال ۵۸۶ هجری در مداین دیده به جهان گشود و در آنجا رشد نمود و جوانی خویش را سپری کرد. در این دوران در محضر بزرگان علم حاضر شد و به تحصیل علوم پرداخت و به معتزله گرایش یافت. ابن ابی الحدید آرای معتزله‌ی بصره و بغداد را فراگرفت و خود متکلمی صاحب نظر و برجسته گردید. پس از انقضای جوانی، عازم بغداد شد و در آنجا کمالات خویش را افزود و در ابواب مختلف علوم غور نمود. وی مورد توجه دستگاه خلافت عباسی قرار گرفت و مشاغل مختلفی را عهده دار شد. نخست دبیر دارالتشریفات گردید و آنگاه به دبیری دیوان خ لاف و سپس به عنوان ناظر بیمارستان و سرانجام به سرپرستی کتابخانه‌های بغداد منصوب گردید و در تمام این دوران در حال طی مدارج کمال و مورد توجه و اکرام و دارای منزلتی عظیم بود. ابن ابی الحدید در زمینه‌های گوناگون علوم سر آمد بود و در تاریخ اسلام که نظیر می نمود. وی در سال ۶۵۶ هجری (صفحه ۳۷۵) در بغداد در گذشت. ابن ابی الحدید معتزلی آثار و تالیفاتی کثیر و متنوع داشته است، از جمله: الاعتبار، انتقاد المستصفی، الحواشی علی کتاب المفصل فی النحو، شرح المحصل للامام فخر

الدين الرازى، شرح مشكلات الغرر، ديوان شعر، شرح الياقوت، العبقري الحسان، الفلك الدائر على الملك السائر، القوائد السبع العلويات، المستنصرات، نظم فصيح ثعلب، نقض المحصول في علم الاصول و الوشاح الذهبي في العلم الادبي. (۱). ارزنده ترين اثر ابنابي الحديد، شرح نهج البلاغه اوست که آن را در مدت چهار سال و هشت ماه و به تعبير خودش معادل مدت حکومت امير مومنان على (ع) با الطاف الهی و عنايت آسمانی به پايان برده است. (۲) وی در مقدمه‌ای که بر این شرح نوشته، درباره‌ی سبک خود یاد آور شده است که ابتدا به شرح مشكلات لغوی و بیان معانی عبارات نهج البلاغه قناعت کرده، ولی پس از آنکه نیکو اندیشیده، این را به هیچ وجه کافی نیافته و روشی دیگر را برگزیده است که در آن هم به مباحث لغوی و بیان معانی و توضیح مشكلات صرفی و نحوی پرداخته و در هر مورد شواهد و امثالی را ذکر نموده است و هم مباحث تاریخی هر فصل را شرح کرده است و همچنین اشاراتی به دقایق علم توحید و عدل کرده است و از ظرایف و دقایق و رموزی بسیار پرده برداشته است و هر جا نیاز بوده این شرح را با مواظ و حکمتها و آداب اخلاق و مباحث فقهی توضیح داده است. (۳) البته محور اصلی در این شرح مباحث تاریخی است. ابن ابی الحديد در شرح خود از مهمترین و بهترین منابع شیعیه و سنی بهره گرفته است و از این رو شرح وی دائره المعارفی از ادب، کلام، فقه، اخلاق، انساب و تاریخ صدر اسلام است. (۴) و در نوع خود اثری بی نظیر است. صفحه ۳۷۵. *****(۱) فوات الوفيات، ج ۲، صص ۲۶۲-۲۵۹، روضات الجنات، ج ۵، صص ۲۱-۱۹، محمد علی مدرس، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب، چاپ دوم، کتابفروشی خیام، ج ۷، صص ۳۳۶-۳۳۳، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، مقدمه محمد ابوالفضل ابراهیم صص ۱۹-۱۳، جلوه‌ی تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نشرنی، ۱۳۷۴-۱۳۶۷، ش. ج ۱، مقدمه‌ی مترجم، صص هفت تا دوازده و نیز ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۱۱. (۲) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۳۴۹. (۳) همان، ج ۱، ص ۴. (۴) جلوه‌ی تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدی، ج ۱، مقدمه مترجم، صص پانزده و هفده.

شرح نهج البلاغه سید رضی الدین ابن طاووس

از سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، از عالمان بی نظیر و از پارسیان و عارفان معروف، در گذشته به سال ۶۶۴ هجری. (۱). از جمله آثار گرانقدر اوست: الامان عن اخطار الاسفار و الزمان، مهج الدعوات و منهج البعادات، جمال الاسبوع، الملهوف علی قتلی الطفوف، الفتن و الملاحم، فتح الابواب بین ذوی الالباب و رب الارباب، فلاح السائل، کشف المحجبه لمرثه المهجه، محاسبه النفس و اقبال الاعمال. (۲). *****(۱) الیخ عباس القمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، موسسه انتشارات فراهانی، تهران، ج ۲ ص ۹۶، الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲. (۲) ریحانه الادب، ج ۸، صص ۷۸-۷۷.

شرح نهج البلاغه ابن ساعی

از تاج الدین ابوطالب علی بن انجب بغدادی مشهور به ابن ساعی در گذشته به سال ۶۷۴ (صفحه ۳۷۶) هجری. وی از مورخان و محدثان و فقیهان و ادیبان برجسته‌ی قرن هفتم و دارای تالیفاتی بسیار بوده است. از جمله: اخبار الخلفاء، تاریخ الشعراء، اخبار الحلاج، اخبار القضاة، اخبار الوزراء، طبقات الفقهاء و ارشاد الطالب الی معرفه المذاهب. (۱). صفحه ۳۷۶. *****(۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۸۸، الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲.

شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی

از کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، در گذشته بعد از سال ۶۷۹ هجری. وی عالمی ربانی و فیلسوفی متبحر و حکیمی متاله و

جامع علوم معقول و منقول بوده است. نقل شده است که خواجه نصرالدین طوسی نزد ابن میثم فقه درس گرفته و ابن میثم نزد خواجه نصرالدین طوسی حکمت فرا گرفته است. (۱) وی دارای تالیفاتی متعدد بوده است. از جمله: آداب البحث، استقصاء النظر فی امامه الائمه الاثنی عشر، البحر الخضم، تجرید البلاغه، شرح الاشارات، قواعد المرام، منهاج العارفين فی شرح کلمات امیرالمومنین و مصباح السالکین. (۲). ارزنده‌ترین و مهم‌ترین اثر ابن میثم شرح نهج البلاغه‌ی اوست که آن را به تشویق عطاملک جوینی در سال ۶۷۷ هجری به پایان برده است. (۳) وی در شرح خود ابتدا لغات را معنا کرده و آنگاه به شرح عبارات پرداخته و مباحث اعتقادی و اخلاقی آن را به تفصیل مورد بحث قرار داده است و نیز تا حد ممکن شان صدور کلام را آورده و به مباحث لغوی و معانی و بیان نیز پرداخته است. در مجموع این شرح، شرحی کلامی، فلسفی و اخلاقی است. **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۳. (۲) الذریعه ج ۱۴، ص ۴۱، ج ۲۱، ص ۱۱۰، ج ۲۳، ص ۱۶۸، امتیاز علیخان عرشی، استناد نهج البلاغه، ترجمه، تعلیقات و حواشی از سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش. ص ۱۳۳، شرح نهج البلاغه ابن میثم، مقدمه ناشر، ص ۸. (۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، مقدمه المؤلف، صص ۴-۳، استناد نهج البلاغه، صص ۱۳۴-۱۳۳.

شرح نهج البلاغه علامه‌ی حلی

از جمال‌الدین ابو منصور حسن بن یوسف معروف به علامه‌ی حلی در گذشته به سال ۷۲۶ هجری. وی از بزرگترین عالمان شیعه شمرده می‌شود و آثار و تالیفاتی بسیار دارد که هر یک در نوع خود کم نظیر است، از جمله: تبصره المتعلمین فی احکام الدین، نهایه الوصول الی علم الاصول، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، کنز العرفان فی فقه القرآن، ارشاد الالذهان الی احکام الایمان. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، استقصاء الاعتبار السر الوجلیر فی تفسیر القرآن العزیز، نهایه المرام فی علم الکلام، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال و کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین. (۱). (صفحه ۳۷۷) **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۴، الاعلام، ج ۲، صص ۲۲۸-۲۲۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۷.

الديباغ المضي في الكشف عن اسرار كلام الوصي

از موید بالله یحیی بن حمزه‌ی علوی یمانی، از ائمه زیدیه در گذشته به سال ۷۴۹ هجری. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۸، ص ۲۸۸، ج ۱۴، صص ۱۵۳-۱۵۲، الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۷، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۵، ص ۴۷۲.

شرح نهج البلاغه کمال‌الدین عتایقی

از کمال‌الدین عبدالرحمن بن محمد عتایقی حلی از عالمان برجسته و فقیهان متبحر قرن هشتم. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۳۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۸.

شرح نهج البلاغه سعدالدین تفتازانی

از سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی هروی شافعی، در گذشته به سال ۷۹۳ هجری. تفتازانی پیشوای علم بلاغت و منطق و نیز فقیه و متکلم بود. از جمله آثار اوست، المطول، ارشاد الهادی، تهذیب النطق، المختصر، مقاصد الطالبین، النعم السواغ و شرح الشمسیه. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۶۰، الاعلام، ج ۲۱۹ و ۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۸.

شرح نهج البلاغه صاحب تمهید القواعد

از صائین الدین علی بن محمد بن افضل الدین محمد ترکه، صاحب کتاب تمهید القواعد، در گذشته به سال ۸۳۰ هجری. (۱).
 **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۰، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۷۲.

التحفه العلیه فی شرح البلاغه الحیدریه

از سید افصح الدین محمد بن حبیب الله حسینی که آن را در سال ۸۸۴ هجری به پایان برده است. این شرح المواهی الالهیه نیز
 نامیده شده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۳، ص ۴۵۵، ج ۲۳، ص ۲۳۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۹.

روضه الابرار فی شرح نهج البلاغه

از ابوالحسن علی بن حسین زواری اصفهانی. وی از عالمان شیعه و از شاگردان محقق کرکی و استاد مولی فتح الله کاشانی بوده
 است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۸۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۹.

شرح نهج البلاغه قاضی بغدادی

از قوام الدین یوسف بن حسن شیرازی معروف به قاضی بغداد، در گذشته حدود سال ۹۲۳ هجری. (۱). **** (۱) الذریعه ج ۱۴،
 ص ۱۵۴، الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه

شرحی به فارسی از جلال الدین حسین بن شرف الدین عبدالحق معروف به الهی اردبیلی، در گذشته به سال ۹۵۰ هجری. (۱).
 (صفحه ۳۷۸) **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۵، ج ۹، ص ۹۲، ج ۱۴، ص ۱۲۵، ج ۲۳، ص ۱۹۵. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص
 ۲۳۰.

تنبیه الغافلین و تذکره العارفین

ترجمه و شرحی فارسی بر نهج البلاغه از مولی فتح الله کاشانی، (۱) در گذشته به سال ۹۸۸ هجری که در بحث ترجمه‌ی نهج البلاغه
 مطرح شد. **** (۱) الذریعه، ج ۴، ص ۴۴۷ و ۱۴۵، ج ۱۴، ص ۱۴۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

شرح نهج البلاغه عزالدین عاملی

از عزالدین علی بن جعفر شمس الدین آملی که به فارسی نگاشته شده است. وی از عالمان بزرگ شیعه و جامع علوم معقول و
 منقول بوده است. (۱). **** (۱) الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

شرح نهج البلاغه عمادالدین استرآبادی

از عمادالدین علی قاری استرآبادی از عالمان قرن دهم معاصر شاه طهماسب صفوی. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۶، ص ۲۲۸، ج
 ۱۴، ص ۱۴۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

شرح نهج البلاغه حکیم صوفی

از شیخ علی معروف به حکیم صوفی که به فارسی نوشته و در سال ۱۰۱۶ هجری به پایان برده است. (۱). *****(۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱.

شرح نهج البلاغه بهاء الدین عاملی

از بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، در گذشته به سال ۱۰۳۱ هجری. شیخ بهائی از بزرگترین عالمان شیعه است و هیچ علم و فنی نبوده جز آنکه وی از آن بهره‌ای وافر داشته است. از جمله آثار اوست: العروه الوثقی، مفتاح الفلاح، المخلاص، الجامع العباسی، خلاصه الحساب، تشریح الافلاک، جبل المتین و مشرق الشمسین. (۱). *****(۱) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۹۲-۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۲.

شرح نهج البلاغه نور محمد بن قاضی

از نور محمد بن قاضی عبدالعزیز که به فارسی نوشته شده و در سال ۱۰۲۸ هجری به پایان رسیده است. (۱). *****(۱) الغدیر، ج ۴، ص ۱۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱.

انوار الفصاحه فی شرح نهج البلاغه

از مولی نظام الدین علی بن حسن گیلانی که مجلد نخست آن از مجلدات سه گانه در سال ۱۰۵۳ هجری به پایان رسیده است. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۲، ص ۴۳۶، ج ۱۴، ص ۱۳۶، الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱.

شرح نهج البلاغه حسین عاملی کرکی

از حسین بن شهاب الدین بن حسین عاملی کرکی، در گذشته به سال ۱۰۷۹ هجری. وی عالمی بزرگ و شاعری نیکو بوده که بیشتر اشعارش در مدح اهل بیت بوده است. (۱). (صفحه ۳۷۹) *****(۱) الذریعه، ج ۹، ص ۲۴۸، ج ۱۴، ص ۱۲۴، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۳.

المستطرفات فی شرح نهج البلاغه

از فخرالدین بن محمد طریحی، در گذشته به سال ۱۰۸۵ هجری. وی از عالمان برجسته‌ی شیعه است که آثاری گرانقدر از او باقی مانده است، از جمله مجمع البحرین، غریب القرآن، جامع المقال، المنتخب فی المراثی و الخطب و ضبط اسماء الرجال. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۳.

بهجه الحدائق

از سید محمد بن ابی تراب حسنی اصفهانی معروف به علاء الدین گلستانه، در گذشته به سال ۱۱۰۰ هجری. وی از عالمان و پارسایان قرن یازدهم بوده است. این اثر شرح صغیر او بر نهج البلاغه بوده است. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۳، ص ۱۶۱، ج ۱۴، ص ۱۴۵، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۵.

حدائق الحقائق فی شرح کلمات کتاب الله الناطق

از سید محمد بن ابی تراب حسنی اصفهانی معروف به علاء الدین گلستانه، در گذشته به سال ۱۱۰۰ هجری. این اثر شرح کبیر او بر نهج البلاغه بوده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۵، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۶.

شرح نهج البلاغه سید حسن بن مطهر

از سید حسن بن مطهر جرموزی معینی، در گذشته به سال ۱۱۱۰ هجری. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۴، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۶.

شرح نهج البلاغه مولی محمد صالح

از مولی محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی، از عالمان قرن یازدهم که به فارسی نوشته شده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۵، ج ۱۴، ص ۱۲۸، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۶.

الحواشی الصافیة و الموازین الوافیة

از سید نعمت الله جزائری، در گذشته به سال ۱۱۱۲ هجری. از دیگر آثار و تالیفات اوست: زهر الربیع، الانوار النعمانیة فی معرفه النشاه الاسنانیة، مقصود الانام فی شرح تهذیب الاحکام، مقامات النجاه، نور الانوار فی شرح الصحیفه السجادیة و فروق اللغه.

شرح نهج البلاغه بحرانی

از عبدالله بن صالح بحرانی سماهیجی، در گذشته به سال ۱۱۳۵ هجری. وی از عالمان بزرگ شیعه و صاحب کتاب الصحیفه العلویة و التحفه المرتضویة است. (۱). (صفحه ۳۸۰) ***** (۱) الذریعه، ج ۶، ص ۲۲۸، ج ۷، ص ۱۱۱، ج ۱۴، ص ۱۵۱، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۰، الاعلام، ج ۸، ص ۳۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۷.

شرح نهج البلاغه شبر

از سید عبدالله بن محمد رضا شبر حسینی کاظمی، در گذشته به سال ۱۲۴۲ هجری. او از عالمان و فقیهان بزرگ عصر خود بوده است. وی دو شرح بر نهج البلاغه نوشته است. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۸.

شرح نهج البلاغه عبده

از محمد عبده، در گذشته به سال ۱۳۲۳ هجری. (۱). شیخ محمد عبده فتی بزرگ مصر و از مصلحان برجسته‌ی تاریخ معاصر است که در احیای فکر دینی و انطباق آن با مبانی عقلی نقشی بارز دار. (۲). عبده در پیشگفتار شرح نهج البلاغه خود یاد آور شده که از روی تصادف به نهج البلاغه برخورد و با آن آشنا شده است و این در حالی بوده که وی در آشفتگی حال و تشویش خاطر و گرفتاریهای گوناگون و خستگی از اوضاع و اعمال به سر می برده است و نهج البلاغه را موجب تسلیت حال و وسیله‌ی خلوت خویش یافته است. (۳) وی بشدت از نهج البلاغه تاثیر پذیرفته و به شرح آن اهتمام کرده است. او در شرح خود بیشتر به بیان نکته‌های لغوی پرداخته و در پاره‌ای موارد نیز توضیحاتی سودمند در مباحث مختلف آورده است. ***** (۱) الذریعه، ج ۲۴، ص

۹۶، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۰، مادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۰، الاعلام، ج ۸، ص ۳۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۷. (۲) الذریعه ۱۴، ص ۱۵۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۴۷. (۳) ن. ک: حمید عنایت، سیری در اندیشه‌ی سیاسی عرب، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴.

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه

از سید میر حبیب الله بن محمد خوئی، در گذشته به سال ۱۳۲۴ هجری، (۱) که در بحث ترجمه‌ی نهج البلاغه یاد شد. این شرح از شرح‌های مفصل بر نهج البلاغه است. وی در دیباچه‌ی شرح خود می‌نویسد که نهج البلاغه میان عالمان سرزمین‌های مختلف و فاضلان دوره‌های گوناگون مانند آفتاب نیمروز شهرت داشته و گروهی از اندیشمندان به شرح آن ... کرده‌اند. اما این شارحان به رویه و پوسته‌ای از نهج البلاغه توجه نموده و از ژرفا و عمق آن بازمانده‌اند. وی شروح شارحان بزرگ چون قطب راوندی، ابن ابی‌الحدید معتزلی، ابن میثم بحرانی را نقد کرده و آنها را ناقص دانسته و خود تصمیم به شرح نهج البلاغه گرفته است. (۲). مرحوم خوئی در شرح خود تلاش کرده است که مباحث گوناگون ادبی، روایی، اخلاقی و تاریخی را مطرح سازد و به مناسبت به نقادی ابن ابی‌الحدید پردازد. وی توفیق یافت تا خطبه‌ی ۲۲۹ را شرح کند (تا پایان مجلد چهاردهم) و بقیه‌ی آن تا مجلد بیستم به همان سبک به وسیله‌ی آیه‌الله حسن زاده‌ی آملی و مجلد بیست و یکم (شرح حکمتها) به وسیله‌ی شیخ محمد باقر کمره‌ای انجام شده است. (۳). (صفحه ۳۸۱) **** (۱) شرح نهج البلاغه عبده، مقدمه، ص ۱۱. (۲) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۵، ج ۱۴، ص ۱۲۲، ج ۲۳، ص ۱۵۷، نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۶۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۵۰-۲۴۹. (۳) منهاج البراعه الخوئی، ج ۱، الدیباچه، صص ۶-۵.

الدره النجفیه

از ابراهیم بن حسین دنلی خوئی، در گذشته به سال ۱۳۲۵ هجری. وی از عالمان و فقیهان بزرگ بوده که در جریان فتنه‌ی کردها در خویبه شهادت رسیده است. از جمله آثار اوست: شرح اربعین حدیثا و ملخص الاقوال فی تحقیق الرجال. (۱). **** (۱) ن. ک: محمد باقر حجتی، مقاله‌ی منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مقالات و بررسیها، نشریه‌ی گروه تحقیقاتی دانشکده‌ی الهیات و معارف الاسلامی دانشگاه تهران، دفتر ۱۳۶۸ و ۴۸-۴۷ ش. صص ۶۲-۴۱.

شرح نهج البلاغه جهانگیر خان قشقائی

از جهانگیرخان قشقایی، حکیم و فیلسوف و عارف برجسته‌ی معاصر، در گذشته به سال ۱۳۲۸ هجری. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۸ ص ۱۱۲، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۵۱-۲۵۰.

شرح نهج البلاغه سید محمد موسوی قزوینی

از سید محمد کاظم بن محمد ابراهیم موسوی قزوینی که مجلد نخست آن در سال ۱۳۷۸ و مجلد دوم آن در سال ۱۳۸۵ هجری چاپ شده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲، الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۱.

نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی

از خلیل صمیری کمره‌ای که ترجمه و شرحی موضوعی از نهج البلاغه است و طرح آن برای بیست و چهار مجلد بوده و فقط برخی مجلدات نخست آن منتشر شده است. (۱) در بحث ترجمه نمونه‌ی ترجمه‌ی آن ذکر شد. **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۴،

مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۴.

شرح خطبه اول نهج البلاغه

از مهدی الهی قمشه‌ای، در گذشته به سال ۱۳۵۲ شمسی.

فی ظلال نهج البلاغه

از محمد جواد مغنیه، در گذشته به سال ۱۳۹۹ هجری. وی در صور لبنان دیده به جهان گشود و پس از تحصیلات ابتدایی به حوزه‌ی نجف رفت و پس از یازده سال کسب علم و آنجا به لبنان بازگشت و منشا خدمات بسیار در آنجا شد. مغنیه آثار و تالیفاتی متعدد در عظمت اسلام و توانایی آن در هدایت همه جانبه‌ی انسان و دفاع از حقوق شیعه و تبیین عظمت اسلام و توانایی آن در هدایت همه جانبه‌ی انسان و دفاع از حقوق شیعه و تبیین اندیشه‌های شیعه به چاپ رسانده است. از جمله: التفسیر الکاشف، الاسلام مع الحیاه. الله والعقل، النبوه والعقل، الاخره والعقل، الوضع الحاضر من جبل عامل، الفصول الشرعیه، اهل البیت، مع الشیعه الامامیه، الشیعه و الحاکمون، علی (ع) و القرآن، الفقه علی المذاهب (صفحه ۳۸۲) الخمسه، معالم الفلسفه الاسلامیه، المجالس الحسنیه، مع بطله کربلا- و مفاهیم انسانیه فی کلمات الامام الصادق (ع). (۱). شرح نهج البلاغه مغنیه (فی ظلال نهج البلاغه) شرحی روان به سبک جدید است. وی ابتدا لغات را معنا کرده، سپس اعراب آنها را توضیح داده و آنگاه به شرح معنی و تفسیر جمله به جمله- بدون حاشیه روی- پرداخته است و تمام همت او بر این بوده است که مراد کلام و منظور بیان بخوبی درک شود و این امر را اساس و کار شرح و تفسیر معرفی کرده است. (۲). صفحه ۳۸۲. **** (۱) الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۳. (۲) ن. ک: محمد جواد مغنیه، شیعه و زمامداران خود سر، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، چاپ دوم، انتشارات پیام اسلام، قم ۱۳۴۳ ش. بیوگرافی نویسنده، صص ۲۴-۱۷.

بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه

از محمد تقی شوشتری، در گذشته به سال ۱۳۷۴ شمسی. علامه شوشتری از بزرگترین عالمان و محققان معاصر است. وی در سال ۱۳۲۰ قمری در نجف اشرف دیده به جهان گشود و در هفت سالگی همراه پدر خود به شوشتر آمد و به تحصیل علوم پرداخت و به درجه‌ی اجتهاد نائل شد. در سال ۱۳۱۴ شمسی به سبب اقدامات ضد اسلامی حکومت رضاخان به کربلا مهاجرت نمود و در سال ۱۳۲۱ شمسی به شوشتر بازگشت و به تدریس و تحقیق و ارشاد و تالیف پرداخت. (۱). از جمله آثار اوست: تحقیق المسائل (شرح علی الروضه البهیة)، رساله سهو النبی (ص)، الرساله المبصره فی احوال ابی بصیر، شرح تنقیح المقال، قضاء امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، الارعین حدیثا، جوامع احوال الائمه، الاوائل، البدائع، آیات بینات فی حقیقه بعض المنامات و الاخبار الدخیله. (۲). شرح علامه شوشتری بر نهج البلاغه (بهج الصباغه) شرحی موضوعی از نهج البلاغه است. وی تمام مباحث نهج البلاغه را در شصت موضوع سازمان داده، (۳) و در ذیل هر یک از این موضوعات، به شرح مطالب پرداخته است. علامه شوشتری در مقدمه‌ی شرح خود به ایرادات شروع مشهور یعنی شرح ابن ابی الحدید، شرح ابن میثم و شرحی پرداخته و با ذکر نمونه‌هایی از اشتباهات فاحش آنها انگیزه‌ی خود را نوشتن شرحی جامع که در بر گیرنده‌ی مباحث تاریخی، ادبی و روایات مهم باشد و هر بحثی در جایگاه خود، به اندازه‌ی نیاز و به طور مستدل و با اسناد معتبر بیاید، مطرح نموده است. (۴). **** (۱) ن. ک: محمد جواد مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، الطبعة الاولى، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۲ م. ج ۱، مقدمه، ص ۱۲. (۲) بهج الصباغه، ج ۱، کلمه فی حیاه المؤلف، صص ۱۱-۹. (۳) نقباء البشر، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۶۵، بهج الصباغه، ج ۱، کلمه فی حیاه المؤلف، صص ۱۲-۱۱. (۴) ن. ک: بهج الصباغه، ج ۱، مقدمه‌ی المؤلف، صص ۳۱-۲۷.

ترجمه و تفسیر نهج البلاغه

از محمد تقی جعفری. شرحی است مفصل بر نهج البلاغه که به فارسی نوشته شده است. (صفحه ۳۸۳) در این شرح ابتدا ترجمه‌ای روان آمده، سپس تفسیر عمومی مطالب و توضیحاتی به تناسب و نیز مباحث گوناگون معرفتی مطرح شده است. استاد جعفری دارای آثار و تالیفاتی بسیار است، از جمله: لامر بین الامرین فی الجبر و التفویض، الرضاع، تعاون الدین و العلم، وجدان، جبر و اختیار، آفرینش انسان علم در خدمت انسان، اخلاق و مذهب، فیزیک و متافیزیک، رابطه‌ی علم و حقیقت، منابع فقه، نیایش حسین (ع) در عرفات، فلسفه و هدف زندگی، زیبایی از دیدگاه اسلام و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. (۱). صفحه ۳۸۳. *****(۱) همان، صص ۲۶-۲۳.

شرح نهج البلاغه

از علی محمد علی دخیل. شرحی است که مختصر بر نهج البلاغه در حد توضیحات لغوی و معنی برخی عبارات.

درسهایی از نهج البلاغه

از حسینعلی منتظری شرحی است ساده و روان و در عین حال دقیق و عمیق، بر بخشهایی از نهج البلاغه.

الراعی و الرعیه

از توفیق الفکیکی. شرح عهد نامه‌ی مالک اشتر است.

نظریه الحکم و الاداره فی عهد الامام علی(ع) للاشتر

از سید عبدالمحسن فضل الله. شرح عهدنامه‌ی مالک اشتر است.

حکمت اصول سیاسی اسلام

از محمد تقی جعفری. ترجمه و تفسیر عهدنامه‌ی مالک اشتر است.

قانون اساسی حکومت امام علی(ع)

از علی انصاریان. شرحی است بر عهدنامه‌ی مالک اشتر.

آیین کشورداری از دیدگاه امام علی(ع)

از محمد فاضل لنکرانی، تقریر و تنظیم حسین کریمی شرحی است بر عهد نامه‌ی مالک اشتر. (صفحه ۳۸۴)

شرح الخطبه الشقیه

از محمد رضا حکیمی.

فرمان به زیستن

از سید احمد فقهی. شرح وصیت امام علی (ع) به حسنین (ع) پس از ضربت خوردن حضرت.

حکمت و معیشت

از عبدالکریم سروش. شرح نامه‌ی امام علی (ع) به امام حسن (ع) است.

اوصاف پارسایان

از عبدالکریم سروش. شرح خطبه‌ی امام علی (ع) درباره‌ی متقین است.

نخستین رساله اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی

از زین العابدین قربانی. شرح نامه‌ی امام علی (ع) به امام حسن (ع) است.

منتخب نهج البلاغه**اشاره**

بسیاری از عالمان و فاضلان بخشهایی از نهج البلاغه را گزینش کرده و به صورت منتخب نهج البلاغه عرضه داشته‌اند. از جمله این آثار کتابهای زیر است:

منتخب وصایا امیرالمومنین (ع) و حکمه

این اثر بر اساس حروف معجم مرتب شده و در سال ۹۹۱ هجری به خط میرقاسم قره باغی انجام یافته است. (۱). ***** (۱) کیهان فرهنگی، ش ۱۳۶۳ و ۷ ش. صص ۱۴-۱۳.

منتخب نهج البلاغه

از محمود بن محمد تقی مشهدی که در سال ۱۱۷۲ هجری تنظیم شده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲، ج ۲۵، ص ۹۶، معجم ما کتب عنالرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۴۰۳.

طرائف الحمه و بدائع المعرفه

از سید محمد تقی بن میر مومن حسینی قزوینی، در گذشته به سال ۱۲۷۰ هجری. این اثر برگزیده‌ای است از مواعظ و حکمتهای نهج البلاغه. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۸.

تحفه العابدین

از سید مهدی بن صالح حسنی طباطبایی حکیم، در گذشته به سال ۱۳۱۲ هجری. این اثر برگزیده‌ای است از موعظه‌های

نهج البلاغه (۱). (صفحه ۳۸۵) صفحه ۳۸۵. *****(۱) الذریعه، ج ۶، ص ۱۴۷، ج ۱۵، ص ۱۵۵، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۱۲۷.

منتخبات من نهج البلاغه

از سید محمد علی بن محمد بن هدایه الله حسینی شاه عبدالعظیمی، در گذشته به سال ۱۳۳۴ هجری. این اثر گزیده‌ای است از مواعظ نهج البلاغه همراه با تعلیقاتی بر آنها. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۳، ص ۴۵۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۶.

منتخب نهج البلاغه یا مواعظ اهل الاسلام

از سید حسین عرب باغی، در گذشته به سال ۱۳۶۹ هجری. این اثر گزیده‌ای است از خطبه‌های نهج البلاغه. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۵۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷.

الخطب المنتخبه للاعیاد و الجمعه

از میرآقا ابن کاظم زاهدی. این اثر در سال ۱۳۷۶، هجری چاپ شده است. (۱). *****(۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۳، ج ۲۲، ص ۴۴۲، ج ۲۳، ص ۲۲۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷.

منتخب نهج البلاغه یا کلمات عالیه

از سید محمد عادل و عبدالحمید بدیع الزمان. (۱). *****(۱) کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۲۴.

منتخب نهج البلاغه

از محمد حسین فاضل تونی. این اثر در سال ۱۳۲۰ شمسی چاپ شده است. (۱). *****(۱) معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۴۰۳.

مائه کلمه من نهج البلاغه

از امین نخله نویسنده و ادیب بزرگ و مشهور مسیحی لبنانی. (۱). *****(۱) همان، صص ۴۰۳-۴۰۲.

منتخب نهج البلاغه

ترجمه و تلخیص از احمد علی بابایی. این اثر در سال ۱۳۵۱ شمسی به چاپ رسیده است. (۱). *****(۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۶۲-۲۶۱.

دعاهای نهج البلاغه

از عباس بهروزی و منتخب دعاهای نهج البلاغه همراه با معنی واژه‌ها و ترجمه و شرح آنها در سال ۱۳۶۱ شمسی به چاپ رسیده است.

مستدرک نهج البلاغه**اشاره**

پس از تالیف نهج البلاغه، جمعی از عالمان تلاش نموده‌اند تا آنچه را که از سخنان و نامه‌های امیرمؤمنان علی (ع) در کتابهای مختلف موجود است و در نهج البلاغه نیامده است، گردآوری کند و بر نهج البلاغه بیفزایند و مستدرک بنویسند. شریف رضی خود در مقدمه‌ی نهج البلاغه تصریح نمود که بر بسیاری از سخنان امام (ع) دست نیافته است (صفحه ۳۸۶) آنچه را که توانسته گرد آورده و از آن گزینش کرده است. وی می‌نویسد: «ادعا نمی‌کنم که من بر تمام جوانب سخنان امام (ع) احاطه پیدا کرده‌ام، چنانکه سخن جسته گریخته یا کمیاب و پراکنده‌ای را از دست نداده باشم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه به دست من نرسیده بسی بیشتر از آن باشد که به دست من رسیده است و آنچه در اختیارم قرار گرفته کمتر از آن باشد که بدان دست نیافته‌ام.» (۱) بنابراین، گردآوری آنچه از امیرمؤمنان (ع) در کتابها موجود است، خود کاری بزرگ و سخت ارزشمند است که در این باره نیز آثار گرانقدر تالیف شده است. البته از تالیفات کهن در این باب، جز نامی در کتابها باقی نمانده است ولی تالیفات جدیدی صورت گرفته که بسیار با ارزش است. از جمله این آثار کتابهای زیر است: ***** (۱) معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۴۰۲، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۹.

التذیل علی (ع) نهج البلاغه

از عبدالله بن اسماعیل بن احمد حلبی که ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح خود از او و کتابش یاد کرده است. (۱). ***** (۱) نهج البلاغه، مقدمه‌ی ص ۳۶.

ملحق نهج البلاغه

از احمد بن یحیی بن احمد بن ناقه. وی خطبه‌هایی را که شریف رضی در نهج البلاغه نیاورده گرد آورده بوده است. کتابت این اثر سال ۷۲۹ هجری بوده است. (۱). ***** (۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۷.

النهج القویم فی کلام امیرالمؤمنین (ع)

از سید خلف بن عبدالمطلب مشعشی حویزی، در گذشته به سال ۱۰۷۴ هجری. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۶۸-۲۶۷، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت، ج ۶، ص ۳۸۲.

مستدرک نهج البلاغه

از هادی کاشف الغطاء، در گذشته به سال ۱۳۶۱ هجری. این کتاب ابتدا در سال ۱۳۵۱ قمری به چاپ رسیده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۲۴، ص ۴۲۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰.

نهج الفصاحه

از سید کاظم کفائی. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۶.

نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه

از محمد باقر محمودی. (۱). هشت مجلد این اثر گرانتقد در به چاپ رسیده است و دوازده مجلد خواهد شد. (صفحه ۳۸۷) ****

(۱) الذریعه، ج ۲۴، ص ۴۲۳، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۶۴.

مصباح البلاغه فی مشکاه الصیغه

از سید محمد حسن میرجهانی که در دو مجلد به چاپ رسیده است. (۱). **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۰، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۶۴.

نهج البلاغه الثانی

از جعفر حائر. این کتاب در سه مجلد در سال ۱۴۱۰ قمری چاپ شده است.

مدارک و اسناد نهج البلاغه

اشاره

بسیاری از عالمان و شیفتگان امام علی (ع) و نهج البلاغه کتابهایی با عنوان استناد نهج البلاغه، مدارک نهج البلاغه، اسناد نهج البلاغه و مصادر نهج البلاغه تالیف کرده‌اند و سبب چنین تالیفاتی این است که شریف رضی در نقل مطالب امام، چنانکه اشاره رفت، جز در هفده مورد آن هم به طور کلی سند خود را ذکر نکرده است. از این رو برای رفع برخی شبهه‌ها درباره‌ی مدارک و اسناد آثاری متعدد تالیف گردیده و اسناد و مدارک نهج البلاغه از کتابهای عامه و خاصه گردآوری شده است تا جای هرگونه شک و تردید را پاک نماید، هرچند که نهج البلاغه از این نظر نیز شباهت به قرآن کریم دارد و خود گواه سندیت خویش است. از جمله آثاری ه درباره‌ی اسناد و مدارک نهج البلاغه تالیف شده کتابهای زیر است:

مدارک نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه

از هادی کاشف الغطاء، در گذشته به سال ۱۳۶۱ هجری. این کتاب ابتدا در سال ۱۳۵۴ قمری به چاپ رسیده است. (۱). **** (۱) کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۷.

مصادر نهج البلاغه فی مدارک نهج البلاغه

از سید هبه الدین حسینی شهرستانی، در گذشته به سال ۱۳۸۶، هجری. (۱) وی از عالمان برجسته‌ی معاصر و دارای آثار و تالیفاتی است از جمله: نهضة الحسين، الهیئه و السلام و المعجزه الخالده. (۲). **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۱، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۶. (۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۹، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۷.

استناد نهج البلاغه

از امتیاز علیخان عرشی. (۱). شادروان امتیاز علیخان عرشی محقق و کتابشناس نامدار معاصر هندی است که اثر محققانه‌ی خود را به زبان انگلیسی نوشته و این اثر به وسیله‌ی عامر انصاری به عربی و به وسیله‌ی سید مرتضی آیت الله زاده‌ی شیرازی به فارسی

برگردانده شده است. (۲). *****(۱) السيد هبه‌الدین الحسینی الشهرستانی، نهضه الحسین الثانیه، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش. مقدمه النشار، ص ۶. (۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۰، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۷.

مصادر نهج البلاغه و اسانیده

از سید عبد الزهراء حسینی خطیب. وی از عالمان بزرگ معاصر است و تالیف او در چهار مجلد، گرانقدرترین اثر در موضوع خود است. (۱). *****(۱) ن. ک: استناد نهج البلاغه، پیشگفتار مترجم، صص ۱۱-۱۲.

مدارک نهج البلاغه

از عبدالله نعمه. (۱). *****(۱) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۳-۷.

پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه

از سید محمد مهدی جعفری.

بررسی نهج البلاغه و اسناد آن

از سیدجواد مصطفوی.

بختی کوتاه پیرامون نهج البلاغه و مدارک آن

از رضا استادی.

روش تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه

از محمد دشتی.

اجازات نهج البلاغه

از عزیز الله عطاردی.

فهرست و معجم نهج البلاغه

اشاره

گذشته از نیازی که به ترجمه و شرح و تفسیر و بررسی مدارک نهج البلاغه وجود دارد، از جمله ضروری‌ترین اقدامات در راه آشنایی بیشتر با نهج البلاغه و استفاده‌ی بهتر از آن و فراهم ساختن زمینه‌ی تحقیق و بررسی و مطالعه‌ی آن، تنظیم فهرستهای کامل و کشف المطالب و تنظیمهای موضوعی و فرهنگهای تفصیلی از نهج البلاغه است. هر چند در این زمینه اقداماتی مفید صورت گرفته است، اما هنوز نیاز به اقدامات گسترده‌تر و عمیق‌تر باقی است. از جمله آثار تالیف شده در این باره، کتابهای زیر است:

کشف الستاره عن نهج البلاغه

از احمد کاشانی. این اثر به ترتیب الفاظ نهج البلاغه تنظیم شده است. (۱). (صفحه ۳۸۹) **** (۱) کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۶.

الكاشف عن الفاظ نهج البلاغه من شروحه

از سید جواد مصطفوی خراسانی که چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۴، شمسی منتشر شده و براساس اشتقاق لغات واصل قرار دادن نسخه‌ی ابن ابی‌الحدید معتزلی تنظیم شده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۴، ج ۱۸، ص ۳۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۸.

الدلیل علی (ع) موضوعات نهج البلاغه

از علی انصاریان. این کتاب تنظیمی موضوعی از نهج البلاغه است که مطالب نهج البلاغه در هشت بخش (خداشناسی، نبوت و انبیا، عقاید و احکام، امامت و خلافت، تاریخ اجتماع و سیاست و اقتصاد، اخلاق) تنظیم شده و در هر بخش موضوعات مربوط به آن آورده شده است. (۱). **** (۱) ن. ک: السید جواد المصطفوی الخراسانی، الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه، الطبعه الثانيه، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۵۴ ش. مقدمه المؤلف، صص ۷-۸.

الهادی الی موضوعات نهج البلاغه

از علی مشکینی. در این کتاب به ترتیب الفبا- و نه براساس اشتقاق کلمات- موضوعات نهج البلاغه تنظیم شده است. مثلاً در ذیل حرف «ض» این موضوعات آمده است: الضال، الضلاله عن الحق، الضیافه. (۱). **** (۱) ن. ک: علی انصاریان، الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، انتشارات مفید، ۱۳۵۷ ش. ص ۵۱.

المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه

از سید کاظم محمدی و محمد دشتی. این کتاب معجمی است براساس الفاظ نهج البلاغه که بسیار کاربردی و مفید است و همراه با متن عربی (شماره گذاری شده) با نسخه‌های متعددی مقابله و تصحیح گردیده است و اختلاف نسخه‌ها را نیز در خود دارد) و ترجمه‌ی کامل نهج البلاغه و جدول ده نسخه از نسخه‌های موجود نهج البلاغه به چاپ رسیده است. (۱). **** (۱) ن. ک: علی مشکینی، الهادی الی موضوعات نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات چاپخانه‌ی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۳ ش. صص ۳۲۸-۳۲۵.

تصنیف نهج البلاغه

از لیب بیضون. تنظیمی موضوعی را مباحث نهج البلاغه است که آن را در ده بخش اساسی (اصول الدین (العقائد)، فروع الدین (العبادات و المعاملات)، الامامه و الائمه، سیره الامام علی بن ابی‌طالب (ع)، الوقعات فی خلافه الامام علی (ع)، سیاسه الدوله، الشوون الاجتماعیه، الانسان و شوونه، المواعظ و الاشارات، فهرس محاسن الاخلاق و مساوئها) تنظیم شده و در هر بخش موضوعات مربوط به آن وارد شده است. (۱). **** (۱) ن. ک: سید کاظم محمدی، محمد دشتی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات امام علی (ع)، ۱۳۶۹ ش. پیشگفتار، ص هشت.

المعجم الموضوعی نهج البلاغه

از اویس کریم محمد. معجمی است موضوعی که مطالب نهج البلاغه را تحت بیست و سه عنوان باب بندی کرده است. (۱). (صفحه ۳۹۰) *****(۱) ن. ک: لیب بیضون، تصنیف نهج البلاغه، الطبعة الثانية، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۸ ق. مقدمه المصنف، صص ۴۶-۴۷.

فرهنگ آفتاب: فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه

از عبدالمجید معادی خواه. این اثر فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه است که براساس ساختار فرهنگ فارسی تنظیم شده است و تحت شش مقوله کلی (کلام، فلسفه، عرفان، جهان بینی (شامل: شناخت خدا، جهان، انسان، فرشتگان... دین و حرکت، جامعه و تاریخ)، آداب، اخلاق و فرهنگ، سیاست، اقتصاد، فقه و حقوق، تاریخ اسلام) که هر یک از این مقولات در بر گیرنده اجزای مفهومی متعددی اند، به ترتیب الفبایی فرهنگهای فارسی در نه مجلد، به ضمیمه یک مجلد فهرستهای آن تنظیم شده است. (۱) و اثری گرانقدر در نوع خود است. *****(۱) ن. ک: اویس کریم محمد، المعجم الموضوعی لنهج البلاغه، الطبعة الاولى، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد ۱۴۰۸ ق. مقدمه.

موضوعات نهج البلاغه

بسیاری از اندیشمندان و شیفتگان نهج البلاغه برای پاسخگویی به نیازهای معرفتی و تبیین مباحث گوناگون نهج البلاغه، به روش موضوعی روی آورده و زا دیار بیکران نهج البلاغه و چشمه‌ی خورشید مطالبی را تنظیم و تدوین نموده و به صورت آثار موضوعی ارائه کرده‌اند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود: ۱. آموزش سید محمد مهدی جعفری. ۲. الاراء الاجتماعیه فی نهج البلاغه، عبدالوهاب حمود. ۳. آیین جهاد در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه. ۴. الاسس التربویه فی نهج البلاغه، السید محسن القبانجی. ۵. اصول دین در پرتو نهج البلاغه، محمد باقر بهبودی. ۶. الاغراض الاجتماعیه فی نهج البلاغه، السید محسن الامین العاملی. ۷. الهیات در نهج البلاغه، لطف الله صافی گلپایگانی. ۸. الافاظ القرآنیه فی نهج البلاغه، السید محمد جعفر الحکیم. ۹. امامت در نهج البلاغه، محمد تقی شریعتی. ۱۰. الامثال فی نهج البلاغه، عبدالهادی الفضلی. ۱۱. الامثال و الحکم المستخرجه من نهج البلاغه، محمد الغروی. ۱۲. انسان کامل در نهج البلاغه، حسن حسن‌زاده‌ی آملی. (صفحه ۳۹۱) ۱۳. انواری از نهج البلاغه، محمد جعفر امامی. ۱۴. بیت المال در نهج البلاغه، حسین نوری. ۱۵. تقوی و متقین در نهج البلاغه، سید ابراهیم سید علوی. ۱۶. جنگ و صلح از دیدگاه امام علی (ع)، محمد مهدی شمس الدین، ترجمه بنیاد نهج البلاغه. ۱۷. حرکه التاریخ‌نشد الامام علی (ع)، محمد مهدی شمس الدین. ۱۸. حکمت الهی در نهج البلاغه، محمد مفتاح. ۱۹. حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، عبدالله جوادی آملی. ۲۰. خارجگیری، محمود صلواتی. ۲۱. خدا در نهج البلاغه، محمد علی گرامی. ۲۲. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، حسین نوری. ۲۳. دراسات فی نهج البلاغه، محمد مهدی شمس الدین، با نام جستجوی در نهج البلاغه به وسیله‌ی محمود عابدی ترجمه شده است. ۲۴. دنیا در نهج البلاغه، سید مهدی شمس الدین. ۲۵. رابطه‌ی نهج البلاغه با قرآن، سید جواد مصطفوی. ۲۶. رمز تداوم انقلاب در نهج البلاغه، محمد محمدی ری شهری. ۲۷. رویا الحیوه فی نهج البلاغه، حسن موسی صفار. ۲۸. سعاده التریبه فی نهج البلاغه، اسعد احمد علی. ۲۹. سیاست و مدیریت از دیدگاه امام علی (ع)، محمد تقی رهبر. ۳۰. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری. ۳۱. شهادت در نهج البلاغه، محمد محمدی ری شهری. ۳۲. علوم الطبیعیه فی نهج البلاغه، لیب بیضون. ۳۳. الفلسفه و الاعتزال فی خ، قاسم حبیب جابر. ۳۴. مفاهیم اقتصادیه فی خ، قصی الشیخ عسکر. ۳۵. منهج التریبه عند الامام علی (ع)، علی محمد حسین الادیب.

۳۶. نظرات سیاسی در نهج البلاغه، محمد حسن مشایخی قربانی. (صفحه ۳۹۲)

آشنایی با نهج البلاغه

بسیاری از اندیشمندان آثاری تالیف کرده‌اند تا نهج البلاغه و ویژگیها و وجوه و آفاق آن و چگونگی تالیف و آثار درباره‌ی آن را معرفی نمایند. از این جمله است آثار زیر: ۱. ارشاد المومنین الی معرفه نهج البلاغه المبین، از یحیی بن ابراهیم حجافی، در گذشته به سال ۱۱۰۳ هجری. (۱). ۲. ما هو نهج البلاغه، از سید هبه الدین حسینی شهرستانی، در گذشته به سال ۱۳۸۶ هجری. این کتاب با عنوان در پیرامون نهج البلاغه، به وسیله‌ی سید عباس میرزاده اهری ترجمه شده است. ۳. نهج البلاغه چیست، از ابن یوسف شیرازی. ۴. آشنایی با نهج البلاغه، از سید محمد مهدی جعفری. ۵. شناخت نهج البلاغه، از محمد دشتی. ۶. کلام جاودانه، از محمد رضا حکیمی. *****(۱) ن. ک: عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، چاپ اول، نشر ذره، ۱۳۷۴-۱۳۷۲ ش. ج ۱۰، صص ۳۳۶-۳۳۵.

مترقات نهج البلاغه

درباره‌ی نهج البلاغه و در پیوند با آن آثاری دیگر تالیف شده که از عنوان یادشده تا اینجا، خارج است و می‌توان آنها را در یک مجموعه قرار داد. از این جمله است آثار زیر: ۱. نهج البلاغه از کیست، از محمد حسن آل یاسین، ترجمه‌ی محمود عابدی. ۲. روائع نهج البلاغه، از جرج جرداق. این کتاب با عنوان بخشی از زیباییهای نهج البلاغه به وسیله‌ی محمد رضا انصاری و با عنوان شگفتیهای نهج البلاغه به وسیله‌ی فخرالدین حجازی ترجمه شده است. ۳. پرتوی از نهج البلاغه، از سید جواد مصطفوی. ۴. کتابنامه‌ی نهج البلاغه، از رضا استادی. ۵. اعلام نهج البلاغه، شناختی از کسانی که در نهج البلاغه یاد شده‌اند از محمد هادی امینی، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی. ۶. ابزار و اطلاعات مقدماتی رد نهج البلاغه، از محمد دشتی. ۷. پاسخ به معاندان نهج البلاغه، از عزیز الله عطاردی. (صفحه ۳۹۳) ۸. علمای خراسان و نهج البلاغه، از عزیزالله عطاردی. ۹. کلیدهای شناسایی نهج البلاغه، از محمد دشتی. ۱۰. در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، از کریم زمانی جعفری. ۱۱. نهج البلاغه و اثره علی الادب العربی، از محمد هادی امینی نجفی. ۱۲. شروح نهج البلاغه، از حسین جمعه

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».